



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
الصلوة
والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



فردا، نهستان
ایران، مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری
جمعیت ازواج دانشمندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دارالکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۳۰	تفسیر نمونه جلد ۳
۳۰	مشخصات کتاب
۳۰	[ادامه سوره آل عمران]
۳۰	اشاره
۳۰	[سوره آل عمران (۳): آیه ۹۲]
۳۰	اشاره
۳۱	ترجمه:
۳۱	تفسیر:
۳۱	اشاره
۳۱	یک نشانه ایمان
۳۲	نفوذ آیات قرآن در دل‌های مسلمانان
۳۴	[سوره آل عمران (۳): آیات ۹۳ تا ۹۵]
۳۴	اشاره
۳۴	ترجمه:
۳۴	شان نزول:
۳۵	تفسیر:
۳۵	اشاره
۳۶	تورات کنونی و تحریم پاره ای از گوشتها:
۳۸	[سوره آل عمران (۳): آیات ۹۶ تا ۹۷]
۳۸	اشاره
۳۸	ترجمه:
۳۸	تفسیر:
۳۸	اشاره

- ۳۸ نخستین خانه مردم
- ۴۰ منظور از بکه چیست؟
- ۴۱ توسعه مسجد الحرام
- ۴۲ امتیازات خانه کعبه:
- ۴۲ اشاره
- ۴۳ ۱- مبارکات
- ۴۳ ۲- هُدًى لِّلْعَالَمِينَ
- ۴۳ ۳- فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ
- ۴۴ ۴- وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا
- ۴۷ اهمیت حج
- ۴۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۹۸ تا ۱۰۱]
- ۴۹ اشاره
- ۴۹ ترجمه:
- ۴۹ شان نزول:
- ۵۱ تفسیر:
- ۵۴ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳]
- ۵۴ اشاره
- ۵۴ ترجمه:
- ۵۴ شان نزول
- ۵۶ تفسیر:
- ۵۶ اشاره
- ۵۶ دعوت به تقوی
- ۵۷ دعوت به سوی اتحاد
- ۵۸ دشمنان دیروز و برادران امروز
- ۵۹ اعتراف مورخان و دانشمندان
- ۶۱ نقش اتحاد در بقای ملتها

۶۳ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۵]

۶۳ اشاره

۶۳ ترجمه:

۶۳ تفسیر

۶۳ اشاره

۶۳ دعوت به حق و مبارزه با فساد

۶۴ سؤال

۶۵ پاسخ

۶۶ ۱- "معروف" و "منکر" چیست؟

۶۶ ۲- آیا امر به معروف یک وظیفه عقلی است یا تعبدی؟

۶۷ ۳- اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

۶۹ ۴- آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟

۶۹ ۵- آیا امر به معروف تولید هرج و مرج نمی کند؟

۷۰ ۶- امر به معروف از خشونت جدا است؟

۷۳ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۶ تا ۱۰۷]

۷۳ اشاره

۷۳ ترجمه:

۷۴ تفسیر چهره های نورانی و تاریک

۷۵ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۸ تا ۱۰۹]

۷۵ اشاره

۷۵ ترجمه:

۷۵ تفسیر

۷۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۰]

۷۶ اشاره

۷۶ ترجمه:

۷۷ تفسیر باز هم مبارزه با فساد و دعوت بحق

سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۲] ۷۹

اشاره ۷۹

ترجمه: ۷۹

شان نزول ۷۹

تفسیر: ۸۰

اشاره ۸۰

سرنوشت خطرناک یهود ۸۳

سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۳ تا ۱۱۵] ۸۴

اشاره ۸۴

ترجمه: ۸۴

شان نزول ۸۴

تفسیر: ۸۵

سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۶ تا ۱۱۷] ۸۷

اشاره ۸۷

ترجمه: ۸۷

تفسیر: ۸۷

سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۰] ۹۱

اشاره ۹۱

ترجمه: ۹۱

شان نزول ۹۲

تفسیر: ۹۲

اشاره ۹۲

بیگانگان را محرم اسرار خود نسازید ۹۲

هشدار به مسلمانان ۹۵

سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۲] ۹۶

اشاره ۹۶

ترجمه: ۹۶

تفسیر: ۹۷

اشاره ۹۷

غزوه احد سرچشمه وقوع جنگ ۹۸

گزارش به موقع عباس ۹۹

پیغمبر(ص) با مسلمانان مشورت می کند ۹۹

مسلمانان برای دفاع آماده می شوند ۱۰۱

جنگ شروع شد ۱۰۲

چه کسی با صدای بلند گفت محمد(ص) کشته شد؟ ۱۰۴

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲۳ تا ۱۲۷] ۱۰۶

اشاره ۱۰۶

ترجمه: ۱۰۶

تفسیر: ۱۰۷

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۸] ۱۱۰

اشاره ۱۱۰

ترجمه: ۱۱۰

تفسیر: ۱۱۰

اشاره ۱۱۰

رفع اشتباه ۱۱۱

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۹] ۱۱۳

اشاره ۱۱۳

ترجمه: ۱۱۳

تفسیر: ۱۱۳

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۲] ۱۱۴

اشاره ۱۱۴

ترجمه: ۱۱۴

تفسیر: ۱۱۴

اشاره ۱۱۴

چگونگی پیوند آیات قرآن ۱۱۴

تحریم رباخواری در چند مرحله ۱۱۶

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۳ تا ۱۳۶] ۱۱۹

اشاره ۱۱۹

ترجمه: ۱۱۹

تفسیر: ۱۲۰

اشاره ۱۲۰

مسابقه در مسیر سعادت ۱۲۰

آیا بهشت و دوزخ الان موجودند؟ ۱۲۱

بهشت و دوزخ در کجا هستند؟ ۱۲۲

سیمای پرهیزگاران ۱۲۵

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۷ تا ۱۳۸] ۱۳۰

اشاره ۱۳۰

ترجمه: ۱۳۰

تفسیر: ۱۳۰

اشاره ۱۳۰

بررسی تاریخ گذشتگان ۱۳۰

جهان گردی (سیر در ارض) ۱۳۱

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۹ تا ۱۴۳] ۱۳۵

اشاره ۱۳۵

ترجمه: ۱۳۵

شان نزول ۱۳۶

تفسیر: ۱۳۶

اشاره ۱۳۶

- نتائج جنگ احد ۱۳۶
- میدان پرورش و تربیت ۱۳۹
- سخنان تو خالی ۱۴۱
- بررسی کوتاهی در علل شکست احد ۱۴۱
- [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۴ تا ۱۴۵] ۱۴۳
- اشاره ۱۴۳
- ترجمه: ۱۴۳
- شان نزول: ۱۴۳
- تفسیر: ۱۴۴
- [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۶ تا ۱۴۸] ۱۴۹
- اشاره ۱۴۹
- ترجمه: ۱۴۹
- تفسیر: ۱۴۹
- [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۱] ۱۵۲
- اشاره ۱۵۲
- ترجمه: ۱۵۲
- تفسیر: ۱۵۲
- اشاره ۱۵۲
- اخطارهای مکرر ۱۵۲
- پیروزی از طریق ترس دشمن ۱۵۵
- [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۲ تا ۱۵۴] ۱۵۶
- اشاره ۱۵۶
- ترجمه: ۱۵۶
- تفسیر: ۱۵۷
- اشاره ۱۵۷
- شکست پس از پیروزی ۱۵۷

۱۶۱ وسوسه های جاهلیت

۱۶۳ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۵]

۱۶۳ اشاره

۱۶۳ ترجمه:

۱۶۳ تفسیر:

۱۶۵ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۶ تا ۱۵۸]

۱۶۵ اشاره

۱۶۵ ترجمه:

۱۶۶ تفسیر:

۱۶۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۰]

۱۶۹ اشاره

۱۶۹ ترجمه:

۱۶۹ تفسیر:

۱۶۹ اشاره

۱۶۹ فرمان عفو عمومی

۱۷۱ دستور به مشورت

۱۷۳ اهمیت مشاوره در اسلام

۱۷۵ با چه اشخاصی مشورت کنیم؟

۱۷۵ وظیفه مشاور

۱۷۶ شورای عمر

۱۷۷ مرحله تصمیم نهایی

۱۷۹ نتیجه توکل

۱۸۰ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۱]

۱۸۰ اشاره

۱۸۰ ترجمه:

۱۸۰ تفسیر:

۱۸۳ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۲ تا ۱۶۳]

۱۸۳ اشاره

۱۸۳ ترجمه:

۱۸۳ تفسیر:

۱۸۳ اشاره

۱۸۳ آنها که در جهاد شرکت نکردند

۱۸۵ یک روش مؤثر تربیتی

۱۸۶ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۴]

۱۸۶ اشاره

۱۸۶ ترجمه:

۱۸۶ تفسیر:

۱۹۰ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۵]

۱۹۰ اشاره

۱۹۰ ترجمه:

۱۹۰ تفسیر:

۱۹۲ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۶ تا ۱۶۷]

۱۹۲ اشاره

۱۹۲ ترجمه:

۱۹۲ تفسیر:

۱۹۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۸]

۱۹۵ اشاره

۱۹۵ ترجمه:

۱۹۵ تفسیر:

۱۹۷ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۹ تا ۱۷۱]

۱۹۷ اشاره

۱۹۷ ترجمه:

تفسیر: ۱۹۷

اشاره ۱۹۷

زندگان جاوید ۱۹۷

شاهدی بر بقای روح ۲۰۰

پاداش شهیدان ۲۰۱

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۲ تا ۱۷۴] ۲۰۳

اشاره ۲۰۳

ترجمه: ۲۰۳

تفسیر: ۲۰۳

اشاره ۲۰۳

غزوه حمراء الاسد ۲۰۳

تأثیر سریع تربیت الهی ۲۰۶

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۵] ۲۰۷

اشاره ۲۰۷

ترجمه: ۲۰۷

تفسیر: ۲۰۷

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۶ تا ۱۷۷] ۲۰۹

اشاره ۲۰۹

ترجمه: ۲۰۹

تفسیر: ۲۰۹

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۸] ۲۱۱

اشاره ۲۱۱

ترجمه: ۲۱۱

تفسیر: ۲۱۱

اشاره ۲۱۱

سنگین بارها ۲۱۱

۲۱۳ پاسخ به یک سؤال

۲۱۴ یک نکته ادبی

۲۱۵ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۹]

۲۱۵ اشاره

۲۱۵ ترجمه:

۲۱۶ تفسیر:

۲۱۸ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۰]

۲۱۸ اشاره

۲۱۸ ترجمه:

۲۱۹ تفسیر:

۲۲۱ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۱ تا ۱۸۲]

۲۲۱ اشاره

۲۲۱ ترجمه:

۲۲۱ شان نزول:

۲۲۲ تفسیر:

۲۲۵ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۳ تا ۱۸۴]

۲۲۵ اشاره

۲۲۵ ترجمه:

۲۲۶ شان نزول:

۲۲۶ تفسیر:

۲۲۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۵]

۲۲۹ اشاره

۲۲۹ ترجمه:

۲۲۹ تفسیر:

۲۳۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۶]

۲۳۲ اشاره

۲۳۲ ترجمه:

۲۳۲ شان نزول:

۲۳۳ تفسیر:

۲۳۴ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۷]

۲۳۴ اشاره

۲۳۴ ترجمه:

۲۳۴ تفسیر:

۲۳۴ اشاره

۲۳۵ وظیفه بزرگ دانشمندان

۲۳۷ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۸ تا ۱۸۹]

۲۳۷ اشاره

۲۳۷ ترجمه:

۲۳۷ شان نزول:

۲۳۸ تفسیر:

۲۴۱ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴]

۲۴۱ اشاره

۲۴۱ ترجمه:

۲۴۲ اهمیت آیات

۲۴۳ تفسیر:

۲۴۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۵]

۲۴۹ اشاره

۲۴۹ ترجمه:

۲۴۹ شان نزول:

۲۵۰ تفسیر:

۲۵۰ اشاره

۲۵۰ نتیجه برنامه خردمندان

۲۵۲ ارزش معنوی مرد و زن

۲۵۴ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۶ تا ۱۹۸]

۲۵۴ اشاره

۲۵۴ ترجمه:

۲۵۴ شان نزول:

۲۵۵ تفسیر:

۲۵۵ اشاره

۲۵۵ یک سؤال ناراحت کننده

۲۵۷ نقاط ضعف و قوت

۲۵۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۹]

۲۵۹ اشاره

۲۵۹ ترجمه:

۲۵۹ شان نزول:

۲۶۰ تفسیر:

۲۶۲ [سوره آل عمران (۳): آیه ۲۰۰]

۲۶۲ اشاره

۲۶۲ ترجمه:

۲۶۲ تفسیر:

۲۶۲ اشاره

۲۶۴ سؤال:

۲۶۵ پاسخ:

۲۶۸ سوره نساء مدنی - ۱۷۷ آیه

۲۶۸ اشاره

۲۷۳ [سوره النساء (۴): آیه ۱]

۲۷۳ اشاره

۲۷۳ ترجمه:

تفسیر: ۲۷۳

اشاره ۲۷۳

مبارزه با تبعیض ها ۲۷۳

ازدواج فرزندان آدم چگونه بوده است؟ ۲۷۵

[سوره النساء (۴): آیه ۲] ۲۷۸

اشاره ۲۷۸

ترجمه: ۲۷۸

شان نزول: ۲۷۸

تفسیر: ۲۷۸

اشاره ۲۷۸

خیانت در اموال یتیمان ممنوع ۲۷۸

"حوب" چیست؟ (حوبا کبیرا) ۲۷۹

[سوره النساء (۴): آیه ۳] ۲۸۰

اشاره ۲۸۰

ترجمه: ۲۸۰

شان نزول: ۲۸۱

[تفسیر] ۲۸۱

اشاره ۲۸۱

منظور از عدالت در باره همسران چیست؟ ۲۸۴

تعدد زوجات یک ضرورت اجتماعی است ۲۸۵

سؤال: ۲۸۹

پاسخ: ۲۹۰

[سوره النساء (۴): آیه ۴] ۲۹۱

اشاره ۲۹۱

ترجمه: ۲۹۱

تفسیر: ۲۹۱

۲۹۱ اشاره

۲۹۲ مهر یک پشتوانه اجتماعی برای زن

۲۹۵ [سوره النساء (۴): آیات ۵ تا ۶]

۲۹۵ اشاره

۲۹۵ ترجمه:

۲۹۶ تفسیر:

۲۹۶ اشاره

۲۹۶ سفیه کیست؟

۳۰۲ [سوره النساء (۴): آیه ۷]

۳۰۲ اشاره

۳۰۲ ترجمه:

۳۰۲ شان نزول:

۳۰۳ تفسیر:

۳۰۴ [سوره النساء (۴): آیه ۸]

۳۰۴ اشاره

۳۰۴ ترجمه:

۳۰۵ تفسیر:

۳۰۶ [سوره النساء (۴): آیه ۹]

۳۰۶ اشاره

۳۰۶ ترجمه:

۳۰۶ تفسیر:

۳۰۶ اشاره

۳۰۶ جلب عواطف به سوی یتیمان

۳۰۸ توضیح لازم

۳۰۹ [سوره النساء (۴): آیه ۱۰]

۳۰۹ اشاره

ترجمه: ۳۰۹

تفسیر: ۳۰۹

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱ تا ۱۲] ۳۱۲

اشاره ۳۱۲

ترجمه: ۳۱۲

شان نزول: ۳۱۳

اشاره ۳۱۳

ارث یک حق طبیعی است ۳۱۴

ارث در میان ملل گذشته ۳۱۵

تفسیر: ۳۱۷

اشاره ۳۱۷

سؤال: ۳۱۸

پاسخ: ۳۱۸

چرا ارث مرد دو برابر زن میباشد؟ ۳۱۹

ارث پدر و مادر ۳۲۱

سؤال: ۳۲۲

پاسخ: ۳۲۲

ارث بعد از وصیت و دین است: ۳۲۳

سهم ارث همسران از یکدیگر: ۳۲۴

ارث برادران و خواهران ۳۲۵

اکنون به تفسیر آیه بازگردیم: ۳۲۶

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳ تا ۱۴] ۳۲۹

اشاره ۳۲۹

ترجمه: ۳۲۹

تفسیر: ۳۲۹

اشاره ۳۲۹

۳۳۱ امتیازات قانون ارث اسلامی:

۳۳۳ "عول" و "تعصیب" چیست؟

۳۳۵ [سوره النساء (۴): آیات ۱۵ تا ۱۶]

۳۳۵ اشاره

۳۳۵ ترجمه:

۳۳۵ تفسیر:

۳۳۵ اشاره

۳۳۵ [امجازات انحراف زنان شوهردار]

۳۳۹ روش سهل و ممتنع قوانین کیفری اسلام

۳۴۱ [سوره النساء (۴): آیات ۱۷ تا ۱۸]

۳۴۱ اشاره

۳۴۱ ترجمه:

۳۴۱ تفسیر:

۳۴۷ [سوره النساء (۴): آیه ۱۹]

۳۴۷ اشاره

۳۴۷ ترجمه:

۳۴۷ شان نزول:

۳۴۸ تفسیر:

۳۵۰ [سوره النساء (۴): آیات ۲۰ تا ۲۱]

۳۵۰ اشاره

۳۵۰ ترجمه:

۳۵۰ شان نزول:

۳۵۱ تفسیر:

۳۵۲ [سوره النساء (۴): آیه ۲۲]

۳۵۲ اشاره

۳۵۲ ترجمه:

۳۵۳ شان نزول:

۳۵۴ تفسیر:

۳۵۵ [سوره النساء (۴): آیه ۲۳]

۳۵۵ اشاره

۳۵۵ ترجمه:

۳۵۶ تفسیر:

۳۵۸ [فلسفه تحریم محارم رضاعی]

۳۵۹ [تحریم جمع بین اختین]

۳۶۱ [سوره النساء (۴): آیه ۲۴]

۳۶۱ اشاره

۳۶۱ ترجمه:

۳۶۱ تفسیر:

۳۶۱ اشاره

۳۶۴ ازدواج موقت در اسلام

۳۶۶ آیا این حکم، نسخ شده است؟!

۳۷۰ ازدواج موقت یک ضرورت اجتماعی

۳۷۲ ایرادهایی که بر ازدواج موقت می شود

۳۷۴ "راسل" و ازدواج موقت

۳۷۶ [سوره النساء (۴): آیه ۲۵]

۳۷۶ اشاره

۳۷۶ ترجمه:

۳۷۶ تفسیر:

۳۸۱ [سوره النساء (۴): آیات ۲۶ تا ۲۸]

۳۸۱ اشاره

۳۸۱ ترجمه:

۳۸۱ تفسیر:

۳۸۳ [سوره النساء (۴): آیات ۲۹ تا ۳۰]

۳۸۳ اشاره

۳۸۳ ترجمه:

۳۸۴ تفسیر:

۳۸۶ [سوره النساء (۴): آیه ۳۱]

۳۸۶ اشاره

۳۸۶ ترجمه:

۳۸۷ تفسیر:

۳۸۷ اشاره

۳۸۷ گناهان کبیره و صغیره

۳۸۸ اشکال: [آیا بخشش گناهان صغیره تشویق به گناه نیست؟]

۳۸۸ پاسخ:

۳۸۹ کجا صغیره تبدیل به کبیره می شود؟

۳۹۱ [سوره النساء (۴): آیه ۳۲]

۳۹۱ اشاره

۳۹۱ ترجمه:

۳۹۱ شان نزول:

۳۹۲ تفسیر:

۳۹۲ اشاره

۳۹۴ این تفاوتها برای چیست؟

۳۹۶ [سوره النساء (۴): آیه ۳۳]

۳۹۶ اشاره

۳۹۶ ترجمه:

۳۹۶ تفسیر:

۳۹۸ [سوره النساء (۴): آیه ۳۴]

۳۹۸ اشاره

ترجمه: ۳۹۸

تفسیر: ۳۹۸

اشاره ۳۹۸

سرپرستی در نظام خانواده ۳۹۸

زنان متخلف ۴۰۱

اشکال: [چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده؟] ۴۰۲

پاسخ: ۴۰۲

[سوره النساء (۴): آیه ۳۵] ۴۰۴

اشاره ۴۰۴

ترجمه: ۴۰۴

تفسیر: ۴۰۴

[سوره النساء (۴): آیه ۳۶] ۴۰۷

اشاره ۴۰۷

ترجمه: ۴۰۷

تفسیر: ۴۰۷

اشاره ۴۰۷

۱- وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا

۲- وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

۳- وَبِذِي الْقُرْبَىٰ

۴- وَبِالْيَتَامَىٰ

۵- وَبِالْمَسْكِينِ

۶- وَبِالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ

۷- وَبِالْجَارِ الْجُنُبِ

۸- وَبِالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ

۹- وَابْنِ السَّبِيلِ

۱۰- وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ

۴۱۴ [سوره النساء (۴): آیات ۳۷ تا ۳۹]

۴۱۴ اشاره

۴۱۴ ترجمه:

۴۱۴ تفسیر:

۴۱۷ [سوره النساء (۴): آیه ۴۰]

۴۱۷ اشاره

۴۱۷ ترجمه:

۴۱۸ تفسیر:

۴۲۰ [سوره النساء (۴): آیات ۴۱ تا ۴۲]

۴۲۰ اشاره

۴۲۰ ترجمه:

۴۲۰ تفسیر: [شهود و گواهان رستاخیز]

۴۲۴ [سوره النساء (۴): آیه ۴۳]

۴۲۴ اشاره

۴۲۴ ترجمه:

۴۲۴ تفسیر:

۴۲۴ اشاره

۴۲۴ چند حکم فقهی

۴۲۸ در اینجا توجه به چند نکته لازم است:

۴۲۹ فلسفه تیمم

۴۳۱ [سوره النساء (۴): آیات ۴۴ تا ۴۵]

۴۳۱ اشاره

۴۳۱ ترجمه:

۴۳۱ تفسیر:

۴۳۲ [سوره النساء (۴): آیه ۴۶]

۴۳۲ اشاره

۴۳۲ ترجمه:

۴۳۳ تفسیر:

۴۳۵ [سوره النساء (۴): آیه ۴۷]

۴۳۵ اشاره

۴۳۵ ترجمه:

۴۳۵ تفسیر:

۴۳۸ [سوره النساء (۴): آیه ۴۸]

۴۳۸ اشاره

۴۳۸ ترجمه:

۴۳۸ تفسیر:

۴۳۸ اشاره

۴۳۸ امیدبخش ترین آیات قرآن

۴۴۰ اسباب بخشودگی گناهان

۴۴۱ [سوره النساء (۴): آیات ۴۹ تا ۵۰]

۴۴۱ اشاره

۴۴۱ ترجمه:

۴۴۲ شان نزول:

۴۴۲ تفسیر:

۴۴۵ [سوره النساء (۴): آیات ۵۱ تا ۵۲]

۴۴۵ اشاره

۴۴۵ ترجمه:

۴۴۵ شان نزول:

۴۴۶ تفسیر:

۴۴۶ اشاره

۴۴۶ سازشکاران

۴۴۷ جیت و طاغوت

۴۴۹ [سوره النساء (۴): آیات ۵۳ تا ۵۵]

۴۴۹ اشاره

۴۴۹ ترجمه:

۴۴۹ تفسیر:

۴۴۹ اشاره

۴۵۲ حسد، هادر جنایات

۴۵۵ [سوره النساء (۴): آیات ۵۶ تا ۵۷]

۴۵۵ اشاره

۴۵۵ ترجمه:

۴۵۵ تفسیر:

۴۵۶ نکته:

۴۵۶ اشاره

۴۵۷ سؤال:

۴۵۷ پاسخ:

۴۵۸ [سوره النساء (۴): آیه ۵۸]

۴۵۸ اشاره

۴۵۸ ترجمه:

۴۵۸ شان نزول:

۴۵۹ تفسیر:

۴۵۹ اشاره

۴۵۹ دو قانون مهم اسلامی

۴۶۱ اهمیت امانت و عدالت در اسلام

۴۶۳ [سوره النساء (۴): آیه ۵۹]

۴۶۳ اشاره

۴۶۳ ترجمه:

۴۶۳ تفسیر:

۴۶۳ اشاره

۴۶۴ اولوا الامر چه کسانی هستند؟!

۴۶۹ پاسخ چند سؤال

۴۷۱ گواهی احادیث

۴۷۳ [سوره النساء (۴): آیه ۶۰]

۴۷۳ اشاره

۴۷۳ ترجمه:

۴۷۴ شان نزول:

۴۷۴ تفسیر:

۴۷۶ [سوره النساء (۴): آیات ۶۱ تا ۶۳]

۴۷۶ اشاره

۴۷۶ ترجمه:

۴۷۶ تفسیر:

۴۷۹ [سوره النساء (۴): آیه ۶۴]

۴۷۹ اشاره

۴۷۹ ترجمه:

۴۷۹ تفسیر:

۴۸۲ [سوره النساء (۴): آیه ۶۵]

۴۸۲ اشاره

۴۸۲ ترجمه:

۴۸۲ شان نزول:

۴۸۳ تفسیر:

۴۸۵ [سوره النساء (۴): آیات ۶۶ تا ۶۸]

۴۸۵ اشاره

۴۸۵ ترجمه:

۴۸۵ تفسیر:

۴۸۸ [سوره النساء (۴): آیات ۶۹ تا ۷۰]

۴۸۸ اشاره

۴۸۸ ترجمه:

۴۸۸ شان نزول:

۴۸۹ تفسیر:

۴۹۲ درباره مرکز

تفسیر نمونه جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه / بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیر نظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص : ۱

[ادامه سوره آل عمران]

اشاره

[سوره آل عمران (۳) : آیه ۹۲]

اشاره

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲)

ترجمه:

۹۲- هرگز به (حقیقت) نیکو کاری نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید، و آنچه انفاق می کنید خداوند از آن با خبر است.

تفسیر:

اشاره

یک نشانه ایمان

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ

واژه "بر" در اصل به معنی وسعت است، و لذا صحراهای وسیع را "بر" (بفتح ب) می گویند، و به همین جهت به کارهای نیک که نتیجه آن گسترده است و به- دیگران می رسد "بر" (بکسر ب) گفته می شود، و تفاوت میان "بر" و "خیر" از نظر لغت عرب این است که "بر" نیکوکاری توأم با توجه و از روی قصد و اختیار است، ولی "خیر" به هر نوع نیکی که به دیگری بشود اگر چه بدون توجه باشد، اطلاق می گردد.

***آیه فوق می گوید: "شما هرگز بحقیقت "بر" و نیکی نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق کنید".

ص: ۲

در این که مقصود در اینجا از کلمه "بر" چیست؟ مفسران گفتگوی بسیار دارند، بعضی آن را به معنی بهشت، و بعضی به معنی پرهیز کاری و تقوی، و بعضی به معنی پاداش نیک گرفته اند، ولی آنچه از آیات قرآن استفاده می شود این است که "بر" معنی وسیعی دارد و به تمام نیکیها اعم از ایمان و اعمال پاک گفته می شود، چنان که از آیه ۱۷۷ سوره بقره استفاده می شود که "ایمان به خدا، و روز جزا، و پیامبران، و کمک به نیازمندان، و نماز و روزه، و وفای به عهد، و استقامت در برابر مشکلات و حوادث" همه از شعب "بر" محسوب می شوند.

بنا بر این رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی، شرایط زیادی دارد که یکی از آنها انفاق کردن از اموالی است که مورد علاقه انسان است، زیرا عشق و علاقه واقعی به خدا، و احترام به اصول انسانیت و اخلاق، آن گاه روشن می شود که انسان بر سر دو راهی قرار گیرد، در یک طرف مال و ثروت یا مقام و منصبی قرار داشته باشد که مورد علاقه شدید او است، و در طرف مقابل خدا و حقیقت و عواطف انسانیت و نیکو کاری، اگر از اولی بخاطر دومی صرف نظر کرد معلوم می شود که در عشق و علاقه خود صادق است، و اگر تنها در این راه از موضوعات جزئی حاضر بود صرف نظر کند، معلوم می شود عشق و علاقه معنوی او نیز بهمان پایه است و این مقیاسی است برای سنجش ایمان و شخصیت.

نفوذ آیات قرآن در دل‌های مسلمانان

نفوذ آیات قرآن در دل‌های مسلمانان بقدری سریع و عمیق بود که بلافاصله بعد از نزول آیات اثر آن ظاهر می گشت، بعنوان نمونه در مورد آیه فوق در تواریخ و تفاسیر اسلامی چنین می خوانیم:

۱- یکی از یاران پیامبر ص بنام ابو طلحه انصاری در مدینه نخلستان و باغی داشت بسیار مصفا و زیبا، که همه در مدینه از آن سخن می گفتند، در آن چشمه آب صافی بود که هر موقع پیامبر ص به آن باغ می رفت از آن آب میل می کرد و وضو می ساخت، و علاوه بر همه اینها آن باغ درآمد خوبی برای "ابو طلحه"

داشت، پس از نزول آیه فوق به خدمت پیامبر ص آمد و عرض کرد: می دانی که محبوب ترین اموال من همین باغ است، و من می خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره ای برای رستاخیز من باشد، پیامبر ص فرمود:

بخ بخ ذلک مال رابح لک :

آفرین بر تو، آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود، سپس فرمود:

من صلاح می دانم که آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی، ابو طلحه دستور پیامبر ص را عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد (۱).

۲- روزی مهمانی بر ابو ذر وارد شد، او که زندگی ساده ای داشت از مهمان معذرت خواست که من بر اثر گرفتاری نمی توانم شخصا از تو پذیرایی کنم، من چند شتر در فلان نقطه دارم، قبول زحمت کن بهترین آنها را بیاور (تا برای تو قربانی کنم) میهمان رفت و شتر لاغری با خود آورد، ابو ذر به او گفت به من خیانت کردی، چرا چنین شتری آوردی؟ او در جواب گفت: من فکر کردم روزی به شترهای دیگر نیازمند خواهی شد، ابو ذر گفت: روز نیاز من زمانی است که از این جهان چشم می بندم (چه بهتر که برای آن روز ذخیره کنم) خداوند می فرماید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ (۲).

۳- زبیده همسر هارون الرشید قرآنی بسیار گران قیمت داشت که آن را با زر و زیور و جواهرات تزیین کرده بود و علاقه فراوانی به آن داشت، یک روز هنگامی که از همان قرآن تلاوت می کرد به آیه لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ رسید، با خواندن آیه در فکر فرو رفت و با خود گفت هیچ چیز مثل این قرآن نزد من محبوب نیست و باید آن را در راه خدا انفاق کنم، کسی را به دنبال جواهر فروشان فرستاد و تزیینات و جواهرات آن را بفروخت و بهای آن را در بیابانهای حجاز برای تهیه آب مورد نیاز بادیه نشینان مصرف کرد که می گویند: امروز هم بقایای آن چاهها وجود دارد و به نام او نامیده می شود.

ص: ۴

۱- ۱) - مجمع البیان و صحیح مسلم و بخاری

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۲ ص ۴۷۴

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

در پایان آیه برای جلب توجه انفاق کنندگان می فرماید: آنچه در راه خدا انفاق می کنید کم یا زیاد از اموال مورد علاقه یا غیر مورد علاقه، خداوند از همه آنها آگاه است و بنا بر این هرگز گم نخواهد شد و نیز چگونگی آن بر او مخفی نخواهد ماند.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۹۳ تا ۹۵]

اشاره

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۹۳) فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۵)

ترجمه:

۹۳- همه غذاها (ی پاک) بر بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه اسرائیل (یعقوب) پیش از نزول تورات بر خود تحریم کرده بود (مانند گوشت شتر که برای او ضرر داشت) بگو اگر راست می گوئید تورات را بیاورید و بخوانید (این نسبتهایی که به- پیامبران پیشین میدید حتی در تورات تحریف شده شما نیست).

۹۴- بنا بر این آنها که بعد از این به خدا دروغ می بندند ستمگرند (و از روی علم و عمد چنین می کنند).

۹۵- بگو خدا راست گفته (و اینها در آئین پاک ابراهیم نبوده) بنا بر این از آئین ابراهیم پیروی کنید که به حق گرایش داشت و از مشرکان نبود.

شان نزول:

از روایات و نقل مفسران استفاده می شود که یهود، دو ایراد دیگر در گفتگوهای خود به پیامبر ص کردند، نخست این که چگونه پیامبر اسلام گوشت و شیر شتر را حلال می داند با این که در آئین ابراهیم حرام بوده، و به همین دلیل یهود هم به پیروی از ابراهیم آنها را بر خود حرام می دانند، نه تنها ابراهیم بلکه نوح هم

اینها را تحریم کرده بود با این حال چگونه کسی که آنها را حرام نمی داند دم از آئین ابراهیم می زند؟! دیگر این که چگونه پیامبر اسلام خود را وفادار به آئین پیامبران بزرگ خدا مخصوصاً ابراهیم ع می داند در حالی که تمام پیامبرانی که از دودمان اسحاق فرزند ابراهیم بودند "بیت المقدس" را محترم می شمردند، و بسوی آن نماز می - خواندند، ولی پیامبر اسلام از آن قبله روی گردانده و کعبه را قبله گاه خود انتخاب کرده است؟! آیات فوق به ایراد اول پاسخ گفته و دروغ آنها را روشن می سازد، و آیات آینده به ایراد دوم پاسخ می گوید.

تفسیر:

اشاره

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ

:

این آیه با صراحت تمام تهمتهای یهود را در مورد تحریم پاره ای از غذاهای پاک (مانند شیر و گوشت شتر) رد می کند و می گوید: در آغاز، تمام این غذاها برای بنی اسرائیل حلال بود، مگر آنچه اسرائیل (اسرائیل نام دیگر یعقوب است) بر خود تحریم کرده بود.

در باره این که یعقوب چه نوع غذایی را بر خود تحریم کرده بود؟ و علت آن تحریم چه بود؟ توضیحی در آیه ذکر نشده است، ولی از روایات اسلامی برمی آید که هنگامی که یعقوب گوشت شتر می خورد بیماری عرق النسا (1) بر او شدت می گرفت.

و لذا تصمیم گرفت که از خوردن آن برای همیشه خودداری کند، پیروان

ص: ۶

۱- ۱) - "عرق النسا" یک نوع بیماری عصبی است که امروز به آن "سیاتیک" می گویند و بر اثر آن اعصاب کمر و پاها به شدت ناراحت می شود بطوری که گاهی قدرت حرکت از انسان سلب می شود.

او هم در این قسمت به او اقتدا کردند، و تدریجا امر بر بعضی مشتبه شد، و تصور کردند این یک تحریم الهی است، و آن را بعنوان یک دستور دینی بخدا نسبت دادند. قرآن در آیه بالا علت اشتباه آنها را تشریح می کند و روشن می سازد که نسبت دادن این موضوع بخدا یک تهمت است.

بنا بر این قبل از نزول تورات هیچ یک از غذاهای پاکیزه بر بنی اسرائیل حرام نبوده که با جمله " مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ " در آیه فوق به آن اشاره شده است، اگر چه بعد از نزول تورات و آمدن موسی بن عمران بر اثر ظلم و ستم یهود پاره ای از غذاهای پاکیزه به عنوان مجازات، بر آنها تحریم شد. قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلَوْهَا إِنَّ كُنتُمْ صَادِقِينَ خداوند در این جمله به پیامبرش دستور می دهد که از یهود دعوت کند همان تورات موجود نزد آنها را بیاورند و آن را بخواند تا معلوم شود که ادعای آنها در مورد تحریم غذاها نادرست است، ولی آنها حاضر به انجام این کار نشدند چون می دانستند در تورات چنین چیزی وجود ندارد. فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ اکنون که آنها حاضر به آوردن تورات نشدند و افترا بستن آنها بر خدا مسلم شد باید بدانند کسانی که بر خدا دروغ می بندند ستمگرند، هم بر خود ستم می کنند که خویش را گرفتار مجازات و کیفر الهی می سازند، و هم به دیگران که آنها را با دروغ و نیرنگ از راه راست منحرف می سازند.

تورات کنونی و تحریم پاره ای از گوشتها:

در تورات کنونی در سفر "لاویان" فصل یازدهم ضمن بیان گوشتهای حرام و حلال چنین می خوانیم: "از نوشخوار کنندگان و سم چاکان اینها را نخورید، شتر را با وجودی که نوشخوار می کند اما تمام سم چاک نیست آن برای شما ناپاک است".

از جمله های فوق استفاده می شود که یهود گوشت شتر و سایر سم چاکان را

حرام می دانستند، ولی هیچگونه دلالتی بر تحریم آنها در آئین ابراهیم و نوح ندارد ممکن است این قسمت از آنها باشد که بعنوان مجازات بر یهود تحریم شده بود. قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اکنون که می بینید من در دعوت خود صادق و راستگویم، پس از آئین من که همان آئین پاک و بی آلایش ابراهیم است پیروی نمائید زیرا او "حنیف" بود یعنی از ادیان باطل متمایل بحق شده بود و در دستورات او حتی در مورد غذاهای پاک یک حکم انحرافی و تحریم بی دلیل وجود نداشت. او هرگز از مشرکان نبود و این که مشرکان عرب خود را بر آئین او می دانند کاملاً بی معنی است، "بت پرست" کجا و "بت شکن" کجا؟ قابل توجه این که در قرآن کراراً روی این جمله تکیه شده است که ابراهیم از مشرکان نبود. (۱)

زیرا همانطور که قبلاً هم اشاره کردیم بت پرستان جاهلیت مدعی بودند که بر آئین ابراهیم هستند و آن قدر در این ادعا پیش رفته بودند که دیگران، آنها را "حنفا" (پیروان ابراهیم) معرفی می کردند، لذا قرآن مکرراً این موضوع را نفی می کند.

ص: ۸

۱-۱) تعبیر وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ در سوره آل عمران ۶۷-۹۵ و انعام ۱۶۱ و نحل ۱۲۴ و بقره ۱۳۵ دیده می شود.

اشاره

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶) فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷)

ترجمه:

۹۶- نخستین خانه ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد در سرزمین مکه است که پر برکت و مایه هدایت جهانیان است.

۹۷- در آن نشانه های روشن است (از جمله) مقام ابراهیم، و هر کس داخل آن شود در امان خواهد بود و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند، و هر کس کفر بورزد (و حج را ترک کند به خود زیان رسانیده) خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

تفسیر:

اشاره

نخستین خانه مردم

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا

همانطور که در ذیل آیات سابق گفتیم یهود به پیامبر اسلام دو ایراد داشتند که پاسخ نخستین ایرادشان در آیات سابق آمد، و پاسخ دومین ایراد که در باره فضیلت بیت المقدس و برتری آن بر کعبه بود در این آیات آمده است.

در آیه فوق قرآن می گوید اگر کعبه بعنوان قبله مسلمانان انتخاب شده است، جای تعجب نیست، زیرا این نخستین خانه توحید است، و با سابقه ترین معبدی است که در روی زمین وجود دارد، هیچ مرکزی پیش از آن مرکز نیایش و پرستش پروردگار نبوده، خانه ای است که برای مردم و بسود جامعه بشریت در نقطه ای که مرکز اجتماع و محلی پربرکت است ساخته شده است.

تاریخ و منابع اسلامی هم به ما می گوید که خانه کعبه بدست آدم ع ساخته

شد و سپس در طوفان نوح آسیب دید و به وسیله ابراهیم خلیل تجدید بنا شد (۱).

بنا بر این انتخاب پرسابقه ترین خانه توحید برای قبله از هر نقطه دیگری شایسته تر است.

جالب توجه اینکه در این آیه خانه کعبه که نام دیگرش "بیت الله" هست بعنوان خانه مردم معرفی شده، و این تعبیر بیان کننده این حقیقت است که آنچه بنام خدا و برای خدا است باید در خدمت مردم و بندگان او باشد، و آنچه در خدمت مردم و بندگان خدا است برای خدا محسوب می شود.

ضمناً از این آیه اهمیت سابقه داشتن در مسیرهای الهی و سازنده، روشن می شود، و لذا در آیه فوق نخستین فضیلتی که برای خانه کعبه ذکر شده همان سابقه ممتد و طولانی آن است و از اینجا پاسخ ایرادی که در مورد احترام "حجر الاسود" می شود نیز روشن می گردد، زیرا عده ای می گویند یک قطعه سنگ چه ارزش و اهمیتی دارد که همه سال میلیونها مردم برای استلام آن (دست گذاشتن بر آن) بر یکدیگر پیشی گیرند و بعنوان یک مستحب مؤکد در برنامه زائران خانه خدا گنجانیده شود؟ ولی توجه به تاریخچه این سنگ مخصوص نشان می دهد که امتیازی در آن است که در هیچ سنگ دیگری در جهان نمیتوان پیدا کرد و آن این که پرسابقه ترین چیزی است که بعنوان مصالح ساختمان، در یک مرکز عبادت و پرستش خداوند، بکار رفته، زیرا می دانیم تمام معابد روی زمین و حتی کعبه که نخستین پرستشگاه است بارها تجدید بنا شده و مصالحی که در ساختمان آنها بکار رفته، تغییر یافته است تنها همین قطعه سنگ است که با مرور هزاران سال هنوز بعنوان مصالح ثابت در این معبد پرسابقه پا بر جا مانده است، بنا بر این اهمیت آن در واقع همان سابقه داشتن در مسیر خدا و خدمت به مردم است.

ص: ۱۰

۱-۱) - برای توضیح بیشتر در باره مدارک این موضوع از آیات و روایات به جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۳۳۰ مراجعه شود.

بعلاوه این سنگ تاریخ خاموشی از نسلهای فراوان مؤمنان در قرون و اعصار مختلف است، این سنگ زنده کننده خاطره استلام انبیای بزرگ و بندگان خاص خدا است که در کنار آن به نیایش پروردگار برخاستند.

موضوع دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این است که آیه فوق می گوید:

این نخستین خانه ای بوده است که برای مردم ساخته شده است، روشن است که منظور "نخستین خانه عبادت و پرستش" است، بنا بر این هیچ مانعی ندارد که قبل از آن خانه های مسکونی دیگر در روی زمین وجود داشته است، و این تعبیر پاسخ روشنی است به آنها (مانند نویسنده تفسیر المنار) که می گویند خانه کعبه نخستین بار بدست ابراهیم ساخته شد و ساخته شدن آن را بدست آدم در ردیف افسانه ها قلمداد می کنند.

در حالی که بطور مسلم قبل از ابراهیم معبد و پرستشگاه در جهان وجود داشته و انبیای پیشین همچون نوح از آن استفاده می کردند بنا بر این چگونه ممکن است خانه کعبه که نخستین معبد جهان است به دست ابراهیم ساخته شده باشد.

منظور از بکه چیست؟

"بکه" در اصل از ماده "بک" (بر وزن فک) به معنی ازدحام و اجتماع است، و این که به خانه کعبه، یا زمینی که خانه کعبه در آن ساخته شده است "بکه" گفته اند به خاطر ازدحام و اجتماع مردم در آنجا است و بعید نیست که این اسم از آغاز روی آن نبوده و پس از رسمیت یافتن برای عبادت روی آن گذاشته شده باشد.

در روایتی از امام صادق ع نقل شده که "مکه" نام مجموع شهر است و "بکه" نام محلی است که خانه کعبه در آنجا بنا شده است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که بکه همان مکه بوده باشد که "م" در آن تبدیل به "ب" شده است نظیر "لازم" و "لاذب" که هر دو در لغت عرب به یک معنی است.

برای نامگذاری خانه کعبه و محل آن به "بکه" وجه دیگری نیز گفته اند و آن این که ماده مزبور به معنی از بین بردن نخوت و غرور آمده است، و چون در این مرکز بزرگ، همه تبعیضات برچیده می شود و گردنکشان و مغروران همانند مردم عادی باید به نیایش برخیزند و غرور آنها به این وسیله درهم شکسته میشود به آن بکه گفته شده.

توسعه مسجد الحرام

از زمان پیامبر ص به بعد هر قدر مسلمانان فزونی می یافتند و طبعاً زائران خانه خدا بیشتر می شدند، مسجد الحرام از طرف خلفای وقت توسعه داده می شد.

در تفسیر "عیاشی" نقل شده که در زمان منصور، خلیفه عباسی، بر اثر کثرت حجاج می خواستند مسجد الحرام را بار دیگر توسعه دهند، منصور مردمی را که در اطراف مسجد خانه داشتند طلبید، تا خانه آنها را خریداری کند، ولی آنها به هیچ قیمتی حاضر به فروش نشدند، منصور در بن بست سختی قرار گرفته بود (زیرا از یک طرف نمی خواست با اعمال زور خانه های آنها را خراب کند چون انعکاس خوبی نداشت و از طرف دیگر آنها هم حاضر به واگذاری خانه خود نبودند) در این باره از امام صادق (ع) سؤال کرد، امام فرمود غمناک مباش در این باره دلیل روشنی است که می توانی با آن استدلال کنی، پرسید کدام دلیل؟ فرمود: به - کتاب خدا، پرسید به کجای کلام الهی؟ فرمود: به این آیه: "إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا" زیرا خداوند می گوید: "نخستین خانه ای که برای مردمان ساخته شد، خانه کعبه بود" بنا بر این اگر آنها پیش از بنای کعبه خانه ساخته بودند اطراف خانه کعبه مال آنها بود، ولی اگر خانه کعبه مقدم بوده، این حریم (تا آنجا که مورد نیاز زائران خانه خداست) متعلق به کعبه است!.

منصور دستور داد آنها را حاضر ساختند و به همین سخن در برابر آنها استدلال کرد آنان در پاسخ فرو ماندند و گفتند: هر طور مایل باشی موافق خواهیم بود.

باز در همان تفسیر نقل شده که نظیر این حادثه در زمان مهدی عباسی

تکرار شد، مهدی از فقهای وقت سؤال کرد همه گفتند: اگر مالکان خانه ها راضی نباشند ملک غصبی را نمی توان داخل مسجد الحرام کرد، علی بن یقظین اجازه خواست تا این مسئله را از موسی بن جعفر (ع) سؤال کند، مهدی به والی مدینه نوشت تا حل این مشکل را از امام موسی بن جعفر بخواد حضرت فرمود:

بنویس "بسم الله الرحمن الرحيم اگر خانه كعبه اول بنا شده و مردم سپس در کنار آن فرود آمده اند فضای اطراف آن متعلق به خانه كعبه است، و اگر سكونت مردم در آنجا مقدم بر خانه كعبه بوده آنها سزاوارترند".

چون پاسخ به "مهدی عباسی" رسید بقدری خوشحال شد که نامه را گرفت و بوسید، سپس دستور داد خانه ها را خراب کردند، صاحبان خانه بخدمت امام - موسی بن جعفر رفتند و تقاضا کردند نامه ای در این باب به مهدی بنویسد تا قیمت خانه های آنها را رد کند. حضرت در نامه نوشت: چیزی به آنان عطا کن. او هم آنها را راضی کرد.

*** این دو روایت "استدلال لطیفی" در بر دارد که با موازین متداول حقوقی نیز کاملا قابل تطبیق است، و آن اینکه معبدی همچون خانه كعبه به هنگامی که در زمین بکری ساخته شود تا شعاع احتیاجات خود نسبت به آن زمین اولویت دارد، البته تا آن روز که این احتیاج جنبه ضرورت پیدا نکرده دیگران هم می توانند از حریم آن استفاده کنند، اما آن روز که نیاز مبرم پیدا شد از حق اولویت نخستین می توان استفاده کرد.

امتیازات خانه كعبه:

اشاره

در این دو آیه برای كعبه علاوه بر امتیاز "نخستین پرستشگاه بودن" چهار امتیاز دیگر ذکر شده است:

"مبارک" به معنی پر برکت و پر فایده است، و کعبه از این جهت مبارک است که هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی در یکی از پربرکت ترین سرزمینهای جهان است، برکات معنوی این سرزمین و جذبه های الهی و تحرک و جنبش و وحدتی که در پرتو آن مخصوصا در مراسم حج به وجود می آید بر هیچکس پوشیده نیست، و اگر تنها به جنبه های صوری مراسم حج اکتفاء نشود و روح و فلسفه آن زنده گردد آن گاه برکت واقعی آن آشکارتر خواهد بود.

از نظر مادی با اینکه سرزمین خشک و بی آب و علفی است و به هیچ وجه از نظر طبیعی مناسب شرائط زندگی نیست این شهر در طول تاریخ همواره یکی از شهرهای آباد و پر تحرک و یک مرکز آماده برای زندگی و حتی برای تجارت بوده است.

۲- هُدًى لِّلْعَالَمِينَ

کعبه مایه هدایت جهانیان است و مردم از نقاط دور و نزدیک، صفحات خشکی و دریا را زیر پا میگذارند و به این عبادتگاه بزرگ جلب می شوند و در مراسم با شکوه حج که از زمان ابراهیم هم چنان رائج بوده شرکت می کنند، حتی عرب جاهلی نیز کعبه را گرامی می داشت، و مراسم حج را به عنوان اینکه آئین ابراهیم است با اینکه با خرافات آمیخته شده بود انجام می داد، و در پرتو همان مراسم ناقص خود تا حدود زیادی از کارهای نادرست خود موقتا دست بر میداشت و به این ترتیب همگان حتی بت پرستان از هدایت این خانه بزرگ بهره مند می شدند، جاذبه معنوی این سرزمین و این خانه مقدس چنان است که همه را بی اختیار تحت تاثیر خود قرار می دهد.

۳- فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ

در این خانه نشانه های روشنی از خدا پرستی و توحید و معنویت به چشم می خورد، و دوام و بقای آن در طول تاریخ در برابر دشمنان نیرومندی که قصد

نابود ساختن آن را داشتند یکی از این نشانه ها است، آثاری که از پیامبر بزرگی همچون ابراهیم ع در کنار آن باقی مانده مانند زمزم، صفا، مروه، رکن (۱) حطیم (۲) حجر الاسود، حجر اسماعیل (۳) که هر کدام تاریخ مجسمی از قرون و اعصار گذشته است و روشنگر خاطره های عظیم و جاویدان می باشد، از دیگر نشانه ها است.

از میان این نشانه های روشن، مقام ابراهیم به خصوص ذکر شده، زیرا محلی است که در آن ابراهیم ایستاد، به خاطر بنای کعبه، و یا به خاطر انجام مراسم حج و یا برای دعوت عمومی مردم برای انجام این مراسم بزرگ، و در هر حال از مهمترین آیات مزبور است و خاطرات بی نظیری از فداکاریها، اخلاصها، و اجتماعها را زنده می کند.

در این که منظور از "مَقَامُ اِبْرَاهِيمَ" خصوص آن نقطه ای است که هم اکنون سنگ مخصوصی که اثر پای ابراهیم بر آن نمایان است در آنجا است، یا منظور از آن تمام "حرم مکه" و یا "تمام مواقف حج" است، در میان مفسران گفتگو است ولی در روایتی که از امام صادق ع در کتاب کافی نقل شده اشاره به همان احتمال اول شده است.

۴- وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا

ابراهیم ع بعد از بنای خانه کعبه امنیت شهر مکه را از خداوند درخواست نمود و گفت: رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا (ابراهیم- ۳۵): "خداوندا این سرزمین را سرزمین امن و امانی قرار بده" خدا دعای ابراهیم را اجابت کرد و آن را یک مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روح و امنیت اجتماع مردمی است که به آن

ص: ۱۵

۱-۱) هر یک از جوانب چهارگانه کعبه را رکن می نامند.

۲-۲) "حطیم" به فاصله میان حجر الاسود و درب خانه کعبه گفته می شود به این جهت به آن حطیم می گویند که ازدحام در آنجا بسیار شدید است و محل توبه آدم بوده است.

۳-۳) "حجر اسماعیل" محل خاصی است که به صورت یک قوس در ضلع شمال غربی کعبه ساخته شده.

می آیند و از آن الهام می گیرند و هم از نظر قوانین مذهبی، امنیت آن چنان محترم شمرده شده که هر گونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است.

مخصوصاً در اسلام "کعبه" بعنوان یک مامن و پناهگاه شناخته شده، و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی مزاحم آنها نشود، افراد انسانی که به آن پناه می برند نیز در امان هستند حتی اگر قاتل و جانی باشند نمی توان متعرض آنها شد، ولی برای این که این احترام خاص خانه کعبه مورد سوء استفاده قرار نگیرد، و حق مظلومان پایمال نگردد اگر افراد جنایت کار و مجرمی به- آن پناهنده شوند دستور داده شده آنها را از نظر آب و غذا در مضیقه قرار دهند، تا مجبور گردند آنجا را ترک گویند، و آنها را به کیفر برسانند. **وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا** در این جمله دستور انجام حج به همه مردم داده شده است و از آن تعبیر به- یک بدهی و دین الهی شده است که بر ذمه عموم مردم می باشد زیرا فرموده است **" وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ "** "برای خدا بر مردم است...".

واژه "حج" در اصل به معنی قصد است و به همین جهت به جاده و راه "محجه" (بر وزن موده) گفته می شود، زیرا انسان را به مقصد می رساند، و به دلیل و برهان حجت می گویند، زیرا مقصود را در بحث روشن می سازد، و اما این که این مراسم مخصوص را حج نامیده اند برای این است که به هنگام حرکت برای شرکت در این مراسم "قصد زیارت خانه خدا" می کنند و به همین دلیل در آیه فوق اضافه به- بیت(خانه کعبه) شده است.

همانطور که سابقاً اشاره کرده ایم مراسم زیارت خانه کعبه نخستین بار در زمان ابراهیم "رسمیت" یافت، و سپس بصورت یک سنت حتی در زمان عرب جاهلی ادامه یافت، و در اسلام به صورت کاملتر و خالی از هر گونه خرافه دوران جاهلی تشریح

گردید (۱) البته از نهج البلاغه (خطبه قاصعه) و بعضی از روایات بخوبی استفاده می-شود که فریضه حج از زمان آدم ع تشریح شده بود، ولی رسمیت یافتن آن بیشتر مربوط به زمان ابراهیم ع است).

حج بر هر انسانی که توانایی داشته باشد در عمر فقط یک بار واجب می شود و از آیه فوق نیز بیش از این استفاده نمی گردد زیرا حکم مطلق است و با یک بار انجام دادن امتثال حاصل می شود.

تنها شرطی که در آیه برای وجوب حج ذکر شده مسئله استطاعت است که با تعبیر "مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا" (کسی که توانایی راه پیمایی بسوی خانه کعبه داشته باشد) بیان شده.

البته در روایات اسلامی و کتب فقهی، استطاعت، به معنی "داشتن زاد و توشه، و مرکب، و توانایی جسمی، و باز بودن راه، و توانایی بر اداره زندگی به- هنگام بازگشت از حج" تفسیر شده است، ولی در حقیقت همه اینها در آیه فوق مندرج است، زیرا استطاعت در اصل به معنی توانایی است که شامل تمام این امور می شود.

ضمناً از آیه فوق استفاده می شود که این قانون مانند سایر قوانین اسلامی اختصاص به مسلمانان ندارد بلکه همه موظفند آن را انجام بدهند و با قاعده معروف "الکفار مکلفون بالفروع کما انهم مکلفون بالاصول" (کافران همانطور که به اصول دین موظفند به انجام فروع نیز مکلف می باشند) آیه فوق و مانند آن تائید می شود، گرچه شرط صحیح بودن این گونه اعمال و عبادات این است که نخست اسلام را بپذیرند و سپس آنها را انجام بدهند ولی باید توجه داشت که عدم قبول

ص: ۱۷

۱-۱) - از بعضی روایات استفاده می شود که این فریضه در اسلام نخستین بار در سال دهم هجری تشریح گردید و در همان سال بود که پیامبر (ص) به جمعی دستور داد در همه جا این فرمان را به گوش مردم برسانند و آنها را آماده زیارت خانه خدا کنند اگر چه مراسم عمره را پیغمبر اکرم (ص) و جمعی از مسلمانان قبل از آن هم انجام دادند.

اسلام، مسئولیت آنها را در برابر اینگونه وظائف از بین نمی برد.

در باره اهمیت این مراسم بزرگ، و فلسفه حج، و آثار فردی و اجتماعی آن در ذیل آیه ۱۹۶ تا ۲۰۳ در سوره بقره مشروحا بحث شد (۱).

اهمیت حج

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

در پایان آیه، برای تاکید و بیان اهمیت مسئله حج، می فرماید: کسانی که کفران کنند و این دستور الهی را نادیده بگیرند و به مخالفت برخیزند در حقیقت به خود زیان می رسانند، زیرا خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

واژه کفر در اصل به معنی پوشانیدن است و از نظر اصطلاح دینی معنی وسیعی دارد و هر گونه مخالفتی را با حق، چه در مرحله اصولی، و چه در مرحله دستورات فرعی باشد، شامل می شود، و اگر مشاهده می کنیم که "کفر" غالباً در مخالفت با اصول استعمال می شود دلیل بر این نیست که منحصرأ بهمان معنی بوده باشد، به همین دلیل در آیه بالا- در مورد "ترک حج" بکار رفته است، و لذا در روایتی از امام صادق ع نقل شده که (کفر) را در آیه به معنی "ترک" تفسیر فرموده است (۲).

و به عبارت دیگر کفر و فاصله گرفتن از حق- همانند ایمان و توجه بحق- مراحل و درجاتی دارد که هر کدام برای خود دارای احکام مخصوصی است، و با توجه به این حقیقت بسیاری از مشکلات که در معنی آیات و روایات مربوط به کفر و ایمان پیش می آید، حل می شود، بنا بر این اگر در مورد رباخواران در (سوره بقره- ۲۷۵) و همچنین در مورد ساحران (بقره- ۱۰۲) تعبیر به کفر شده است به همین منظور است.

ص: ۱۸

۱- ۱) - تفسیر نمونه جلد دوم صفحه ۲۳ به بعد و همچنین به جلد اول تفسیر صفحه ۳۹۴ مراجعه فرمائید.

۲- ۲) - تهذیب بنا بنقل تفسیر صافی ذیل آیه.

در هر حال از آیه فوق دو مطلب استفاده می شود:

نخست اهمیت فوق العاده حج است که از ترک آن تعبیر به کفر شده است، مرحوم صدوق در کتاب "من لا یحضر" از پیامبر اکرم ص نقل می کند که: به- علی(ع) فرمود:

يا علي تارك الحج و هو مستطيع كافر يقول الله تبارك و تعالی و لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً و من كفر فإن الله غيبي عن العالمين، یا علی! من سوف الحج حتی يموت بعثه الله يوم القيمة يهوديا او نصرانيا: ای علی کسی که حج را ترک کند با این که توانایی دارد کافر محسوب می شود، زیرا خداوند می فرماید: بر مردمی که استطاعت دارند بسوی خانه خدا بروند لازم است حج بجا بیاورند و کسی که کفر بورزد (آن را ترک کند) بخود زیان رسانیده است، و خداوند از آنان بی نیاز است، ای علی کسی که حج را به تاخیر بیندازد تا این که از دنیا برود خداوند او را در قیامت یهودی یا نصرانی محشور می کند.

دیگر اینکه: انجام این فریضه مهم الهی مانند همه فرائض و برنامه های دینی بسود مردم و برای تربیت آنها است و هیچگونه تاثیری برای خداوند که از همگان بی نیاز است نخواهد داشت.

اشاره

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِالآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (۹۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعِيدَ إِيْمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۱۰۰) وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَن يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدِ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۱۰۱)

ترجمه:

۹۸- بگو ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می ورزید با آنکه خدا گواه بر اعمال شماست.

۹۹- بگو ای اهل کتاب! چرا افرادی را که ایمان آورده اند از راه خدا باز میدارید و میخواهید این راه را کج سازید در حالی که شما (به درستی این راه) گواه هستید و خداوند از آنچه انجام میدهید غافل نیست.

۱۰۰- ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از جمعی از اهل کتاب (که کارشان نفاق افکنی و شعله ور ساختن آتش کینه و عداوت در میان شماست) اطاعت کنید شما را پس از ایمان به کفر بازمی گردانند.

۱۰۱- چگونه ممکن است شما کافر شوید با اینکه (در دامان وحی قرار گرفته اید) و آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر او در میان شماست، (بنا بر این به خدا تمسک جوید) و هر کس به خدا تمسک جوید به راه مستقیم هدایت شده است.

شان نزول:

از مجموع آنچه در کتب شیعه و اهل تسنن در باره شان نزول این آیات نقل شده چنین استفاده می شود که یکی از یهودیان به نام "شاس بن قیس" که پیر- مردی تاریک دل و در کفر و عناد کم نظیر بود روزی از کنار مجمع مسلمانان می گذشت،

دید جمعی از طایفه "اوس" و "خزرج" که سالها با هم جنگهای خونینی داشتند، در نهایت صفا و صمیمیت گرد هم نشستند، مجلس انسی بوجود آورده اند، و آتش اختلافات شدیدی که در جاهلیت در میان آنها شعله ور بود به کلی خاموش شده است.

او از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شد و با خود گفت اگر اینها تحت رهبری محمد ص از همین راه پیش روند موجودیت یهود به کلی در خطر است، در این حال نقشه ای بنظر او رسید، و یکی از جوانان یهودی را دستور داد که به جمع آنها بپیوندد، و حوادث خونین "بغاث" (محلی که جنگ شدیدی اوس و خزرج در آن نقطه واقع شد) به یاد آنها بیاورد، و آن حوادث را پیش چشم آنها مجسم سازد.

اتفاقا این نقشه که با مهارت وسیله آن جوان یهودی پیاده شد، مؤثر واقع گردید و جمعی از مسلمانان از شنیدن این جریان به گفتگو پرداختند، و حتی بعضی از افراد طایفه "اوس" و "خزرج" یکدیگر را به تجدید آن صحنه ها تهدید کردند، چیزی نمانده بود که آتش خاموش شده دیرین بار دیگر شعله ور گردد.

خبر به پیامبر ص رسید، فوراً با جمعی از مهاجرین به سراغ آنها آمد، و با اندرزه‌های مؤثر و سخنان تکان دهنده خود آنها را بیدار ساخت.

جمعیت چون سخنان آرام بخش پیامبر را شنیدند از تصمیم خود برگشتند، و سلاحها را بر زمین گذاشته، دست در گردن هم افکنده، بشدت گریه کردند، و دانستند این از نقشه های دشمنان اسلام بوده است، و صلح و صفا و آشتی بار دیگر کینه هایی را که میخواست زنده شود شستشو داد.

در این هنگام چهار آیه فوق نازل شد که در دو آیه نخست، یهودیان اغوا کننده را نکوهش می کند، و در دو آیه بعد به مسلمانان هشدار می دهد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ

:

در این آیه روی سخن به اهل کتاب که منظور در اینجا یهود است می باشد، و خداوند به پیغمبرش فرمان می دهد که با زبان ملامت و سرزنش از آنها بپرسد انگیزه آنها در کفر ورزیدن به آیات خدا چیست؟ در حالی که می دانند خداوند از اعمال آنان آگاه است.

منظور از آیات خدا در اینجا یا آیاتی است که در تورات در باره نشانه های پیامبر اسلام وارد شده بود، و یا مجموعه آیات و معجزاتی است که به پیامبر اسلام نازل گردید و حکایت از حقانیت او می کرد. قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ :

سپس آنها را ملامت می کند که اگر خود شما حاضر به پذیرفتن حق نیستید چه اصراری دارید که دیگران را نیز از راه خدا منحرف سازید، و راه مستقیم الهی را در نظر آنها کج و نادرست جلوه دهید؟ در حالی که شما باید نخستین دسته ای باشید که این منادی الهی را "لیک" گوئید، زیرا بشارات ظهور این پیامبر قبلا در کتب شما داده شده و شما گواه بر آنید (وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ).

بنا بر این چرا با سمپاشیها و وسوسه ها و القای شبهات و روشن ساختن آتش کینه های فراموش شده، مردم را از راه مستقیم الهی دور می سازید، و علاوه بر انحراف خود بار سنگین مسئولیت انحراف دیگران را نیز بر دوش می کشید؟! چرا؟ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ :

در پایان آیه آنها را تهدید می کند که خدا هرگز از اعمال شما غافل نیست.

شاید تعبیر به "عدم غفلت خداوند" در اینجا بخاطر این باشد، که: یهود

برای پیشبرد مقاصد شوم خود غالباً دست به نقشه های مخفیانه و توطئه های پنهانی می زدند، که در افراد غافل و بی اطلاع زود مؤثر واقع می شد، و لذا می فرماید: اگر بعضی از مردم بخاطر غفلت تحت تاثیر توطئه های شوم شما قرار گیرند، خداوندی که از اسرار نهران و آشکار آنها آگاه است، غافل نخواهد بود، و مجازات او در انتظار شما است!

*** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ .

سپس روی سخن را به مسلمانان اغفال شده کرده، به آنها هشدار می دهد که اگر تحت تاثیر سخنان مسموم دشمن واقع شوند، و به آنها اجازه دهند که در میان افرادشان نفوذ کنند، و به وسوسه های آنها ترتیب اثر دهند، چیزی نخواهد گذشت که رشته ایمان را به کلی خواهند گسست و به سوی کفر بازمی گردند، زیرا دشمن، نخست می کوشد آتش عداوت را در میان آنها شعله ور سازد و آنها را به جان هم بیفکند و مسلماً به این مقدار قناعت نخواهد کرد، و به وسوسه های خود هم چنان ادامه می دهد تا به کلی آنها را از اسلام بیگانه سازد.

از آنچه گفته شد، روشن می شود که منظور از بازگشت به کفر که در آیه فوق به آن اشاره شده، "کفر حقیقی و بیگانگی مطلق" از اسلام است و نیز ممکن است منظور از "کفر" همان عداوتها و دشمنی های دوران جاهلیت باشد، که آن خود یکی از شعبه ها و نشانه های کفر محسوب می شود، چه اینکه ایمان سرچشمه محبت و برادری است، و کفر سرچشمه پراکندگی و عداوت است.

*** وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ :

بعد به صورت تعجب از مؤمنان سؤال می کند: چگونه ممکن است شما راه کفر پیش گیرید، در حالی که هم پیامبر در میان شما است، و هم آیات الهی، مرتباً

بر شما خوانده می شود، و دانه های باران احیا کننده وحی بر قلب شما فرو می ریزد.

این جمله در حقیقت اشاره به این است، که اگر دیگران گمراه شوند، زیاد جای تعجب نیست، تعجب در این است که افرادی که پیامبر را در میان خود می بینند، و دائما با عالم وحی در تماس هستند چگونه ممکن است گمراه گردند، و مسلمانا اگر چنین اشخاصی گمراه شوند، مقصر اصلی خود آنها هستند و مجازاتشان بسیار دردناک خواهد بود. وَ مَنْ يَعْصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ :

در پایان این آیات به مسلمانان توصیه می کند، که برای نجات خود از وسوسه های دشمنان، و برای هدایت یافتن به صراط مستقیم، دست به دامن لطف پروردگار بزنند، و به ذات پاک او و آیات قرآن مجید متمسک شوند، و به آنها صریحا می گوید: که "هر کس به خدا تمسک جوید به راه راست هدایت خواهد شد".

از نکته هایی که در این آیات جلب توجه می کند این است که در دو آیه اول که روی سخن در آن به یهود است به صورت خطاب بالواسطه است، زیرا به پیامبر دستور می دهد که این مطالب را به آنها بگوید، لذا با کلمه "قل" (بگو) شروع شده است، اما در دو آیه اخیر که روی سخن به مؤمنان است، خطاب بدون واسطه صورت گرفته، و بدون کلمه "قل" شروع شده است، و این نشانه نهایت لطف و توجه خاص خداوند به بندگانش با ایمان است.

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲) وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳)

ترجمه:

۱۰۲- ای کسانی که ایمان آورده اید! آن چنان که حق تقوی و پرهیزکاری است از خدا پرهیزید، و از دنیا نروید مگر اینکه مسلمان باشید (باید گوهر ایمان را تا پایان عمر حفظ کنید).

۱۰۳- و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله ارتباط دیگر) چنگ زید و پراکنده نشوید، و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود بیاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او در میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او برادر شدید، و شما بر لب حفره ای از آتش بودید، خدا شما را از آنجا برگرفت (و نجات داد) این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد شاید هدایت شوید.

شان نزول

می دانیم که در دوران جاهلیت دو قبیله بزرگ در مدینه به نام "اوس" و "خزرج" وجود داشتند که بیش از یکصد سال جنگ و خون ریزی و اختلاف در میان آن دو جریان داشت، و هر چند وقت ناگهان به جان یکدیگر می افتادند و خسارات جانی و مالی فراوانی بیکدیگر وارد می کردند.

یکی از موفقیت‌های بزرگ پیغمبر (ص) پس از هجرت به مدینه، این بود که بوسیله اسلام صلح و صفا در میان آن دو ایجاد کرد، و با اتحاد آنها جبهه نیرومندی در مدینه بوجود آمد.

اما از آنجا که ریشه های اختلاف فوق العاده زیاد و نیرومند، و اتحاد تازه

و جوان بود گاه بیگانه، بر اثر عواملی، اختلافات فراموش شده شعله ور می شد، که بزودی در پرتو تعلیمات اسلام و تدبیر پیامبر (ص) خاموش می گشت.

در آیات پیش نمونه ای از بروز اختلافات را بر اثر تحریکات دشمنان دانا مشاهده کردیم، ولی این آیات اشاره به نوع دیگری از این اختلافات است که بر اثر دوستان نادان و تعصبهای جاهلانه به وجود آمد.

می گویند روزی دو نفر از قبیله "اوس" و "خزرج" به نام "ثعلبه بن غنم" و "اسعد بن زراره" در برابر یکدیگر قرار گرفتند، و هر کدام افتخاراتی را که بعد از اسلام نصیب قبیله او شده بود برمی شمرد، "ثعلبه" گفت: خزیمه بن ثابت (ذو الشهادتین) و حنظله (غسیل الملائکه) که هر کدام از افتخارات مسلمانانند، از ما هستند، و همچنین عاصم بن ثابت، و سعد بن معاذ از ما می باشند.

در برابر او "اسعد بن زراره" که از طایفه خزرج بود گفت: چهار نفر از قبیله ما در راه نشر و تعلیم قرآن خدمت بزرگی انجام دادند: ابی بن کعب، و معاذ بن جبل، و زید بن ثابت، و ابو زید، به علاوه "سعد بن عباد" رئیس و خطیب مردم مدینه از ما است.

کم کم کار بجای باریک کشید، و قبیله دو طرف از جریان آگاه شدند، و دست به اسلحه کرده، در برابر یکدیگر قرار گرفتند، بیم آن می رفت که بار دیگر آتش جنگ بین آنها شعله ور گردد و زمین از خون آنها رنگین شود! خبر به پیامبر رسید، حضرت فوراً به محل حادثه آمد، و با بیان و تدبیر خاص خود به آن وضع خطرناک پایان داد، و صلح و صفا را در میان آنها برقرار نمود.

آیات فوق در اینجا نازل گردید و بصورت یک حکم عمومی همه مسلمانان را با بیان مؤثر و مؤکدی دعوت به اتحاد نمود.

دعوت به تقوی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ

:

در این آیه نخست دعوت به تقوی شده است تا مقدمه ای برای دعوت به سوی اتحاد باشد، در حقیقت دعوت به اتحاد بدون استمداد از یک ریشه اخلاقی و عقیده ای بی اثر و یا بسیار کم اثر است، به همین دلیل در این آیه کوشش شده است تا عوامل ایجاد کننده اختلاف و پراکندگی در پرتو ایمان و تقوی تضعیف گردند، لذا افراد با ایمان را مخاطب ساخته و می گوید "همگی از خدا بپرهیزید و حق تقوی و پرهیزگاری را انجام دهید".

در اینکه منظور از "حق تقوی" چیست؟ در میان مفسران سخن بسیار است اما شک نیست که حق تقوی آخرین و عالیترین درجه پرهیزگاری است، که پرهیز از هر گونه گناه و عصیان و تعدی و انحراف از حق را شامل می گردد، و لذا در تفسیر "در المنتور" از پیامبر (ص) و در تفسیر "عیاشی" و "معانی الاخبار" از امام صادق ع نقل شده که در تفسیر "حق تقوی" فرمودند "

ان يطاع فلا يعصى و يذكر فلا ينسى (و یشکر فلا یکفر) "یعنی "حق تقوی" و پرهیزگاری این است که پیوسته اطاعت فرمان او کنی، و هیچگاه معصیت ننمایی، همواره به یاد او باشی، و او را فراموش نکنی، و در برابر نعمتهای او شکر گزار باشی و کفران نعمت او ننمایی".

بدیهی است انجام این دستور همانند همه دستورات الهی بستگی به میزان توانایی انسان دارد بنا بر این آیه فوق با آیه ۱۶ سوره تغابن که می گوید فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتِطَعْتُمْ "تا آنجا که توانایی دارید پرهیزگاری پیشه کنید" هیچگونه منافاتی ندارد و گفتگو در باره تضاد این دو آیه و نسخ یکی بوسیله دیگری به کلی بی اساس است.

البته آیه دوم در حقیقت بیان قید و به اصطلاح تخصیص در آیه اول است و آن را مقید به مقدار توانایی انسان می کند و از آنجا که ظاهراً در میان قدما گاهی کلمه "نسخ" بر "تخصیص" اطلاق می شده ممکن است منظور کسانی که آیه دوم را ناسخ آیه اول دانسته اند همان "تخصیص" بوده باشد. **وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ** :

این جمله در حقیقت هشدار است به طایفه اوس و خزرج و همه مسلمانان جهان که به هوش باشند، تنها اسلام آوردن کافی نیست، مهم آن است که ایمان و اسلام خود را تا واپسین ساعات عمر حفظ کنند، و با روشن ساختن آتش های خاموش شده کینه های دوران جاهلی و پیروی از تعصب های نابخردانه، ایمان و اعمال پاک خود را بر باد ندهند، تا عاقبت و پایان کار آنها به بدبختی نگراید، لذا با تاکید می فرماید: "مراقب باشید که از دنیا جز با ایمان و اسلام بیرون نروید."

دعوت به سوی اتحاد

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

:

در این آیه بحث نهایی که همان "مسئله اتحاد و مبارزه با هر گونه تفرقه" باشد مطرح شده و می فرماید: همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید، و از هم پراکنده نشوید.

در باره اینکه منظور از "**بِحَبْلِ اللَّهِ**" (ریسمان الهی) چیست؟ مفسران احتمالات مختلفی ذکر کرده اند، بعضی می گویند منظور از آن قرآن است، و بعضی می گویند اسلام، و بعضی دیگر گفته اند منظور خاندان پیامبر و ائمه معصومین هستند.

در روایاتی که از پیامبر ص و ائمه اهل بیت نقل شده نیز همین تعبیرات گوناگون دیده می شود، مثلاً در تفسیر "در المنتور" از پیغمبر اکرم ص و در کتاب "معانی الاخبار" از امام سجاده نقل شده که فرمودند: "**بِحَبْلِ اللَّهِ**" قرآن

است، و در تفسیر "عیاشی" از امام باقر ع که فرمود: ریسمان الهی "آل محمد ص می باشند، که مردم مامور به تمسک به آن هستند.

ولی نه این احادیث و نه آن تفسیرها، هیچ کدام با یکدیگر اختلاف ندارند، زیرا منظور از ریسمان الهی هر گونه وسیله ارتباط با ذات پاک خداوند است، خواه این وسیله، اسلام باشد، یا قرآن، یا پیامبر و اهل بیت او، و به عبارت دیگر تمام آنچه گفته شد، در مفهوم وسیع "ارتباط با خدا" که از معنی "بِحَبْلِ اللَّهِ" استفاده می شود، جمع است.

تعبیر به "بِحَبْلِ اللَّهِ" برای چیست؟ نکته جالب اینکه تعبیر از این امور به حبل الله در واقع اشاره به یک حقیقت است، که انسان در شرایط عادی و بدون داشتن مربی و راهنما، در قعر دره طبیعت، و چاه تاریک غرائز سرکش، و جهل و نادانی باقی خواهد ماند. و برای نجات از این دره و برآمدن از این چاه نیاز به رشته و ریسمان محکمی دارد که به آن چنگ بزند و بیرون آید، این رشته محکم همان ارتباط با خدا از طریق قرآن و آورنده قرآن و جانشینان واقعی او می باشد، که مردم را از سطوح پائین و پست بالا برده و به آسمان تکامل معنوی و مادی می رسانند.

دشمنان دیروز و برادران امروز

وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً ۗ فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا

سپس قرآن بنعمت بزرگ اتحاد و برادری اشاره کرده و مسلمانان را بتفکر در وضع اندوهبار گذشته، و مقایسه آن "پراکندگی" با این "وحدت" دعوت می کند، و می گوید: "فراموش نکنید که در گذشته چگونه با هم دشمن بودید ولی خداوند در پرتو اسلام و ایمان دل‌های شما را به هم مربوط ساخت، و شما دشمنان دیروز، برادران امروز شدید" و جالب توجه اینکه کلمه "نعمت" را دو بار در این

جمله تکرار کرده و به این طریق اهمیت موهبت اتفاق و برادری را گوش زد می کند.

نکته دیگر اینکه مسئله تالیف قلوب مؤمنان را به خود نسبت داده، می گوید:

خدا در میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد و با این تعبیر، اشاره به یک معجزه اجتماعی اسلام شده، زیرا اگر سابقه دشمنی و عداوت پیشین عرب را درست دقت کنیم که چگونه کینه‌های ریشه دار در طول سال‌هایتمادی در دل‌های آنها انباشته شده بود، و چگونه یک موضوع جزئی و ساده کافی بود آتش جنگ خونینی در میان آنها بی‌فروزد مخصوصاً با توجه به اینکه مردم نادان و بی سواد و نیمه وحشی معمولاً- افرادی لجوج و انعطاف ناپذیرند، و به آسانی حاضر به فراموش کردن کوچکترین مسائل گذشته نیستند، در این صورت اهمیت این "معجزه بزرگ اجتماعی" اسلام آشکار می شود، و ثابت می گردد که از طرق عادی و معمولی امکان پذیر نبود که در طی چند سال، از چنان ملت پراکنده و کینه توز و نادان و بی خبر، ملتی واحد و متحد و برادر بسازند.

اعتراف مورخان و دانشمندان

اهمیت موضوع فوق (وحدت و برادری در میان قبائل کینه توز عرب) از نظر دانشمندان و مورخان حتی دانشمندان و مورخان غیر مسلمان مخفی نمانده و همگی با اعجاب فراوان از آن یاد کرده اند، به عنوان نمونه:

"جان دیون پورت" دانشمند معروف انگلیسی می نویسد: "...محمد یک نفر عرب ساده، قبائل پراکنده کوچک و برهنه و گرسنه کشور خودش را مبدل به- یک جامعه فشرده و با انضباط نمود و در میان ملل روی زمین آنها را با صفات و اخلاق تازه ای معرفی کرد، و در کمتر از سی سال، این طرز و روش امپراطور قسطنطنیه را مغلوب کرد، و سلاطین ایران را از بین برد. سوریه و بین النهرین و

مصر را تسخیر کرد و دامنه فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا کرانه دریای خزر و تا رود سیحون بسط داد. " (۱) "توماس کارل" می گوید: "خداوند عرب را بوسیله اسلام از تاریکیها بسوی روشنائیا هدایت فرمود، از ملت خموش و راکدی که نه صدایی از آن می آمد و نه حرکتی محسوس بود، ملتی بوجود آورد که از گمنامی بسوی شهرت، از سستی بسوی بیداری، از پستی بسوی فراز، و از عجز و ناتوانی بسوی نیرومندی سوق داده شده، نورشان از چهار سوی جهان می تابید. از اعلان اسلام یک قرن بیشتر نگذشته بود که مسلمانان یک پا در هندوستان و پای دیگری در اندلس نهادند و بالاخره در همین مدت کوتاه اسلام بر نصف دنیا نورافشانی میکرد. " (۲) "دکتر گوستاولوبون" باین حقیقت این چنین اعتراف کرده است:

"..تا زمان این حادثه حیرت انگیز یعنی "اسلام" که دفعتا نژاد عرب را بلباس جهانگیری و خلاق معانی بما نشان داد، هیچیک از قسمت‌های عربستان نه جزء تاریخ تمدن شمرده می شد و نه از حیث علم یا مذهب نشانی از آن بود. " (۳) "نهر و" دانشمند و سیاستمدار فقید هندی در این باره می نویسد: "سرگذشت عرب و داستان اینکه چگونه بسرعت در آسیا و اروپا و افریقا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی را بوجود آوردند یکی از شگفتیهای تاریخ بشری می باشد، نیرو و فکر تازه ای که عربها را بیدار ساخت و ایشان را از اعتماد بنفس و قدرت سرشار ساخت "اسلام" بود... " (۴)

ص: ۳۱

۱-۱) -عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن: جان دیون پورت ترجمه سید غلامرضا سعیدی صفحه ۷۷.

۲-۲) -نقشه های استعمار: محمد محمود صواف: ص ۳۸.

۳-۳) -تاریخ تمدن اسلام و عرب: گوستاولوبون.

۴-۴) -نگاهی بتاریخ جهان جلد ۱ ص ۳۱۷.

"شفا" در اصل لغت به کناره چاه و یا خندق و مانند آن گویند، و شاید اطلاق "شفه" بر "لب" نیز بهمین مناسبت باشد، و همچنین استعمال این کلمه در بهبودی از بیماری نیز بخاطر آن است که انسان در کناره "سلامت و تندرستی" قرار می گیرد.

در جمله بالا خداوند می گوید: شما در گذشته در لبه گودالی از آتش بودید که هر آن ممکن بود در آن سقوط کنید و همه چیز شما خاکستر گردد!، اما خداوند شما را نجات داد و از این پرتگاه بنقطه امن و امانی که همان نقطه "برادری و محبت" بود رهنمون ساخت.

در اینکه منظور از "نار" در آیه آتش دوزخ است یا آتش های این جهان در میان مفسران گفتگو شده است، ولی با توجه به مجموع آیه چنین بنظر میرسد که نار کنایه از جنگها و نزاعهایی بوده که هر لحظه در دوران جاهلیت به بهانه ای در میان اعراب شعله ور می شد، قرآن مجید باین جمله اوضاع خطرناک عصر جاهلیت را منعکس می سازد که هر لحظه خطر جنگ و خونریزی آنها را تهدید می کرد و خداوند در پرتو نور اسلام آنها را از آن وضع نجات داد و مسلما با نجات یافتن از وضع خطرناک گذشته از آتش سوزان دوزخ نیز نجات یافتند. كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰيٰتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ :

در پایان آیه برای تاکید بیشتر می گوید: "خداوند این چنین آیات خود را روشن می سازد تا هدایت شوید". بنا بر این هدف نهایی هدایت و نجات شما است و چون پای منافع و سرنوشت شما در میان است باید به آنچه گفته شد اهمیت فراوان دهید.

نقش اتحاد در بقای ملتها

با تمام گفتگوهایی که در باره اثر اعجاز آمیز اتحاد در پیشرفت اهداف

اجتماعی و سربلندی اجتماعات گفته شده است، می توان گفت هنوز اثر واقعی آن شناخته نشده است.

امروز سدهای عظیمی در نقاط مختلف جهان برپا شده که مبدء تولید بزرگترین نیروهای صنعتی است و سرزمینهای وسیعی را زیر پوشش آبیاری و روشنایی خود قرار داده است، اگر درست فکر کنیم می بینیم این قدرت عظیم چیزی جز نتیجه بهم پیوستن قدرتهای ناچیز دانه های باران نیست و آن گاه به اهمیت اتحاد و کوشش های دسته جمعی انسانها واقف می شویم.

در احادیث فراوانی که از پیامبر و پیشوایان بزرگ اسلام به ما رسیده بلزوم و اهمیت این موضوع با عبارات مختلفی اشاره شده است:

در یک مورد پیغمبر اکرم ص می فرماید:

المؤمن للمؤمن كالبنیان یشید بعضه بعضا: "افراد با ایمان نسبت بیکدیگر همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از آن جزء دیگر را محکم نگاه می دارد".

و نیز فرمود:

المؤمنون كالنفس الواحده: "مؤمنان همچون یک روحند".

و نیز میفرماید:

مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم كمثل الجسد الواحد اذا اشتكى بعضه تداعى سائرہ بالسهر و الحمى: "مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی بیکدیگر همچون اعضای یک پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود" (۱).

ص: ۳۳

اشاره

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵)

ترجمه:

۱۰۴- باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنها رستگارانند.

۱۰۵- مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند (آنها) پس از آنکه نشانه های روشن (پروردگار) به آنان رسید، و آنها عذاب عظیمی دارند.

تفسیر

اشاره

دعوت به حق و مبارزه با فساد

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

"امت" در اصل از ماده "ام" به معنی هر چیزی است که اشیاء دیگری به آن بضمیمه گردد و به همین جهت "امت" به جماعتی که جنبه وحدتی در میان آنها باشد گفته می شود خواه وحدت از نظر زمان یا از نظر مکان و یا از نظر هدف و مرام باشد، بنا بر این به اشخاص متفرق و پراکنده "امت" گفته نمی شود.

*** به دنبال آیات پیشین که مسئله اخوت و اتحاد را توصیف میکرد در این آیه اشاره به مسئله "امر به معروف" و "نهی از منکر" شده که در حقیقت بمنزله

یک پوشش اجتماعی برای محافظت جمعیت است، زیرا اگر مسئله امر به معروف و نهی از منکر در میان نباشد عوامل مختلفی که دشمن بقای "وحدت اجتماعی" هستند، همچون موریانه از درون، ریشه های اجتماع را می خورند، و آن را از هم متلاشی میسازند، بنا بر این حفظ وحدت اجتماعی بدون نظارت عمومی ممکن نیست!.

در آیه فوق دستور داده شده که همواره در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دو وظیفه بزرگ اجتماعی را انجام دهند: مردم را به نیکی ها دعوت کنند، و از بدی ها باز دارند. و در پایان آیه تصریح می کند که فلاح و رستگاری تنها از این راه ممکن است.

سؤال

در اینجا این سؤال پیش می آید که ظاهر "منکم امه" این است که این امت بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد، نه همه آنها را، و به این ترتیب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر جنبه عمومی نخواهد داشت، بلکه وظیفه طایفه خاصی است، اگر چه انتخاب و تربیت این جمعیت، وظیفه همه مردم است، و به عبارت دیگر این دو وظیفه واجب کفایی است نه عینی، با اینکه از دیگر آیات قرآن بر می آید که این دو وظیفه جنبه عمومی دارد، و به عبارت دیگر واجب عینی است نه واجب کفایی، مثلاً در چند آیه بعد از این آیه می خوانیم: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** "شما بهترین امتی بودید که بسود مردم مبعوث شدید، چه اینکه امر به معروف و نهی از منکر می کنید" و در سوره "العصر" می فرماید: "همه مردم در زیانند جز آنان که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و توصیه به صبر و استقامت می کنند" طبق این آیات و مانند آنها این دو وظیفه اختصاص به دسته معینی ندارد.

دقت در مجموع این آیات پاسخ سؤال را روشن می سازد، زیرا چنین استفاده می شود که "امر به معروف و نهی از منکر" دو مرحله دارد: یکی "مرحله فردی" که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد، و دیگری "مرحله دسته جمعی" که امتی موظفند برای پایان دادن به نابسامانیهای اجتماع دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند.

قسمت اول وظیفه عموم مردم است، و چون جنبه فردی دارد طبعا شعاع آن محدود بتوانایی فرد است، اما قسمت دوم شکل واجب کفایی بخود می گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع و طبعا از شئون حکومت اسلامی محسوب می شود. این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می گردد، و مسئله تقسیم کار را در سازمان حکومت اسلامی و لزوم تشکیل یک گروه نظارت بر وضع اجتماعی و سازمانهای حکومت مشخص می سازد.

سابق بر این در ممالک اسلامی (و امروز در پاره ای از کشورهای اسلامی، مانند حجاز) با الهام از آیه فوق تشکیلاتی مخصوص مبارزه با فساد و دعوت به - انجام مسئولیت های اجتماعی به نام اداره حسبه و ماموران آن به نام "محتسب" و یا "آمرین بمعروف" وجود داشته است که مامور بودند با همکاری یکدیگر با هر گونه فساد و زشت کاری در میان مردم، و یا هر گونه ظلم و فساد در دستگاه حکومت مبارزه کنند، و هم چنین مردم را به کارهای نیک و پسندیده تشویق نمایند.

بنا بر این وجود این جمعیت با آن قدرت وسیع، هیچگونه منافاتی با عمومی بودن وظیفه امر بمعروف و نهی از منکر در شعاع فرد و با قدرت محدود ندارد.

از آنجا که این بحث از مباحث مهم قرآن مجید است، و در آیات فراوانی به آن اشاره شده، لازم است نکاتی را در اینجا یادآور شویم:

۱- "معروف" و "منکر" چیست؟

"معروف" در لغت به معنی شناخته شده (از ماده عرف) و "منکر" به معنی "ناشناس" (از ماده انکار) است. و به این ترتیب کارهای نیک، اموری شناخته شده، و کارهای زشت و ناپسند، اموری ناشناس معرفی شده اند. چه اینکه فطرت پاک انسانی با دسته اول آشنا و با دوم ناآشنا است!

۲- آیا امر به معروف یک وظیفه عقلی است یا تعبدی؟

جمعی از دانشمندان اسلامی معتقدند که وجوب این دو وظیفه تنها با دلیل نقلی ثابت شده، و عقل فرمان نمی دهد که انسان دیگری را از کار بدی که زیانش تنها متوجه خود او است باز دارد.

ولی با توجه به پیوندهای اجتماعی و اینکه هیچ کار بدی در اجتماع انسانی در نقطه خاصی محدود نمی شود، بلکه هر چه باشد همانند آتشی ممکن است به نقاط دیگر سرایت کند، عقلی بودن این دو وظیفه مشخص می شود.

به عبارت دیگر: در اجتماع چیزی به عنوان "ضرر فردی" وجود ندارد، و هر زیان فردی امکان این را دارد که به صورت یک "زیان اجتماعی" درآید، و به- همین دلیل منطق و عقل به افراد اجتماع اجازه می دهد که در پاک نگه داشتن محیط زیست خود از هر گونه تلاش و کوششی خود داری نکنند.

اتفاقاً در بعضی از احادیث به این موضوع اشاره شده است. از پیغمبر اکرم ص چنین نقل شده که فرمود: "یک فرد گنهکار، در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود، و به هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد تبری

برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است پردازد، و هر گاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید من در سهم خود تصرف می کنم! اگر دیگران او را از این عمل خطرناک باز ندارند، طولی نمی کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و یکباره همگی در دریا غرق می شوند".

پیامبر ص با این مثال جالب منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را مجسم ساخته، و حق نظارت فرد بر اجتماع را یک حق طبیعی که ناشی از پیوند سرنوشتهاست، می داند.

۳- اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

علاوه بر آیات فراوان قرآن مجید احادیث زیادی در منابع معتبر اسلامی نیز در باره اهمیت این دو وظیفه بزرگ اجتماعی وارد شده است که در آنها به خطرات و عواقب شومی که بر اثر ترک این دو وظیفه در جامعه بوجود میاید اشاره گردیده، به عنوان نمونه:

۱- امام باقر ع میفرماید

ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فریضه عظیمه بها تقام الفرائض و تامن المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یتقیم الامر: "امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آنها برپا می شوند، و بوسیله این دو، راهها امن می گردد، و کسب و کار مردم حلال می شود، حقوق افراد تامین می گردد، و در سایه آن زمینها آباد، و از دشمنان انتقام گرفته می شود، و در پرتو آن همه کارها روبراه می گردد" (۱).

۲- پیغمبر اکرم می فرماید:

من امر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خلیفه الله فی ارضه و خلیفه رسول الله و خلیفه کتابه :

کسی که امر بمعروف و نهی از منکر کند جانشین خداوند در زمین، و

ص: ۳۸

۱- ۱) - وسائل کتاب امر بمعروف و نهی از منکر باب ۱. حدیث ۶ صفحه ۳۹۵ جلد ۱۱.

جانشین پیامبر و کتاب او است" (۱).

از این حدیث بخوبی استفاده می شود که این فریضه بزرگ قبل از هر چیز یک برنامه الهی است و بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی همه جزء این برنامه است.

۳-مردی خدمت پیامبر آمد-در حالی که حضرت بر فراز منبر نشسته بود-و پرسید.

من خیر الناس:از همه مردم بهتر کیست؟ پیامبر فرمود:

□
آمرهم بالمعروف و انهاهم عن المنکر و اتقاهم لله و ارضاهم: "آن کس که از همه بیشتر امر بمعروف و نهی از منکر کند و آن کس که از همه پرهیزگارتر باشد و در راه خشنودی خدا از همه بیشتر گام بردارد (۲)".

۴-در حدیث دیگری از پیامبر اکرم(ص) نقل شده که فرمود:"باید امر به-معروف و نهی از منکر کنید و گر نه خداوند ستمگری را بر شما مسلط می کند که نه به پیران احترام می گذارد،و نه بخوردسالان رحم می کند،نیکان و صالحان شما دعا می کنند ولی مستجاب نمی شود و از خداوند یاری می طلبند اما خدا به آنها کمک نمی کند و حتی توبه می کنند و خدا از گناهانشان در نمی گذرد" (۳).

اینها همه واکنش طبیعی اعمال جمعیتی است که این وظیفه بزرگ اجتماعی را تعطیل کنند زیرا بدون نظارت عمومی،جریان امور از دست نیکان خارج می شود،و بدان میدان اجتماع را تسخیر می کنند،و اینکه در حدیث فوق می فرماید حتی توبه آنها قبول نمی شود به خاطر آن است که توبه با ادامه سکوت آنها در برابر مفاسد مفهوم صحیحی ندارد مگر اینکه در برنامه خود تجدید نظر کنند.

۵-علی ع می فرماید:

□
و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند

ص: ۳۹

۱-۱) -مجمع البیان در تفسیر آیه فوق.

۲-۲) -مجمع البیان در ذیل تفسیر آیه.

۳-۳) -مجمع البیان ذیل آیه.

الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کنفه فی بحر لجبی: "تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر بمعروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریای پهناور!" (۱) این همه تاکیدات به خاطر آن است که این دو وظیفه بزرگ در حقیقت ضامن اجرای بقیه وظائف فردی و اجتماعی است، و در حکم روح و جان آنها محسوب می شود، و با تعطیل آنها تمام احکام و اصول اخلاقی ارزش خود را از دست خواهد داد.

۴- آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت با اینکه به طور مسلم زندگانی دستجمعی برای افراد بشر فوائد و برکات فراوانی دارد و حتی این نوع مزایا انسان را وادار به- زندگانی اجتماعی کرده است، ولی در مقابل آن محدودیتهایی نیز برای او بار می آورد، و چون در برابر فوائد بیشمار زندگی دستجمعی ضرر این نوع محدودیتهای جزئی و ناچیز است لذا بشر از روز اول تن به زندگی اجتماعی داده و محدودیتهای را پذیرفته است، و از آنجا که در زندگی اجتماعی سرنوشت افراد بهم مربوط است، و به اصطلاح افراد اجتماع در سرنوشت یکدیگر اثر دارند حق نظارت در اعمال دیگران حق طبیعی و خاصیت زندگی دستجمعی است، چنانچه این مطلب به طرز جالبی در حدیثی که سابقاً از پیامبر اکرم ص نقل کردیم آمده است. بنا بر این انجام این فریضه نه تنها با آزادیهای فردی مخالف نیست، بلکه وظیفه ای است که افراد در مقابل یکدیگر دارند.

۵- آیا امر به معروف تولید هرج و مرج نمی کند؟

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که: هر گاه بنا شود که

ص: ۴۰

همه مردم در وضع اجتماع دخالت کرده و بر اعمال یکدیگر نظارت کنند، تولید هرج و مرج و برخوردهای مختلف در جامعه می‌گردد، و با مسئله تقسیم وظائف و مسئولیت‌ها در اجتماع مخالف است.

در پاسخ این سؤال باید گفت: از بحث‌های گذشته این حقیقت روشن شد که امر به معروف و نهی از منکر دارای دو مرحله است، مرحله نخست که جنبه عمومی دارد، شعاع آن محدود است، و از تذکر و اندرز دادن و اعتراض و انتقاد نمودن و مانند آن تجاوز نمی‌کند، مسلماً یک اجتماع زنده باید تمام نفراتش در برابر مفساد دارای چنین مسئولیتی باشند.

ولی مرحله دوم که مخصوص جمعیت معینی است و از شؤون حکومت اسلامی محسوب می‌شود، قدرت بسیار وسیعی دارد، به این معنی که اگر نیاز به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود باشد این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت اسلامی انجام وظیفه کنند.

بنا بر این با توجه به مراحل مختلف امر به معروف و نهی از منکر، و حدود و مقررات هر یک، نه تنها هرج و مرجی در اجتماع تولید نمی‌شود، بلکه اجتماع از صورت یک جامعه مرده و فاقد تحرک بیرون آمده به یک جامعه زنده تبدیل می‌گردد.

۶- امر به معروف از خشونت جدا است؟

در پایان این بحث تذکر این نکته نیز لازم است که باید در انجام این فریضه الهی و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد، دلسوزی و حسن نیت و پاکی هدف را فراموش نکرد، و جز در موارد ضرورت از راههای مسالمت آمیز وارد شد، نباید انجام این وظیفه را مساوی با خشونت گرفت.

ولی متأسفانه بعضی افراد به هنگام انجام این وظیفه، در غیر مورد ضرورت، از راه خشونت آمیز وارد می‌شوند، و گاهی متوسل به الفاظ زشت و زننده می‌گردند،

و لذا می بینیم این نوع امر به معروف ها نه تنها اثر خوبی از خود نمی گذارد، بلکه گاهی نتیجه معکوس هم می دهد، در حالی که روش پیامبر ص و سیره ائمه هدی ع نشان می دهد که آنها به هنگام اجرای این دو وظیفه آنها را با نهایت لطف و محبت می آمیختند، و به همین دلیل سرسخت ترین افراد به زودی در برابر آنها تسلیم می شدند.

در تفسیر "المنار" در ذیل آیه چنین می خوانیم: جوانی به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا آیا به من اجازه می دهی زنا کنم؟! با گفتن این سخن فریاد مردم بلند شد و از گوشه و کنار به او اعتراض کردند، ولی پیامبر با خونسردی و ملایمت فرمود: نزدیک بیا، جوان نزدیک آمد، و در برابر پیامبر نشست، حضرت با محبت از او پرسید آیا دوست داری با مادر تو چنین کنی؟ گفت: نه فدایت شوم، فرمود: همین طور مردم راضی نیستند با مادرانشان چنین شود، آیا دوست داری با دختر تو چنین کنی؟ گفت: نه فدایت شوم، فرمود:

همین طور مردم در باره دخترانشان راضی نیستند، بگو بینم آیا برای خواهرت می پسندی؟! جوان مجدداً انکار کرد (و از سؤال خود به کلی پشیمان شد) پیامبر سپس دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: "خدایا قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامان او را از آلودگی به بی عفتی نگاه دار." از آن به بعد منفورترین کار در نزد این جوان زنا بود!... این بود نتیجه ملایمت و محبت در نهی از منکر. **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اِخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ:**

در این آیه مجدداً بحث در پیرامون مسئله اتحاد و پرهیز از تفرقه و نفاق است، این آیه مسلمانان را از اینکه همانند اقوام پیشین، همچون یهود و نصاری، راه تفرقه و اختلاف را پیش گیرند و عذاب عظیم برای خود بخرند بر حذر می دارد، و در حقیقت آنها را به مطالعه تاریخ پیشینیان، و سرنوشت دردناک آنها پس از اختلاف و تفرقه دعوت می کند.

اصرار و تاکید قرآن مجید در این آیات، در باره اجتناب از تفرقه و نفاق، اشاره به این است که این حادثه در آینده در اجتماع آنها وقوع خواهد یافت زیرا هر کجا قرآن در ترساندن از چیزی زیاد اصرار نموده اشاره به وقوع و پیدایش آن می باشد.

پیامبر اسلام نیز این پیش بینی را قبلا کرد و صریحا به مسلمانان خبر داد که:

"قوم یهود بعد از موسی ۷۱ فرقه شدند و مسیحیان ۷۲ فرقه و امت من بعد از من ۷۳ فرقه خواهند شد" (۱).

ظاهرا عدد ۷۰ اشاره به کثرت است و به اصطلاح "عدد تکثیری" است نه "شمارشی" یعنی در میان یهود یک طایفه بر حق بودند و "طوائف زیادی" بر باطل، در میان مسیحیان طوائف باطل فزونی گرفتند و حق هم چنان در یک طایفه بود، و در میان مسلمانان اختلافات باز هم فزونی خواهد گرفت.

و طبق آنچه قرآن مجید اشاره کرده و پیغمبر اکرم نیز خبر داده بود مسلمانان بعد از وفات او از طریق مستقیم که یک راه بیش نبود منحرف شدند در عقاید مذهبی و حتی در خود دین پراکنده گشتند و به تکفیر یکدیگر پرداختند، تا آنجا که در میان آنان گاه شمشیر، و گاه سب و لعن حکومت می کرد، کار بجایی کشید که بعضی از مسلمانان جان و مال همدیگر را حلال میدانستند و حتی بقدری میان مسلمانان عداوت و دشمنی ایجاد شده بود که بعضی حاضر میشدند به کفار پیوندند و با برادران دینی خود جنگ کنند!

بدین ترتیب اتحاد و وحدت که رمز موفقیت مسلمانان پیشین بود به نفاق و اختلاف مبدل گشت، در نتیجه زندگی سعادت‌مندانه آنان بیک زندگی شقاوت بار تبدیل شد، و عظمت دیرین خود را از دست دادند.

ص: ۴۳

۱ - ۱) - این روایت بطرق مختلف از شیعه و سنی نقل شده است بطریق شیعه در کتابهای: خصال، معانی، احتجاج، امالی صدوق، اصل سلیم بن قیس، و تفسیر عیاشی، وارد شده است، و بطرق اهل تسنن نیز در کتابهای در المنثور، و جامع الاصول، و ملل و نحل نقل شده است.

کسانی که با بودن ادله روشن در دین اختلاف کنند بعذاب عظیم و دردناکی گرفتار میگردند.

بی شک نتیجه فوری اختلاف و نفاق ذلت و خواری است و سر ذلت و خواری هر ملت را در اختلاف و نفاق آنان باید جستجو کرد، جامعه ای که اساس قدرت و ارکان همبستگی های آن با تیشه های تفرقه در هم کوبیده شود، سرزمین آنان برای همیشه جولانگاه بیگانگان و قلمرو حکومت استعمارگران خواهد بود، راستی چه عذاب بزرگی است! اما عذاب آخرت آن چنان که خدا در قرآن بیان کرده است فوق العاده از این عذاب هم شدیدتر خواهد بود و در انتظار تفرقه اندازان و اختلاف گرایان است.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۶ تا ۱۰۷]

اشاره

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶) وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷)

ترجمه:

۱۰۶- (آن عذاب بزرگ نفاق افکنان) روزی خواهد بود که صورت‌هایی سفید و صورت‌هایی سیاه می گردد: اما آنها که چهره هایشان سیاه شده (به آنها گفته می شود) آیا بعد از ایمان (و اخوت و برادری در سایه آن) کافر شدید؟ پس (اکنون) بچشید عذاب را در برابر آنچه کفر ورزیدید.

۱۰۷- و اما آنها که چهره هایشان سفید شده در رحمت خداوند خواهند بود، و جاودانه در آن می مانند.

:

به دنبال هشدارى که در آیات سابق در باره تفرقه و نفاق و بازگشت به آثار دوران کفر و جاهلیت داده شد، در این دو آیه به نتایج نهایی آنها اشاره می شود که چگونه کفر و تفرقه و نفاق و بازگشت به جاهلیت، موجب رو سیاهی است و چگونه اسلام و ایمان و اتحاد و صمیمیت موجب رو سفیدی است.

آیات فوق می گوید: در روز رستاخیز چهره هایی نورانی و چهره هایی تاریک و سیاه خواهد بود. به آنها که چهره های سیاه و تاریک دارند گفته می شود: چرا بعد از ایمان، راه کفر را پیمودید و چرا بعد از اتحاد در پرتو اسلام، راه نفاق و جاهلیت را پیش گرفتید؟ در مقابل آنها مؤمنان متحد، غرق در دریای رحمت الهی خواهند بود و جاودانه در آن زندگی آرام بخش بسر میبرند.

بارها یادآور شده ایم که حالت و کیفیات زندگی انسان و پاداش و کیفرهای او در جهان دیگر تجسمی از اعمال و روحيات و افکار او در این جهان است، و به- تعبیر دیگر: هر کاری که از انسان در این جهان سر میزند آثار وسیع و گسترده ای در روح انسان باقی میگذارد که در این دنیا ممکن است به آسانی درک نشود، ولی در رستاخیز، پس از دگرگونیها و تکاملهایی که در آن رخ می دهد. با واقعیت حقیقی خود جلوه می کند و چون در آنجا حاکمیت و تجلی روح بیشتر است آثار آن حتی در جسم منعکس خواهد شد.

همانطور که ایمان و اتحاد در این جهان مایه رو سفیدی است، و به عکس، ملت پراکنده و بی ایمان مردمی رو سیاهند، در جهان دیگر این رو سیاهی و رو سفیدی "مجازی" دنیا شکل "حقیقی" به خود می گیرد، و صاحبان آنها با

چهره های سفید و درخشان، و یا سیاه و تاریک محشور می گردند.

در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت اشاره شده از جمله در باره کسانی که پشت سر هم مرتکب گناه می شوند می خوانیم
كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا :

"گویی صورت آنها را پاره های تاریک شب پوشانیده است" (سوره یونس آیه ۲۷).

و در باره آنهایی که بر خدا دروغ می بندند می فرماید: وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ : "در روز رستاخیز کسانی را که بر خدا دروغ بستند می بینی که چهره هایشان سیاه است!" (سوره زمر آیه ۶۰) - و همه اینها بازتابی است از اعمال آنها در دنیا.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۸ تا ۱۰۹]

اشاره

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (۱۰۸) وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹)

ترجمه:

۱۰۸- اینها آیات خدا است که به حق بر تو می خوانیم و خداوند (هیچگاه) ستمی برای جهانیان نمی خواهد.

۱۰۹- (چگونه ممکن است خدا ستم کند در حالی که) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مال او است و همه کارها به سوی او باز می گردد (و به فرمان او است).

تفسیر

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ

:

این آیه اشاره بیحش های مختلف گذشته در باره اتحاد و اتفاق و ایمان و کفر و امر به معروف و نهی از منکر و نتایج و عواقب آنها کرده، می فرماید: اینها

آیات خدا است که بحق بر تو می خوانیم و آنچه بر اثر تخلف از این دستورات دامن گیر افراد می شود، نتیجه اعمال خود آنها است و خداوند به هیچ کس ستم نمی کند، بلکه این آثار شوم همان است که با دست خود برای خود فراهم ساختند. وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ:

این آیه در حقیقت مشتمل بر دو دلیل بر عدم صدور ظلم و ستم از ناحیه خدا است نخست اینکه خدایی که مالک تمام هستی و موجودات این جهان می باشد ظلم و ستم در باره او مفهومی ندارد، کسی تعدی بدیگری می کند که فاقد چیزی باشد که دیگران دارند.

به علاوه ظلم و ستم در باره کسی مفهوم دارد که ممکن است بدون جلب رضایت او کاری صورت گیرد اما آن کس که تمام امور هستی از آغاز تا پایان به او باز می گردد و هیچکس بدون اذن او نمی تواند کاری انجام دهد ظلم و ستم از ناحیه او ممکن نیست.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۰]

اشاره

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلدَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمْ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰)

ترجمه:

۱۱۰- شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شدید(چه اینکه) امر به معروف می کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید، و اگر اهل کتاب(به چنین برنامه و آئین درخشانی)ایمان آورند به سود آنها است(ولی تنها)عده کمی از آنها با ایمانند و اکثر آنها فاسق(و خارج از اطاعت پروردگار)می باشند.

ص: ۴۷

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

....

در این آیه بار دیگر مسئله امر به معروف و نهی از منکر و ایمان بخدا مطرح شده است، و همانطور که در تفسیر آیه ۱۰۴ گفته شد این آیه امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک وظیفه عمومی و همگانی ذکر می کند، در حالی که آیه گذشته یک مرحله خاص از آن را به عنوان یک وظیفه خصوصی و واجب کفایی بیان کرده است، که شرح آن را مبسوطا ذکر کردیم.

نکته جالب توجه اینکه در این آیه مسلمانان به عنوان بهترین امتی معرفی شده که برای خدمت به جامعه انسانی بسیج گردیده است، و دلیل بهترین امت بودن آنها این ذکر شده که "امر به معروف و نهی از منکر می کنند و ایمان بخدا دارند" و این خود می رساند که اصلاح جامعه بشری بدون ایمان و دعوت بحق و مبارزه با فساد ممکن نیست، و ضمنا از آن استفاده می شود که این دو وظیفه بزرگ با وسعتی که در اسلام دارد در آئینهای پیشین نبوده است.

اما چرا این امت بهترین امتهای باشد آن نیز روشن است زیرا آنها دارای آخرین ادیان آسمانی هستند و آخرین دین روی حساب تکامل کاملترین آنها است.

در آیه فوق به دو نکته دیگر باید توجه نمود، نخست اینکه "کنتم" (بودید) به صورت فعل ماضی ذکر شده یعنی شما در گذشته بهترین امت بودید، در باره مفهوم این جمله گرچه مفسران احتمالات زیادی داده اند ولی بیشتر بنظر می رسد که تعبیر به فعل ماضی برای تاکید است، و نظیر آن در قرآن مجید فراوان است که موضوعات مسلم در شکل فعل ماضی ذکر می شود و آن را یک واقعیت انجام یافته معرفی می کند.

دیگر اینکه در اینجا امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان بخدا مقدم داشته شده و این نشانه اهمیت و عظمت این دو فریضه بزرگ الهی است، به علاوه انجام این دو فریضه ضامن گسترش ایمان و اجرای همه قوانین فردی و اجتماعی می باشد و ضامن اجرا عملاً بر خود قانون مقدم است.

از همه گذشته اگر این دو وظیفه اجرا نگردد ریشه های ایمان در دلها نیز سست می گردد، و پایه های آن فرو می ریزد، و بهمین جهات بر ایمان مقدم داشته شده است.

از این بیان نیز روشن می شود مسلمانان تا زمانی یک "امت ممتاز" محسوب می گردند که دعوت به سوی نیکیها و مبارزه با فساد را فراموش نکنند، و آن روز که این دو وظیفه فراموش شد نه بهترین امتند و نه به سود جامعه بشریت خواهند بود.

ضمناً باید توجه داشت که مخاطب در این آیه عموم مسلمانان هستند، همانطور که سایر خطابات قرآن چنین است، و اینکه بعضی احتمال داده اند که مخصوص مهاجران یا مسلمانان نخستین باشد هیچگونه دلیلی ندارد. **وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ .**

سپس اشاره می کند که مذهبی به این روشنی و قوانینی با این عظمت منافعش برای هیچ کس قابل انکار نیست، بنا بر این "اگر اهل کتاب (یهود و نصاری) ایمان بیاورند بسود خودشان است، اما متأسفانه تنها اقلیتی از آنها پشت پا به تعصبهای جاهلانه زده اند و اسلام را با آغوش باز پذیرفته اند در حالی که اکثریت آنها از تحت فرمان پروردگار خارج شده" و حتی بشاراتی که در باره پیامبر در کتب آنها بوده نادیده انگاشته و بر کفر و عصبیت خود هم چنان باقی مانده اند.

اشاره

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذَىٰ وَ إِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ (۱۱۱) ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ آيِنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحِجْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَيْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بِأَوْ بَغْضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسِيكَةَ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲)

ترجمه:

۱۱۱- آنها (اهل کتاب مخصوصا يهود) هرگز نمی توانند به شما زیان برسانند، جز آزارهای مختصر، و اگر با شما بیکار کنند به شما پشت خواهند کرد (و شکست می خورند) سپس کسی آنها را یاری نمی کند.

۱۱۲- آنها هر کجا یافت شوند مهر ذلت بر آنان خورده است، مگر با ارتباط به خدا (و تجدید نظر در روش ناپسند خود) و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن) و در خشم خدا مسکن گزیده اند، و مهر بیچارگی بر آنها زده شده، چرا که آنها به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را به ناحق می کشند اینها به خاطر آن است که گناه می کنند و (به حقوق دگران) تجاوز می نمایند.

شان نزول

هنگامی که بعضی از بزرگان روشن ضمیر يهود همچون عبد الله بن سلام با یاران خود آئین پیشین را ترک گفته و به آئین اسلام گرویدند، جمعی از رؤسای يهود به نزد آنها آمدند و زبان به سرزنش و ملامت آنان گشودند و حتی آنها را تهدید کردند که چرا آئین پدران و نیاکان خود را ترک گفته و اسلام آورده اند؟ آیات فوق به عنوان دلداداری و بشارت به آنها و سایر مسلمانان نازل گردید.

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ

این آیه به مسلمانانی که از طرف قوم کافر خود تحت فشار قرار گرفته بودند و آنها را به خاطر پذیرفتن اسلام نکوهش و احیانا تهدید می کردند بشارت می دهد که مخالفان هرگز نمی توانند زبانی به آنان برسانند، و زیان آنها بسیار جزئی و کم اثر خواهد بود، و از بدگویی زبانی و مانند آن تجاوز نمی کند.

این دو آیه در حقیقت متضمن چند پیشگویی و بشارت مهم به مسلمانان است که همه آنها در زمان پیامبر اکرم عملی گردید:

۱- اهل کتاب هیچگاه نمی توانند ضرر مهمی به مسلمانان برسانند، و زیانهای آنها جزئی و زودگذر و دیر پای است (لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى) ۲- هر گاه در جنگ با آنها روبرو شوند سرانجام شکست خواهند خورد و پیروزی نهایی از آن مسلمانان است و کسی به حمایت از آنان بر نخواهد خاست (وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ) ۳- آنها هیچگاه روی پای خود نمی ایستند، و همواره ذلیل و بیچاره خواهند بود، مگر اینکه در برنامه خود تجدید نظر کنند و راه خدا پیش گیرند یا بدیگران متوسل شوند و موقتا از نیروی آنها استفاده کنند. (ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا...) طولی نکشید که این سه وعده و بشارت آسمانی در زمان خود پیامبر اسلام ص تحقق یافت، و مخصوصا یهود حجاز (بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع و یهود خیبر و بنی المصطلق) پس از تحریکات فراوان بر ضد اسلام، در میدانهای مختلف جنگ با آنها روبرو شدند، و سرانجام همگی شکست خورده و متواری گشتند.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيَّنَ مَا تُثُفُّوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ

"ثقفوا" در اصل از ماده "ثقف" (بر وزن سقف) و "ثقافت" به معنی یافتن چیزی با مهارت است، و به هر چیزی که انسان با دقت و مهارت به آن دست یابد گفته می شود. در جمله بالا قرآن مجید می گوید آنها در هر کجا یافت شوند مهر ذلت بر پیشانی آنها زده شده است! گرچه در آیات فوق تصریحی به نام یهود نشده اما با قرائنی که در آیه و آیات سابق است و همچنین بقرینه آیه ای که در سوره البقره-۶۱ وارد شده و مشابه این آیه است و در آن تصریح به نام یهود گردیده، استفاده می شود که این جمله در اینجا نیز در باره یهود است.

سپس در ذیل این جمله می فرماید: تنها در دو صورت است که می توانند این مهر ذلت را از پیشانی خود پاک کنند نخست بازگشت و پیوند با خدا، و ایمان به آئین راستین او (إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ) و یا وابستگی به مردم و اتکاء به دیگران (وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ).

گرچه در باره این دو تعبیر (حبل من الله و حبل من الناس) مفسران احتمالات متعددی داده اند اما آنچه گفته شد با معنی آیه از همه سازگارتر است زیرا هنگامی که "حبل من الله" (ارتباط با خدا) در برابر "حبل من الناس" (ارتباط با مردم) قرار گیرد معلوم می شود منظور از آنها دو معنی متفاوت است، نه اینکه یکی از آنها به معنی ایمان آوردن و دومی به معنی امان و ذمه از طرف مسلمین باشد.

بنا بر این خلاصه مفهوم آیه چنین می شود یا باید در برنامه زندگی خود تجدید نظر کنند، و به سوی خدا بازگردند و خاطره ای که از شیطنت و نفاق و کینه توزی، از خود در افکار دارند بشویند، و یا از طریق وابستگی به این و آن به زندگی نفاق-آلود خود ادامه دهند.

"باءوا" در اصل به معنی "مراجعت کردند، و منزل گرفتند" می باشد، و در اینجا کنایه از استحقاق پیدا کردن است، یعنی قوم یهود بر اثر خلافتکاری خود مستحق مجازات الهی شدند و خشم پروردگار را همچون منزل و مکانی برای خود انتخاب کردند.

"مسکنت" به معنی بیچارگی است، مخصوصا بیچارگی شدید که راه نجات از آن مشکل باشد، و در اصل از ماده "سکونت" گرفته شده زیرا افراد مسکین کسانی هستند که بر اثر ضعف و نیاز قادر بر حرکت و جنبشی از خود نمی باشند.

ضمنا باید توجه داشت که "مسکین" تنها به معنی نیازمند از نظر مال و ثروت نیست، بلکه هر نوع بیچارگی آمیخته با ضعف و ناتوانی در مفهوم آن داخل است. بعضی معتقدند که تفاوت "مسکنت" با "ذلت" این است که ذلت جنبه تحمیلی از طرف دیگران دارد در حالی که مسکنت حالت "خود کم بینی درونی" خود شخص را می رساند.

به این ترتیب جمله فوق می گوید: یهود بر اثر خلافتکاری ها نخست از طرف دیگران مطرود شدند و به خشم خداوند گرفتار آمدند و سپس تدریجا این موضوع به صورت یک صفت ذاتی در آمد بطوری که با تمام امکاناتی که دارند باز در خود یک نوع احساس حقارت می کنند و به همین دلیل در ذیل این جمله در آیه استثنایی دیده نمی شود. \square ذَلِكَ بِاَنَّهٗمۡ كَانُوۡا يَكْفُرُوۡنَ \square بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ يَقْتُلُوۡنَ الرُّسُلَۙ بَغْيًاۙ بِغَيْرِ حَقٍّ ...

در پایان آیه، دلیل این سرنوشت شوم یهود بیان شده، می فرماید اگر آنها به چنین سرنوشتی گرفتار شدند، نه بخاطر نژاد و یا خصوصیات دیگر آنها است، بلکه بخاطر اعمالی است که مرتکب می شدند، زیرا اولاً آیات خدا را انکار می کردند و ثانياً اصرار در کشتن رهبران الهی و پیشوایان خلق و نجات دهندگان بشر، یعنی انبیای پروردگار داشتند و ثالثاً آلوده انواع گناهان مخصوصا ظلم و ستم و تعدی

بحقوق دیگران و تجاوز به منافع سایر مردم بوده اند. و مسلما هر قوم و ملتی دارای چنین اعمالی باشند سرنوشتی مشابه آنها خواهند داشت.

سرنوشت خطرناک یهود

تاریخ پر ماجرای یهود، آنچه را در آیات فوق گفته شد، کاملا تایید می کند، وضع کنونی آنها نیز گواه بر این حقیقت است، و اینکه در آیات فوق خواندیم "ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ" مهر ذلت بر آنها زده شده است "یک حکم تشریحی نیست آن چنان که بعضی از مفسران گفته اند، بلکه یک فرمان تکوینی و حکم قاطع تاریخ است، که هر قومی غرق در گناه شوند، و تعدی به حقوق دیگران جزو برنامه آنها باشد، و در از بین بردن رهبران نجات بشریت کوشش داشته باشند، دارای چنین سرنوشتی خواهند بود، مگر اینکه در وضع خود تجدید نظر کنند، و از این راه باز گردند و یا با وابستگی هایی که به دیگران پیدا می کنند چند روزی به حیات خود، ادامه دهند. حوادثی که این روزها در کشورهای اسلامی می گذرد، و موضع - گیری خاص صهیونیسم در برابر مسلمین و قرار گرفتن آنها در زیر چتر حمایت دیگران و عوامل گوناگونی که موجودیت آنها را تهدید می کند، همگی شاهد گویای واقعیتی است که از این آیات استفاده می شود. شاید تجربیات تلخ گذشته، و حوادثی که اخیرا مسیر تاریخ آنها را عوض کرده سبب شود که در برنامه های دیرین خود تجدید نظر کنند، و از در صلح و دوستی با اقوام دیگر در آیند، و زندگی مسالمت آمیزی با دیگران بر اساس احترام به حقوق آنها، و رفع تجاوز از آنان داشته باشند.

اشاره

لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)

ترجمه:

۱۱۳- آنها همه یکسان نیستند، از اهل کتاب جمعیتی هستند که قیام (به حق و ایمان) می کنند و پیوسته در اوقات شب آیات خدا را می خوانند در حالی که سجده می نمایند.

۱۱۴- به خدا و روز دیگر ایمان می آورند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می گیرند و آنها از صالحانند.

۱۱۵- آنچه از اعمال نیک انجام می دهند هرگز کفران نخواهد شد (و پاداش شایسته می بینند) و خدا از پرهیزکاران آگاه است.

شان نزول

گویند هنگامی که "عبد الله بن سلام" که از دانشمندان یهود بود با جمع دیگری از آنها اسلام آوردند یهودیان و مخصوصاً بزرگان آنها از این حادثه بسیار ناراحت شدند، و در صدد بر آمدند که آنها را متهم به شرارت سازند تا در انظار یهودیان، پست جلوه کنند، و عمل آنها سرمشقی برای دیگران نشود، لذا علمای یهود این شعار را در میان آنها پخش کردند که تنها جمعی از اشرار ما به اسلام گرویده اند! اگر آنها افراد درستی بودند آئین نیاکان خود را ترک نمی گفتند و به-

ملت یهود خیانت نمی کردند، آیات فوق نازل شد و از این دسته دفاع کرد.

تفسیر:

روح حق جوئی اسلام

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ أَنْاءَ اللَّيْلِ

... (۱)

به دنبال مذمت‌های شدیدی که در آیات گذشته از قوم یهود بعمل آمد، قرآن در این آیه برای رعایت عدالت و احترام به حقوق افراد شایسته، و اعلام این حقیقت که همه آنها را نمی توان با یک چشم نگاه کرد می گوید:

"اهل کتاب همه یکسان نیستند، و در برابر افراد تبه کار، کسانی در میان آنها یافت می شوند که در اطاعت خداوند و قیام بر ایمان ثابت قدمند و پیوسته در دل شب آیات خدا را تلاوت می کنند، و در برابر عظمت پروردگار به سجده می افتند، بخدا و روز رستاخیز ایمان دارند، و بوظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام می کنند، و در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می گیرند، و بالاخره آنها از افراد صالح و با ایمان هستند."

و به این ترتیب قرآن از اینکه نژاد یهود را به کلی محکوم کند، و یا خون آنها را کثیف بشمرد، خودداری کرده، و تنها روی اعمال آنها انگشت می گذارد، و با تجلیل و احترام از افرادی که به اکثریت فاسد نیوستند و در برابر ایمان و حق تسلیم شدند به نیکی یاد می کند، و این روش اسلام است که در هیچ مورد مبارزه او، رنگ نژادی و قبیله ای ندارد، و تنها بر محور عقائد و اعمال و رفتار افراد دور می زند.

ص: ۵۶

۱-۱) - "آناء" در اصل جمع "انا" (بر وزن وفا) و "انا" (بر وزن غنا) به معنی اوقات است.

ضمناً از پاره ای از روایات استفاده می شود که ستایش شدگان در این آیات منحصر به "عبد الله بن سلام" و همراهان او از قوم یهود نبودند، بلکه چهل تن از مسیحیان نجران و ۳۲ تن از مردم مسیحی حبشه، و ۸ تن از مردم روم که تا آن روز اسلام را پذیرفته بودند، مشمول این آیه می باشند و تعبیر اهل کتاب که تعبیر وسیعی است نیز گواه بر این مطلب است. **وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ** این آیه در حقیقت مکمل آیات قبل است، و می فرماید: "این دسته از اهل کتاب در برابر اعمال نیکی که انجام می دهند پاداش شایسته خواهند داشت"، یعنی هر چند در گذشته مرتکب خلافهایی شده باشند اکنون که در روش خود تجدید نظر به عمل آورده اند و در صف متقین و پرهیزگاران قرار گرفته اند، نتیجه اعمال نیک خود را خواهند دید و هرگز از خدا، ناسپاسی نمی بینند!

به کار بردن کلمه "کفر" در اینجا در برابر "شکر" است، زیرا شکر در اصل به معنی اعتراف به نعمت است و کفر و کفران به معنی انکار آن است یعنی خداوند هیچگاه اعمال نیک آنها را نادیده نخواهد گرفت. **وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ** با اینکه خداوند بهمه چیز آگاهی دارد. در این جمله فرموده است: "خداوند از پرهیزکاران آگاه است" گویا این تعبیر اشاره به آن است که افراد پرهیزگار با اینکه غالباً در اقلیت هستند، و مخصوصاً در میان یهودیان معاصر پیامبر اقلیت ضعیفی را تشکیل می دادند و طبعاً باید چنین افراد قلیلی به چشم نیابند اما از دیده تیزبین علم و دانش بی پایان پروردگار هرگز مخفی نمی مانند، و خداوند از آنها آگاه است، و اعمال نیک آنها، کم باشد یا زیاد، هرگز ضایع نمی شود.

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶) مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷)

ترجمه:

۱۱۶- کسانی که کافر شدند هرگز نمی توانند در پناه اموال و فرزندانشان از مجازات خدا در امان بمانند و آنها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن خواهند ماند.

۱۱۷- آنچه آنها در این زندگی دنیا انفاق می کنند همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده اند (و در غیر محل یا وقت مناسب کشت نموده اند) بوزد و آن را نابود سازد، خدا به آنها ستم نکرده بلکه آنها خودشان ستم به-خویشان کرده اند.

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا

...

نقطه مقابل افراد با ایمان و حق جویی که وصف آنها در آیه قبل آمد افراد بی ایمان و ستم گری هستند که در این دو آیه توصیف شده اند: نخست می فرماید:

"آنها که راه کفر را پیش گرفتند هرگز نمی توانند در پناه ثروت و فرزندان متعدد خویش از مجازات خدا در امان بمانند" زیرا در روز رستاخیز تنها اعمال پاک و نیت خالص و ایمان صادق بدرد می خورد، نه امتیازات مادی این جهان... "يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ"

"در آن روز نه ثروت سودی می دهد و نه فرزندان مگر آنها که با قلب سلیم در پیشگاه خدا حاضر شوند" (شعراء آیه ۸۹).

اما چرا در آیه از امکانات مادی تنها اشاره به ثروت و فرزندان شده است این بخاطر آن است که مهمترین سرمایه های مادی یکی نیروی انسانی است که به عنوان فرزندان ذکر شده است، و دیگری سرمایه های اقتصادی می باشد. و بقیه امکانات مادی از این دو سرچشمه می گیرند.

قرآن با صراحت می گوید: امتیازهای مالی، و قدرت جمعی، به تنهایی نمی تواند در برابر خداوند، امتیازی محسوب شود، و تکیه کردن بر آنها اشتباه است، مگر هنگامی که در پرتو ایمان و نیت پاک در مسیرهای صحیح بکار گرفته شوند در غیر این صورت سرنوشت صاحبان آنها عذاب جاویدان خواهد بود، (أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ ...

"صر" و "اصرار" از یک ریشه هستند و به معنی بستن چیزی توأم با شدت می آید و در اینجا به معنی شدتی است که در باد باشد، خواه بشکل یک باد سوزان و یا سرد و خشک کننده.

***در این آیه اشاره به وضع بذل و بخششها و انفاقهای ریاکارانه آنها شده و ضمن یک مثال جالب سرنوشت آن تشریح گردیده است:

قرآن انفاق کردن کفار را به باد شدید و سوزان و یا فوق العاده سرد و خشک کننده ای تشبیه نموده که به کشت و زرعی بوزد و آن را خشک کند، البته طبع باد و نسیم، احیا کننده است، نسیم بهاران شکوفه های را نوازش می دهد و غنچه ها را باز می کند، و روح در کالبد درختان می دمدم، و آنها را بارور می سازد. انفاق نیز اگر از سرچشمه اخلاص و ایمان بوجود آید بسیار مفید و سود بخش است، هم مشکلات اجتماعی را حل می کند، و هم اثر اخلاقی عمیقی در نهاد احسان کننده باقی می گذارد

و ملکات و فضائل اخلاقی را در قلب او بارور می سازد.

اما اگر باد و نسیم ملایم و احیا کننده تبدیل به طوفان مرگ بار و سوزنده و یا فوق العاده سرد گردید به هر گل و گیاهی که بوزد آن را می سوزاند و خشک می کند.

افراد بی ایمان و آلوده نیز چون انگیزه صحیحی در انفاق خود ندارند روح خودنمایی و ریاکاری همچون باد سوزان و خشک کننده ای بر مزرعه انفاق آنها می وزد و آن را بی اثر می سازد، اینگونه انفاقها نه از نظر اجتماعی مشکلی را حل می کند (چون غالباً در غیر مورد مصرف می شود) و نه نتیجه اخلاقی برای انفاق - کننده خواهد داشت.

جالب توجه اینکه قرآن در آیه بالا- می گوید حَرَّثَ قَوْمٌ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ "یعنی مرکز وزش این باد سوزان و خشک کننده زراعت کسانی است که به خود ستم کردند، اشاره به اینکه این زراعت کنندگان در انتخاب زمان و مکان زراعت، دقت لازم را به عمل نیاورده و بذر خود را یا در سرزمینی پاشیده اند که در معرض وزش چنین طوفانهایی بوده است، یا از نظر زمان، وقتی را انتخاب کرده اند که فصل وزش باد سموم بوده است، و به این ترتیب بخود ستم کرده اند. افراد بی ایمان نیز در انتخاب زمان و محل انفاق بخود ستم می کنند و سرمایه های خود را بی مورد بر باد می دهند.

از آنچه در بالا- اشاره شد، با توجه به قرائنی که در آیه وجود دارد معلوم می شود که این تشبیه در حقیقت در میان دو چیز است یکی تشبیه انفاق آنها بزراعت بی موقع و در غیر محل مناسب، و دیگری تشبیه انگیزه های انفاق به بادهای سرد و سوزان، و بنا بر این آیه خالی از تقدیر نیست و معنی جمله مَثَلٌ مَّا يُنْفِقُونَ این است که مثال انگیزه انفاقهای آنها همچون باد خشک و سرد یا سوزانی است (دقت کنید).

جمعی از مفسران گفته اند که این آیه اشاره به اموالی می کند که دشمنان اسلام در راه کوبیدن این آئین صرف می کردند، و بوسیله آن دشمنان را بر ضد

پیامبر اسلام تحریک می نمودند، و یا اموالی که یهودیان به دانشمندان خود در برابر تحریف آیات کتب آسمانی می دادند.

ولی روشن است که آیه یک معنی وسیع دارد که اینها و غیر اینها را شامل می شود. **وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ** :

در پایان می فرماید خداوند به آنها ستمی نکرده، این خود آنها هستند که بر خویش ستم می کنند، و سرمایه های خود را، بیهوده از بین میبرند، زیرا عمل فاسد جز اثر فاسد چه نتیجه ای می تواند داشته باشد؟

ص: ۶۱

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مَنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خِيَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ
 أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸) هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا
 آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ إِنَّا لِلَّهِ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ
 إِنْ تُصِيبَكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنْ أَلَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰)

ترجمه:

۱۱۸- ای کسانی که ایمان آورده اید محرم اسراری از غیر خود انتخاب نکنید، آنها از هر گونه شر و فسادى در باره شما کوتاهی نمی کنند، آنها دوست دارند شما در زحمت و رنج باشید (نشانه های) دشمنی از دهان آنها آشکار است و آنچه در دل پنهان دارند از آن هم مهمتر است، ما آیات (و راههای پیشگیری از شر آنها) را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید.

۱۱۹- شما کسانی هستید که آنها را دوست می دارید، اما آنها شما را دوست ندارند، در حالی که شما به همه کتابهای آسمانی ایمان دارید (اما آنها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند) و هنگامی که شما را ملاقات می کنند (به دروغ) می گویند ایمان آورده ایم، اما هنگامی که تنها می شوند از شدت خشم بر شما سر انگشتان خود را به دندان می گزند، بگو: بمیرید با همین خشمی که دارید، خدا از (اسرار) درون سینه ها آگاه است.

۱۲۰- اگر نیکی به شما برسد ناراحت می شوند، و اگر حادثه ناگواری برای شما رخ دهد خوشحال می گردند، (اما) اگر (در برابر آنها) استقامت و پرهیزگاری پیشه کنید نقشه های (خائنانه) آنها به شما زیانی نمی رساند خداوند به آنچه آنها انجام می دهند احاطه دارد.

از ابن عباس نقل شده این آیات هنگامی نازل شده که عده ای از مسلمانان با یهودیان، به سبب قرابت، یا همسایگی، یا حق رضاع، و یا پیمانی که پیش از اسلام بسته بودند، دوستی داشتند و بقدری با آنها صمیمی بودند که اسرار مسلمانان را به آنان می گفتند، بدینوسیله قوم یهود که دشمن سرسخت اسلام و مسلمین بودند و به ظاهر خود را دوست مسلمانان قلمداد می کردند، از اسرار مسلمانان مطلع می شدند، آیه نازل شد و به آن عده از مسلمانان هشدار داد که چون آنان در دین شما نیستند، نباید آنها را محرم اسرار خود قرار دهید، زیرا آنان در باره شما از هیچ شر و فساد کوتاهی نمی کنند، آنان می خواهند شما همیشه در رنج و عذاب باشید.

تفسیر:

اشاره

بیگانگان را محرم اسرار خود نسازید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ

...

"بطانه" در لغت به معنی لباس زیرین است، و مقابل آن "ظهاره" به- معنی لباس روئین می باشد. و در اینجا کنایه از "محرم اسرار" است.

و "خبال" در اصل به معنی از بین رفتن چیزی است، غالباً به زیانهایی که در عقل انسان اثر می گذارد، گفته می شود.

***این آیه به دنبال آیاتی که مناسبات مسلمانان را با کفار بیان کرد، به یکی از مسائل حساس اشاره کرده و ضمن تشبیه لطیفی به مؤمنان هشدار داده است، که

غیر از هم مسلکان خود برای خود، دوست و همرازی انتخاب نکنند، و بیگانگان را از اسرار و رازهای درونی خود با خبر نسازند. یعنی کفار شایستگی دوستی شما را ندارند، و نباید آنان دوست و محرم اسرار شما باشند. کفار در رساندن شر و فساد نسبت به مسلمانان کوتاهی نمی کنند (لَا يَأْلُونَكُمْ خِيَالًا).

هرگز سوابق دوستی و رفاقت آنها با شما مانع از آن نیست که به خاطر جدایی در مذهب و مسلک آرزوی زحمت و زیان شما را در دل خود نپرورانند، بلکه پیوسته علاقه آنها این است که شما در رنج و زحمت باشید. (وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ) آنها برای اینکه شما از مکنونات ضمیرشان آگاه نشوید، و رازشان فاش نگردد، معمولاً در سخنان و رفتار خود مراقبت می کنند، و با احتیاط و دقت حرف می زنند، ولی با وجود این، آثار عداوت و دشمنی از لابلای سخنان آنها آشکار است و گاه بطور ناخودآگاه سخنانی بر زبان می آورند، که می توان گفت همانند جرعه ایست از آتش پنهانی دل‌های آنها، و می توانید از آن، به ضمیر باطن آنان پی ببرید (قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ).

این آیه حقیقتی را بیان می کند که امیر مؤمنان ع در سخنان خود توضیح فرموده است، آنجا که می فرماید:

"

ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی صفحات وجهه او فلتات لسانه "

"هیچ کس در ضمیر باطن، رازی را پنهان نمی دارد، مگر اینکه از رنگ چهره و لابلای سخنان پراکنده و خالی از توجه او آشکار می شود."

خلاصه اینکه خداوند بدین وسیله طریقه شناسایی باطن دشمنان را نشان داده، و از ضمیر باطن و راز درویشان خبر می دهد و می فرماید: آنچه از عداوت و دشمنی در دل خود پنهان کرده اند، بمراتب از آنچه بر زبان می آورند بزرگ تر است. (وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ).

سپس اضافه نموده: ما برای شما این آیات را بیان کردیم، که اگر در آن تدبیر

کنید، بوسیله آن می توانید دوست خود را از دشمن تمیز دهید، و راه نجات را از شر دشمنان پیدا کنید (قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ).

هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ

...

در این آیه می فرماید: شما ای جمعیت مسلمانان آنان را روی خویشاوندی و یا همجواری و یا به علل دیگر دوست می دارید، غافل از اینکه آنها شما را دوست نمی دارند، در حالی که شما به تمام کتابهایی که از طرف خداوند نازل شده (اعم از کتاب خودتان و کتابهای آسمانی آنها) ایمان دارید، ولی آنان به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند. وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ :

این دسته از اهل کتاب منافق هستند، چون با شما ملاقات کنند، می گویند ما ایمان داریم و آئین شما را تصدیق می کنیم، ولی چون تنها شوند، از شدت کینه و عداوت و خشم سر انگشتان خود را به دندان می گیرند، قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ .

بگو ای پیامبر با همین خشمی که دارید، بمیرید، و این غصه تا روز مرگ دست از شما بر نخواهد داشت. إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ :

شما از وضع آنها آگاه نبودید، و خدا آگاه است، "زیرا خداوند از اسرار درون سینه ها با خبر است". إِنَّ تَمَسَّسِكُمْ حَسَبَتْهُ تَسْوُهُمْ وَإِنْ تُصَبِّحُكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا ...

در این آیه یکی از نشانه های کینه و عداوت آنها بازگو شده است، که "اگر فتح و پیروزی و پیش آمد خوبی برای شما رخ دهد، آنها ناراحت می شوند، و چنانچه حادثه ناگواری برای شما رخ دهد خوشحال می شوند". وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ :

"اما اگر در برابر کینه توزیهای آنها استقامت کنید، و پرهیزگار و خویشان -

دار باشید، آنان نمی توانند بوسیله نقشه های خائنانه خود به شما لطمه ای وارد کنند، زیرا خداوند به آنچه می کنید کاملاً احاطه دارد".

بنا بر این از ذیل آیه استفاده می شود که در امنیت بودن مسلمانان در برابر نقشه های شوم دشمنان مشروط به استقامت و هوشیاری و داشتن تقوی است، و تنها در این صورت است که امنیت آنها تضمین گردیده است.

هشدار به مسلمانان

خداوند در این آیه به مؤمنان هشدار داده است، تا دشمنان خود را جزء خاصان خویش قرار ندهند و رازهای مسلمانان و نیک و بد ایشان را، در برابر این گروه آشکار نسازند، این اعلام خطر به صورت کلی و عمومی است و باید در هر زمان و در هر حال مسلمانان به این هشدار توجه کنند.

ولی متأسفانه بسیاری از پیروان قرآن از این هشدار غفلت ورزیده اند، و در نتیجه گرفتار نابسامانیهای فراوان شده اند، هم اکنون در اطراف مسلمانان دشمنانی هستند که خود را به دوستی می زنند، و به ظاهر از مسلمانان طرفداری می کنند، ولی با کارهایی که از خود نشان می دهند، معلوم می شود که دروغ می گویند، مسلمانان فریب ظاهر آنها را خورده به آنان اعتماد می کنند، در صورتی که آنان برای مسلمانان جز پریشانی و بیچارگی و تباهی چیزی نمی خواهند، و از ریختن خار بر سر راه آنها و به دشواری افکندن کار آنان کوتاهی ندارند.

راه دور نرویم، در سالهای اخیر مسلمانان در دو جنگ بزرگ با دشمنان خود درگیر شدند در جنگ نخست شکست بسیار دردناکی خوردند، در حالی که در جنگ اخیر پیروزی درخشانی نصیب آنها شد، و تقریباً همه حوادث جهانی به نفع آنها تغییر یافت، افسانه وحشتناک و رعب آور شکست ناپذیری دشمن در همان روز نخست جنگ در صحرای "سینا" و ارتفاعات "جولان" برای همیشه مدفون گشت، و مسلمانان طعم پیروزی را برای نخستین بار در سالهای اخیر چشیدند.

چه شد که در این مدت کوتاه این دگرگونی روی داد؟ پاسخ این سؤال نیازمند یک بحث طولانی است، ولی بطور قطع یکی از عوامل مؤثر آن شکست و این پیروزی این بود که در جنگ نخست بیگانگان که حتی بعضی از آنها دم از دوستی می زدند، از نقشه های آنان با خبر بودند، ولی در جنگ اخیر هیچ کس جز دو سه نفر از سران کشورهای اسلامی از نقشه های آنها آگاهی نداشتند، و این خود یک رمز بزرگ پیروزی آنها و شاهد زنده ای بر عظمت این دستور آسمانی قرآن بود!

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۲]

اشاره

وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَبِئَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲)

ترجمه:

۱۲۱- (به یاد آور) زمانی را که صبحگاهان از میان خانواده خود برای انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤمنان، بیرون رفتی، و خداوند شنوا و دانا است (گفتگوهای مختلفی را که در باره طرح جنگ گفته می شد می شنید و اندیشه هایی را که بعضی در سر می پروراندند می دانست).

۱۲۲- (و نیز به یاد آور) زمانی را که دو طایفه از شما تصمیم گرفتند سستی نشان دهند (و از وسط راه باز گردند) و خداوند پشتیبان آنها بود (و به آنها کمک کرد که از این فکر باز گردند) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند.

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

از اینجا آیاتی شروع می شود که در باره یک حادثه مهم و پر دامنه اسلامی یعنی جنگ "احد" نازل شده است زیرا از قرائنی که در آیات فوق وجود دارد استفاده می شود که این دو آیه بعد از جنگ احد نازل شده و اشاره به گوشه ای از جریانات این جنگ وحشتناک می کند و بیشتر مفسران نیز بر همین عقیده اند.

در آغاز اشاره به بیرون آمدن پیامبر از مدینه برای انتخاب لشکرگاه در دامنه احد کرده و می گوید: "بخاطر بیاور ای پیامبر آن روز را که صبحگاهان از مدینه از میان بستگان و اهل خود بیرون آمدی تا برای مؤمنان پایگاه هایی برای نبرد با دشمن آماده سازی".

در آن روز گفتگوهای زیادی در میان مسلمانان بود و همانطور که در شرح حادثه احد بزودی اشاره خواهیم کرد در باره انتخاب محل جنگ و اینکه داخل مدینه یا بیرون مدینه بوده باشد، در میان مسلمانان اختلاف نظر شدید بود، و پیامبر پس از مشورت کافی نظر اکثریت مسلمانان را که جمع زیادی از آنان را جوانان تشکیل می دادند انتخاب کرد و لشکرگاه را به بیرون شهر و دامنه کوه احد منتقل ساخت، و طبعاً در این میان افرادی بودند که در دل مطالبی پنهان می داشتند و به جهاتی حاضر باظهار آن نبودند جمله "وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" گویا اشاره به همه اینها است یعنی "خداوند هم سخنان شما را می شنید و هم از اسرار درون شما آگاه بود". إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا...

سپس به گوشه دیگری از این ماجرا اشاره کرده می فرماید: "در آن هنگام دو طایفه از مسلمانان (که طبق نقل تواریخ "بنو سلمه" از قبیله اوس و "بنو حارثه"

از قبیله خزرج بودند) تصمیم گرفتند که سستی بخرج دهند و از وسط راه به مدینه بازگردند".

علت این تصمیم شاید این بود که آنها از طرفداران نظریه "جنگ در شهر" بودند و پیامبر با نظر آنها مخالفت کرده بود، به علاوه چنان که خواهیم گفت:

"عبد الله بن ابی سلول" با سیصد نفر از یهودیانی که به لشکر اسلام پیوسته بودند بر اثر مخالفت پیامبر به ماندن آنها در اردوگاه اسلام، به مدینه بازگشتند، و همین موضوع تصمیم آن دو طایفه مسلمان را بر ادامه راهی که در پیش گرفته بودند سست کرد.

اما چنان که از ذیل آیه استفاده می شود آن دو طایفه به زودی از تصمیم خود بازگشتند، و به همکاری با مسلمانان ادامه دادند، لذا قرآن می گوید: **وَاللَّهُ وَرِثَتُهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**: "خداوند یاور و پشتیبان این دو طایفه بود و افراد با ایمان باید بر خدا تکیه کنند".

ضمناً باید توجه داشت که ذکر ماجرای احد به دنبال آیاتی که قبلاً در باره عدم اعتماد به کفار بود اشاره به یک نمونه زنده از این واقعیت است زیرا همانطور که گفتیم و نیز بعداً مشروحاً خواهیم گفت پیغمبر اجازه نداد یهودیانی که به ظاهر به حمایت او برخاسته بودند، در لشکرگاه اسلام بمانند، زیرا هر چه بود آنها بیگانه بودند و بیگانگان نباید محرم اسرار و تکیه گاه مسلمانان در آن شرایط حساس شوند.

غزوه احد سرچشمه وقوع جنگ

در اینجا لازم است قبلاً اشاره ای به مجموع حوادث احد گردد: از روایات و تواریخ اسلامی چنین استفاده می شود، هنگامی که قریش در جنگ بدر شکست

خوردند و با دادن هفتاد کشته، و هفتاد اسیر به مکه مراجعت کردند، ابو سفیان به مردم مکه اخطار کرد نگذارند زنان بر کشته های بدر گریه کنند، زیرا اشک چشم، اندوه را از بین می برد، و عداوت و دشمنی را نسبت به محمد از قلبهای آنان زایل می کند، ابو سفیان خود عهد کرده بود ما دام که از قاتلان جنگ بدر انتقام نگیرد، با همسر خود همبستر نشود! به هر حال طایفه قریش با هر وسیله ای که در اختیار داشتند، مردم را به - جنگ با مسلمانان تحریک می کردند و فریاد "انتقام، انتقام" در شهر مکه طنین انداز بود.

در سال سوم هجرت، قریش به عزم جنگ با پیامبر، با سه هزار سوار و دو هزار پیاده، با تجهیزات کافی از مکه خارج شدند، و برای اینکه در میدان جنگ بیشتر استقامت کنند، بت های بزرگ و زنان خود را نیز با خود حرکت دادند.

گزارش به موقع عباس

عباس عموی پیامبر هنوز اسلام نیاورده بود، و در میان قریش به کیش و آئین آنان باقی بود، ولی از آنجا که به برادرزاده خود، زیاد علاقمند بود، هنگامی که دید لشکر نیرومند قریش به قصد جنگ با پیامبر از مکه بیرون آمد، بی درنگ نامه ای نوشت، و به وسیله مردی از قبیله "بنی غفار" به مدینه فرستاد.

پیک عباس به سرعت بسوی مدینه روان شد، هنگامی که پیامبر از جریان مطلع شد با "سعد بن ابی" ملاقات کرد و گزارش عباس را به او رساند، و حتی المقدور سعی می شد این موضوع مدتی پنهان بماند.

پیغمبر (ص) با مسلمانان مشورت می کند

در همان روز که نامه عباس به پیامبر ص رسیده بود، چند نفر از مسلمانان

را دستور داد که براه مکه و مدینه بروند و از اوضاع لشکر قریش اطلاعاتی بدست آورند.

دو بازرس محمد ص که برای کسب اطلاع رفته بودند، طولی نکشید برگشتند، و چگونگی قوای قریش را به پیغمبر ص رساندند، و گفتند که این سپاه نیرومند تحت فرماندهی خود ابو سفیان است.

پیامبر ص پس از چند روز، همه اصحاب و اهل مدینه را دعوت کرد و برای رسیدگی به این وضع جلسه ای تشکیل داد، و موضوع دفاع را آشکارا با آنها در میان گذاشت، سپس در اینکه در داخل مدینه به پیکار دست زنند، و یا اینکه از شهر خارج شوند، با مسلمانان به مذاکره پرداخت، عده ای گفتند که از مدینه خارج نشویم، و در کوچه های تنگ شهر با دشمن بجنگیم، زیرا در این صورت حتی مردان ضعیف و زنان و کنیزان نیز به لشکر می توانند کمک کنند.

□
"عبد الله بن ابی" بعد از گفتن این سخنان اضافه کرد: ای رسول خدا! تا کنون هیچ دیده نشده است ما داخل حصارها و درون خانه خود باشیم، و دشمن بر ما پیروز شود!

این رای بخاطر وضع خاص مدینه در آن روز مورد توجه پیغمبر ص هم بود، او نیز می خواست در مدینه توقف کنند و در داخل شهر با قریش به مقابله پردازند، ولی گروهی از جوانان و جنگجویان با این رای مخالف بودند، "سعد بن معاذ" و چند نفر از قبیله اوس، برخاسته گفتند: ای پیامبر! در گذشته کسی از عرب قدرت اینکه در ما طمع کند نداشته است، با اینکه در آن موقع ما مشرک و بت پرست بودیم، و هم اکنون که تو در میان ما هستی، چگونه می توانند در ما طمع کنند، نه، حتما باید از شهر خارج شده با دشمن بجنگیم، اگر کسی از ما کشته شود شربت شهادت نوشیده است، و اگر هم کسی نجات یافت به افتخار جهاد در راه خدا نائل شده است.

اینگونه سخنان و حماسه ها طرفداران خروج از مدینه را بیشتر کرد بطوری

که طرح "عبد الله بن ابی" در اقلیت افتاد.

خود پیغمبر ص با اینکه تمایل بخروج از مدینه نداشت به این مشورت احترام گذاشت و نظریه طرفداران خروج از مدینه را انتخاب کرد و با یک نفر از اصحاب برای مهیا کردن اردوگاه از شهر خارج شد و محلی را که در دامنه کوه احد از جهت شرائط نظامی موقعیت حساسی داشت برای اردوگاه انتخاب فرمود.

مسلمانان برای دفاع آماده می شوند

آن روز، روز جمعه بود که پیامبر ص این مشورت را به عمل آورد، پس از آن برای ادای خطبه نماز جمعه ایستاد، بعد از حمد و ثنای خداوند یکتا، مسلمانان را از نزدیک شدن سپاه قریش آگاه ساخت و فرمود:

"اگر شما با جان و دل برای جنگ آماده باشید و با چنین روحیه ای با دشمنان بجنگید خداوند بطور یقین پیروزی را نصیبتان می کند" و در همان روز با هزار نفر از مهاجر و انصار رهسپار اردوگاه شدند.

پیغمبر ص شخصا فرماندهی لشکر را به عهده داشت، و قبل از آنکه از مدینه خارج شوند دستور داد سه پرچم ترتیب دهند، یکی را به مهاجران و دو تا را به انصار اختصاص داد.

پیامبر فاصله میان مدینه و احد را پیاده پیمود، و در طول راه از صفوف لشکر سان می دید و به دست خود صفوف لشکر را مرتب و منظم می ساخت، تا در یک صف راست و مستقیم حرکت کنند.

مورخ معروف "حلبی" در کتاب خود می نویسد: پیغمبر اکرم ص هنوز به احد نرسیده بود که ضمن بازدید لشکر گروهی را در میان آنها دید که هرگز ندیده بود، پرسید اینها کیستند؟ عرض کردند عده ای از یهودند که با "عبد الله ابن ابی" هم پیمان بوده اند، و بدین مناسبت به یاری مسلمانان آمده اند، حضرت

تاملی کرد و فرمود: "برای جنگ با مشرکان از مشرکان نتوان یاری گرفت، مگر اینکه مسلمان شوند" یهود این پیشنهاد را قبول نکردند، و همگی به مدینه باز گشتند، و به این ترتیب از قوای یکهزار نفری پیامبر ص سیصد تن کم شد (۱).

□
ولی مفسران نوشته اند چون با پیشنهاد "عبد الله ابن ابی" موافقت نشد، او در اثنای راه از همراهی پیامبر خودداری نمود، و با جمعی که تعدادشان بالغ بر سیصد نفر بود به مدینه باز گشتند.

بهر حال پیامبر پس از تصفیه لازم، با قوای خود که هفتصد نفر بودند به پای کوه احد رسید، بعد از ادای نماز صبح صفوف مسلمانان را آراست.

□
"عبد الله ابن جبیر" را با پنجاه نفر از تیراندازان ماهر، مامور ساخت در دهانه شکاف کوه قرار گیرند، و به آنها اکیدا توصیه کرد که در هر حال از جای خود تکان نخورند و پشت سر سپاه را حفظ کنند، و فرمود حتی اگر ما دشمن را تا مکه تعقیب کنیم و یا اگر دشمن ما را شکست داد و ما را تا مدینه مجبور به عقب-نشینی کرد، باز هم از سنگرگاه خود دور نشوید.

از آن طرف ابو سفیان، "خالد بن ولید" را با دویست سرباز زبده، مراقب این گردنه کرد و دستور داد در کمین باشید تا وقتی که سربازان اسلام از این دره کنار بکشند، آن گاه بلافاصله لشکر اسلام را از پشت سر مورد حمله قرار دهید.

جنگ شروع شد

دو لشکر در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده، مهیای جنگ شدند. این دو سپاه هر کدام به نوعی مردان خود را بجنگ تشویق می کردند.

ابو سفیان، بنام بت های کعبه و جلب توجه زنان زیبا، جنگجویان خود را بر سر ذوق و شوق می آورد!

ص: ۷۳

اما پیامبر اسلام ص بنام خدا و مواهب الهی مسلمانان را بجنک تشویق می نمود.

اینک، صدای "الله اکبر الله اکبر" مسلمانان تمام جلگه و دامنه احد را پر کرده است. و در طرف دیگر میدان، زنان و دختران قریش، برای تحریک عواطف و احساسات جنگجویان قریش، اشعاری را گویا با دف و نی می خوانند.

پس از شروع جنگ، مسلمانان با یک حمله شدید توانستند، لشکر قریش را در هم بشکنند، آنها پا به فرار گذاردند، و سربازان اسلام به تعقیب آنها پرداختند.

خالد بن ولید که شکست قریش را قطعی دانست خواست از راه دره خارج شود و مسلمانان را از پشت سر مورد حمله قرار دهد ولی تیراندازان آنها را مجبور به عقب نشینی کردند.

این عقب نشینی قریش باعث شد جمعی از تازه مسلمانان بخیال اینکه دشمن شکست خورده است برای جمع آوری غنائم یک مرتبه پستهای خود را ترک کنند، و حتی تیراندازانی که در بالای کوه ایستاده بودند، سنگر خود را ترک گفتند و به- میدان جنگ ریختند، و هر قدر عبد الله بن جبیر دستور پیغمبر ص را متذکر شد به جز عده کمی که عددشان حدود ده نفر بود، در جایگاه حساس خود نایستادند.

نتیجه مخالفت دستور پیامبر ص این شد که "خالد بن ولید" با دویست نفر دیگر که در کمین بودند چون شکاف کوه را از پاسداران خالی دیدند، به سرعت بر سر "عبد الله ابن جبیر" تاختند و او را با یارانش کشتند، و از پشت سر به لشکر اسلام حمله آوردند.

ناگهان مسلمانان از هر طرف خود را زیر شمشیر دشمن دیدند، نظم و هماهنگی آنها از میان رفت، فراریان لشکر قریش همین که اوضاع را چنین دیدند، برگشتند و مسلمانان را دایره وار در میان گرفتند. در همین موقع افسر شجاع اسلام حمزه سید الشهداء با بعضی دیگر از یاران شجاع پیامبر شربت شهادت نوشیدند، و جز عده معدودی که پروانه وار اطراف رهبر خود را گرفته بودند بقیه از وحشت

پا بفرار گذاشتند.

در این جنگ خطرناک آنکه بیش از همه فداکاری می کرد و هر حمله ای که از جانب دشمن به پیغمبر می شد دفع می نمود، علی ابن ابی طالب ع بود.

علی ع با کمال رشادت می جنگید، تا اینکه شمشیرش شکست، پیغمبر ص شمشیر خود را که موسوم به "ذو الفقار" بود، به علی ع داد. سرانجام پیغمبر ص در جایی سنگر گرفت، و علی ع هم چنان از او دفاع می کرد، تا آنکه طبق نقل بعضی از مورخان بیش از شصت زخم به سر، صورت و بدن او وارد آمد، و در همین موقع بود که پیک وحی به پیامبر عرضه داشت: ای محمد ص! معنای مواسات همین است، پیغمبر فرمود: "علی ع از من است و من از اویم" و جبرئیل افزود: و منم از هر دو تایی شما! امام صادق ع می فرماید: پیامبر ص پیک وحی را میان زمین و آسمان مشاهده کرد که می گوید: "

لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی. " (۱) در این اثنا فریادی برخاست که محمد کشته شد!"

چه کسی با صدای بلند گفت محمد(ص) کشته شد؟

بعضی از سیره نویسان می گویند: "ابن قمعه" که "مصعب" سرباز اسلامی را بگمان اینکه پیغمبر است با ضربه سختی از پای در آورد و سپس با صدای بلند فریاد زد به- "لات و عزی" سوگند که محمد کشته شد!" این شایعه خواه از طرف مسلمانان بوده، یا از طرف دشمن، بی گمان بنفع اسلام و مسلمین بود، زیرا دشمن بگمان اینکه محمد ص کشته شد "احد" را بقصد مکه ترک گفت، و گر نه قشون فاتح قریش که شدیدترین کینه و دشمنی را نسبت به پیامبر ص داشتند و بدین قصد هم آمده بودند که این دفعه از او انتقام

ص: ۷۵

بگیرند بدون کشتن آن حضرت احد را ترک نمی کردند.

نیروی پنج هزار نفری قریش حتی یک شب هم نخواست پس از پیروزی در میدان جنگ بصبح برساند همان دم راه مکه را پیش گرفت و حرکت کرد! خبر کشته شدن پیامبر ص تزلزل بیشتری در جمعی از مسلمانان بوجود آورد، و آن عده از مسلمانان که در میدان جنگ بودند برای اینکه بقیه پراکنده نگردند و تزلزل و اضطراب آنان بر طرف شود پیغمبر ص را بالای کوه بردند تا به- مسلمانان نشان دهند که پیغمبر زنده است، فراریان برگشتند و بدور حضرت جمع شدند. پیغمبر ص فراریان را ملامت میکرد که چرا در چنان وضع خطرناک فرار کردید، مسلمانان با اینکه شرمنده بودند زبان عذر گشودند و گفتند: ای پیغمبر خدا، ما آوازه قتل تو را شنیدیم و از شدت ترس فرار کردیم.

بدین ترتیب در جنگ احد نسبت به مسلمانان خسارات مالی و جانی فراوانی وارد شد و هفتاد تن از مسلمانان در میدان جنگ کشته شدند و عده ی زیادی مجروح افتادند، اما مسلمانان از شکست درس بزرگی آموختند که ضامن پیروزی آنها در میدانهای آینده شد، و در آیات آینده بررسی وسیعی روی اثرات گوناگون این حادثه بزرگ- بخواست خدا- انجام خواهد شد.

اشاره

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ
 آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴) بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فُورِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
 مُسَوِّمِينَ (۱۲۵) وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶) لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ
 الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷)

ترجمه:

۱۲۳- خداوند شما را در "بدر" یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک پیروز شدید) در حالی که شما (نسبت به آنها) ناتوان بودید پس از خدا پرهیزید (و در برابر دشمن مخالفت فرمان پیامبر نکنید) تا شکر نعمت او را بجا آورده باشید.

۱۲۴- در آن هنگام که تو، به مؤمنان می گفستی آیا کافی نیست پروردگارتان شما را به - سه هزار نفر از فرشتگان که (از آسمان) فرود آیند یاری کند؟!.

۱۲۵- آری (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید - و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید - خداوند شما را به پنجهزار نفر از فرشتگان که نشانه های مخصوصی دارند مدد خواهد داد.

۱۲۶- ولی اینها (همه) فقط برای بشارت و اطمینان خاطر شماست و گر نه پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است.

۱۲۷- (این وعده را که خدا به شما داده) برای این است که قسمتی از پیکر لشکر کافران را قطع کند، یا آنها را با زور ذلت باز گرداند، تا مایوس و ناامید (به وطن خود) باز گردند.

مرحله خطرناک جنگ

پس از پایان جنگ احد لشکر پیروز مشرکان به سرعت بسوی مکه بازگشت. ولی در اثنای راه این فکر برای آنها پیدا شد که چرا پیروزی خود را ناقص گذاردند؟ چه بهتر که به مدینه بازگردند و شهر را غارت کنند، و مسلمانان را در هم بکوبند، و اگر محمد ص هم زنده باشد بقتل برسانند، و برای همیشه فکر آنها از ناحیه اسلام و مسلمین راحت شود، به همین جهت فرمان بازگشت صادر شد و در حقیقت این خطرناکترین مرحله جنگ احد بود، زیرا مسلمانان بقدر کافی کشته و زخمی داده بودند، و طبعاً هیچگونه آمادگی در آن حال برای تجدید جنگ در آنها نبود، و بعکس دشمن با روحیه نیرومندی میتوانست این بار جنگ را از سر گیرد و نتیجه نهایی آن را پیش بینی کند.

این خبر بزودی به پیامبر رسید و اگر شهادت فوق العاده و ابتکار بی نظیر او که از وحی آسمانی مایه می گرفت نبود شاید تاریخ اسلام در همانجا پایان می یافت.

آیات فوق در باره این مرحله حساس نازل گردیده است، و بتقویت روحیه مسلمانان پرداخته، و به دنبال آن یک فرمان عمومی از ناحیه پیامبر برای حرکت به سوی مشرکان داده شد، و حتی مجروحان جنگ (و در میان آنها علی ع را که بیش از شصت زخم بر تن داشت) آماده پیکار با دشمن شدند و از مدینه حرکت کردند.

این خبر بگوش سران قریش رسید و از این روحیه عجیب مسلمانان سخت بوحشت افتادند! آنها فکر می کردند شاید جمعیت تازه نفسی از مدینه به مسلمانان پیوسته اند، و ممکن است برخورد جدید نتیجه نهایی جنگ را بزیان آنها تغییر دهد، لذا فکر کردند برای حفظ پیروزی خود بهتر این است که بمکه بازگردند

همین کار انجام شد و بسرعت راه مکه را پیش گرفتند. وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ كَفْتُمِ این آیات در حقیقت برای تقویت روحیه، شکست خورده مسلمانان نازل گردید، و نخست در آن اشاره به پیروزی چشمگیر مسلمانان در میدان بدر (۱) شده تا با یادآوری آن خاطره، به آینده خویش دلگرم شوند و لذا می فرماید:

"خداوند شما را در بدر پیروزی داد در حالی که نسبت به دشمن ضعیف، و از نظر عده و تجهیزات قابل مقایسه با آنها نبودید" (عدد شما ۳۱۳ نفر با تجهیزات کم، و مشرکان بیش از هزار نفر و با تجهیزات فراوان بودند). حال که چنین است، از خدا بپرهیزید، و از تکرار مخالفت فرمان پیشوای خود، یعنی پیامبر اجتناب کنید تا شکر نعمت های گوناگون او را بجای آورده باشید. (فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ...

سپس خاطره یاری مسلمانان را در میدان بدر بوسیله فرشتگان یادآوری کرده و می گوید: "فراموش نکنید که در آن روز پیغمبر به شما گفت آیا کافی نیست که سه هزار نفر از فرشتگان به یاری شما بشتابند. "؟ بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوَكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ (۲) هَذَا يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ .

"آری امروز هم اگر استقامت بخرج دهید و به استقبال سپاه قریش بشتابید،

ص: ۷۹

- ۱- ۱) - "بدر" در اصل نام مردی بود که در سرزمین میان مکه و مدینه چاه آبی داشت، بهمین جهت آن سرزمین به نام او "بدر" نامیده شد، و از نظر ریشه لغت "بدر" بمعنی پر و کامل است، لذا ماه شب چهاردهم را "بدر" می نامند.
- ۲- ۲) - "فور" در اصل به معنی جوشش و غلیان دیگ و مانند آن است، و بهمین مناسبت در کارهایی که به سرعت انجام می شود، این کلمه بکار می رود، زیرا همانند جوشش و زیر و رو شدن محتویات دیگ بزودی انجام یافته است.

و تقوی را پیشه کنید، و مانند روز گذشته، با فرمان پیمبر مخالفت ننمائید، اگر در این حال مشرکان به سرعت بسوی شما برگردند، خداوند بوسیله پنج هزار نفر از فرشتگان که همگی دارای نشانه های مخصوصی هستند شما را یاری خواهد کرد". وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ...

"اما توجه داشته باشید که آمدن فرشتگان به یاری شما، تنها برای تشویق و بشارت و اطمینان خاطر و تقویت روحیه شما است، و گرنه پیروزی تنها از ناحیه خداوندی است که بر همه چیز قادر و در همه کار حکیم است" هم راه پیروزی را می داند و هم قدرت بر اجرای آن دارد. لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَبَهُمُ فِيَتَقَلَّبُوا خَائِبِينَ :

گرچه مفسران در تفسیر این آیه گفته های گوناگونی دارند، ولی با مسیری که ما در تفسیر آیات گذشته بکمک خود آیات و تواریخ موجود پیمودیم، تفسیر این آیه نیز روشن است، خداوند می فرماید: "اینکه به شما وعده داده شده است که فرشتگان را در برخورد جدید با دشمن بیاری شما بفرستند، برای این است که قسمتی از پیکر لشکر مشرکان را قطع کند، و آنها را با ذلت و رسوایی باز گرداند." باید توجه داشت که "طرف" در آیه به معنی قطعه و "یکتبههم" از ماده "کتب" به معنی بازگرداندن به زور و توأم با ذلت است.

در اینجا سؤالاتی در زمینه چگونگی یاری فرشتگان و حمایت آنها از مسلمانان و چگونگی این یاری پیش می آید، که بخواست خداوند پاسخ مشروح آن را در سوره انفال ذیل آیات ۷- تا ۱۲ خواهیم داد.

اشاره

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸)

ترجمه:

۱۲۸-هیچگونه اختیاری (در باره سرنوشت کافران یا مؤمنان فراری از جنگ) برای تو نیست مگر اینکه (خدا) بخواهد آنها را ببخشد یا مجازات کند زیرا آنها ستمگرند.

تفسیر:

اشاره

در تفسیر این آیه در میان مفسران سخن بسیار زیاد است ولی این موضوع تقریباً مسلم است که آیه فوق پس از جنگ "احد" نازل شده، و مربوط به - حوادث آن است، آیات سابق نیز این حقیقت را تایید می کند.

و اما در مورد تفسیر آیه دو معنی بیش از همه جلب توجه می کند:

نخست اینکه این آیه جمله مستقلی را تشکیل می دهد و بنا بر این جمله "أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ" به معنی "الا ان يتوب عليهم" است و معنی آیه رویهم رفته چنین می شود: "در باره سرنوشت آنها کاری از دست تو ساخته نیست مگر اینکه خدا بخواهد آنها را ببخشد یا بخاطر ستمی که کرده اند مجازاتشان کند" و منظور از "آنها" یا کفاری می باشند که در این جنگ ضربه های سخت به مسلمانان وارد ساختند و حتی دندان و پیشانی پیغمبر ص را شکستند، و یا مسلمانانی می باشند که از میدان جنگ فرار کردند، و پس از پایان جنگ پشیمان شدند و از پیغمبر تقاضای عفو کردند، آیه می گوید "عفو" بخشش یا مجازات و عذاب آنها به دست خدا است و پیامبر هم بدون اذن پروردگار کاری انجام نمی دهد".

تفسیر دیگر اینکه "لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ" جمله "معترضه" است و

جمله "أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ" عطف بجمله "أو يكبتهم" می باشد، و این آیه دنباله آیه قبل محسوب می شود، و در این صورت مجموع معنی دو آیه چنین خواهد بود:

"خداوند وسائل پیروزی را در اختیار شما قرار خواهد داد، و یکی از چهار سرنوشت را برای کافران مقرر می سازد: یا قسمتی از پیکر لشکر مشرکان را از بین می برد، یا آنها را به این وسیله مجبور به بازگشت می کند، و یا آنها را در صورت شایستگی و توبه می بخشد، و یا آنها را بخاطر ظلمشان مجازات می کند، و خلاصه با هر دسته ای از آنها بر طبق حکمت و عدالت رفتار خواهد نمود، و تو در باره آنها پیش خود هیچگونه تصمیمی نمی توانی بگیری".

در باره علت نزول این آیه نیز روایات متعددی نقل شده است از جمله پس از آنکه دندان و پیشانی پیامبر در جنگ "احد" شکست، و آن همه ضربات سخت بر پیکر مسلمین وارد شد، پیامبر از آینده مشرکان نگران گردید و پیش خود فکر می کرد چگونه این جمعیت قابل هدایت خواهند بود و فرمود "

كيف يفلح قوم فعلوا هذا بنبيهم و هو يدعوهم الى ربهم":

"چگونه چنین جمعیتی رستگار خواهند شد که با پیامبر خود چنین رفتار می کنند در حالی که وی آنها را بسوی خدا دعوت می کند".

آیه فوق نازل شد و به پیامبر ص دلداری داد که تو مسئول هدایت آنها نیستی بلکه تنها موظف بتبلیغ آنها می باشی".

رفع اشتباه

در اینجا لازم است بدو نکته توجه شود:

۱- مفسر معروف نویسنده "المنار" معتقد است که این آیه درس بزرگی در زمینه استفاده از وسایل طبیعی برای پیروزی، به مسلمانان، می آموزد، و آن اینکه

ص: ۸۲

اگر خدا به آنها وعده پیروزی می دهد به این معنی نیست که مسلمانان وسائل طبیعی و تجهیزات نظامی و نقشه های جنگی و مانند آن را فراموش کنند و دست روی هم گذاشته همیشه در انتظار دعای پیغمبر برای پیروزی باشند، لذا به پیغمبر ص خطاب کرده می گوید: "لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ" یعنی پیروزی به دست تو واگذار نشده، بلکه به فرمان خدا است، و خداوند برای آن سنی قرار داده است که باید از آنها استفاده کرد، (و دعا کردن پیغمبر اگر چه مؤثر و مفید است، ولی جنبه استثنایی دارد و مخصوص موارد معینی است).

گفتار این نویسنده در این قسمت اگر چه منطقی است، ولی با ذیل آیه که از توبه یا مجازات کفار بحث می کند بهیچ وجه سازگار نیست، و بنا بر این نمی توان آن را تفسیر آیه دانست.

۲- این آیه که هر گونه اختیاری را از پیامبر ص در باره عفو و بخشش یا مجازات مخالفان سلب می کند هیچ گونه منافاتی با مؤثر بودن دعای پیامبر ص و عفو و گذشت او، و شفاعت و مانند آن که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود، ندارد، زیرا منظور از آیه فوق این است که پیغمبر ص مستقلاً هیچ کاری را نمی تواند انجام دهد، ولی به فرمان خدا و به اجازه او، می تواند ببخشد، و هم در جای خود مجازات کند، و هم عوامل پیروزی را فراهم سازد، و حتی به اجازه پروردگار و اذن او می تواند هم چون مسیح ع مردگان را زنده کند.

کسانی که جمله "لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ" را گرفته، و خواسته اند توانایی پیامبر را بر این امر انکار کنند، در حقیقت آیات دیگر قرآن را فراموش کرده اند.

قرآن مجید در سوره نساء آیه ۶۴ می گوید: "وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا".

"اگر آنها هنگامی که به خود ستم می کردند به سراغ تو می آمدند و استغفار می کردند و پیامبر نیز برای آنها از خدا طلب آمرزش می کرد خدا را توبه کننده (بخشنده) و مهربان می یافتند".

طبق این آیه استغفار پیامبر ص یکی از عوامل بخشش گناه شمرده شده، و در بحثهای آینده در ذیل آیات مناسب باز هم در این زمینه توضیح خواهیم داد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۹]

اشاره

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)

ترجمه:

۱۲۹- آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد و هر کس را بخواهد مجازات می کند و خداوند آمرزنده مهربان است.

تفسیر:

این آیه در حقیقت تأکیدی است برای آیه قبل، و می گوید: "آمرزش و مجازات به دست پیامبر نیست، بلکه به فرمان خداوندی است که حکومت آنچه در آسمانها و زمین است، به دست او است، آفرینش از او است، مالکیت، و تدبیر آنها نیز از آن او است.

بنا بر این، او است که می تواند گناهکاران را هر گاه صلاح ببیند ببخشد، و یا مجازات کند. وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ .

در عین حال که مجازات او شدید است، او آمرزنده و مهربان است، و رحمت او بر غضب او پیشی می گیرد.

بد نیست در اینجا به گفتار یکی از دانشمندان اسلامی که در عین فشرده بودن پاسخی است برای بعضی از سؤالات، اشاره کنیم.

مفسر عالیقدر "طبرسی" در ذیل

آیه نقل می کند که از یکی از دانشمندان پرسیدند: خداوند چگونه بندگان را بخاطر گناهان مجازات می کند، با آن رحمت واسعة و بی پایانش؟ او در پاسخ گفت: "رحمت" خداوند، "حکمت" او را از بین نمی برد، زیرا رحمت او هم چون حس ترحم ما از احساسات و رقت قلب سرچشمه نمی گیرد، بلکه رحمت او همیشه آمیخته با حکمت است، و حکمت ایجاب می کند، که گنهکاران (جز در موارد خاصی) به مجازات برسند."

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۲]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۳۰) وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۱۳۱) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲)

ترجمه:

۱۳۰- ای کسانی که ایمان آورده اید ربا(و سود پول) را چند برابر نخورید از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید.

۱۳۱- و از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است.

۱۳۲- و خدا و پیامبر را اطاعت کنید تا مشمول رحمت شوید.

تفسیر:

اشاره

چگونگی پیوند آیات قرآن

آیات گذشته-چنان که دانستیم-در باره غزوه "احد" و حوادث مربوط به- آن، و درسهای گوناگونی است که مسلمانان از آن حادثه فرا گرفتند، ولی این سه

آیه و شش آیه بعد از آن محتوی یک سلسله برنامه های اقتصادی، اجتماعی و تربیتی است، و پس از پایان این نه آیه، مجدداً حوادث مربوط به جنگ احد عنوان می گردد.

این طرز بیان ممکن است برای بعضی مایه تعجب گردد، ولی با توجه به یک اصل اساسی حقیقت امر روشن می شود، و آن اینک:

قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که دارای فصول و ابوابی باشد و نظام تالیفی خاصی در میان ابواب و فصول آن در نظر گرفته شده باشد، بلکه قرآن کتابی است که در مدت بیست و سه سال "نجوماً" (تدریجاً) طبق نیازمندیهای گوناگون تربیتی در زمانها و اماکن مختلف نازل شده: یک روز داستان احد پیش می آمد و برنامه های مختلف جنگی در ضمن آیات متعدد اعلام می گشت، روز دیگر احساس نیاز به یک مسئله اقتصادی همچون ربا یا یک مسئله حقوقی مانند احکام ازدواج، یا یک مسئله تربیتی و اخلاقی مانند توبه، می شد و آیات متعددی طبق آن نازل می گشت.

از این سخن چنین نتیجه گرفته می شود که: ممکن است در بسیاری از موارد پیوند خاصی در میان آیات قبل و بعد نبوده باشد، و نباید مانند بعضی از مفسران در این گونه موارد اصراری در یافتن رابطه در میان آنها داشت، نباید خود را به - زحمت بیندازیم و در میان قضایایی که خداوند اتصال و ارتباطی نخواست با تکلف وجه ارتباطی درست کنیم، زیرا این کار با روح قرآن و چگونگی نزول آن در حوادث مختلف و طبق نیازمندیهای گوناگون در شرایط و ظروف جداگانه، سازش ندارد.

البته تمام سوره ها و آیات قرآن از یک نظر بهم مربوطند و آن اینک همگی یک برنامه انسان سازی و تربیتی را در یک سطح عالی تعقیب می کنند و برای ساختن یک جامعه آباد، آگاه، امن و امان و پیشرفته از نظر مادی و معنوی نازل شده اند.

بنا بر این اگر آیات نه گانه فوق رابطه خاصی با آیات قبل و بعد ندارد بهمین دلیل است.

تحریم رباخواری در چند مرحله

می دانیم روش قرآن در مبارزه با انحرافات ریشه دار اجتماعی این است که تدریجا زمینه سازی می کند، و افکار عموم را تدریجا به مفسد آنها آشنا می سازد، و آن گاه که آمادگی برای پذیرفتن تحریم نهایی حاصل شد قانون را به صورت صریح اعلام می کند (مخصوصا در مواردی که آلودگی به گناه زیاد و وسیع باشد).

و نیز می دانیم: عرب، در زمان جاهلیت آلودگی شدیدی به ربا خواری داشت و مخصوصا محیط مکه محیط رباخواران بود، و سرچشمه بسیاری از بدبختیهای اجتماعی آنها نیز همین کار زشت و ظالمانه بود، به همین دلیل قرآن برای ریشه کن ساختن رباخواری حکم تحریم را در چهار مرحله بیان کرده است:

۱- در آیه ۳۹ سوره روم نخست در باره "ربا" به یک پند اخلاقی قناعت شده آنجا که می فرماید: **وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبَا لِيَرْبُؤَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُؤَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ** و به این طریق اعلام می کند که تنها از دیدگاه افراد کوتاه بین است که ثروت رباخواران از راه سود گرفتن افزایش می یابد، اما در پیشگاه خدا چیزی بر آنها افزوده نمی شود بلکه زکات و انفاق در راه خدا است که ثروتها را افزایش می دهد.

۲- در سوره نساء آیه ۱۶۱ ضمن انتقاد از عادات و رسوم غلط یهود به عادت زشت رباخواری آنها اشاره کرده و می فرماید: **وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ :**

"یکی دیگر از عادات بد آنها این بود که ربا می خوردند با اینکه از آن نهی شده بودند".

۳- در آیه مورد بحث چنان که ضمن تفسیر آن خواهیم گفت، حکم تحریم ربا صریحا ذکر شده، اما تنها به یک نوع از انواع ربا که نوع شدید و فاحش آن است اشاره شده است.

۴- بالاخره در سوره بقره آیات ۲۷۵ تا ۲۷۹ هر گونه رباخواری به شدت ممنوع اعلام شده و در حکم جنگ با خدا ذکر گردیده است. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً ...**

گفتیم در این آیه اشاره به تحریم ربای فاحش شده و با تعبیر "اضعافا مضاعفه" بیان گردیده است. منظور از ربای فاحش این است که سرمایه به شکل تصاعدی در مسیر ربا سیر کند یعنی سود در مرحله نخستین با اصل سرمایه ضمیمه شود و مجموعا مورد ربا قرار گیرند، و به همین ترتیب در هر مرحله، "سود به اضافه سرمایه"، سرمایه جدیدی را تشکیل دهد، و به این ترتیب در مدت کمی از راه تراکم سود مجموع بدهی بدهکار بچندین برابر اصل بدهی افزایش یابد و به کلی از زندگی ساقط گردد.

به طوری که از روایات و تواریخ استفاده می شود در زمان جاهلیت معمول بود که اگر بدهکار در راس مدت نمی توانست بدهی خود را بپردازد از طلبکار تقاضا می کرد که مجموع سود و اصل بدهی را به شکل سرمایه جدیدی به او قرض بدهد و سود آن را بگیرد!، در عصر ما نیز در میان رباخواران این رباخواری بسیار ظالمانه فراوان است. **وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** در پایان آیه می فرماید: "اگر می خواهید رستگار شوید باید تقوا را پیشه کنید و از این گناه پرهیزید". **وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ** این آیه مجددا حکم تقوا را تاکید کرده و از آتشی که در انتظار کافران

است بر حذر می دارد.

از تعبیر "کافران" استفاده می شود که اصولاً رباخواری با روح ایمان سازگار نیست و رباخواران از آتشی که در انتظار کافران است سهمی دارند! و نیز استفاده می شود که آتش دوزخ اصولاً برای کافران آماده شده و گناهکاران و عاصیان به همان مقدار که شباهت و هماهنگی با کافران دارند سهمی از آن خواهند داشت. **وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** تهدید آیه سابق با تشویقی که در این آیه برای مطیعان و فرمانبرداران ذکر شده تکمیل می گردد و می فرماید: "فرمان خدا و پیامبر را اطاعت کنید و ربا- خواری را ترک گوئید تا مشمول رحمت الهی شوید".

ص: ۸۹

اشاره

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن شَيْءٍ إِلَّا أَلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵) أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُم مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶)

ترجمه:

۱۳۳- و بر یکدیگر سبقت بجوئید برای رسیدن به آمرزش پروردگار خود و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است.

۱۳۴- همانها که در وسعت و پریشانی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می برند و از خطای مردم می گذرند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۱۳۵- و آنها که هنگامی که مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند- و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد- و اصرار بر گناه نمی کنند با اینکه میدانند.

۱۳۶- آنها پاداششان آمرزش پروردگار، و بهشتهایی است که از زیر (درختان) آنها نهرها جاری است، جاودانه در آن می مانند و این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند.

مسابقه در مسیر سعادت

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ

"سارعوا" از "مسارعت" به معنی کوشش و تلاش دو یا چند نفر برای پیشی گرفتن از یکدیگر در رسیدن به یک هدف است، و در کارهای نیک، قابل ستایش، و در کارهای بد، نکوهیده است.

به دنبال آیات گذشته که بدکاران را تهدید به مجازات آتش و نیکوکاران را تشویق به رحمت الهی می کرد، در این آیه کوشش و تلاش نیکوکاران را تشبیه به- یک مسابقه معنوی کرده که هدف نهایی آن آموزش الهی و نعمت های جاویدان بهشت است و می فرماید: برای رسیدن به این هدف بر یکدیگر سبقت بگیرید.

در حقیقت قرآن در اینجا از یک نکته روانی استفاده کرده که انسان برای انجام دادن یک کار اگر تنها باشد معمولاً کار را بدون سرعت و به طور عادی انجام می دهد، ولی اگر جنبه مسابقه به خود بگیرد، آنهم مسابقه ای که جایزه با ارزشی برای آن تعیین شده، تمام نیرو و انرژی خود را به کار می گیرد و با سرعت هر چه بیشتر به سوی هدف پیش می تازد.

و اگر می بینیم هدف این مسابقه در درجه اول مغفرت قرار داده شده برای این است که رسیدن به هر مقام معنوی بدون آموزش و شستشوی از گناه ممکن نیست، نخست باید خود را از گناه شست و سپس به مقام قرب پروردگار گام نهاد! وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ:

دومین هدف این مسابقه معنوی بهشت قرار داده شده، بهشتی که وسعت آن، پهنه آسمانها و زمین است (باید توجه داشت که مراد از "عرض" در این آیه اصطلاح هندسی آن که در مقابل "طول" است، نیست، بلکه به معنی لغوی که وسعت

است می باشد).

و به این ترتیب قرآن با صراحت می گوید: وسعت بهشت همان وسعت آسمانها و زمین می باشد.

در آیه ۲۱ سوره حدید همین تعبیر با تفاوت مختصری دیده می شود "سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ" در این آیه به جای "مسارعت" صریحا کلمه "مسابقه" ذکر شده و "سما" به صورت مفرد با الف و لام جنس آمده که در اینجا معنی عموم می دهد، و از "کاف تشبیه" استفاده شده است، به این معنی که در آیه مورد بحث صریحا می گوید "وسعت بهشت همان وسعت آسمانها و زمین است" ولی در آیه سوره حدید می گوید:

وسعت آن مانند وسعت آسمان و زمین می باشد، و هر دو تعبیر یک معنی را می رساند.

در پایان آیه تصریح می کند که این بهشت، با آن عظمت، برای پرهیزگاران آماده شده است (أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) اکنون این سؤال پیش می آید که:

اولا: آیا بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده و وجود خارجی دارند یا بعدا در پرتو اعمال مردم ایجاد می شوند؟.

ثانیا اگر آنها آفریده شده اند جای آنها کجا است، (با توجه به اینکه قرآن می گوید وسعت بهشت به اندازه آسمانها و زمین است).

آیا بهشت و دوزخ الان موجودند؟

اکثر دانشمندان اسلامی معتقدند که این دو هم اکنون وجود خارجی دارند و ظواهر آیات قرآن نیز این نظر را تایید می کند، به عنوان نمونه:

ص: ۹۲

۱- در آیه مورد بحث و در آیات فراوان دیگری تعبیر به "اعدت" (مهیا شده) یا تعبیرات دیگری از همین ماده، گاهی در مورد بهشت و گاهی در باره دوزخ، آمده است (۱).

از این آیات استفاده می شود که بهشت و دوزخ هم اکنون آماده شده اند اگر چه بر اثر اعمال نیک و بد انسانها توسعه می یابند (دقت کنید).

۲- در آیات مربوط به معراج در سوره "و النجم" می خوانیم: "و لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ" "بار دیگر پیامبر جبرئیل را نزد "سدره المنتهی" در آنجا که بهشت جاویدان قرار داشت مشاهده کرد، (نجم: ۱۳ و ۱۴ و ۱۵)- این تعبیر گواه دیگری بر وجود فعلی بهشت است.

۳- در سوره "تکواثر" آیه ۵ و ۶ و ۷ می فرماید "كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ" "اگر علم الیقین داشتید دوزخ را مشاهده می کردید سپس به عین الیقین آن را می دیدید".

در روایات مربوط به معراج و روایات دیگر نیز نشانه های روشنی بر این مسئله دیده می شود (۲).

بهشت و دوزخ در کجا هستند؟

به به دنبال بحث فوق این بحث پیش می آید که اگر این دو هم اکنون موجودند

ص: ۹۳

۱- ۱) - به آیات توبه: ۸۹، توبه: ۱۰۰، فتح: ۶، بقره: ۲۴، آل عمران: ۱۳۱، آل عمران: ۱۳۳، حدید: ۲۱ مراجعه شود.

۲- ۲) - باید توجه داشت که بهشت جهان دیگر که اکنون مورد بحث است غیر از بهشتی است که آدم در آن بود و قبل از آفرینش آدم وجود داشت.

در کجا هستند؟ پاسخ این سؤال را از دو راه می توان داد:

نخست اینکه: بهشت و دوزخ در باطن و درون این جهانند. ما این آسمان و زمین و کرات مختلف را با چشم خود می بینیم اما عوالمی که در درون این جهان قرار دارند نمی بینیم و اگر دید و درک دیگری داشتیم هم اکنون می توانستیم آنها را ببینیم، در این عالم موجودات بسیاری هستند که امواج آنها با چشم ما قابل درک نیستند، آیه " كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ " که در بالا- اشاره شد نیز گواه این حقیقت است. از پاره ای از احادیث نیز استفاده می شود که بعضی از مردان خدا درک و دیدی در این جهان داشتند که، بهشت و دوزخ را نیز با چشم حقیقت بین خود می دیدند.

برای این موضوع می توان مثالی ذکر کرد:

فرض کنید فرستنده نیرومندی در یک نقطه زمین وجود داشته باشد که به- کمک ماهواره های فضایی امواج آن به سراسر زمین پخش شود و به وسیله آن نغمه دل انگیز تلاوت قرآن با صدایی فوق العاده دلنشین و روحپرور در همه جا پخش گردد، و در نقطه دیگری از زمین فرستنده دیگری با همان قدرت وجود داشته باشد که صدایی فوق العاده گوش خراش و ناراحت کننده روی امواج دیگری در همه- جا پراکنده شود.

هنگامی که ما در یک مجلس عادی نشسته ایم صدای گفتگوی اطرافیان خود را می شنویم اما از آن دو دسته امواج "روحپرور" و "آزار دهنده" که در درون محیط ما است و همه جا را پر کرده است هیچ خبری نداریم، ولی اگر دستگاه گیرنده ای می داشتیم که موج آن با یکی از این دو فرستنده تطبیق می کرد فوراً در برابر ما آشکار می شدند اما دستگاه شنوایی ما در حال عادی از درک آنها عاجز است.

این مثال گرچه از جهاتی رسا نیست ولی برای مجسم ساختن چگونگی وجود بهشت و دوزخ در باطن این جهان مؤثر به نظر می رسد.

دیگر اینکه:عالم آخرت و بهشت و دوزخ،محیط بر این عالم است،و به- اصطلاح این جهان در شکم و درون آن جهان قرار گرفته،درست همانند عالم جنین که در درون عالم دنیا است،زیرا می دانیم عالم جنین برای خود عالم مستقلی است، اما جدای از این عالمی که در آن هستیم نیست،بلکه در درون آن واقع شده است،عالم دنیا نیز نسبت به عالم آخرت،همین حال را دارد،یعنی در درون آن قرار گرفته است.

و اگر می بینیم قرآن می گوید وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمانها و زمین است به خاطر آن است که انسان چیزی وسیعتر از آسمان و زمین نمی شناسد تا مقیاس سنجش قرار داده شود،لذا قرآن برای اینکه وسعت و عظمت بهشت را ترسیم کند آن را به پهنه آسمانها و زمین تشبیه کرده است،و چاره ای غیر از این نبوده،همانطور که اگر کودکی که در شکم مادر قرار دارد عقل می داشت و می خواستیم با او سخن بگوئیم باید با منطقی صحبت کنیم که برای او در آن محیط قابل درک باشد.

***از آنچه گفتیم پاسخ این سؤال نیز روشن شد که اگر وسعت بهشت به اندازه زمین و آسمانها است پس دوزخ کجا است؟ زیرا طبق پاسخ اول دوزخ نیز در درون همین جهان قرار گرفته و وجود آن در درون این جهان منافاتی با وجود بهشت در درون آن ندارد(همانطور که در مثال امواج فرستنده صوتی ذکر شد) و اما طبق پاسخ دوم که بهشت و دوزخ محیط بر این جهان باشند جواب باز هم روشنتر است زیرا دوزخ می تواند محیط بر این جهان باشد و بهشت محیط بر آن،و از آنهم وسیعتر.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ

...

از آنجا که در آیه قبل وعده بهشت جاویدان به پرهیزگاران داده شده در این آیه پرهیزگاران را معرفی می کند و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر نموده است:

۱- آنها در همه حال انفاق می کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ) آنها با این عمل ثابت می کنند که روح کمک بدیگران و نیکوکاری در جان آنها نفوذ کرده است و بهمین دلیل تحت هر شرائطی اقدام به اینکار می کنند، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما آنها که در همه حال اقدام به کمک و بخشش می کنند نشان میدهند که این صفت در آنها ریشه دار است.

ممکن است گفته شود انسان در حال تنگدستی چگونه می تواند انفاق کند؟ پاسخ این سؤال روشن است: زیرا اولاً- افراد تنگدست نیز به مقدار توانایی می توانند در راه کمک بدیگران انفاق کنند، و ثانیاً انفاق منحصر به مال و ثروت نیست بلکه هر گونه موهبت خدادادی را شامل می شود خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر، و به این ترتیب خداوند می خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتی در نفوس مستمندان جای دهد تا از رذائل اخلاقی فراوانی که از "بخل" سرچشمه می گیرد بر کنار بمانند.

آنها که انفاقهای کوچک را در راه خدا ناچیز می انگارند برای این است که هر یک از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار میدهند، و گر نه اگر همین کمکهای جزئی را در کنار هم قرار دهیم و مثلاً اهل یک مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام

مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی بوسیله آن می توانند انجام دهند، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می شود.

جالب توجه اینکه در اینجا نخستین صفت برجسته پرهیزکاران "انفاق" ذکر شده، زیرا این آیات نقطه مقابل صفاتی را که در باره رباخواران و استثمارگران در آیات قبل ذکر شد، بیان می کند، به علاوه گذشت از مال و ثروت آنها در حال خوشی و تنگدستی روستترین نشانه مقام تقوا است.

۲- آنها بر خشم خود مسلطند (وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ).

"کظم" در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد، و بطور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پرمی شوند و از اعمال آن خودداری می نمایند بکار میرود.

"غیظ" به معنی شدت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق العاده روحی است، که بعد از مشاهده ناملایمات به انسان دست می دهد.

حالت خشم و غضب از خطرناکترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خود-نمایی می کند، و بسیاری از جنایات و تصمیمهای خطرناکی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را پردازد در چنین حالی انجام می شود، و لذا در آیه فوق دومین صفت برجسته پرهیزکاران را فرو بردن خشم معرفی کرده است.

پیغمبر اکرم می فرماید: من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه ملاء الله امانا و ایمانا.

"آن کس که خشم خود را فرو ببرد با اینکه قدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پرمی کند"- این حدیث می رساند که فرو بردن خشم اثر فوق العاده ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد.

۳- آنها از خطای مردم می گذرند (وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ).

فرو بردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند، در این حال برای پایان دادن به- حالت عداوت باید "کظم غیظ" توام با "عفو و بخشش" گردد، لذا بدنبال صفت عالی خویشتن داری و فرو بردن خشم، مسئله عفو و گذشت را بیان نموده، البته منظور گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می شود.

□
۴- آنها نیکوکارند (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

در اینجا اشاره به مرحله عالیتر از عفو شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سر هم قرار گرفته اند و آن این است که انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند بطوری که در آینده چنان صحنه ای تکرار نشود، بطور خلاصه نخست دستور به خویشتن داری در برابر خشم، و پس از آن دستور به شستن قلب خود، و سپس دستور به شستن قلب طرف می دهد.

در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل آیه فوق نقل شده چنین می خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین ع به هنگامی که آب روی دست امام می ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام ع از روی خشم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت خداوند در قرآن می فرماید:

"وَ الْكَافِرِينَ الْعَظِيمِينَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ" فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد، او مجدداً گفت "وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ" امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم (۱).

این حدیث شاهد زنده ای است بر اینکه سه مرحله مزبور هر کدام مرحله ای

ص: ۹۸

(۱- ۱) - به تفسیر در المنثور و نور الثقلین در ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

عالیتر از مرحله قبل است. ۵- آنها اصرار بر گناه نمی کنند (وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاٰحِشَةً ...) "فاحشه" از ماده فحش و فحشاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد زیرا در اصل به معنی "تجاوز از حد" است که هر گناهی را شامل می شود.

در آیه فوق اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که "آنها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته اگر مرتکب گناهی شوند بزودی بیاد خدا می افتند و توبه می کنند و هیچگاه اصرار بر گناه نمی ورزند".

از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می شود که انسان تا بیاد خدا است مرتکب گناه نمی شود آن گاه مرتکب گناه می شود که به کلی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فرا گیرد، اما این فراموشکاری و غفلت در افراد پرهیزگار دیری نمی پاید، بزودی بیاد خدا می افتند و گذشته را جبران می کنند، آنها احساس می کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آموزش گناهان خویش را از او بخواهند (وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ) "کیست جز خدا که گناهان را ببخشد".

باید توجه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشان نیز ذکر شده (أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره است و ظلم بر خویشان اشاره به گناهان صغیره.

در پایان آیه برای تاکید می گوید: " وَ لَمْ يُصَيِّرُوا عَلِيًّا مَّا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ " : "آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی ورزند و تکرار گناه نمی کنند".

در ذیل این آیه از امام باقر ع نقل شده که فرمود:

الاصرار ان يذنب الذنب فلا يستغفر الله و لا يحدث نفسه بتوبه فذلك الاصرار "اصرار بر گناه این است که انسان گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد

این است اصرار بر گناه (۱).

در کتاب "امالی صدوق" از امام صادق ع حدیثی نقل شده که خلاصه آن چنین است: "هنگامی که آیه فوق نازل شد و گناهکاران توبه کار را به آمرزش الهی نوید داد ابلیس سخت ناراحت شد، و تمام یاران خود را با صدای بلند به تشکیل انجمنی دعوت کرد آنها از وی علت این دعوت را پرسیدند، او از نزول این آیه اظهار نگرانی کرد، یکی از یاران او گفت: من با دعوت انسانها به - این گناه و آن گناه تاثیر این آیه را خشتی میکنم، ابلیس پیشنهاد او را نپذیرفت، دیگری نیز پیشنهادی شبیه آن کرد که آنهم پذیرفته نشد، در این میان شیطانی کهنه کار بنام "وسواس خناس" گفت من مشکل را حل میکنم، ابلیس پرسید:

از چه راه؟ گفت: فرزندان آدم را با وعده ها و آرزوها آلوده به گناه می کنم، و هنگامی که مرتکب گناهی شدند یاد خدا و بازگشت به سوی او را از خاطر آنها می برم، ابلیس گفت راه همین است، و این ماموریت را تا پایان دنیا بر عهده او گذاشت!" روشن است که فراموشکاری نتیجه سهل انگاری و وسوسه های شیطانی است، و تنها کسانی گرفتار آن می شوند که خود را در برابر او تسلیم کنند، و به اصطلاح با وسواس خناس همکاری نزدیک نمایند! ولی مردان بیدار و با ایمان کاملاً مراقبند که هر گاه خطایی از آنها سرزد در نخستین فرصت آثار آن را با آب توبه و استغفار از دل و جان خود بشویند و دریچه های قلب خود را بروی شیطان و لشکر او ببندند که آنها از درهای بسته قلب وارد نمی شوند؟.

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

در این آیه پاداش پرهیزگاران که صفات آنها در دو آیه گذشته آمده توضیح داده شده است و آن عبارت است از "آمرزش پروردگار و بهشتی که نهرها

ص: ۱۰۰

از زیر درختان آن جاری است (و لحظه ای آب از آنها قطع نمی شود) بهشتی که بطور جاودان در آن خواهند بود".

در حقیقت در اینجا نخست اشاره به مواهب معنوی و "مغفرت" و شستشوی دل و جان و تکامل روحانی شده، سپس اشاره به مواهب مادی نموده، و در پایان می گوید: وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ: این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند و مرد میدان اند نه افراد واداده و تنبل که همیشه از تعهدات و مسئولیتهای خویش می گریزند.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۷ تا ۱۳۸]

اشاره

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۳۷) هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (۱۳۸)

ترجمه:

۱۳۷- پیش از شما سنتهایی وجود داشت (و هر قوم طبق اعمال و صفات خود سرنوشتهایی داشتند که همانند آن را شما نیز دارید) پس در روی زمین گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟! ۱۳۸- این بیانی است برای عموم مردم، و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران.

تفسیر:

اشاره

بررسی تاریخ گذشتگان

قرآن مجید دورانهای گذشته را با زمان حاضر و زمان حاضر را با تاریخ گذشته پیوند میدهد، و پیوند فکری و فرهنگی نسل حاضر را با گذشتگان برای

ص: ۱۰۱

درک حقایق لازم و ضروری میداند، زیرا از ارتباط و گره خوردن این دو زمان (گذشته و حاضر) وظیفه و مسئولیت آیندگان روشن می شود، در آیه فوق میگوید: قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ ...

"خداوند سنتهایی در اقوام گذشته داشته که این سنن هرگز جنبه اختصاصی ندارد و به صورت یک سلسله قوانین حیاتی در باره همگان، گذشتگان و آیندگان، اجرا می شود" در این سنن پیشرفت و تعالی افراد با ایمان و مجاهد و متحد و بیدار پیش بینی شده، و شکست و نابودی ملت‌های پراکنده و بی ایمان و آلوده به گناه نیز پیش بینی گردیده که در تاریخ بشریت ثبت است.

آری تاریخ برای هر قومی اهمیت حیاتی دارد، تاریخ خصوصیات اخلاقی و کارهای نیک و بد و تفکرات گذشتگان را برای ما بازگو می کند، و علل سقوط و سعادت، کامیابی و ناکامی جامعه‌ها را در اعصار و قرون مختلف نشان می دهد، و در حقیقت تاریخ گذشتگان آینه زندگی روحی و معنوی جامعه‌های بشری و هشدار است برای آیندگان.

روی این جهت قرآن مجید به مسلمانان دستور می دهد "بروید در روی زمین بگردید و در آثار پیشینیان و ملت‌های گذشته و زمامداران و فراعنه گردنکش و جبار دقت کنید، و بنگرید پایان کار آنها که کافر شدند، و پیامبران خدا را تکذیب کردند و بنیان ظلم و فساد را در زمین گذاردند، چگونه بود؟ و سرانجام کار آنها بکجا رسید؟".

آثار گذشتگان، حوادث پند دهنده‌ای برای آیندگان است و مردم می توانند با بهره برداری از آنها از مسیر حیات و زندگی صحیح آگاه شوند.

جهان گردی (سیر در ارض)

آثاری که در نقاط مختلف روی زمین از دورانهای قدیم باقی مانده اسناد زنده

و گویای تاریخ هستند، و حتی ما از آنها بیش از تاریخ مدون بهره مند می شویم، آثار باقی مانده از دورانهای گذشته، اشکال و صور و نقوش روح و دل و تفکرات و قدرت و عظمت و حقارت اقوام را به ما نشان میدهد، در صورتی که تاریخ فقط حوادث وقوع یافته و عکسهای خشک و بی روح آنها را مجسم می سازد.

آری ویرانه کاخهای ستمگران، و بناهای شگفت انگیز اهرام مصر و برج بابل و کاخهای کسری و آثار تمدن قوم سبا و صدها نظائر آن که در گوشه و کنار جهان پراکنده اند، هر یک در عین خاموشی هزار زبان دارند و سخنها می گویند، و اینجا است که شاعران نکته سنج به هنگامی که در برابر خرابه های این کاخها قرار می گرفتند، تکان شدیدی در روح خود احساس کرده و اشعار شورانگیزی می سرودند چنان که "خاقانی" و شعرای معروف دیگری این آوازه ها را از درون ذرات کاخ شکست خورده کسری و مانند آن با گوش جان شنیده، و آنها را در شاهکارهای ادبی سرودند (۱).

مطالعه یک سطر از این تاریخهای زنده معادل مطالعه یک کتاب قطور تاریخی است و اثری که این مطالعه در بیداری روح و جان بشر دارد با هیچ چیز دیگری برابری نمی کند، زیرا هنگامی که در برابر آثار گذشتگان قرار می گیریم گویا یک مرتبه ویرانه ها جان می گیرند و استخوانهای پوسیده از زیر خاک زنده می شوند، و جنب و جوش پیشین خود را آغاز می کنند، بار دیگر نگاه می کنیم همه را خاموش

ص: ۱۰۳

۱-۱) - "خاقانی" در قصیده معروف خود به هنگام اشک ریختن در برابر ایوان مدائن می گوید: بر دیده من خندید کاینجا ز چه می گرید؟ خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان! و عالم معروف مرحوم شیخ ایبوردی در قصیده معروفش در برابر تخت جمشید می گوید: جم عبرت مردم شد، افسرز سرش گم شد سر خشت سر خم شد، هان ای سر باهش هان! این پند خموشان است گر پند زبان خواهی رو آیه "اورثنا" از مکتب قرآن خوان!

و فراموش شده می بینیم و مقایسه این دو حالت نشان می دهد افراد خودکامه ای چه کوتاه فکرنند که برای رسیدن به هوسهای بسیار زودگذر آلوده هزاران جنایت می شوند.

و لذا قرآن مجید دستور می دهد که مسلمانان در روی زمین به سیر و سیاحت پردازند و آثار گذشتگان را در دل زمین و یا در روی خاک با چشم خود ببینند و از مشاهده آن عبرت گیرند.

آری در اسلام نیز جهانگردی وجود دارد، و به آن اهمیت زیادی داده شده اما نه بسان توریستهای هوسران و هوسباز امروز بلکه برای تحقیق و بررسی آثار و سرنوشت پیشینیان و مشاهده آثار عظمت خداوند در نقاط مختلف جهان، و این همان چیزی است که قرآن نام آن را "سیر فی الارض" گذارده و طی آیات متعددی به آن دستور داده است از جمله:

۱- "قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ"

بگو بروید در روی زمین گردش کنید سپس بنگرید عاقبت و سرانجام گناهکاران چگونه بوده است (نمل: ۷۱).

۲- "قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ" بگو در زمین سیر کنید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را بوجود آورده است (سوره عنکبوت آیه ۲۰).

۳- "أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا... " (سوره حج آیه ۴۶) و آیات دیگر...

این آیه می گوید: این جهانگردی معنوی و سیر در ارض قلب انسان را دانا و چشم انسان را بینا و گوش او را شنوا می گرداند، و از خمودی و جمود، رهایی می بخشد.

متأسفانه این دستور زنده اسلامی نیز مانند بسیاری از دستورات فراموش شده

دیگر، از طرف مسلمانان توجهی به آن نمی شود، حتی جمعی از علماء و دانشمندان اسلامی گویا در محیط فکر خود، زمان و مکان را متوقف ساخته اند، و در عالمی غیر از این عالم زندگی می کنند، از تحولات اجتماعی دنیا بی خبرند و بکارهای جزئی و کم اثر که در مقابل کارهای اصولی و اساسی ارزش چندانی ندارد خود را مشغول ساخته اند.

در دنیایی که حتی پاپها و کاردینالهای مسیحی که بعد از قرنهای انزوا و گوشه گیری و قطع ارتباط با دنیای خارج، به سیر در ارض می پردازند تا نیازمندیهای زمان را درک کنند، آیا نباید مسلمانان به این دستور صریح قرآن عمل کنند و خود را از تنگنای محیط محدود فکری بدر آورند تا تحول و جنبشی در عالم اسلام و مسلمین پدید آید؟ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ در این آیه می گوید: "آنچه در آیات فوق گفته شد بیانیه روشنی است برای همه انسانها و وسیله هدایت و اندرزی است برای همه پرهیزگاران" یعنی در عین اینکه این بیانات جنبه همگانی و مردمی دارد تنها پرهیزگاران و افراد با هدف از آن الهام می گیرند و هدایت می شوند.

اشاره

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰) وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲) وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳)

ترجمه:

۱۳۹- و سست نشوید و غمگین مگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید.

۱۴۰- اگر به شما (در میدان احد) جراحی رسید (و ضربه ای وارد شد) به آن جمعیت نیز (در میدان بدر) جراحی همانند آن وارد گردید و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می گردانیم (که این خاصیت زندگی جهان است) تا افرادی که ایمان آورده اند شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانیانی بگیرد، و خداوند ظالمان را دوست نمی دارد.

۱۴۱- و تا خداوند افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند) و کافران را تدریجا نابود سازد.

۱۴۲- آیا چنین پنداشتید که شما (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد در حالی که هنوز خداوند مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟ ۱۴۳- شما تمنای مرگ (و شهادت در راه خدا) را پیش از آنکه با آن روبرو شوید می کردید سپس آن را با چشم خود دیدید در حالی که به آن نگاه می کردید (و حاضر نبودید به آن تن در دهید، چقدر میان گفتار و کردار شما فاصله است).

در باره شان نزول این آیات، روایات متعددی وارد شده است و از مجموع آنها استفاده می شود که این آیات دنباله آیتی است که قبلا در باره جنگ احد داشتیم، و در حقیقت این آیات تجزیه و تحلیلی است روی نتایج جنگ احد و عوامل پیدایش آن به عنوان یک سرمشق بزرگ برای مسلمانان، و در ضمن وسیله ای است برای تسلی و دلداری و تقویت روحی آنها، زیرا همانطور که گفتیم جنگ احد بر اثر نافرمانی و عدم انضباط نظامی جمعی از سربازان اسلام، در پایان به شکست انجامید و جمعی از شخصیتها و چهره های برجسته اسلام از جمله "حمزه" عموی پیامبر، در این میدان شربت شهادت نوشیدند.

پیامبر همان شب با یاران خود به میان کشتگان رفت و برای بزرگداشت ارواح شهداء بر سر جنازه یکا یک آنها می نشست و اشک می ریخت و طلب آرمزش می نمود، و سپس اجساد همه آنها در دامنه کوه احد در میان اندوه فراوان بخاک سپرده شد، در این لحظات حساس که مسلمانان نیاز شدید به تقویت روحی و هم استفاده معنوی از نتایج شکست داشتند آیات فوق نازل گردید.

تفسیر:

اشاره

نتایج جنگ احد

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

"وَلَا تَهِنُوا"

"از ماده "وهن" گرفته شده و "وهن" در لغت به معنی هر نوع سستی است، خواه در جسم و تن باشد، و یا در اراده و ایمان.

در این آیه نخست به مسلمانان هشدار داده شده که مبادا از باختن یک جنگ،

سستی به خود راه دهند و غمگین گردند و از پیروزی نهایی مایوس شوند، زیرا افراد بیدار همان طور که از پیروزیها استفاده می کنند از شکستها نیز درس می آموزند و در پرتو آن نقاط ضعفی را که سرچشمه شکست شده، پیدا می کنند و با بر طرف ساختن آن برای پیروزی نهایی آماده می شوند.

جمله " وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ " شما برترید اگر ایمان داشته باشید، یک جمله بسیار پر معنی است یعنی شکست شما در حقیقت برای از دست دادن روح ایمان و آثار آن بوده، شما اگر فرمان خدا و پیامبر را در این میدان زیر پا نمی گذاشتید گرفتار چنین سرنوشتی نمی شدید، و باز هم غمگین نباشید اگر بر مسیر ایمان ثابت بمانید پیروزی نهایی از آن شما است، و شکست در یک میدان، به معنی شکست نهایی در جنگ نیست. إِنْ يَمَسُّكُمْ فَوْجٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَوْجٌ مِثْلُهُ .

"فوج" به معنی جراحی است که در بدن بر اثر برخورد با یک عامل خارجی پیدا می شود. در این آیه درس دیگری برای رسیدن به پیروزی نهایی به- مسلمانان داده شده است که شما نباید از دشمنان کمتر باشید، آنها در میدان "بدر" شکستی سخت و سنگین از شما خوردند و هفتاد نفر کشته، و تعداد زیادی مجروح و اسیر دادند و با آن همه از پای نشستند، و در این میدان شکست خود را بر اثر غفلت شما جبران کردند، اگر شما در این میدان گرفتار شکست شدید باید از پای ننشینید تا آن را جبران کنید، و لذا می فرماید: "اگر به شما جراحی رسید به آنها هم جراحی همانند آن رسید" بنا بر این سستی و اندوه شما برای چیست.

بعضی از مفسران آیه را اشاره به جراحاتی که بر کفار در میدان احد نشست می دانند، ولی اولاً این جراحات مانند جراحات مسلمین نبود بنا بر این با کلمه "مثله" سازگار نیست. و ثانياً با جمله بعد که تفسیر آن خواهد آمد تناسب ندارد. وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ

در این قسمت نخست اشاره به یکی از سنن الهی شده است که در زندگی بشر حوادث تلخ و شیرینی رخ می دهد که هیچکدام پایدار نیست، شکستها، پیروزیها، قدرتها، عظمتها و ناتوانیها همه در حال دگرگونی هستند بنا بر این نباید شکست در یک میدان و آثار آن را پایدار فرض کرد، بلکه باید با بررسی عوامل و انگیزه های شکست از سنت تحول استفاده نمود، و آن را به پیروزی تبدیل کرد دنیا فراز و نشیب دارد و زندگی در حال دگرگونی است و "خداوند این ایام را در میان مردم بطور مداوم گردش می دهد" تا سنت تکامل از لابلای این حوادث آشکار شود (۱).

سپس اشاره به نتیجه این حوادث ناگوار کرده و می فرماید "وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا..." "اینها بخاطر آن است که افراد با ایمان، از مدعیان ایمان، شناخته شوند و به عبارت دیگر تا حوادث دردناک در تاریخ ملتی روی ندهد صفوف از هم مشخص نخواهند شد، زیرا پیروزیها خواب آور و اغفال کننده است در حالی که شکستها برای افراد آماده بیدار کننده و نشان دهنده ارزشها است.

در جمله "وَيَجِدَ مِنْكُمْ شُهَدَاءٌ" می فرماید: یکی از نتایج این شکست دردناک این بود که شما شهیدان و قربانیانی در راه اسلام بدهید، و بدانید این آئین پاک را ارزان بدست نیاورده اید تا در آینده ارزان از دست بدهید، ملتی که قربانی در راه اهداف مقدس خود ندهد همیشه آنها را کوچک می شمرد اما به هنگامی که قربانی داد هم خود او، و هم نسلهای آینده او، بدیده عظمت به آن می نگرند.

ممکن است منظور از "شهداء" در اینجا گواهان باشد، یعنی خدا می خواست با این حادثه گواهیانی از شما بگیرد که چگونه نافرمانیها به شکستهای دردناکی

۱-۱) - "ایام جمع" یوم "به معنی روز است و گاهی به دورانهای پیروزی ملتها نیز ایام گفته می شود "نداولها" از "مداوله" به معنی این است که چیزی را در میان عده ای یکی بعد از دیگری گردش دهند.

می انجامد، و این گواهان در آینده معلمانی خواهند بود برای مردم در برابر حوادث مشابهی که در پیش دارند.

در پایان آیه می فرماید خداوند ستمگران را دوست نمی دارد، و بنا بر این از آنها حمایت نخواهد کرد.

میدان پرورش و تربیت

وَلِيْمَحْصَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا

...

"لیمحص" از ماده "تمحیص" به معنی پاک نمودن چیزی است از هر گونه عیب.

و "یمحق" از ماده "محق" (بر وزن مرد) به معنی کم شدن تدریجی چیزی است و بهمین مناسبت شب پایان ماه را "محاق" می گویند زیرا روشنی ماه کم کم کاسته شده و از بین می رود.

در این آیه اشاره به یکی دیگر از نتایج طبیعی شکست جنگ احد شده است، و آن اینکه این گونه شکستها نقاط ضعف و عیوب جمعیتها را آشکار می سازد و وسیله مؤثری است برای شستشوی از این عیوب، قرآن می گوید خدا می خواست در این میدان جنگ، افراد با ایمان را خالص گرداند و نقاط ضعفشان را به آنها نشان بدهد، آنها می بایست برای پیروزیهای آینده در چنین بوته آزمایشی قرار گیرند و عیار شخصیت خود را بسنجند و همانطور که علی ع می فرماید:

فی تقلب الاحوال يعلم جواهر الرجال: "دگرگونیهای روزگار و حوادث سخت زندگی حقیقت اشخاص را روشن می سازد" آنها به عیار شخصیت خود واقف گردند.

اینجا است که گاهی پاره ای از شکستها آن چنان سازنده است که به مراتب اثر آن در سرنوشت جوامع انسانی از پیروزیهای خواب کننده ظاهری بیشتر است.

جالب اینکه نویسنده تفسیر "المنار" از استادش "محمد عبده" مفتی بزرگ

مصر نقل می کند که پیامبر را در خواب دید و به او فرمود "اگر مرا در میان پیروزی و شکست در میدان احد مخیر ساخته بودند من در خصوص آن میدان، شکست را ترجیح میدادم" زیرا این شکست عامل سازنده ای در تاریخ اسلام شد".

و ی‌محق الکافرین این جمله در حقیقت نتیجه ایست برای جمله قبل، زیرا هنگامی که مؤمنان در کوره حوادث پاک شدند آمادگی کافی برای از بین بردن تدریجی شرک و کفر و پاک ساختن جامعه خود از این آلودگیها پیدا می کنند، یعنی نخست باید پاک شد و سپس پاک کرد.

در حقیقت همانطور که ماه با آن جلوه گری و فریبندگی مخصوص خود تدریجاً کم نور شده، در محاق فرو می رود همچنین شکوه و عظمت کفر و شرک و حامیان آنها با تصفیه و پاک شدن مسلمانان به زوال و نیستی می گراید. *أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ*.

در اینجا قرآن با استفاده از حادثه احد برای تصحیح یک اشتباه فکری مسلمانان اقدام می کند و می گوید: شما چنین پنداشتید که بدون جهاد و استقامت در راه خدا می توانید در بهشت برین جای گیرید، آیا شما گمان کردید داخل شدن در عمق آن سعادت معنوی تنها با انتخاب نام مسلمان و یا عقیده بدون عمل ممکن است؟ اگر چنین بود مسئله بسیار ساده بود، ولی هرگز چنین نبوده است و تا اعتقادات واقعی در میدان عمل پیاده نشود کسی بهره ای از آن سعادت‌ها نخواهد برد، در اینجا است که باید صفوف از هم مشخص شود، و مجاهدان و صابران از افراد بی ارزش شناخته شوند.

وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

:

بعد از جنگ بدر و شهادت پر افتخار جمعی از مسلمانان عده ای در جلسات، می نشستند و پیوسته آرزوی شهادت می کردند که ای کاش این افتخار در میدان بدر نصیب ما نیز شده بود، مطابق معمول در میان آنها جمعی صادق بودند و عده ای متظاهر و دروغگو، و یا در شناسایی خود در اشتباه بودند، اما چیزی طول نکشید که جنگ وحشتناک احد پیش آمد، مجاهدان راستین با شهامت فوق العاده جنگیدند و شربت شهادت نوشیدند و به آرزوی خود رسیدند اما جمعی از دروغگویان هنگامی که آثار شکست را در ارتش اسلام مشاهده کردند از ترس کشته شدن، فرار کردند، این آیه آنها را سرزنش می کند میگوید شما کسانی بودید که آرزوی مرگ و شهادت در راه خدا را در دل می پروراندید پس چرا آن موقع که با چشم خود محبوب خویش را در برابر خود دیدید فرار کردید؟

بررسی کوناھی در علل شکست احد

در آیات فوق تعبیرات جالبی به چشم می خورد، که هر کدام از آنها پرده از روی یکی از اسرار شکست احد بر می دارد، به طور خلاصه، چند عامل مهم دست به دست هم دادند و این حادثه غم انگیز و در عین حال عبرت آور را به وجود آوردند:

۱- اشتباه محاسبه ای که برای بعضی از تازه مسلمانان در درک مفاهیم اسلام پیدا شده بود سبب شد که آنها خیال کنند تنها ابراز ایمان برای پیروزی کافی است و بنا بر این است که خداوند در تمام میدانهای جنگ به وسیله امدادهای غیبی از آنها حمایت کند، و به این ترتیب سنت الهی را در عوامل پیروزی طبیعی و

انتخاب نقشه های صحیح و تهیه وسائل لازم به دست فراموشی سپردند.

۲- عدم انضباط نظامی و مخالفت با فرمان مؤکد پیغمبر ص دائر به- ماندن تیراندازان در سنگر حساس خود عامل مهم دیگری برای این شکست بود.

۳- دنیا پرستی جمعی از مسلمانان تازه کار که جمع آوری غنائم جنگی را بر تعقیب دشمن ترجیح دادند، و اسلحه بر زمین گذاشته برای اینکه از دیگران عقب نیافتند به تلاش پرداختند، سومین عامل شکست بود، تا بدانند در راه خدا و به هنگام جهاد مقدس باید این مسائل بکلی فراموش شود.

۴- غرور ناشی از پیروزی درخشان میدان بدر تا آنجا که فکر قدرت دشمن را از سر بیرون کرده بودند و تجهیزات او را ناچیز می پنداشتند چهارمین عامل شکست بود.

اینها نقاط ضعفی بود که می بایست در آب جوشان این شکست شستشو شود.

ص: ۱۱۳

اشاره

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴) وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵)

ترجمه:

۱۴۴-محمد(ص) فقط فرستاده خدا بود و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب برمی گردید؟(و با مرگ او اسلام را رها کرده به دوران کفر و بت پرستی بازگشت خواهید کرد) و هر کس به عقب بازگردد هرگز ضرری به خدا نمی زند و به زودی خداوند شاکران(و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.

۱۴۵-و هیچکس جز به فرمان خدا نمی میرد، سرنوشتی است تعیین شده(بنا بر این مرگ پیامبر با دیگران یک سنت الهی است) هر کس پاداش دنیا را بخواهد(و در زندگی خود در این راه گام بردارد) چیزی از آن به او خواهیم داد و هر کس پاداش آخرت بخواهد از آن به او می دهیم، و به زودی شاکران را پاداش خواهیم داد.

شان نزول:

این آیه نیز ناظر به یکی دیگر از حوادث جنگ احد است و آن اینکه:

در همان حال که آتش جنگ میان مسلمانان و بت پرستان به شدت شعله ور بود ناگهان صدایی بلند شد و کسی گفت:محمد را کشتم...محمد را کشتم...

این درست همان دم بود که مردی بنام "عمرو بن قمیئه حارثی" سنگ به سوی

پیامبر پرتاب کرد، پیشانی و دندان آن حضرت شکست و لب پائین وی شکافت و خون صورت وی را پوشانید (۱). در این موقع دشمن می خواست پیامبر را به قتل برساند که مصعب بن عمیر یکی از پرچمداران ارتش اسلام جلو حملات آنها را گرفت ولی خودش در این میان کشته شد، و چون او شباهت زیادی به پیامبر داشت دشمن چنین پنداشت که پیغمبر در خاک و خون غلطیده است و لذا این خبر را با صدای بلند به همه لشکرگاه رسانید.

انتشار این خبر به همان اندازه که در روحیه بت پرستان اثر مثبت داشت در میان مسلمانان تزلزل عجیبی ایجاد کرد، جمعی که اکثریت را تشکیل می دادند به دست و پا افتاده و از میدان جنگ به سرعت خارج می شدند، حتی بعضی در این فکر بودند که با کشته شدن پیامبر از آئین اسلام برگردند و از سران بت پرستان امان بخواهند، اما در مقابل آنها اقلیتی فداکار و پایدار همچون علی ع و ابو- دجانة و طلحة و بعضی دیگر بودند که بقیه را به استقامت دعوت می کردند از جمله "انس بن نضر" به میان آنها آمد و گفت: ای مردم اگر محمد ص کشته شد، خدای محمد کشته نشده، بروید و پیکار کنید و در راه همان هدفی که پیامبر کشته شد، شربت شهادت بنوشید، پس از ایراد این سخنان به دشمن حمله نمود تا کشته شد، ولی به زودی روشن گردید که پیامبر زنده است و این خبر اشتباه بوده است یا دروغ، آیه فوق در این مورد نازل گردید و دسته اول را سخت نکوهش کرد.

تفسیر:

فرد پرستی ممنوع

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ

:

ص: ۱۱۵

(۱-۱) - و در پاره ای از تواریخ آمده است که این ضربات بر اثر حمله چند نفر صورت گرفت.

با استفاده از حوادث جنگ احد آیه حقیقت دیگری را به مسلمانان می آموزد و آن اینکه اسلام آئین فرد پرستی نیست و به فرض که پیامبر در این میدان شربت شهادت می نوشید وظیفه مسلمانان بدون تردید ادامه مبارزه بود، زیرا با مرگ یا شهادت پیامبر، اسلام پایان نمی یابد بلکه آئین حقی است که تا ابد جاویدان خواهد ماند.

مسئله فرد پرستی یکی از بزرگترین خطراتی است که مبارزات هدفی را تهدید می کند، وابستگی به شخص معین اگر چه پیامبر خاتم باشد مفهومی پایان یافتن کوشش و تلاش برای پیشرفت، به هنگام از دست رفتن آن شخص است و این وابستگی یکی از نشانه های بارز عدم رشد اجتماعی است.

مبارزه پیامبر ص با فرد پرستی یکی دیگر از نشانه های حقانیت و عظمت او است زیرا اگر او به خاطر شخص خویش قیام کرده بود لازم بود این فکر را در مردم تقویت کند که همه چیز به وجود او بستگی دارد و اگر او از میان برود همه چیز پایان خواهد یافت، ولی رهبران راستین همانند پیغمبر اکرم ص هیچگاه مردم را به چنین افکاری تشویق نمی کنند، بلکه به شدت با آن مبارزه می کنند، و به آنها می گویند: هدف ما، از خود ما بالاتر است و هرگز با نابودی ما نابود نخواهد شد و لذا قرآن با صراحت در آیه فوق می گوید:

"محمد تنها فرستاده خدا است، پیش از او هم فرستادگانی بودند که از دنیا رفتند آیا اگر او بمیرد یا کشته شود باید شما سیر قهقرایی کنید؟ و به آئین بت پرستی باز گردید؟" جالب توجه اینکه: در آیه برای بیان سیر قهقرایی جمله "انْقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْقَابِكُمْ" به کار رفته است، زیرا "اعقاب" جمع "عقب" (بر وزن خشن) به - معنی پاشنه پا است بنا بر این "انْقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْقَابِكُمْ" به معنی "عقب گرد می کنید" می باشد و آن تصویر روشنی است از سیر قهقرایی و ارتجاع به معنی واقعی است منتها از کلمه ارتجاع صریحتر و روشنتر است.

سپس می فرماید: آنها که عقب گرد کنند و به دوران کفر و بت پرستی باز گردند تنها به خود زیان می رسانند نه به خدا زیرا با این عمل نه تنها چرخهای سعادت خود را متوقف می سازند بلکه آنچه را بدست آورده اند نیز به سرعت از دست خواهند داد. وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ در پایان آیه به اقلیتی که در جنگ احد علی رغم همه مشکلات و انتشار خبر شهادت پیغمبر، دست از جهاد برنداشتند اشاره کرده و کوششهای آنها را می ستاید و آنها را به عنوان شاکران و کسانی که از نعمتها در راه خدا استفاده کردند معرفی می کند و می گوید: خداوند این شاکران را پاداش نیک می دهد.

***درسی را که این آیه در باره مبارزه با فرد پرستی می دهد درسی است برای همه مسلمانان در همه قرون و اعصار، آنها باید از قرآن بیاموزند که مسائل هدفی هرگز نباید قائم به شخص یا اشخاص باشد بلکه باید بر محور یک سلسله اصول و تشکیلات ابدی دور بزنند که با تغییر افراد یا فوت آنان حتی اگر پیامبر بزرگ خدا باشد آن کار تعطیل نگردد، اصولاً رمز بقای یک مذهب و یا یک تشکیلات همین است، بنا بر این برنامه ها و تشکیلاتی که قائم به شخص هستند تشکیلاتی ناسالم و غیر طبیعی محسوب می شوند که به زودی متلاشی خواهند شد.

اما متأسفانه و رویهمرفته غالب تشکیلات جوامع اسلامی هنوز قائم به اشخاص است و به همین دلیل بسیار زود از هم می پاشد، مسلمانان باید با الهام از آیه فوق مؤسسات گوناگون خود را آن چنان پی ریزی کنند که از اشخاص لایق کاملاً بهره گیری شود اما در عین حال وابسته به شخص آنها نباشد. وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا همان طور که گفتیم شایعه بی اساس شهادت پیامبر در احد عده زیادی از

مسلمانان را به وحشت افکند تا آنجا که از میدان جنگ فرار کردند و حتی بعضی می خواستند از اسلام هم برگردند، در آیه فوق مجدداً برای تنبیه و بیداری این دسته می فرماید: مرگ بدست خدا و فرمان او است و برای هر کس اجلی مقرر شده است که نمی تواند از آن فرار کند، بنا بر این اگر پیامبر در این میدان شربت شهادت می نوشید چیزی جز انجام یافتن یک سنت الهی نبود با این حال نباید مسلمانان از آن وحشت کنند و دست از ادامه مبارزه بردارند.

از سوی دیگر فرار از میدان جنگ نیز نمی تواند از فرا رسیدن اجل جلوگیری کند همان طور که شرکت در میدان جهاد نیز اجل انسان را جلو نمی اندازد بنا بر این فرار از میدان جهاد برای حفظ جان بیهوده است.

در باره معنی اجل و همچنین اجل "حتمی" و "معلق" و فرق میان آنها مشروحاً در ذیل آیه دوم از سوره "انعام" به خواست خدا بحث خواهیم کرد. وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا:

در پایان آیه می فرماید: سعی و کوشش انسان هیچگاه ضایع نمی شود، اگر هدف کسی تنها نتیجه های مادی و دنیوی باشد و همانند بعضی از رزمندگان احد تنها بخاطر غنیمت تلاش کند، بالاخره بهره ای از آن بدست می آورد اما اگر هدف عالیتربود، و کوششها در مسیر حیات جاویدان و فضائل انسانی به کار افتاد، باز به هدف خود خواهد رسید، بنا بر این حالا که رسیدن به دنیا یا آخرت هر دو نیازمند به کوشش است، پس چرا انسان سرمایه های وجودی خود را در مسیر دوم که یک مسیر عالی و پایدار است به کار نیندازد؟ سپس بار دیگر تاکید می کند که "پاداش شاکران را بزودی خواهیم داد". (وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ).

قابل توجه اینکه در آیه سابق این جمله به صورت فعل غائب ذکر شده بود و در اینجا به صورت فعل متکلم، و این نهایت تاکید وعده الهی را به دادن پاداش به آنها بیان می کند، و به تعبیر ساده خداوند می گوید: ضامن پاداش آنها منم.

در تفسیر "مجمع البیان" در ذیل آیه، از امام باقر ع چنین نقل شده

که:علی ع در روز احد شصت و یک زخم برداشت و پیامبر ص "ام سلیم" و "ام عطیه" را دستور داد که به معالجه جراحات آن حضرت بپردازند. چیزی نگذشت که آنها با نگرانی به خدمت پیغمبر عرضه داشتند وضع بدن علی ع طوری است که ما هر زخمی را می بندیم دیگری گشوده می شود، و زخمهای تن او آن چنان زیاد و خطرناک است که ما از حیات او نگرانیم، پیغمبر و جمعی از مسلمانان به عنوان عیادت به منزل علی وارد شدند در حالی که بدن او یک پارچه زخم و جراحت بود پیامبر با دست مبارک خود بدن او را مسح می کرد و می فرمود:

کسی که در راه خدا این چنین ببیند آخرین درجه مسئولیت خود را انجام داده است! او زخمهایی که پیامبر دست بر آن می کشید بزودی التیام می یافت، علی ع در این هنگام گفت الحمد لله که با این همه، فرار نکردم و پشت به دشمن ننمودم خداوند از کوششهای او قدردانی کرد و در دو آیه از قرآن به آن (و به فداکاریهای افراد نمونه دیگر از مجاهدان احد) اشاره کرده است، در یک مورد می فرماید:

" وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ " و در مورد دیگر می فرماید: " وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ " .

اشاره

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶) وَ
 مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷) فَآتَاهُمُ اللَّهُ
 ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸)

ترجمه:

۱۴۶- و چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها جنگ کردند، آنها هیچگاه در برابر آنچه در راه خدا به آنها می رسید سست نشدند، و ناتوان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد.

۱۴۷- گفتار آنها فقط این بود که پروردگارا گناهان ما را ببخش، و از تندروییهای ما در کارها صرف نظر کن، قدمهای ما را ثابت بدار، و ما را بر جمعیت کافران پیروز بگردان! ۱۴۸- لذا خداوند پاداش این جهان و پاداش نیک آن جهان را به آنها داد، و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

تفسیر:

مجاهدان پیشین

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ

...

"کاین" به معنی "چه بسیار" است و می گویند در اصل مرکب از "کاف تشبیه" و "ای" استفهامیه است که به صورت یک کلمه در آمده و معنی دو جزء

سابق متروک شده، و معنی تازه ای مساوی "چه بسیار" پیدا کرده است.

"ریون جمع" ربی" (بر وزن ملی) است و به کسی گفته می شود که ارتباط و پیوند او با خدا محکم باشد، با ایمان، دانشمند و با استقامت و با اخلاص باشد.

***به دنبال حوادث احد آیه فوق با یادآوری شجاعت و ایمان و استقامت مجاهدان و یاران پیامبران گذشته مسلمانان را به شجاعت و فداکاری و پایداری تشویق می کند و ضمناً آن دسته ای را که از میدان احد فرار کردند سرزنش می نماید و می گوید:

پیامبران بسیاری بودند که خدا پرستان مبارزی در صف یاران آنها قرار داشتند.

سپس رفتار و گفتار آنها را چنین شرح می دهد:

آنان به یاری پیامبران خود برخاستند و از تلفات سنگین و جراحات سخت و مشکلات طاقتفرسایی که در راه خدا دیدند هرگز سست و ناتوان نشدند، آنها در مقابل دشمن هیچگاه تضرع و زاری و خضوع و کرنش نکردند و تسلیم نشدند (مَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا) بدیهی است خداوند هم چنین افرادی را دوست دارد که دست از مقاومت بر نمی دارند (وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ). آنها به هنگامی که احیاناً بر اثر اشتباهات یا سستیها، یا لغزشهایی گرفتار مشکلاتی در برابر دشمن می شدند به جای اینکه میدان را به او بسپارند و یا تسلیم شوند و یا فکر ارتداد و بازگشت به کفر در مغز آنها پیدا شود، روی به درگاه خدا می آوردند و ضمن تقاضای عفو و بخشش از گناهان خود از پیشگاه خداوند تقاضای صبر و استقامت و پایداری می کردند و می گفتند: " رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَتَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ " بار پروردگارا گناهان ما را ببامرز و از تندروییهای ما درگذر، و ما را ثابت قدم بدار و بر کافران پیروز بگردان. آنها با این طرز تفکر و عمل به زودی پاداش خود را از خدا می گرفتند هم پاداش این جهان که فتح و پیروزی بر دشمن بود و هم پاداش جهان دیگر،

(فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الآخِرَةِ).

و در پایان آیه آنها را جزء نیکوکاران شمرده و می فرماید: (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) "خدا نیکوکاران را دوست دارد".

و به این ترتیب یک درس زنده از برنامه مجاهدان امتهای پیشین و سرانجام کار آنها و چگونگی برخورد آنها با مشکلات و پیروزی بر آنها برای تازه مسلمانان بیان می کند، و آنها را برای میدانهای آینده پرورش می دهد:

در آیات فوق علاوه بر آنچه گفته شد نکات دیگری جلب توجه می کند:

۱- "صبر" همانطور که سابقاً هم اشاره کرده ایم به معنی استقامت است و لذا در برابر "ضعف" و "تسلیم" در این آیه قرار گرفته و ضمناً صابران و نیکوکاران در یک ردیف قرار گرفته اند زیرا در آخر یک آیه می فرماید "وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ" و در آیه دیگر می فرماید "وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ" اشاره به اینکه نیکوکاری بدون استقامت ممکن نیست، زیرا در برابر هر شخص نیکوکار، هزاران مشکل وجود دارد که اگر فاقد استقامت باشد به زودی کار خود را رها خواهد ساخت.

۲- مجاهدان حقیقی به جای اینکه شکست خود را به دیگران نسبت دهند و یا به عوامل موهوم و مرموز مربوط بدانند، سرچشمه آن را در خودشان جستجو می کنند و به فکر جبران اشتباهات خویش هستند، حتی آنها کلمه شکست را بر زبان نمی آورند و به جای آن اسراف و تند روی بیجا ذکر می کنند، بعکس ما که امروز سعی می کنیم نقاط ضعفی که سرچشمه ناکامیها و شکستهاست نادیده بگیریم و همه آنها را به عوامل خارجی و بیگانه مربوط بدانیم و در نتیجه به هیچوجه به فکر جبران اشتباهات و بر طرف ساختن نقاط ضعف خود نباشیم.

۳- در آیات فوق از پاداش دنیا تعبیر به "ثَوَابَ الدُّنْيَا" شده اما از پاداش آخرت تعبیر به "حُسْنَ ثَوَابِ الآخِرَةِ" شده، اشاره به اینکه: پاداش آخرت با پاداش دنیا فرق بسیار دارد، زیرا پاداش دنیا هر چه باشد بالاخره آمیخته با فنا و پاره ای

ناملایمات که طبع زندگی این دنیا است می باشد در حالی که پاداش آخرت سراسر حسن است و از هر نظر خالص و دور از ناراحتیها.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۱]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۱۴۹) بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰) سَنَلِقِيَ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (۱۵۱)

ترجمه:

۱۴۹- ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید شما را به عقب باز می گردانند و سرانجام زیانکار خواهید شد.

۱۵۰- (آنها تکیه گاه شما نیستند) بلکه تکیه گاه و سرپرست شما خدا است و او بهترین یاوران است.

۱۵۱- به زودی در دل‌های کافران به خاطر اینکه بدون دلیل چیزهایی را برای خدا شریک قرار دادند، رعب و ترس می افکنیم و جایگاه آنها آتش است و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران.

تفسیر:

اشاره

اخطارهای مکرر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا

...

این آیات همانند آیات گذشته بعد از جنگ احد و برای تجزیه و تحلیل

و لشکر اسلام ظاهراً از هم متلاشی شده بود می بایست در بازگشت به سوی میدان و از بین بردن باقیمانده قدرت مسلمین و حتی غارت کردن مدینه و کشتن شخص پیامبر که از بی اساس بودن شایعه شهادت او آگاه شده بودند کمترین تردیدی به- خود راه ندهند.

اما خداوند ترس و وحشت عجیبی در دل‌های آنها افکند، ترس و وحشت بی دلیلی که خاصیت کفر و بت پرستی و خرافه پرستی بود، سراسر وجود آنان را فرا گرفت به طوری که در روایات می خوانیم: آنها هنگامی که از احد بازگشتند و به نزدیکی مکه رسیدند درست شکل و قیافه یک لشکر شکست خورده را داشتند.

آیه فوق می گوید: ما به زودی در دل کفار رعب و وحشت می افکنیم (یعنی همانطور که در پایان جنگ احد افکندیم و نمونه آن را با چشم خود دیدید) بنا بر این به آینده خویش امیدوار باشید.

جالب اینکه علت افکندن رعب و ترس را در دل‌های آنها چنین بیان می کند:

"بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا" "به این جهت که آنها چیزهایی را بدون دلیل شریک خدا قرار داده بودند" در حقیقت مردمی که خرافی هستند و تابع دلیل و برهان نمی باشند و گاهی را در نظر خود کوه می کنند و سنگ و چوبی را معبود و پروردگار خویش می دانند در برابر حوادث بسیار ناتوانند زیرا خیلی زود گرفتار اشتباه محاسبه می شوند و اگر یک حادثه جزئی در زندگی آنها رخ دهد و مثلاً بشنوند مسلمانان مدینه همراه مجروحان میدان جنگ بار دیگر به میدان احد برمی گردند این موضوع بسیار بزرگ در نظرشان جلوه می کند و سخت از آن به وحشت می افتند، همانطور که در دنیای امروز نیز افراد قدرتمندی را مشاهده می کنیم که از کوچکترین حادثه وحشت دارند و از گاه کوهی می سازند زیرا تکیه - گاه محکمی در زندگی برای خود انتخاب نکرده اند. وَ مَا أَوْاهُمْ النَّارُ وَ بِنَسِّ مَثْوَى الظَّالِمِينَ :

این افراد به خود و به اجتماع خود ستم کرده اند و بنا بر این جایگاهی جز

آتش نخواهند داشت و چه بد جایگاهی است.

پیروزی از طریق ترس دشمن

در روایات متعددی می خوانیم که پیغمبر می فرمود: یکی از امتیازاتی که خداوند به من داده است این است که مرا به وسیله انداختن ترس در دل دشمن پیروزی داده است (۱).

این موضوع اشاره به یکی از عوامل مهم پیروزی در جنگها می کند که مخصوصا امروز بسیار مورد توجه است که یکی از مهمترین عوامل پیروزی، روحیه سرباز است و آن قدر که روحیه عالی سربازان در پیروزی تاثیر دارد کم و کیف آنها و چگونگی سلاح آنها اثر ندارد، اسلام با تقویت روح ایمان و عشق به جهاد و افتخار به شهادت و اتکای به خداوند قادر منان این روح را در مجاهدان خود به عالیترین وجهی پرورش داد در حالی که بت پرستان خرافی که تکیه گاهشان بتهای بی اراده و بی جان بود و عقیده به معاد و زندگی پس از مرگ نداشتند و خرافات افکار آنها را آلوده کرده بود روحیه ای ضعیف و ناتوان داشتند و یکی از عوامل مؤثر پیروزی مسلمانان بر آنها همین تفاوت روحیه بود.

ص: ۱۲۶

(۱-۱) - به کتاب خصال و تفسیر مجمع البیان مراجعه شود.

اشاره

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعِيدَهُ إِذْ تَحْسَبُونَهُمْ بِأَذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَتِنْتُمْ وَاَنْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲) إِذْ تَصْعَدُونَ وَ لَا تَلُؤُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَغِمَ لَكُمْ لِيَكَيْلًا تَخْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳) ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُبَأَ سَاءَ يَعْشَىٰ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴)

ترجمه:

۱۵۲- خداوند وعده خود را به شما (در باره پیروزی بر دشمن در احد) راست گفت، در آن هنگام (در آغاز جنگ احد) دشمنان را به فرمان او به قتل می رساندید (و این پیروزی ادامه داشت) تا اینکه سست شدید و (بر سر رها کردن سنگرها) و در کار خود به نزاع پرداختید، و بعد از آن که آنچه را دوست می داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد نافرمانی کردید، بعضی از شما خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت، سپس خداوند شما را از آنها منصرف ساخت

(و پیروزی شما به شکست انجامید) تا شما را آزمایش کند و او شما را بخشید و خداوند نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد.

۱۵۳- (به خاطر بیاورید) هنگامی که از کوه بالا می رفتید و (جمعی در وسط بیابان پراکنده می شدید و) به عقب ماندگان نگاه نمی کردید، و پیامبر از پشت سر شما را صدا می زد، سپس اندوهها یکی پس از دیگری به سوی شما روی آورد این به- خاطر آن بود که دیگر برای از دست رفتن (غنائم جنگی) غمگین نشوید و نه به خاطر مصیبتهایی که بر شما وارد می گردد، و خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

۱۵۴- سپس به دنبال این غم و اندوه آرامشی بر شما فرستاد، این آرامش به صورت خواب سبکی بود (که در شب بعد از حادثه احد) جمعی از شما را فرو گرفت اما جمع دیگری در فکر جان خویش بودند (و خواب چشمان آنها را فرا نگرفت) آنها گمانهای نادرستی در باره خدا همچون گمانهای دوران جاهلیت داشتند، و می گفتند:

آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟ بگو همه کارها (و پیروزیها) بدست خدا است، آنها در دل خود اموری را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند می گویند: اگر سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا کشته نمی شدیم، بگو اگر هم در خانه های خود بودید آنهایی که کشته شدن در سرنوشت آنها بود به بسترشان می ریختند (و آنها را به قتل می رساندند) و اینها برای این است که خداوند آنچه در سینه شما پنهان است بیازماید و آنچه در دلهای شما (از ایمان) می باشد خالص گرداند و خداوند از آنچه در درون سینه ها است با خبر است.

تفسیر:

اشاره

شکست پس از پیروزی

در ماجرای جنگ احد گفتیم مسلمانان در آغاز جنگ با اتحاد و شجاعت

ص: ۱۲۸

خاصی جنگیدند، و بزودی پیروز شدند و لشکر دشمن از هم پراکنده شد و موجی از شادی سراسر لشکر اسلام را فرا گرفت، ولی نافرمانی جمعی از تیراندازان که در شکاف کوه "عینین" به سرکردگی "عبد الله بن جبیر" می جنگیدند و رها کردن آن سنگر حساس و مشغول شدن آنها و دیگران به جمع آوری غنائم، سبب شد که ورق برگردد و شکست سختی به لشکر اسلام وارد گردد.

هنگامی که مسلمانان با دادن تلفات و خسارات سنگین به مدینه بازگشتند با یکدیگر می گفتند مگر خداوند به ما وعده فتح و پیروزی نداده بود؟ پس چرا در این جنگ شکست خوردیم؟ آیات فوق به آنها پاسخ می گوید و علل شکست را توضیح می دهد. اکنون به تفسیر جزئیات آیات باز می گردیم: **وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ (۱) يَأْذِنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ (۲).**

در این جمله، قرآن میگوید: وعده خدا در باره پیروزی شما کاملا درست بود و به همین دلیل در آغاز جنگ پیروز شدید و به فرمان خدا دشمن را پراکنده ساختید و این وعده پیروزی تا زمانی که دست از استقامت و پیروزی فرمان پیغمبر برنداشته بودید ادامه داشت، شکست از آن زمان شروع شد که سستی و نافرمانی شما را فرا گرفت یعنی اگر تصور کردید که وعده پیروزی بدون قید و شرط بوده سخت در اشتباه بوده اید، تمام وعده های پیروزی مشروط به پیروی از فرمان خدا است.

در باره اینکه خداوند در کجا به مسلمانان وعده پیروزی در این جنگ داده بود دو احتمال است نخست اینکه منظور وعده های عمومی است که بطور مکرر از خدا به مؤمنان در باره پیروزی بر دشمنان داده شده بود، دیگر اینکه پیامبر خدا که وعده او وعده الهی است صریحا قبل از شروع جنگ احد به مسلمانان وعده

ص: ۱۲۹

-
- ۱-۱) - "تحسونهم" از ماده "حس" گرفته شده و به معنی از بین بردن حواس کسی و کشتن او است یعنی آنها را میکشید.
۲-۲) - "إذا" در اینجا شرطیه نیست بلکه به معنی "حین" و وقت است.

پیروزی در این میدان داده بود. وَ تَلَّا زَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَّا تُحِبُّونَ از این جمله که اشاره به وضع تیراندازان کوه عینین است به خوبی استفاده می شود که تیراندازانی که در شکاف کوه بودند در باره رها کردن سنگر خود اختلاف کردند و جمع زیادی دست به عصیان و مخالفت زدند (تعبیر به "عصیتیم" یعنی نافرمانی کردید نشان می دهد که اکثریت دست به مخالفت زده بودند) و لذا قرآن می گوید: پس از مشاهده آن پیروزی چشم گیر که مورد علاقه شما بود راه عصیان پیش گرفتید، و در حقیقت برای بدست آوردن پیروزی کوشش لازم را به خرج دادید، اما برای نگاهداشتن آن استقامت نکردید و همیشه نگاهداری پیروزیها از بدست آوردن آن مشکلتر است. مِّنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِّنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ در این موقع جمعی از شما خواستار دنیا و جمع غنائم بودید در حالی که جمعی دیگر همچون خود "عبد الله بن جبیر" و چند نفر از تیراندازان ثابت قدم خواستار آخرت و پادشاهی الهی بودند. ثُمَّ صَيَّرَ فِكْمَ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ در اینجا ورق برگشت و خداوند پیروزی شما را به شکست تبدیل کرد تا شما را بیازماید و تنبیه کند و پرورش دهد. وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سپس خداوند همه این نافرمانیها و گناهان شما را بخشید در حالی که سزاوار مجازات بودید زیرا خداوند نسبت به مؤمنان از هر گونه نعمتی فروگذار نمی کند.

إِذْ تَصْعَدُونَ (۱) وَلَا تَلُوْنَ عَلَيَّ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِيْ أَخْرَاكُمْ (۲)

در این آیه خداوند صحنه پایان احد را به مسلمانان یادآوری می کند و می فرماید بخاطر بیاورید هنگامی را که بهر طرف پراکنده می شدید و فرار می کردید و هیچ نگاه به عقب سر نمی کردید که سایر برادران شما در چه حالتی در حالی که پیامبر از پشت سر فریاد می زد "الی عباد الله الی عباد الله فانی رسول الله" "بندگان خدا به سوی من بازگردید به سوی من بازگردید من رسول خدایم"، ولی هیچ یک از شما به سخنان او توجه نداشتید.

فَأْتَابَكُمْ غَمًّا بَعْمًا

در این هنگام غم و اندوه یکی پس از دیگری به سوی شما رو آورد، اندوه بخاطر شکست، بخاطر از دست دادن جمعی از افسران و سربازان شجاع، بخاطر مجروحان و بخاطر شایعه شهادت پیامبر و واقعیت جراحات او، اینها همه نتیجه آن مخالفتها بود. لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ هجوم سیل غم و اندوه به سوی شما برای این بود که دیگر بخاطر از دست رفتن غنائم جنگی غمگین نشوید و از جراحاتی که در میدان جنگ در راه پیروزی به شما می رسد نگران نباشید. وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ خدا از اعمال شما آگاه بود و به خوبی وضع اطاعت کنندگان و مجاهدان واقعی و هم چنین فراریان را می داند، بنا بر این هیچ یک از شما نباید خود را فریب دهد و چیزی بر خلاف آنچه در میدان احد واقع شده ادعا کند اگر برآستی جزء

ص: ۱۳۱

۱-۱) - "تصعدون" از ماده "اصعاد" است که به گفته "راغب" در کتاب مفردات به معنی راه رفتن در زمینهای مسطح و یا به طرف بالا است در حالی که "صعود" مخصوص رفتن به طرف بالا است و شاید به کار بردن این ماده در آیه شریفه بخاطر این است که جمعی از فرار کنندگان از کوه بالا رفتند در حالی که جمع دیگری در بیابان پراکنده می شدند.

۲-۲) - "اخريکم" به معنی "ورائکم": پشت سر شما می باشد.

دسته اول هستید خدا را شکر گوئید و در غیر این صورت از گناهان خود توبه کنید.

وسوسه های جاهلیت

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاساً

(۱)

شب بعد از جنگ احد شب دردناک و پر اضطرابی بود مسلمانان پیش بینی می کردند که سربازان فاتح قریش بار دیگر به مدینه باز گردند و آخرین مقاومت مسلمانان را در هم بشکنند و شاید جسته گریخته خبر تصمیم بت پرستان به بازگشت، نیز به آنها رسیده بود و مسلماً اگر بازمی گشتند خطرناکترین مرحله جنگ رخ می داد.

در این میان مجاهدان راستین و توبه کنندگانی که از فرار احد پشیمان شده بودند و به لطف پروردگار اعتماد داشتند و به وعده های پیغمبر نسبت به آینده دلگرم و مطمئن بودند در میان این اضطراب و وحشت عمومی خواب آسوده و آرام بخشی داشتند در حالی که لباس جنگ در تن آنها بود و سلاح در کنار آنها، اما منافقان و افراد ضعیف الایمان و ترسو در میان انبوهی از افکار ناراحت کننده تمام شب را بیدار ماندند و بدون اینکه بخواهند، برای مؤمنان حقیقی پاسداری کردند، آیه فوق ماجرای آن شب را تشریح می کند و می گوید:

"سپس بعد از آن همه غم و اندوه روز احد، آرامش را بر شما نازل کرد. این آرامش همان خواب سبکی بود که جمعی از شما را فرا گرفت، اما جمع دیگری بودند که تنها به فکر جان خود بودند و به چیزی جز نجات خویش نمی اندیشیدند و به همین جهت آرامش را بکلی از دست داده بودند."

این یکی از آثار مهم ایمان است که مؤمن حتی در زندگی این جهان آرامش

ص: ۱۳۲

(۱-۱) - "امنه" به معنی ایمنی است و "نعاس" به خواب سبک گفته می شود.

لذت بخشی دارد که افراد بی ایمان یا منافق و یا ضعیف الایمان هیچگاه طعم آن را نمی چشند. سپس قرآن مجید به تشریح گفتگوها و افکار منافقان و افراد سست ایمان که در آن شب بیدار ماندند پرداخته می گوید:

"يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ" : آنها در باره خدا گمانهای نادرست همانند گمانهای دوران جاهلیت و قبل از اسلام داشتند و در افکار خود احتمال دروغ بودن وعده های پیامبر را می دادند و به یکدیگر و یا به خویشان می گفتند: "هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ" : آیا ممکن است با این وضع دلخراشی که می بینیم پیروزی نصیب ما بشود؟ یعنی بسیار بعید و یا غیر ممکن است، قرآن در جواب آنها می گوید: "قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ" : بگو آری پیروزی بدست خدا است و اگر او بخواهد و شما را شایسته ببیند نصیب شما خواهد کرد.

آنها حاضر نبودند همه آنچه را در دل داشتند اظهار کنند زیرا می ترسیدند در صف کافران قرار گیرند (يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ).

گویا آنها چنین می پنداشتند که شکست احد نشانه نادرست بودن آئین اسلام است و لذا می گفتند: "لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا" : اگر ما بر حق بودیم و سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا اینهمه کشته نمی دادیم.

خداوند در پاسخ آنها به دو مطلب اشاره می کند: نخست اینکه: تصور نکنید کسی با فرار از میدان جنگ و از حوادث سختی که باید به استقبال آن بشتابد می تواند از مرگ فرار کند، آنها که اجلشان رسیده حتی اگر در خانه های خود بمانند به بستر آنها می تازند و آنها را در بستر خواهند کشت (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ).

اصولا ملتی که بر اثر سستی اکثریتش محکوم به شکست است بالآخره طعم مرگ را خواهد چشید چه بهتر که آن را در میدان جهاد و در زیر ضربات شمشیر دشمن در حال مبارزه افتخار آمیز ببیند نه اینکه در خانه اش بر سر او بریزند و او را با ذلت در میان بستر از بین ببرند.

دیگر اینکه باید این حوادث پیش بیاید و هر کس آنچه در دل دارد آشکار کند و صفوف مشخص گردد، و به علاوه افراد تدریجا پرورش یابند و نیات آنها خالص و ایمان آنها محکم و قلوب آنها پاک شود (وَ لِيُنَبِّئَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيَمْحَصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ).

در پایان آیه می گوید: "وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ": خداوند اسرار درون سینه ها را می داند و به همین دلیل تنها به اعمال مردم نگاه نمی کند بلکه می خواهد قلوب آنها را نیز بیازماید و از هر گونه آلودگی به شرک و نفاق و شک و تردید پاک سازد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۵]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵)

ترجمه:

۱۵۵- آنها که در روز روبرو شدن دو جمعیت با یکدیگر (روز جنگ احد) فرار کردند شیطان آنها را بر اثر پاره ای از گناهای که قبلا مرتکب شده بودند به لغزش انداخت و خداوند آنها را بخشید، خداوند آمرزنده و حلیم است.

تفسیر:

گناه سرچشمه گناه دیگر است

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ

...

این آیه که باز ناظر به حوادث جنگ احد است حقیقت دیگری را برای مسلمانان باز گو می کند و آن اینکه: لغزشهایی که بر اثر وسوسه های شیطانی به-

انسان دست می دهد و او را به گناهانی می کشاند نتیجه زمینه های نامناسب روحی است که بر اثر گناهان پیشین در انسان فراهم شده و راه را برای گناهان دیگر هموار ساخته است و گرنه وسوسه های شیطانی در دل های پاک که آثار گناهان سابق در آن نیست اثری در آن نمی گذارد و لذا می فرماید:

"آنهايي که در میدان احد فرار کردند شیطان آنان را به سبب پاره ای از اعمالشان به لغزش انداخت، اما خدا آنها را بخشید، خداوند آمرزنده و حلیم است" و به این ترتیب به آنها می آموزد که برای کسب پیروزی در آینده باید بکوشند نخست خود را تربیت کنند و دل را از گناه بشویند.

ممکن است منظور از گناهی که سابقا مرتکب شده اند همان گناه دنیاپرستی و جمع آوری غنائم و مخالفت فرمان پیامبر در بحبوحه جنگ بوده باشد و یا گناهان دیگری که قبل از حادثه احد مرتکب شده بودند و نیروی ایمان را در آنها تضعیف کرده بود.

مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در ذیل این آیه از "ابو القاسم بلخی" نقل می کند که در روز احد همه مهاجرین و انصار جز ۱۳ نفر (که با پیامبر ۱۴ نفر می شدند) فرار کردند از این ۱۳ نفر ۸ نفر از انصار و ۵ نفر از مهاجرین بودند که در شخص این افراد اختلاف شده به جز علی ع و طلحه که همه بالاتفاق گفته اند آنها فرار نکردند.

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُرَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) وَلَئِن مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸)

ترجمه:

۱۵۶- ای کسانی که ایمان آورده اید شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می روند، یا در جنگ شرکت می کنند (و از دنیا می روند و یا کشته می شوند) می گویند اگر آنها نزد ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند (شما این گونه سخنان نگوئید) تا خدا این حسرت را بر دل آنها بگذارد و خداوند زنده میکند و می میراند (و حیات و مرگ بدست او است) و خدا به آنچه انجام می دهید بینا است.

۱۵۷- (تازه) اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید (زیان نکرده اید زیرا) آمرزش و رحمت خدا از تمام آنچه آنها (در طول عمر خود) جمع آوری میکنند بهتر است.

۱۵۸- و اگر بمیرید و یا کشته شوید به سوی خدا باز می گردید (بنا بر این فانی نمی شوید که از فنا وحشت داشته باشید).

بهره برداری منافقان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا

...

حادثه احد از دو نظر برای مسلمانان فوق العاده اهمیت داشت: نخست اینکه آئینه تمام نمایی بود که می توانست چهره واقعی مسلمانان آن زمان را منعکس سازد، و آنها را وادار به اصلاح وضع خود و بر طرف ساختن نقاط ضعف بنماید و به همین جهت قرآن فوق العاده روی آن تکیه کرده، و در آیات بسیاری که در گذشته خواندیم و در آینده نیز خواهیم خواند از آن استفاده تربیتی می کند.

از سوی دیگر این حادثه زمینه را برای سمپاشی دشمنان و منافقان آماده ساخت و به همین دلیل آیات زیادی برای خنثی کردن این سمپاشی ها نازل گردید که آیات فوق از آنها است.

این آیات به منظور در هم کوبیدن فعالیت های تخریبی منافقان و هشدار به- مسلمانان، نخست به افراد با ایمان خطاب کرده و می گوید: "شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می روند و یا در صف مجاهدان قرار می گیرند و کشته می شوند می گویند: افسوس اگر نزد ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند".

گرچه آنها این سخنان را در لباس دلسوزی ایراد می کنند اما نظری جز مسموم ساختن روحیه شما ندارند و نباید شما تحت تاثیر این سخنان مسموم قرار گیرید و چنین جمله هایی بر زبان آرید. لِيُجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ :

اگر شما مؤمنان تحت تاثیر سخنان گمراه کننده آنان قرار گیرید و همان حرفها را تکرار کنید طبعاً روحیه شما ضعیف گشته و از رفتن به میدان جهاد و سفر

در راه خدا خودداری خواهید کرد و آنها به هدف خود نائل می شوند، ولی شما این کار را نکنید و با روحیه قوی به میدان جهاد بروید تا این حسرت بر دل منافقان برای همیشه بماند.

سپس قرآن به سمپاشی آنها سه پاسخ منطقی می دهد:

۱- مرگ و حیات در هر حال بدست خدا است و مسافرت و یا حضور در میدان جنگ نمی تواند مسیر قطعی آن را تغییر دهد و خدا از همه اعمال بندگان با خبر است. (وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ). ۲- تازه اگر در راه خدا بمیرید یا کشته شوید و به گمان منافقان مرگی زودرس دامن شما را بگیرد چیزی از دست نداده اید زیرا آمرزش و رحمت پروردگار از تمام اموالی که شما یا منافقان با ادامه حیات برای خود جمع آوری می کنید بالاتر است (وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ).

اصولاً- نباید این دو را با هم مقایسه کرد ولی در برابر افکار پستی که چند روز زندگی و ثروت اندوزی را بر افتخار جهاد و شهادت مقدم می داشتند راهی جز این نبود که بگویند: آنچه را شما از طریق شهادت یا مردن در راه خدا بدست می آورید بهتر است از آنچه کافران از راه زندگی نکبت بار و آمیخته با شهوات و دنیاپرستی خویش جمع آوری می کنند. ۳- از همه گذشته مرگ به معنی فنا و نابودی نیست که این قدر از آن وحشت دارید بلکه دریچه ای است به سوی زندگانی دیگری در سطحی بسیار وسیعتر و آمیخته با ابدیت (وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ) "اگر بمیرید و یا کشته شوید به سوی خدا بازمی گردید".

قابل توجه اینکه در آیات فوق مردن در مسافرت در ردیف شهادت در راه خدا ذکر شده است زیرا منظور از آن مسافرتی بوده که در راه خدا و برای خدا

انجام می دادند، مانند سفر به سوی میدان جنگ و یا سفرهای تبلیغی و مانند آن و چون مسافرت در آن زمان آمیخته با مشکلات و خطرات و بیماریهای فراوان بوده لذا مرگ و میر در آن گاهی کمتر از مرگ و میر در میدان جنگ نبود.

و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از مسافرت در اینجا مسافرتهای تجارتنی است بسیار از معنی آیه دور است، زیرا کافران هرگز از چنین چیزی تاسف نمی خوردند بلکه این خود راه جمع آوری اموال بود، بعلاوه این موضوع تاثیری در تضعیف روحیه مسلمانان بعد از جنگ احد نداشت و نیز عدم هماهنگی مسلمانان با کفار در این مورد حسرتی برای آنها ایجاد نمی کرد، بنا بر این ظاهرا منظور، مردن در اثناء سفر به سوی میدان جهاد و یا سایر برنامه های اسلامی بوده است.

اشاره

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹) إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰)

ترجمه:

۱۵۹- از پر تو رحمت الهی در برابر آنها نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند بنا بر این آنها را عفو کن و برای آنها طلب آموزش نما و در کارها با آنها مشورت کن اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

۱۶۰- اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد کیست که بعد از او شما را یاری کند و مؤمنان تنها بر خداوند باید توکل کنند.

تفسیر:

اشاره

فرمان عفو عمومی

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ

گرچه در این آیه یک سلسله دستورهایی کلی به پیامبر ص داده شده و از نظر محتوی مشتمل بر برنامه های کلی و اصولی است ولی از نظر نزول در باره حادثه "احد" است زیرا بعد از مراجعت مسلمانان از احد کسانی که از جنگ

فرار کرده بودند، اطراف پیامبر ص را گرفته و ضمن اظهار ندامت تقاضای عفو و بخشش کردند.

خداوند در این آیه به پیامبر ص دستور عفو عمومی آنها را صادر کرد و پیامبر ص با آغوش باز، خطاکاران توبه کار را پذیرفت.

در آیه فوق، نخست اشاره به یکی از مزایای فوق العاده اخلاقی پیامبر ص شده و می فرماید: در پرتو رحمت و لطف پروردگار، تو با مردم مهربان شدی در حالی که اگر خشن و تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند.

"فظ" در لغت به معنی کسی است که سخنانش تند و خشن است، و غلیظ - القلب به کسی میگویند که سنگدل می باشد و عملاً - انعطاف و محبتی نشان نمی دهد بنا بر این، این دو کلمه گرچه هر دو بمعنی خشونت است اما یکی غالباً در مورد خشونت در سخن و دیگری در مورد خشونت در عمل به کار می رود و به این ترتیب خداوند اشاره به نرمش کامل پیامبر ص و انعطاف او در برابر افراد نادان و گنهکار می کند. فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ سپس دستور می دهد که از تقصیر آنان بگذر، و آنها را مشمول عفو خود گردان و برای آنها طلب آمرزش کن یعنی نسبت به بی وفایی هایی که با تو کردند و مصائبی که در این جنگ برای تو فراهم نمودند از حق خود در گذر و من برای آنها نزد تو شفاعت می کنم، و در مورد مخالفت هایی که نسبت به فرمان من کردند، تو شفیع آنها باش و آمرزش آنها را از من بطلب.

بعبارت دیگر آنچه مربوط به حق تو است عفو کن و آنچه مربوط بحق من است من می بخشم پیامبر ص به فرمان خدا عمل کرد و آنها را بطور عموم مشمول عفو خود ساخت.

روشن است که اینجا یکی از موارد روشن عفو و نرمش و انعطاف بود و اگر پیامبر ص غیر از این می کرد زمینه برای پراکندگی مردم کاملاً فراهم بود،

مردمی که گرفتار آن شکست فاحش شده بودند و آن همه کشته و مجروح داده بودند (اگر چه عامل اصلی همه اینها خودشان محسوب می شدند) چنین مردمی نیاز شدید به محبت و دلجوایی و مرهم گذاشتن بر جراحات قلبی و جسمی داشتند، تا به سرعت همه این جراحات، التیام پذیرد و آماده برای حوادث آینده شوند.

در این آیه اشاره به یکی از صفات مهم که در هر رهبری لازم است شده و آن، مسئله گذشت و نرمش و انعطاف در برابر کسانی است که تخلفی از آنها سرزده و بعدا پشیمان شده اند، بدیهی است شخصی که در مقام رهبری قرار گرفته اگر خشن و تندخو و غیر قابل انعطاف و فاقد روح گذشت باشد بزودی در برنامه های خود مواجه با شکست خواهد شد و مردم از دور او پراکنده می شوند و از وظیفه رهبری بازمی ماند و بهمین دلیل علی ع در یکی از کلمات قصار خود می فرماید:

آله الریاسه سعه الصدر: وسیله رهبری گشادگی سینه است.

دستور به مشورت

وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ

بعد از فرمان عفو عمومی، برای زنده کردن شخصیت آنها و تجدید حیات فکری و روحی آنان دستور می دهد که در کارها با مسلمانان مشورت کن و رای و نظر آنها را بخواه.

این دستور بخاطر آن است که پیامبر ص- همانطور که اشاره کردیم- قبل از آغاز جنگ "احد" در چگونگی مواجهه با دشمن با یاران خود مشورت کرد و نظر اکثریت بر این شد که اردوگاه، دامنه احد باشد و دیدیم که این نظر، محصول رضایت بخشی نداشت. در اینجا این فکر به نظر بسیاری می رسید که در آینده پیامبر ص نباید با کسی مشورت کند. قرآن به این طرز تفکر پاسخ می گوید و دستور می دهد که باز هم با آنها مشورت کن هر چند نتیجه مشورت در

ص: ۱۴۲

پاره ای از موارد، سودمند نباشد زیرا از نظر کلی که بررسی کنیم منافع آن رویهمرفته بمراتب بیش از زیانهای آن است و اثری که در آن برای پرورش فرد و اجتماع و بالا بردن شخصیت آنها وجود دارد از همه اینها بالاتر است.

اکنون بینیم پیامبر ص در چه موضوعاتی با مردم مشورت می کرد.

گرچه کلمه "الامر" در "شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ" مفهوم وسیعی دارد و همه کارها را شامل می شود ولی مسلم است که پیامبر ص هرگز در احکام الهی با مردم مشورت نمی کرد بلکه در آنها صرفاً تابع وحی بود.

بنا بر این مورد مشورت، تنها طرز اجرای دستورات و نحوه پیاده کردن احکام الهی بود و بعبارت دیگر پیامبر ص در قانون گذاری، هیچوقت مشورت نمی کرد و تنها در طرز اجرای قانون نظر مسلمانان را می خواست و لذا گاهی که پیامبر ص پیشنهادی را طرح می کرد مسلمانان نخست سؤال می کردند که آیا این حکم الهی است؟ و یک قانون است که قابل اظهار نظر نباشد و یا مربوط به چگونگی تطبیق قوانین می باشد اگر از قبیل دوم بود اظهار نظر می کردند و اگر از قبیل اول بود تسلیم می شدند.

چنان که در جنگ بدر لشکر اسلام طبق فرمان پیغمبر ص می خواستند در نقطه ای اردو بزنند یکی از یاران بنام "حباب بن منذر" عرض کرد ای رسول خدا ص این محلی را که برای لشکرگاه انتخاب کرده اید طبق فرمان خدا است که تغییر آن جایز نباشد و یا صلاحدید خود شما می باشد.

پیامبر ص فرمود: فرمان خاصی در آن نیست، عرض کرد: اینجا به این دلیل و آن دلیل جای مناسبی برای اردوگاه نیست دستور دهید لشکر از این محل حرکت کند و در نزدیکی آب برای خود محلی انتخاب نماید پیغمبر اکرم ص نظر او را پسندید و مطابق رأی او عمل کرد (۱).

ص: ۱۴۳

موضوع مشاوره در اسلام با اهمیت خاصی تلقی شده، پیغمبر اکرم ص با این که قطع نظر از وحی آسمانی آن چنان فکر نیرومندی داشت که نیازی به مشاوره نداشت برای اینکه از یک سو مسلمانان را به اهمیت مشورت متوجه سازد تا آن را جزء برنامه های اساسی زندگی خود قرار دهند، و از سوی دیگر، نیروی فکر و اندیشه را در افراد پرورش دهد، در امور عمومی مسلمانان که جنبه اجرای قوانین الهی داشت (نه قانونگذاری) جلسه مشاوره تشکیل می داد، و مخصوصا برای رأی افراد صاحب نظر ارزش خاصی قائل بود، تا آنجا که گاهی از رأی خود برای احترام آنها، صرف نظر مینمود چنان که نمونه آن را در جنگ "احد" مشاهده کردیم و می توان گفت: یکی از عوامل موفقیت پیامبر ص در پیشبرد اهداف اسلامی همین موضوع بود.

اصولا مردمی که کارهای مهم خود را با مشورت و صلاح اندیشی یکدیگر انجام میدهند و صاحب نظران آنها به مشورت می نشینند، کمتر گرفتار لغزش می شوند.

بعکس افرادی که: گرفتار استبداد رای هستند و خود را بی نیاز از افکار دیگران می دانند- هر چند از نظر فکری فوق العاده باشند- غالبا گرفتار اشتباهات خطرناک و دردناکی می شوند.

از این گذشته استبداد رای، شخصیت را در توده مردم می کشد و افکار را متوقف می سازد، و استعدادهای آماده را نابود می کند، و به این ترتیب بزرگترین سرمایه های انسانی یک ملت از دست می رود.

بعلاوه کسی که در انجام کارهای خود با دیگران مشورت می کند، اگر مواجه با پیروزی شود کمتر مورد حسد واقع می گردد، زیرا دیگران پیروزی وی را از

خودشان می دانند و معمولاً انسان نسبت به کاری که خودش انجام داده حسد نمی ورزد و اگر احیاناً مواجه با شکست گردد زبان اعتراض و ملامت و شماتت مردم بر او بسته است، زیرا کسی به نتیجه کار خودش اعتراض نمی کند، نه تنها اعتراض نخواهد کرد بلکه دلسوزی و غمخواری نیز می کند.

یکی دیگر از فوائد مشورت این است که انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آنها را با خود درک خواهد کرد و این شناسایی راه را برای پیروزی او هموار می کند و شاید مشورتهای پیامبر ص با آن قدرت فکری و فوق العاده ای که در حضرتش وجود داشت، بخاطر مجموع این جهات بوده است.

***در اخبار اسلامی تاکید زیادی روی مشاوره شده است:

در حدیثی از پیامبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

ما شقی عبد قط بمشوره و لا سعد باستغناء رأی: هیچکس هرگز با مشورت بدبخت و با استبداد رأی، خوشبخت نشده است (۱).

در سخنان علی ع می خوانیم:

من استبد برأیه هلك و من شاور الرجال شاركها فی عقولهم: کسی که استبداد به رأی داشته باشد هلاک می شود و کسی که با افراد بزرگ مشورت کند در عقل آنها شریک شده است (۲).

و نیز از پیامبر ص نقل شده که فرمود:

إذا كان امرائكم خياركم و اغنيائكم سمحائكم و امرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لكم من بطنها و إذا كان امرائكم شراركم و اغنيائكم بخلائكم و لم یکن امرکم شوری بینکم فبطن الارض خیر لكم من ظهرها: هنگامی که زمامداران شما، نیکان شما باشند و توانگران شما سخاوتمندان و کارهایتان به مشورت انجام گیرد، در

ص: ۱۴۵

۱-۱) - تفسیر ابو الفتوح رازی.

۲-۲) - نهج البلاغه.

این موقع روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر است (یعنی شایسته حیات و زندگی هستید) ولی اگر زمامدارانتان، بدان، و ثروتمندان، افراد بخیل باشند و در کارها مشورت نکنید در این صورت، زیر زمین از روی آن برای شما بهتر است (۱).

با چه اشخاصی مشورت کنیم؟

مسلم است که هر کس نمی تواند طرف مشورت قرار گیرد، زیرا گاه آنها نقاط ضعفی دارند که مشورت با آنها مایه بدبختی و عقب افتادگی است چنان که علی ع می فرماید: با سه طایفه مشورت نکن:

۱-

لا تدخلن فی مشورتک بخيلا يعدل بك عن الفضل و يعدك الفقر :

با افراد بخیل مشورت نکن زیرا ترا از بخشش و کمک به دیگران بازمی دارند و از فقر می ترسانند.

۲-

و لا جبانا يضعفك عن الامور : همچنین با افراد ترسو مشورت نکن زیرا آنها ترا از انجام کارهای مهم بازمی دارند.

۳-

و لا- حريصا يزین لك الشره بالجور : و نیز با افراد حریص مشورت نکن که آنها برای جمع آوری ثروت و یا کسب و مقام، ستمگری را در نظر تو جلوه می دهند (۲).

وظیفه مشاور

همانطور که در اسلام دستور مؤکد در باره مشورت کردن داده شده به افرادی که مورد مشورت قرار می گیرند نیز تاکید شده که از: هیچگونه خیرخواهی فرو- گذار نکنند و خیانت در مشورت، یکی از گناهان بزرگ محسوب می شود، حتی

ص: ۱۴۶

۱-۱) -تفسیر ابو الفتوح رازی.

۲-۲) -نهج البلاغه فرمان مالک اشتر.

این حکم در باره غیر مسلمانان نیز ثابت است، یعنی اگر انسان، پیشنهاد مشورت را از غیر مسلمانی بپذیرد، حق ندارد در مشورت، نسبت به او خیانت کند و غیر از آنچه تشخیص می دهد به او اظهار نماید.

در رساله حقوق که از امام سجاد علی بن الحسین ع نقل شده می فرماید:

و حق المستشير إن علمت له رأيا اشرت عليه و ان لم تعلم ارشده الی من يعلم و حق المشير عليك ان لا تتهمه فيما لا يوافقك من رأيه: حق کسی که از تو مشورت می خواهد این است که اگر عقیده و نظری داری در اختیار او بگذاری و اگر در باره آن کار، چیزی نمی دانی، او را بکسی راهنمایی کنی که میدانند و اما حق کسی که مشاور تو است این است که در آنچه با تو موافق نیست او را متهم نسازی (۱).

شورای عمر

جمعی از مفسران و دانشمندان اهل تسنن هنگامی که به آیه فوق رسیده اند اشاره به شورای شش نفری عمر، برای انتخاب خلیفه سوم کرده و ضمن بیانات مشروحی آن را منطبق بر آیه فوق و روایات مشورت دانسته اند.

گرچه تشریح کامل این بحث در عهده کتب عقائد است ولی در اینجا لازم است بطور فشرده بچند نکته اشاره شود:

اولا: انتخاب امام و جانشین پیامبر ص تنها باید از طرف پروردگار باشد زیرا او همانند پیامبر ص باید واجد صفاتی همچون عصمت و مانند آن باشد که تشخیص آن تنها بدست خدا است، و بعبارت دیگر همانطور که نمیتوان پیامبر را با مشورت تعیین کرد، انتخاب امام هم با مشورت ممکن نیست.

ثانیا: شورای شش نفری مزبور، هرگز منطبق بر موازین مشورت نبود،

ص: ۱۴۷

زیرا اگر منظور، مشورت با عموم مسلمانان بوده اختصاص به شش نفر چه معنی دارد؟! و اگر هدف، مشورت با متفکران امت بوده، متفکران امت منحصر به این شش نفر نبودند و افراد پر مایه ای همچون سلمان که مشاور شخص پیغمبر ص بود و ابو ذر و مقداد و ابن عباس و مانند آنها از دایره این مشورت بیرون بودند، بنا بر این، منحصر ساختن مشاوران به آن شش نفر بیک دسته بندی سیاسی شبیه تر است از یک هیئت مشورتی، و اگر منظور انتخاب افراد صاحب نفوذ برای مشورت بوده تا رأی آنها مورد قبول دیگران واقع شود، باز درست نبوده است زیرا شخصیت هایی مانند سعد بن عباده که رئیس مطلق طایفه انصار بود و ابو ذر غفاری که شخصیت بزرگ طایفه بنی غفار بود و مانند آنها از این مشورت بر کنار شده بودند.

ثالثاً: می دانیم برای این مشورت شرائط سخت و سنگینی قرار داده شده بود و مخالفان تهدید به مرگ شده بودند در حالی که در برنامه های مشورتی اسلام چنین چیزی وجود ندارد.

مرحله تصمیم نهایی

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

همان اندازه که بهنگام مشورت باید، نرمش و انعطاف بخرج داد، در موقع اتخاذ تصمیم نهایی باید قاطع بود، بنا بر این پس از برگزاری مشاوره و روشن شدن نتیجه مشورت، باید هر گونه تردید و دودلی و آراء پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم گرفت و این همان چیزی است که در آیه فوق از آن تعبیر به عزم شده است و آن تصمیم قاطع می باشد.

قابل توجه اینکه در جمله بالا- مسئله مشاوره بصورت جمع ذکر شده (و شاورهم) ولی تصمیم نهایی تنها بعهدده پیامبر ص و بصورت مفرد ذکر شده (عزمت).

این اختلاف تعبیر، اشاره بیک نکته مهم می کند و آن اینکه: بررسی و

مطالعه جوانب مختلف مسائل اجتماعی، باید بصورت دستجمعی انجام گیرد، اما هنگامی که طرحی تصویب شد باید برای اجرای آن، اراده واحدی بکار افتد. در غیر این صورت هرج و مرج پدید خواهد آمد، زیرا اگر اجرای یک برنامه بوسیله رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست صورت گیرد، قطعاً مواجه با اختلاف و شکست خواهد شد و بهمین جهت در دنیای امروز نیز مشورت را بصورت دستجمعی انجام می دهند، اما اجرای آن را بدست دولتهایی می سپارند که تشکیلات آنها زیر نظر یک نفر اداره می شود.

موضوع مهم دیگر اینکه جمله فوق، می گوید: بهنگام تصمیم نهایی باید توکل بر خدا داشته باشید یعنی در عین فراهم نمودن اسباب و وسائل عادی، استمداد از قدرت بی پایان پروردگار را فراموش مکن.

البته معنای توکل این نیست که انسان از وسائل و اسباب پیروزی که خداوند در جهان ماده در اختیار او گذاشته است، صرفنظر کند چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص نقل شده است که هنگامی که یک نفر عرب، پای شتر خود را نبسته بود و آن را بدون محافظ رها ساخته بود و این کار را نشانه توکل بر خدا می دانست به او فرمود:

اعقلها و توکل یعنی پایش را ببند و سپس توکل کن.

بلکه منظور این است که انسان در چهار دیوار عالم ماده، و محدوده قدرت و توانایی خود محاصره نگردد و چشم خود را به حمایت و لطف پروردگار بدوزد، این توجه مخصوص، آرامش و اطمینان و نیروی فوق العاده روحی و معنوی به انسان می بخشد که در مواجهه با مشکلات اثر عظیمی خواهد داشت (شرح بیشتر^۱ در باره مسئله توکل و چگونگی ارتباط آن با موضوع استفاده از وسائل جهان طبیعت را بخواست خدا در ذیل آیه وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (سوره طلاق آیه ۲ خواهید خواند). إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ در پایان آیه بعد دستور می دهد که افراد با ایمان باید تنها بر خدا تکیه

کنند زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

و ضمناً از این آیه استفاده می شود که توکل باید حتماً بعد از مشورت و استفاده از همه امکاناتی که انسان در اختیار دارد قرار گیرد.

نتیجه توکل

إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ

در این آیه که مکمل آیه گذشته است، نکته توکل بر خداوند بیان شده است و آن اینکه: قدرت او بالاترین قدرتهاست، بحمايت هر کس اقدام کند هیچ - کس نمیتواند بر او پیروز گردد. همانطور که اگر حمايت خود را از کسی برگيرد هیچ کس قادر بحمايت او نیست، کسی که این چنین همه پیروزیها از او سرچشمه میگيرد، باید باو تکیه کرد، و از او کمک خواست.

این آیه افراد با ایمان را ترغیب می کند، که علاوه بر تهیه همه گونه وسائل ظاهری باز بقدرت شکست ناپذیر خدا تکیه کنند. و در حقیقت روی سخن در آیه پیش، به پیامبر اکرم بود. و باو دستور می داد. و اما در این آیه روی سخن به همه مؤمنان است. و بانها میگوید: همانند پیامبر، باید بر ذات پاک خدا تکیه کنند، و لذا در پایان آیه میخوانیم: وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ: مؤمنان تنها بر ذات خداوند، باید توکل کنند.

ناگفته پیداست، که حمايت خداوند، یا ترک حمايت او نسبت بمؤمنان بی حساب نیست، و روی شایستگی ها و لیاقت ها صورت می گیرد. آنها که فرمان خدا را زیر پا بگذارند، و از فراهم ساختن نیروهای مادی و معنوی غفلت کنند هرگز مشمول یاری او نخواهند بود، و بر عکس آنها که با صفوف فشرده و نیت خالص و عزمهای راسخ و تهیه همه گونه وسائل لازم، به مبارزه با دشمن برمیخیزند

دست حمایت پروردگار پشت سر آنها خواهد بود.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۱]

اشاره

وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ وَمَنْ يَغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۱)

ترجمه:

۱۶۱- (شما گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند در حالی که) ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند و هر کس خیانت کند در روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده با خود (به صحنه محشر) می آورد سپس بهر کس آنچه تحصیل کرده داده می شود و (به همین دلیل) به آنها ستم نخواهد شد (زیرا محصول اعمال خود را خواهند دید).

تفسیر:

هر گونه خیانتی ممنوع

وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ

با توجه به این که آیه فوق بدنبال آیات "احد" نازل شده و با توجه بروایتی که جمعی از مفسران صدر اول، نقل کرده اند، این آیه به عذر تراشیهای بی اساس بعضی از جنگجویان "احد" پاسخ میگوید، توضیح اینکه: هنگامی که بعضی از تیراندازان احد میخواستند سنگر حساس خود را برای جمع آوری غنیمت تخلیه کنند، امیر آنان، دستور داد، از جای خود حرکت نکنید، رسول خدا شما را از غنیمت محروم نخواهد کرد. ولی آن دنیاپرستان برای پنهان ساختن چهره واقعی خود، گفتند، ما می ترسیم پیغمبر در تقسیم غنائم ما را از نظر دور دارد، و لذا باید برای خود دست و پا کنیم، این را گفتند و سنگرها را تخلیه کرده و به جمع آوری

ص: ۱۵۱

غنائم پرداختند، و آن حوادث دردناک پیش آمد.

قرآن در پاسخ آنها میگوید: آیا شما چنین پنداشتید که پیغمبر ص بشما خیانت خواهد کرد در حالی که هیچ پیغمبری ممکن نیست، خیانت کند. **وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ (۱)**.

خداوند در این آیه ساحت مقدس پیامبران را بطور کلی از خیانت منزّه داشته و میگوید اساساً چنین چیزی شایسته مقام نبوت نیست، یعنی خیانت با نبوت سازگار نمی باشد، اگر پیامبری خائن باشد دیگر نمیتوان در ادای رسالت الهی و تبلیغ احکام به او اطمینان کرد.

ناگفته پیداست، که آیه هر گونه خیانت را، اعم از خیانت در تقسیم غنائم و یا حفظ امانت مردم، و یا در گرفتن وحی و رسانیدن آن به بندگان خدا، از پیامبران نفی می کند.

عجیب است از کسی که پیامبر را امین وحی خدا می داند، چگونه احتمال می دهد که مثلاً- پیامبر، خدای نکرده در غنایم جنگی حکم ناروایی دهد، و او را از حق خود محروم سازد.

البته روشن است خیانت برای هیچکس مجاز نیست خواه پیامبر باشد یا غیر پیامبر ولی از آنجا که گفتگوی عذرترشان جنگ "احد" در باره پیامبر ص بود آیه نیز نخست سخن از پیامبران می گوید و سپس اضافه می نماید: **وَمَنْ يَغُلُّ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**: هر کس خیانت کند، روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده، بعنوان مدرک جنایت بر دوش خویش حمل میکند و یا همراه خود به صحنه محشر می آورد و به این ترتیب، در برابر همگان رسوا

ص: ۱۵۲

۱-۱) - این واژه از "غلل" بمعنی خیانت گرفته شده و "غلل" در اصل بمعنی نفوذ تدریجی و مخفیانه آب در ریشه درختان است، و از آنجا که خیانت به صورت مخفیانه و تدریجی صورت می گیرد، به آن "غلول" می گویند، و اگر به حرارت درونی ناشی از تشنگی، "غلیل" می گویند، نیز بهمین جهت است.

بعضی از مفسران، گفته اند: منظور از حمل کردن بر دوش، یا همراه خود آوردن این نیست که عین چیزی را که در آن خیانت کرده بر دوش کشد، بلکه منظور، حمل مسئولیت آنها است ولی با توجه به مسئله تجسم اعمال آدمی در قیامت، هیچ لزومی برای این تفسیر نیست، بلکه همانطور که ظاهر آیه فوق گواهی می دهد، عین چیزهایی که در آن خیانت شده بعنوان سند جنایت بر دوش خیانت - کنندگان و یا به همراه آنها خواهد بود. **ثُمَّ تُؤْفَى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ** سپس بهر کس آنچه انجام داده و بدست آورده، داده می شود یعنی مردم اعمال خود را عینا در آنجا خواهند یافت و بهمین دلیل، ظلم و ستمی در باره هیچکس نمی شود، چرا که بهر کس آن می رسد که خود، تحصیل کرده است، چه خوب باشد یا بد.

آیه فوق و احادیثی که در نکوهش خیانت از پیامبر ص صادر شده بود اثر عجیبی در تربیت مسلمانان گذاشت و آن چنان پرورش یافتند که غالبا کمترین خیانت، مخصوصا در غنائم جنگی و اموال عمومی از آنها سر نمی زد و چنان بود که غنائم گرانبها و در عین حال کم حجم را که خیانت در آن، چندان مشکل نبود کاملاً دست نخورده به خدمت پیامبر ص و یا زمامدارانی که بعد از آن حضرت روی کار آمدند، می آوردند بطوری که مایه اعجاب هر بیننده ای بود، اینها همان عرب وحشی و غارتگر زمان جاهلیت بودند که در پرتو تعلیمات اسلام به این درجه از تربیت انسانی رسیده بودند.

گویا صحنه قیامت را در برابر چشم خود می دیدند در حالی که مردم خیانتگر اموالی را که در آن خیانت کرده اند در برابر چشم همگان بر دوش می کشند و همین ایمان به آنها هشدار می داد که از فکر خیانت نیز، صرفنظر کنند.

طبری در تاریخ خود، نقل می کند هنگامی که مسلمانان وارد مدائن شدند،

و به جمع آوری غنائم پرداختند یکی از مسلمانان، غنیمت بسیار گران قیمتی نزد مسئول جمع غنائم آورد آنها از مشاهده آن تعجب کردند و گفتند: ما هرگز چیزی این چنین گرانها ندیدیم، سپس از وی پرسیدند آیا چیزی از آن برگرفته ای؟ گفت: بخدا قسم اگر بخاطر "الله" نبود هرگز آن را نزد شما نمی آوردم، آنها فهمیدند که این مرد، شخصیت معنوی خاصی دارد و از او خواستند که خود را معرفی کند، او در پاسخ گفت: نه بخدا سوگند هرگز خود را معرفی نمیکنم که مرا ستایش کنید و برای دیگری نمی گویم که مرا تمجید کند ولی خدا را شکر می کنم و به پاداش او راضیم (۱).

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۲ تا ۱۶۳]

اشاره

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲) هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ
(۱۶۳)

ترجمه:

۱۶۲- آیا کسی که از رضایت خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به سوی خشم و غضب خدا بازگشته و جایگاه او جهنم و پایان کار او بسیار بد است؟! ۱۶۳- هر یک از آنها برای خود درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند و خداوند به آنچه انجام می دهند بینا است.

تفسیر:

اشاره

آنها که در جهاد شرکت نکردند

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ

در آیات گذشته در جوانب مختلف جنگ "احد" و نتایج آن بحث شد،

ص: ۱۵۴

اکنون نوبت منافقان و مؤمنان سست ایمانی است که به پیروی از آنها در میدان جنگ، حضور نیافتند زیرا در روایات می خوانیم، هنگامی که پیامبر ص فرمان حرکت بسوی "احد" را صادر کرد جمعی از منافقان به بهانه اینکه یقین به وقوع جنگ ندارند از حضور در میدان، خودداری کردند و بعضی از مسلمانان ضعیف - الایمان نیز به آنها ملحق شدند، آیه فوق، سرنوشت آنها را تشریح می کند و می گوید: "آیا کسانی که فرمان خدا را اطاعت کردند و از خشنودی او پیروی نمودند، همانند کسانی هستند که بسوی خشم خدا بازگشتند و جایگاه آنها جهنم و بازگشت و پایان کار آنها، زشت و ناراحت کننده است." سپس می فرماید هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ هر یک از آنها برای خود درجه و موقعیتی در پیشگاه خدا دارند، اشاره به اینکه نه تنها منافقان تن پرور و مجاهدان با هم فرق دارند، بلکه هر یک از کسانی که در این دو صف قرار دارند به تفاوت درجه فداکاری و جانبازی و یا نفاق و دشمنی با حق در پیشگاه خدا درجه خاصی خواهند داشت که از صفر شروع می شود و تا ما فوق آنچه تصور شود ادامه می یابد.

جالب توجه اینکه: در روایتی از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده که فرمود: هر درجه ای به اندازه فاصله میان آسمان و زمین است (۱) و در حدیث دیگری وارد شده که بهشتیان، کسانی را که در درجات علین (بالا) قرار دارند آن چنان می بینند که ستاره ای در آسمان دیده می شود (۲) منتها باید توجه داشت که درجه معمولاً به پله هایی گفته می شود که انسان به وسیله آنها به نقطه مرتفعی صعود می کند و اما پله هایی که از آن برای پائین رفتن به نقطه گودی استفاده می شود "درک" (بر وزن مرگ) می گویند و لذا در باره پیامبران در سوره بقره آیه ۲۵۳ می خوانیم وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ و در باره منافقان در سوره نساء آیه

ص: ۱۵۵

۱- (۱) - نور الثقلین جلد اول صفحه ۴۰۶.

۲- (۲) - تفسیر مجمع البیان ذیل آیه فوق.

۱۴۵ می خوانیم: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ الدَّارِ وَلِي در آیه مورد بحث، چون سخن از هر دو طایفه در میان بوده، جانب طایفه مؤمنان، گرفته شده و تعبیر به درجه شده است (این طرز بیان را در اصطلاح ادبی تغلیب می گویند).

و در پایان آیه می فرماید: وَاللَّهُ بِصِرِّ بَمَا يَعْمَلُونَ: خداوند نسبت به اعمال همه آنها بینا است و بخوبی می داند هر کسی طبق نیت و ایمان و عمل خود شایسته کدامین درجه است.

یک روش مؤثر تربیتی

در قرآن مجید بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤال، طرح میگردد و طرفین مسئله در اختیار شنونده گذارده می شود تا او با فکر خود یکی را انتخاب کند، و این روش که باید آن را روش غیر مستقیم نامید، اثر فوق العاده ای در تاثیر برنامه های تربیتی دارد زیرا انسان، معمولا به- افکار و برداشتهای خود از مسائل مختلف بیش از هر چیز اهمیت میدهد، هنگامی که مسئله بصورت یک مطلب قطعی و جزمی طرح شود، گاهی در مقابل آن، مقاومت بخرج میدهد و همچون یک فکر بیگانه به آن مینگرد، ولی هنگامی که بصورت سؤال طرح شود و پاسخ را از درون و جدان و قلب خود بشنود آن را فکر و تشخیص خود میدانند و بعنوان "یک فکر و طرح آشنا" به آن مینگرد و لذا در مقابل آن مقاومت بخرج نمیدهد، این طرز تعلیم مخصوصا در برابر افراد لجوج و همچنین در برابر کودکان مؤثر است.

در قرآن از این روش استفاده فراوان شده که بچند نمونه از آن در اینجا اشاره می کنیم:

۱- قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ: آیا دانایان با نادانان

مساویند؟ (۱) ۲- قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ: بگو آیا نابینا با شخص بینا مساوی است آیا فکر نمی کنید؟
(۲) ۳- قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ:

بگو آیا شخص بینا با شخص نابینا مساوی است آیا تاریکی با روشنایی یکسان است (۳).

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۴]

اشاره

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۱۶۴)

ترجمه:

۱۶۴- خداوند بر مؤمنان منت گذارد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری از جنس خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

تفسیر:

بزرگترین نعمت خداوند

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ

در این آیه، سخن از بزرگترین نعمت الهی یعنی نعمت "بعثت پیامبر اسلام"

ص: ۱۵۷

۱- ۱) - زمر آیه ۹.

۲- ۲) - انعام آیه ۵۰.

۳- ۳) - رعد آیه ۱۶.

به میان آمده است و در حقیقت، پاسخی است به سؤالاتی که در ذهن بعضی از تازه مسلمانان، بعد از جنگ احد خطور می کرد، که چرا ما این همه گرفتار مشکلات و مصائب شویم؟ قرآن به آنها می گوید: اگر در این راه، متحمل خسارتهایی شده اید، فراموش نکنید که خداوند، بزرگترین نعمت را در اختیار شما گذاشته، پیامبری مبعوث کرده که شما را تربیت می کند، و از گمراهیهای آشکار باز میدارد.

هر اندازه برای حفظ این نعمت بزرگ، تلاش کنید و هر بهایی پردازید باز هم ناچیز است.

□

جالب توجه اینکه ذکر این نعمت با جمله " لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ":

(خداوند بر مؤمنان منت گذارد) شروع شده است که شاید در بدو نظر تصور شود نازیبا است، ولی هنگامی که به ریشه اصلی لغت "منت" باز می گردیم مطلب کاملا روشن می شود، توضیح اینکه همانطور که راغب در کتاب مفردات می گوید: این کلمه در اصل از "من" به معنی سنگهایی است که با آن وزن می کنند و به همین دلیل هر نعمت سنگین و گرانبهایی را "منت" می گویند که اگر جنبه عملی داشته باشد یعنی کسی عملا - نعمت بزرگی به دیگری بدهد کاملا - زیبا و ارزنده است و اما اگر کسی کار کوچک خود را با سخن، بزرگ کند و برخ افراد بکشد کاری است بسیار زشت، بنا بر این منتی که نکوهیده است به معنی بزرگ شمردن نعمت ها در گفتار است اما منتی که زینده است همان بخشیدن نعمتهای بزرگ است.

خداوند در آیه فوق می گوید: پروردگار بر مؤمنان منت گذارد یعنی نعمت بزرگی عملا در اختیار آنها نهاد.

اما اینکه چرا تنها نام مؤمنان برده شده در حالی که بعثت پیامبر ص برای هدایت عموم بشر است، بخاطر این است که از نظر نتیجه و تاثیر، تنها مؤمنان هستند که از این نعمت بزرگ استفاده می کنند و آن را عملا بخود اختصاص میدهند.

سپس می فرماید: یکی از مزایای این پیامبر ص این است که او از جنس

خود آنها و از نوع بشر است (مِنْ أَنْفُسِهِمْ) نه از جنس فرشتگان و مانند آنها تا احتیاجات و نیازمندی های بشر را دقیقاً درک کنند و دردها و مشکلات و مصائب و مسائل زندگی آنها را لمس نمایند و با توجه به آن به تربیت آنها اقدام کنند، بعلاوه مهمترین قسمت برنامه تربیتی انبیاء تبلیغات عملی آنها است به این معنی که اعمال آنها بهترین سرمشق و وسیله تربیت است زیرا با "زبان عمل"، بهتر از هر زبانی میتوان تبلیغ کرد و این در صورتی امکان پذیر است که تبلیغ کننده از جنس تبلیغ شونده باشد با همان خصائص جسمی و با همان غرائز و ساختمان روحی اگر پیامبران مثلاً از جنس فرشتگان بودند این سؤال برای مردم باقی می ماند که اگر آنها گناه نمی کنند آیا بخاطر این نیست که شهوت و غضب و نیازها و غرائز گوناگون بشری ندارند و به این ترتیب برنامه تبلیغات عملی آنها تعطیل می شد لذا پیامبران از جنس بشر انتخاب شدند با همان نیازها و غرائز تا بتوانند سرمشقی برای همگان باشند. يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ سِيسِمْ يَكُونُ پيامبر ص سه برنامه مهم را در باره آنها اجرا می کند نخست خواندن آیات پروردگار بر آنها و آشنا ساختن گوشها و افکار با این آیات، و دیگر تعلیم، یعنی وارد ساختن این حقایق در درون جان آنها و به دنبال آن، تزکیه نفوس و تربیت ملکات اخلاقی و انسانی، اما از آنجا که هدف اصلی و نهایی تربیت است، در آیه، قبل از تعلیم ذکر شده، در حالی که از نظر تربیت طبیعی، تعلیم بر تربیت مقدم است.

جمعیتی که از حقایق انسانی بکلی دورند به آسانی تحت تربیت قرار نمی گیرند بلکه باید مدتی گوشهای آنها را با سخنان الهی آشنا ساخت و وحشتی را که قبلاً از آن داشتند از آنها دور کرد، سپس وارد مرحله تعلیم اصولی شد و به دنبال آن محصول تربیتی آن را گرفت.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از تزکیه، پاک ساختن

آنها از پلیدی های شرک و عقائد باطل و خرافی و خوهای زشت حیوانی بوده، زیرا ما دام که نهاد آدمی از این آلودگیها پاک نشود، ممکن نیست که آماده تعلیم کتاب الهی و حکمت و دانش واقعی شود، همانطور که اگر لوحی را از نقوش زشت، پاک نکنی هرگز آماده پذیرش نقوش زیبا نخواهد شد و بهمین جهت تزکیه در آیه فوق بر تعلیم کتاب و حکمت یعنی معارف بلند و عالی اسلامی، مقدم شده است. **وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** اهمیت یک نعمت بزرگ آن گاه روشن می شود که زمان برخورداری از آن را با زمانهای قبل مقایسه کنیم و فاصله آن دو را بیاییم، قرآن در جمله فوق می گوید نگاهی به دوران قبل از اسلام بکنید و ببینید در چه حال و چه روزی بودید و از کجا به کجا رسیدید.

جالب توجه اینکه قرآن از وضع دوران جاهلیت به **"ضَلَالٍ مُّبِينٍ"**: "گمراهی آشکار" تعبیر کرده است زیرا: ضلال و گمراهی انواع و اقسامی دارد، بعضی از وسائل گمراهی طوری است که انسان به آسانی نمی تواند باطل بودن آنها را بفهمد و گاهی چنان است که هر کس مختصر عقل و شعوری داشته باشد، فوری پی به آن میبرد.

مردم دنیا بویژه مردم جزیره العرب در زمان بعثت پیامبر اسلام ص در ضلالت و گمراهی روشنی بودند، سیه روزی و بدبختی، جهل و نادانی، و آلودگیهای گوناگون معنوی در آن عصر، تمام نقاط جهان را فرا گرفته بود، و این وضع نابسامان بر کسی پوشیده نبود.

اشاره

أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵)

ترجمه:

۱۶۵- آیا هنگامی که مصیبتی به شما (در میدان جنگ احد) رسید در حالی که دو برابر آن را (بر دشمن در میدان جنگ بدر) وارد ساخته بودید گفتید این مصیبت از کجا است؟ بگو از ناحیه خود شما است (که در میدان جنگ احد با دستور پیامبر مخالفت کردید) خداوند بر هر چیزی قادر است (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید در آینده به شما پیروزی می دهد).

تفسیر:

بررسی دیگری روی جنگ احد

این آیه بررسی دیگری روی حادثه احد است، توضیح اینکه: جمعی از مسلمانان از نتایج دردناک جنگ، غمگین و نگران بودند و این مطلب را مکرر بر زبان می آوردند خداوند در آیه فوق سه نکته را به آنها گوشزد می کند:

۱- شما نباید از نتیجه یک جنگ نگران باشید بلکه همه بر خوردهای خود را با دشمن روی هم محاسبه کنید، اگر به شما در این میدان، مصیبتی رسید در میدان دیگر (میدان جنگ بدر) دو برابر آن را به دشمن وارد ساختید، زیرا آنها در احد هفتاد نفر از شما را شهید کردند، در حالی که هیچ اسیر نگرفتند ولی شما در بدر هفتاد نفر از آنها را بقتل رسانیدید و هفتاد نفر را اسیر کردید.

(أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا) در حقیقت، جمله قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا: یعنی "دو برابر آن بر دشمن ضربه

زدید" در حکم جوابی است که بر سؤال، مقدم شده است.

۲- شما می گوئید: این مصیبت از کجا دامن گیرتان شد (قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا) ولی ای پیامبر به آنها بگو این مصیبت از وجود خود شما سرچشمه گرفته و عوامل شکست را باید در خودتان جستجو کنید (قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ).

شما بودید که با مخالفت فرمان پیامبر ص سنگر حساس کوه عینین را رها ساختید و شما بودید که جنگ را پایان نرسانیده و سرنوشت آن را یکسره نکرده به جمع آوری غنائم پرداختید و نیز شما بودید که بهنگام حمله مجدد دشمن میدان را رها ساخته و از جنگ فرار کردید، همین گناهان و سستی های شما بود که باعث آن شکست و آن همه کشته گردید.

۳- شما نباید از آینده، نگران باشید زیرا خداوند بر همه چیز قادر و توانا است و اگر نقاط ضعف خود را جبران کنید، مشمول حمایت او خواهید شد (إِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

ص: ۱۶۲

اشاره

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّتَى الْجَمْعَانِ فَيَاذَنِ اللَّهُ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶) وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَاتِلُوا لَوْ نَعْلَمُ فِتْلَانًا لَا تَبْغِزْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِإِفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷)

ترجمه:

۱۶۶- و آنچه (در روز احد) در روزی که دو دسته (مؤمنان و کافران) با هم نبرد کردند به شما رسید به فرمان خدا (و بر طبق قانون علیت) بود و برای این بود که مؤمنان شناخته شوند.

۱۶۷- و نیز برای این بود که کسانی که راه نفاق پیش گرفتند شناخته شوند آنها که به- ایشان گفته شد بیائید و در راه خدا نبرد کنید یا (لا اقل) از حریم خود دفاع نمائید گفتند اگر ما میدانستیم جنگی واقع خواهد شد از شما پیروی می کردیم (اما می دانیم جنگی نمی شود) آنها آن روز به کفر نزدیکتر از ایمان بودند با دهان خود چیزی میگویند که در دل آنها نیست و خداوند به آنچه کتمان می کنند دانا است.

تفسیر:

باید صفوف مشخص شود

آیه فوق، این نکته را تذکر میدهد که هر مصیبتی (مانند مصیبت احد) که پیش می آید علاوه بر اینکه بدون علت نیست وسیله آزمایشی است برای جدا شدن صفوف مجاهدان راستین از منافقان و یا افراد سست ایمان، لذا در قسمت اول آیه می فرماید: وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّتَى الْجَمْعَانِ فَيَاذَنِ اللَّهُ: آنچه در روز احد

آن روز که جمعیت مسلمانان با بت پرستان بهم در آویختند بر شما وارد شد بفرمان خدا بود و طبق خواست و اراده او صورت گرفت، زیرا هر حادثه ای طبق قانون عمومی آفرینش علت و سبب مخصوصی دارد و اساساً عالم روی یک سلسله علل و اسباب پی ریزی شده است و این یک اصل ثابت و همیشگی است، و روی این اصل، هر لشگری که در میدان جنگ سستی کند و بمال و ثروت و غنیمت دل ببندد و دستور فرمانده دلسوز خود را فراموش نماید محکوم به شکست خواهد بود، بنا بر این منظور از اذن الله (فرمان خدا) همان اراده و مشیت او است که بصورت قانون علیت در عالم هستی منعکس شده است.

و در قسمت دوم آیه می فرماید: **وَلْيُعَلِّمِ الْمُؤْمِنِينَ وَاللَّذِينَ نَفَقُوا** :

یکی دیگر از آثار این جنگ، این بود که صفوف مؤمنان و منافقان از هم مشخص شود و افراد با ایمان، از سست ایمان شناخته گردند.

بطور کلی در حادثه احد، سه گروه مشخص در میان مسلمانان، پیدا شدند:

گروه اول افراد معدودی بودند که تا آخرین لحظات، پایداری نمودند و در برابر انبوه دشمنان، تا آخرین نفس ایستادگی بخرج دادند، بعضی شربت شهادت نوشیدند و بعضی جراحات سنگین برداشتند.

گروه دیگر تزلزل و اضطراب در دل‌های آنها پدید آمد و نتوانستند تا آخرین لحظه، استقامت کنند و راه فرار را پیش گرفتند.

گروه سوم، گروه منافقان بودند که در اثناء راه، به بهانه هایی که اشاره خواهد شد از شرکت در جنگ، خودداری کرده و به مدینه بازگشتند، که آنها عبد الله بن ابی سلول و سیصد نفر از یارانش بودند. اگر حادثه سخت احد نبود هیچگاه صفوف به این روشنی مشخص نمی شد و افراد هر کدام با صفات ویژه خود در صف معینی قرار نمی گرفتند و هر کس ممکن بود، هنگام ادعا، خود را بهترین فرد با ایمان بداند.

در حقیقت در آیه، اشاره به دو چیز شده: نخست علت فاعلی شکست احد

و دیگر علت غایی و نتیجه نهایی آن.

تذکر این نکته نیز لازم است که در آیه فوق می فرماید: لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا (تا کسانی که نفاق ورزیدند شناخته شوند) و نمی فرماید لِيَعْلَمَ الْمُنَافِقِينَ (تا منافقان شناخته شوند) و عبارت دیگر، نفاق بصورت "فعل" ذکر شده نه بصورت "وصف" این تعبیر گویا بدان جهت است که نفاق، هنوز در همه آنان بصورت صفت ثابتی در نیامده بود و لذا در تاریخ اسلام می خوانیم که بعضی از آنان، بعدها موفق به توبه شدند و به صف مؤمنان پیوستند.

سپس قرآن گفتگویی که میان بعضی از مسلمانان و منافقین، قبل از جنگ رد و بدل شد به این صورت بیان می کند: وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ اذْفَعُوا: بعضی از مسلمانان (که طبق نقل ابن عباس "عبد الله بن عمر بن حزام" بوده است) هنگامی که دید "عبد الله بن ابی سلول" با یارانش خود را از لشکر اسلام کنار کشیده و تصمیم بازگشت به مدینه دارند گفت: بیایید یا بخاطر خدا و در راه او پیکار کنید و یا لا اقل در برابر خطری که وطن و خویشان شما را تهدید می کند دفاع نمائید.

ولی آنها به یک بهانه واهی دست زدند و گفتند: لَوْ نَعْلَمُ فِتْنًا لَا تَبْعُنَاكُمْ :

ما اگر میدانستیم جنگ می شود بی گمان از شما پیروی میکردیم، ما فکر می کنیم این غائله بدون جنگ و خونریزی پایان پذیرد.

و بنا به تفسیر دیگر منافقان گفتند: اگر ما این را، "جنگ" میدانستیم با شما همکاری میکردیم، ولی بنظر ما این جنگ نیست بلکه یک نوع انتحار و خودکشی است زیرا با عدم توازنی که میان لشکر اسلام و کفار دیده می شود، جنگ کردن با آنها عاقلانه نیست. بخصوص اینکه لشکرگاه اسلام در نقطه نامناسبی قرار گرفته است.

بهر ترتیب اینها بهانه ای بیش نبود، هم وقوع جنگ حتمی بود و هم مسلمانان در آغاز پیروز شدند و اگر شکستی دامگیرشان شد، بر اثر اشتباهات و خلافکاری -

های خودشان بود، خداوند می گوید: اینها دروغ می گفتند: هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ: آنها در آن روز به کفر نزدیکتر از ایمان بودند- ضمناً از این جمله استفاده می شود که کفر و ایمان دارای درجاتی است که بعقیده و طرز عمل انسان بستگی دارد. يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ: آنها به زبان چیزی می گویند که در دل ندارند و نیت آنها با آنچه می گفتند کاملاً- مغایرت داشت آنها بخاطر لجاجت روی پیشنهاد خود، دائر بچنگ کردن در خود مدینه، و یا ترس از ضربات دشمن و یا بی علاقه‌گی به اسلام از شرکت در میدان، خودداری کردند وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ: ولی خداوند به آنچه منافقان کتمان می کنند کاملاً آگاه است، هم در این جهان پرده از چهره آنان برداشته و قیافه آنها را به مسلمانان نشان میدهد و هم در آخرت به حساب آنها رسیدگی خواهد کرد.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۸]

اشاره

الَّذِينَ قَالُوا لِلْإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا قُلُوبًا فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸)

ترجمه:

۱۶۸- (منافقان) آنها هستند که به برادران خود گفتند- در حالی که از حمایت آنها دست کشیده بودند- اگر آنها از ما پیروی می کردند کشته نمی شدند، بگو (مگر شما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید) پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوئید.

تفسیر:

گفته های بی اساس منافقان

منافقان علاوه بر اینکه خودشان از جنگ احد کناره گیری کردند و سعی در

تضعیف روحیه دیگران نیز نمودند، بهنگام بازگشت مجاهدان زبان به سرزنش آنها گشودند و گفتند: اگر آنها از فرمان ما پیروی کرده بودند کشته نمی دادند.

قرآن در آیه فوق، به گفتار بی اساس آنها پاسخ می دهد و میگوید: الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعِدُوا... آنها که از جنگ کناره گیری کردند و به برادران خود گفتند اگر از ما اطاعت کرده بودند هیچگاه کشته نمی شدند به آنها بگو اگر قادر به پیش بینی حوادث آینده هستید مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوید.

یعنی در حقیقت شما با این ادعا، خود را عالم به غیب و با خبر از حوادث آینده میدانید کسی که چنین است باید علل و عوامل مرگ خود را بتواند پیش بینی کرده و خنثی سازد آیا شما چنین قدرتی دارید؟! و آن گهی اگر شما در میدان جهاد و در راه سربلندی و افتخار کشته نشوید آیا عمر جاویدان خواهید داشت؟ آیا می توانید مرگ را برای همیشه از خود دور سازید؟ بنا بر این شما که نمی توانید قانون مسلم مرگ را از میان ببرید پس چرا در میان بستر با ذلت بمیرید چرا با افتخار در میدان جهاد در برابر دشمن شربت شهادت نوشید؟.

در آیه فوق، نکته دیگری وجود دارد که باید به آن توجه کرد:

و آن اینکه از مؤمنان تعبیر به "برادر" شده در حالی که هرگز مؤمنان برادر منافقان نیستند، این یک نوع سرزنش به آنها است که شما مؤمنان را برادر خود میدانستید چرا در این لحظات حساس، دست از حمایت آنها برداشتید و لذا بلا فاصله بعد از تعبیر "إخوانهم" جمله "قعدوا" یعنی از جنگ بازنشستند ذکر شده آیا انسان ادعای برادری میکند و بلا فاصله از حمایت برادر خود باز می نشیند؟!.

اشاره

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱)

ترجمه:

۱۶۹- (ای پیامبر) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

۱۷۰- آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند و بخاطر کسانی که (مجاهدانی که) بعد از آنها به آنان ملحق نشدند (نیز) خوشوقتند (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند و می دانند) که نه ترسی بر آنها است و نه غمی خواهند داشت.

۱۷۱- (نیز) از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان خوشحال و مسرور می شوند و) می بینند که خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند (نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند).

تفسیر:

اشاره

زندگان جاوید

بعضی از مفسران معتقدند که آیات فوق در باره شهدای احد نازل شده و بعضی دیگر در باره شهدای بدر میدانند، ولی حق این است که پیوند این آیات با آیات گذشته نشان میدهد، بعد از حادثه احد نازل شده است. اما مضمون و محتوای آیات

تعمیم دارد و همه شهدا حتی شهدای بدر را که چهارده نفر بودند شامل می شود و لذا در حدیثی از امام باقر ع نقل شده که فرمود: آیات در باره شهدای احد و بدر هر دو نازل شده است (۱).

ابن مسعود از پیامبر اکرم ص نقل میکند که خداوند به ارواح شهیدان احد خطاب کرد و از آنها پرسید: چه آرزویی دارید؟ آنها گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزویی میتوانیم داشته باشیم، که غرق نعمتهای جاویدان توایم و در سایه عرش تو مسکن داریم، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر بجهان برگردیم و مجددا در راه تو شهید شویم، خداوند فرمود: فرمان تخلف ناپذیر من این است که کسی دو باره به دنیا بازنگردد، عرض کردند: حالا که چنین است تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر ص برسانی و به بازماندگانمان، حال ما را بگویی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچگونه نگران نباشند در این هنگام آیات فوق نازل شد.

بهر حال چنین بنظر میرسد که جمعی از افراد سست ایمان بعد از حادثه احد می نشستند و بر دوستان و بستگان خود که در احد شهید شده بودند، تاسف می خوردند که چرا آنها مردند و نابود شدند، مخصوصا هنگامی که به نعمتی می رسیدند و جای آنها را خالی میدیدند بیشتر ناراحت می شدند، با خود می گفتند ما این چنین در ناز و نعمتیم اما برادران و فرزندان ما در قبرها خوابیده اند و دستشان از همه جا کوتاه است.

اینگونه افکار و اینگونه سخنان علاوه بر این که نادرست بود و با واقعیت تطبیق نمی کرد، در تضعیف روحیه بازماندگان بی اثر نبود.

آیات فوق، خط بطلان بر این گونه افکار کشیده و مقام، شامخ و بلند شهیدان را یاد کرده است و می گوید: لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً، در اینجا روی سخن فقط به پیامبر ص است تا دیگران حساب خود را بکنند

ص: ۱۶۹

می گوید: ای پیامبر! هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شدند مرده اند بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ: بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان متنعمند.

منظور از حیات و زندگی در اینجا همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند، نه زندگی جسمانی و مادی، گرچه زندگی برزخی، اختصاصی به شهیدان ندارد، بسیاری دیگر از مردم نیز دارای حیات برزخی هستند (۱) ولی از آنجا که حیات شهیدان یک حیات فوق العاده عالی و آمیخته با انواع نعمتهای معنوی است - و بعلاوه موضوع سخن، در آیه آنها هستند - تنها نام از آنها برده شده است. آنها بقدری غرق مواهب حیات معنوی هستند که گویا زندگی سایر برزخیان در مقابل آنها چیزی نیست. سپس به گوشه ای از مزایا و برکات فراوان زندگی برزخی شهیدان اشاره کرده و می فرماید: فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ: آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند.

یکی دیگر از خوشحالی آنها بخاطر برادران مجاهد آنها است که در میدان جنگ شربت شهادت نوشیده اند و به آنها ملحق نشده اند زیرا مقامات و پادشاهای آنها را در آن جهان به خوبی می بینند و از این رو مستبشر و شاد می شوند، همانطور که قرآن می گوید: وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ (۲).

و به دنبال آن می فرماید: أَلَّا - خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، یعنی شهیدان احساس می کنند که برادران مجاهد آنها، پس از مرگ، هیچگونه اندوهی نسبت به آنچه در دنیا گذارده اند ندارند و نه هیچگونه ترسی از روز رستاخیز، و حوادث وحشتناک آن.

ص: ۱۷۰

۱ - ۱) - به گفته بعضی از محققین: حیات برزخی برای دو دسته است نیکوکارانی که در درجه عالی هستند و بدکارانی که فوق العاده وضع بدی دارند.

۲ - ۲) - استبشار به معنی خوشحال شدن بر اثر دریافت بشارت یا مشاهده نعمتی برای خود یا دوستان است و به معنی بشارت دادن نیست.

این جمله، تفسیر دیگری هم ممکن است داشته باشد و آن اینکه شهیدان علاوه بر این که با مشاهده مقامات برادران مجاهدی که به آنها ملحق نشده اند خوشحال می شوند، خودشان هم هیچگونه ترسی از آینده و غمی از گذشته ندارند (۱).

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ

این آیه در حقیقت تاکید و توضیح بیشتری در باره بشارتهایی است که شهیدان بعد از کشته شدن دریافت می کنند آنها از دو جهت خوشحال و مسرور می شوند:

نخست از این جهت که نعمتهای خداوند را دریافت می دارند، نه تنها نعمتهای او بلکه فضل او که همان افزایش و تکرار نعمت است نیز شامل حال آنها می شود.

دیگر این که آنها می بینند که خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمیکند، نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدان راستینی که شربت شهادت نوشیدند (وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ) در حقیقت آنچه را قبلاً شنیده بودند در آنجا آشکار می بینند.

شاهدی بر بقای روح

از جمله آیات قرآن که با صراحت، دلالت بر بقای روح دارد آیات فوق است که در باره حیات شهیدان بعد از مرگ می باشد، و اینکه بعضی احتمال داده اند که مراد از حیات، معنی مجازی آن است و منظور باقی ماندن آثار زحمات و نام و نشان آنها است، بسیار از معنی آیه دور است و با هیچ یک از جمله های آیات فوق، اعم از روزی گرفتن شهیدان و سرور آنها از جهات مختلف، سازگار نمی باشد بعلاوه آیات فوق، دلیل روشنی بر مسئله برزخ و نعمت های برزخی است که شرح آن در ذیل آیه شریفه وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (سوره مؤمنون آیه ۱۰۰)

ص: ۱۷۱

۱-۱) -بعبارت دیگر طبق تفسیر اول، ضمیرهای أَلَّا- خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا- هُمْ يَحْزَنُونَ به باقیمانده گان در دنیا بر میگردد و طبق تفسیر دوم بخود شهیدان.

پادشاه شهیدان

در باره اهمیت مقام شهیدان، سخن بسیار گفته شده و هر قوم و ملتی برای شهدای خود احترام خاصی قائل است ولی بدون اغراق، آن احترامی که اسلام برای شهدای راه خدا قائل شده است بی نظیر است، روایت زیر نمونه روشنی از احترامی است که اسلام برای شهداء قائل شده و در پرتو همین تعلیمات بود که یک جمعیت محدود عقب افتاده آن چنان قدرت و نیرو گرفتند که بزرگترین امپراطوریهای جهان را بزانو در آوردند.

امام علی بن موسی الرضا ع از امیر مؤمنان علی ع چنین نقل میکند که هنگامی که حضرت، مشغول خطبه بود و مردم را تشویق به جهاد میکرد، جوانی برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! فضیلت جنگجویان در راه خدا را برای من تشریح کن امام در پاسخ فرمود: من بر مرکب پیغمبر ص و پشت سر آن حضرت سوار بودم و از غزوه ذات السلاسل برمی گشتم همین سؤالی را که تو از من نمودی من از پیامبر ص کردم.

پیامبر ص فرمود: هنگامی که جنگجویان، تصمیم بر شرکت در میدان جهاد میگیرند خداوند آزادی از آتش دوزخ را برای آنها مقرر میدارد.

و هنگامی که سلاح بر میدارند و آماده میدان میشوند فرشتگان بوجود آنها افتخار میکنند.

و هنگامی که همسر و فرزند و بستگان آنها با آنها خداحافظی میکنند، از گناهان خود خارج می شوند... از این موقع آنها هیچ کاری نمیکند مگر اینکه پادشاه آن، مضاعف میگردد و در برابر هر روز پادشاه عبادت هزار عابد برای آنها نوشته میشود...

و هنگامی که با دشمنان روبرو می شوند، مردم جهان، نمیتوانند میزان ثواب آنها را درک کنند.

و هنگامی که گام به میدان برای نبرد بگذارند و نیزه ها و تیرها رد و بدل شود، و جنگ تن بتن شروع گردد، فرشتگان با پر و بال خود اطراف آنها را میگیرند و از خدا تقاضا میکنند که در میدان، ثابت قدم باشند، در این هنگام منادی صدا میزند

الجنة تحت ظلال السيوف: بهشت در سایه شمشیرها است، در این هنگام ضربات دشمن بر پیکر شهید، ساده تر و گواراتر از نوشیدن آب خنک در روز گرم تابستان است.

و هنگامی که شهید از مرکب فرو می غلظد، هنوز به زمین نرسیده، حوریان بهشتی به استقبال او می شتابند و نعمتهای بزرگ معنوی و مادی که خدا برای او فراهم ساخته است، برای او شرح میدهند.

و هنگامی که شهید بروی زمین قرار میگیرد، زمین میگوید: آفرین بر روح پاکیزه ای که از بدن پاکیزه پرواز میکند، بشارت باد بر تو،

ان لك ما لا- عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر: نعمتهایی در انتظار تو است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است و خداوند می فرماید: من سرپرست بازماندگان اویم، هر کس آنها را خشود کند مرا خشود کرده است و هر کس آنها را بخشم آورد مرا بخشم آورده است... (۱)

ص: ۱۷۳

۱- ۱) - آنچه در بالا ذکر شد خلاصه روایتی است که مفسر بزرگ اسلام مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه فوق نقل کرده است.

اشاره

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) الَّذِينَ قَالُوا لَكُمْ لَمِمْسَسِيهِمْ
النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳) فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسِيهِمْ
سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴)

ترجمه:

۱۷۲- آنها که دعوت خدا و پیامبر(ص) را پس از آن همه جراحاتی که به آنها رسید، اجابت کردند(و هنوز زخم های میدان احد التیام نیافته بود بسوی میدان حمراء الاسد حرکت نمودند)از میان آنها برای کسانی که نیکی کردند و تقوی پیش گرفتند، پاداش بزرگی خواهد بود.

۱۷۳- اینها کسانی بودند که(بعضی از)مردم به آنها گفتند مردم(لشکر دشمن)برای (حمله به) شما اجتماع کرده اند،از آنها بترسید،اما آنها ایمانشان زیادتر شد و گفتند:خدا ما را کافی است و بهترین حامی ما است.

۱۷۴- بهمین جهت آنها(از این میدان)با نعمت و فضل پروردگار بازگشتند در حالی که هیچ ناراحتی بانها نرسید و از فرمان خدا پیروی کردند و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است.

تفسیر:

اشاره

غزوه حمراء الاسد

گفتیم در پایان جنگ احد،لشکر فاتح ابو سفیان،پس از پیروزی به سرعت

راه مکه را پیش گرفتند، هنگامی که به سرزمین "روحاء" رسیدند از کار خود سخت پشیمان شدند و تصمیم به مراجعت به مدینه و نابود کردن باقیمانده مسلمانان گرفتند، این خبر به پیامبر ص رسید فوراً دستور داد که لشکر احد خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند، مخصوصاً فرمان داد که مجروحان جنگ احد به صفوف لشکر بیوندند، یکی از یاران پیامبر ص میگوید:

من از جمله مجروحان بودم ولی زخمهای برادرم از من سخت تر و شدیدتر بود، تصمیم گرفتیم هر طور که هست خود را به پیامبر ص برسانیم، چون حال من از برادرم کمی بهتر بود هر کجا برادرم بازماند او را بدوش میکشیدم و با زحمت، خود را بلشکر رسانیدیم و به این ترتیب پیامبر ص و ارتش اسلام در محلی بنام "حمراء الاسد" که از آنجا به مدینه هشت میل فاصله بود رسیدند و اردو زدند.

این خبر به لشکر قریش رسید و مخصوصاً از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد وحشت کردند و شاید فکر میکردند ارتش تازه نفسی نیز از مدینه به آنها پیوسته.

در این موقع جریانی پیش آمد که روحیه آنها را ضعیف تر ساخت و مقاومت آنها را درهم کوبید، و آن این که یکی از مشرکان بنام "معبد الخزاعی" از مدینه بسوی مکه میرفت و مشاهده وضع پیامبر ص و یارانش او را بسختی تکان داد، عواطف انسانی او تحریک شد و به پیامبر ص گفت: مشاهده وضع شما برای ما بسیار ناگوار است، اگر استراحت میکردید برای ما بهتر بود. این سخن را گفت و از آنجا گذشت و در سرزمین "روحاء" به لشکر ابو سفیان رسید، ابو سفیان از او در باره پیامبر اسلام ص سؤال کرد، او در جواب گفت: محمد را دیدم با لشکری انبوه که تا کنون همانند آن را ندیده بودم، در تعقیب شما هستند و سرعت پیش می آیند!

ابو سفیان با نگرانی و اضطراب گفت: چه می گویی؟ ما آنها را کشتیم و مجروح ساختیم و پراکنده نمودیم، معبد الخزاعی گفت: من نمی دانم شما چه

کردید؟ همین میدانم که لشکری عظیم و انبوه، هم اکنون در تعقیب شما است!

ابو سفیان و یاران او تصمیم قطعی گرفتند که بسرعت، عقب نشینی کرده و بمکه بازگردند و برای اینکه مسلمانان آنها را تعقیب نکنند، و آنها فرصت کافی برای عقب نشینی داشته باشند از جمعی از قبیله عبد القیس که از آنجا میگذشتند و قصد رفتن به مدینه برای خرید گندم داشتند خواهش کردند که به پیامبر اسلام ص و مسلمانان این خبر را برسانند که ابو سفیان و بت پرستان قریش با لشکر انبوهی بسرعت بسوی مدینه میآیند تا بقیه یاران پیامبر ص را از پای در آورند.

□
هنگامی که این خبر، به پیامبر و مسلمانان رسید، گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ: "خدا ما را کافی است و او بهترین مدافع ما است" اما هر چه انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد، لذا پس از سه روز توقف، بمدینه بازگشتند آیات فوق، اشاره به این ماجرا میکند (۱). الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ:

"آنها که دعوت خدا و پیامبر ص را اجابت کردند و بعد از آن همه جراحاتی که روز احد پیدا نمودند، آماده شرکت در جنگ دیگری با دشمن شدند از میان این افراد برای آنها که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند یعنی با نیت پاک و اخلاص کامل در میدان شرکت کردند پاداش بزرگی خواهد بود".

از اینکه در آیه فوق پاداش عظیم را اختصاص به جمعی داده است، معلوم می شود که در میان آنها نیز افرادی یافت می شدند که خلوص کامل نداشتند، و نیز ممکن است تعبیر "منهم" (بعضی از ایشان) اشاره به این باشد که بعضی از جنگجویان احد، به بهانه ای از شرکت در این میدان، خودداری کرده بودند. سپس قرآن یکی از نشانه های زنده پایمردی و استقامت آنها را به این صورت بیان میکند

ص: ۱۷۶

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

"اینها همان کسانی بودند که جمعی از مردم (اشاره به کاروان عبد القیس و بروایتی اشاره به نعیم بن مسعود است که آورنده این خبر بودند) به آنها گفتند: لشکر دشمن، اجتماع کرده و آماده حمله اند، از آنها بترسید اما آنها نه تنها ترسیدند، بلکه بعکس بر ایمان آنها افزوده شد و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی است." به دنبال این استقامت و ایمان و پایمردی آشکار، قرآن، نتیجه عمل آنها را بیان کرده و میگوید: فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ: "آنها از این میدان، با نعمت و فضل پروردگار برگشتند" چه نعمت و فضلی از این بالاتر که بدون وارد شدن، در یک برخورد خطرناک با دشمن، دشمن از آنها گریخت و سالم و بدون درد سر به مدینه مراجعت نمودند (فرق میان نعمت و فضل ممکن است از این نظر باشد، که نعمت پاداشی است باندازه استحقاق، و فضل اضافه بر استحقاق است).

سپس بعنوان تاکید می فرماید: لَمَ يَمَسُّهُمْ سُوءٌ: "آنها در این جریان، کم‌چکترین ناراحتی ندیدند" با اینکه وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانِ اللَّهِ: "خشنودی خدا را بدست آوردند و از فرمان او متابعت کردند" وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ: "و خداوند، فضل و انعام بزرگی دارد که در انتظار مؤمنان واقعی و مجاهدان راستین است".

تأثیر سریع تربیت الهی

مقایسه روحیه مسلمانان در میدان جنگ "بدر" با روحیه آنها در حادثه "حمراء الاسد" که شرح آن گذشت، اعجاب انسان را برمی انگیزد که چگونه یک جمعیت شکست خورده فاقد روحیه عالی و نفرات کافی با آن همه مجروحان در مدتی به این کوتاهی که شاید بیک شبانه روز کامل نمی رسید، چنین تغییر قیافه دادند و با عزمی راسخ و روحیه ای بسیار خوب، آماده تعقیب دشمن شدند تا آنجا که قرآن در باره آنها میگوید: هنگامی که خبر اجتماع دشمن برای حمله، به آنها

رسید آنها نه تنها نهراسیدند بلکه ایمانشان و بدنبال آن استقامتشان افزوده شد. و این خاصیت ایمان به هدف است که هر قدر انسان مشکلات و مصائب را بیشتر و نزدیکتر ببیند، پایمردی و استقامت او بیشتر می شود و در حقیقت تمام نیروهای معنوی و مادی او برای مقابله با خطر، بسیج میگردد. این دگرگونی عجیب در این فاصله کوتاه، انسان را با سرعت و عمق تاثیر تربیتی آیات قرآن و بیانات گیرا و مؤثر پیغمبر اسلام ص آشنا می سازد که این خود در سر حد یک اعجاز است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۵]

اشاره

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵)

ترجمه:

۱۷۵- این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس) می ترساند، از آنها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید.

تفسیر:

این آیه دنباله آیاتی است که در باره غزوه "حمراء الاسد" نازل گردید و "ذلكم" اشاره به کسانی است که مسلمانان را از قدرت لشکر قریش می ترسانیدند تا روحیه آنها را تضعیف کنند بنا بر این معنی آیه چنین است: عمل نعیم بن مسعود و یا کاروان عبد القیس فقط یک عمل شیطانی است که برای ترساندن دوستان شیطان صورت گرفته، یعنی این گونه وسوسه ها تنها در کسانی اثر میگذارد که از اولیاء و دوستان شیطان باشند و اما افراد با ایمان و ثابت قدم هیچگاه تحت تاثیر این وسوسه ها واقع نمی شوند، بنا بر این شما که از پیروان شیطان نیستید، نباید از این وسوسه ها متزلزل شوید.

تعبیر از نعیم بن مسعود و یا کاروان عبد القیس به شیطان، یا بخاطر این

است که عمل آنها برآستی عمل شیطانی بود و با الهام او صورت گرفت، زیرا در قرآن و اخبار، معمولاً هر عمل زشت و خلافی، عمل شیطانی نامیده شده، چون با وسوسه های شیطان انجام می گیرد.

و یا منظور از شیطان، خود این اشخاص می باشند و این از مواردی است که شیطان بر مصداق انسانی آن، گفته شده، زیرا شیطان معنی وسیعی دارد و همه اغواگران را اعم از انسان و غیر انسان شامل می شود، چنان که در سوره انعام آیه ۱۱۲ می خوانیم: **وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ :**

"این چنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انسانی و جن قرار دادیم." **وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ :** در پایان آیه می فرماید: اگر ایمان دارید، از من و مخالفت فرمان من بترسید، یعنی ایمان با ترس از غیر خدا سازگار نیست.

همانطور در جای دیگر می خوانیم: **فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا :**

"کسی که به پروردگار خود ایمان بیاورد از هیچ نقصان و طغیانی ترس نخواهد داشت" (سوره جن آیه ۱۴).

بنا بر این اگر در قلبی ترس از غیر خدا پیدا شود، نشانه عدم تکامل ایمان و نفوذ وسوسه های شیطانی است، زیرا میدانیم در عالم بیکران هستی تنها پناهگاه خدا است و مؤثر بالذات فقط او است و دیگران در برابر قدرت او قدرتی ندارند.

اصولاً مؤمنان اگر ولی خود را که خدا است با ولی مشرکان و منافقان که شیطان است مقایسه کنند، میدانند که آنها در برابر خداوند هیچگونه قدرتی ندارند و بهمین دلیل نباید از آنها، کمترین وحشتی داشته باشند، نتیجه این سخن آن است که هر کجا ایمان نفوذ کرد شهادت و شجاعت نیز به همراه آن نفوذ خواهد کرد.

اشاره

وَلَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنُضِرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
(۱۷۶) إِنَّ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنُضِرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷)

ترجمه:

۱۷۶- کسانی که در راه کفر بر یکدیگر پیشی می گیرند، تو را غمگین ن سازند، زیرا آنها هرگز زبانی به خداوند نمی رسانند (بعلاوه) خدا می خواهد (آنها را بحال خود واگذارد و در نتیجه) بهره ای برای آنها در آخرت قرار ندهد، و برای آنها مجازات بزرگی است.

۱۷۷- کسانی که ایمان را دادند و کفر را خریداری کردند هرگز به خدا زبانی نمی رسانند و برای آنها مجازات دردناکی است.

تفسیر:

تسلیت به پیامبر (ص)

وَلَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ

روی سخن در این آیه به پیامبر ص است و به دنبال حادثه دردناک احد، خداوند او را تسلیت می گوید که ای پیامبر! از این که می بینی جمعی در راه کفر، بر یکدیگر پیشی می گیرند، و گویا با هم مسابقه گذاشته اند، هیچگاه غمگین مباش، زیرا:

آنها هرگز هیچگونه زبانی به خداوند نمی رسانند (إِنَّهُمْ لَنُضِرُّوا اللَّهَ شَيْئًا) بلکه خودشان در این راه زیان می بینند، اصولاً نفع و ضرر و سود و زیان برای موجوداتی است که وجودشان از خودشان نیست، اما خداوند ازلی و ابدی که از

هر جهت بی نیاز است و وجودش نامحدود، کفر و ایمان مردم و کوششها و تلاشهای آنها در این راه چه اثری برای خداوند میتواند داشته باشد؟ آنها هستند که در پناه ایمان، تکامل می یابند و بخاطر کفر تنزل و سقوط می کنند.

بِعَلَاوَةِ خِلَافَاتِهَا فَرَامُوشَ نَخَوَاهِدُ شَدَّ وَ بِه نَتِیْجَةُ اَعْمَالِ خُودِ خَوَاهِنْدُ رَسِیْدُ. یُرِیْدُ اللّٰهُ اَلَّا یَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِی الْاٰخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ: "خدا می خواهد آنها را در این راه، آزاد بگذارد و چنان به سرعت راه کفر را بپویند که کمترین بهره ای در آخرت نداشته باشند، بلکه عذاب عظیم در انتظار آنها باشد."

در حقیقت آیه میگوید: اگر آنها در راه کفر بر یکدیگر پیشی میگیرند، نه بخاطر این است که خدا نمیتواند جلو آنها را بگیرد بلکه خدا آزادی عمل به- آنها داده تا هر چه میتوانند انجام دهند و نتیجه اش محرومیت کامل آنها از مواهب جهان دیگر است بنا بر این، آیه نه تنها دلالت بر جبر ندارد بلکه یکی از دلایل آزادی اراده است. سپس در آیه بعد، مطلب را بطور وسیعتر، عنوان کرده و می فرماید: إِنَّ الَّذِیْنَ اشْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِیْمَانِ لَنْ یَضُرُّوا اللّٰهَ شَیْئًا: یعنی نه تنها افرادی که به سرعت در راه کفر، پیش میروند چنین هستند، بلکه تمام کسانی که به نوعی راه کفر را پیش گرفته اند و ایمان را از دست داده و در مقابل آن، کفر خریداری نموده اند، هرگز بخدا زیان نمیرسانند و زیان آن، دامنگیر خودشان می شود.

و در پایان آیه می فرماید: وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیْمٌ: آنها عذاب دردناک دارند، و این تفاوت در تعبیر که در اینجا "عَذَابٌ أَلِیْمٌ" و در آیه قبل "عَذَابٌ عَظِیْمٌ" ذکر شده بود بخاطر آن است که آنها در مسیر کفر با سرعت بیشتری پیش می رفتند.

اشاره

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُظْمِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُظْمِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۷۸)

ترجمه:

۱۷۸- آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم به سود آنها است، ما به آنان مهلت می دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذاب خوار کننده ای برای آنها می باشد.

تفسیر:

اشاره

سنگین بارها

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُظْمِي لَهُمْ (۱) لَهُمْ

...

به دنبال تسلیت و دلداری به پیامبر ص نسبت به تلاش و کوشش بی حساب دشمنان حق، در آیات گذشته، خداوند در این آیه روی سخن را متوجه آنها کرده و در باره سرنوشت شومی که در پیش دارند، سخن میگوید (این آیه نیز در حقیقت بحثهای مربوط بحادثه احد و حوادث بعد از آن را تکمیل میکند زیرا یک جا روی سخن به پیامبر ص بود و یک جا به مؤمنان و در اینجا روی سخن به مشرکان است).

آیه فوق به آنها اخطار میکند که هرگز نباید آنها امکاناتی را که خدا در اختیارشان گذاشته و پیروزی هایی که گاهگاه نصیبشان میشود و آزادی عملی که دارند دلیل بر این بگیرند که افرادی صالح و درستکار هستند و یا نشانه ای از

ص: ۱۸۲

۱- ۱) -نملى از ماده املاء به معنی کمک دادن است که در بسیاری از مواقع به معنی مهلت دادن که آن خود یک نوع کمک دادن نیز محسوب میشود آمده است، در آیه فوق نیز بهمین معنی است یعنی آنها را مهلت میدهیم.

خشنودی خدا نسبت بخودشان فکر کنند.

توضیح اینکه: از آیات قرآن مجید استفاده میشود که خداوند افراد گنهکار را در صورتی که زیاد آلوده گناه نشده باشند بوسیله زنگهای بیدار باش و عکس- العمل های اعمالشان، و یا گاهی بوسیله مجازاتهای متناسب با اعمالی که از آنها سرزده است، بیدار می سازد و براه حق بازمی گرداند. اینها کسانی هستند که هنوز شایستگی هدایت را دارند و مشمول لطف خداوند می باشند و در حقیقت مجازات و ناراحتیهای آنها، نعمتی برای آنها محسوب می شود. چنان که در قرآن می خوانیم: **ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**: در خشکی ها و دریاها، فساد و تباهی بر اثر اعمال مردم، ظاهر شد تا خداوند نتیجه قسمتی از اعمال آنها را به آنها بچشاند، شاید که ایشان برگردند (سوره روم آیه ۴۱).

ولی آنها که در گناه و عصیان، غرق شوند و طغیان و نافرمانی را بمرحله نهایی برسانند، خداوند آنها را بحال خود وامی گذارد و به اصطلاح به آنها میدان میدهد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و استحقاق حد اکثر مجازات را پیدا کنند.

اینها کسانی هستند که تمام پل ها را در پشت سر خود ویران کرده اند، و راهی برای بازگشت نگذاشته اند و پرده حیا و شرم را دریده و لیاقت و شایستگی هدایت الهی را کاملاً از دست داده اند.

آیه فوق، این معنی را تاکید کرده می فرماید: گمان نکنند آنهایی که کافر شدند، مهلتی که به ایشان میدهیم برای آنها خوبست بلکه مهلت میدهیم تا به- گناه و طغیان خود بیفزایند و برای آنان عذاب خوار کننده است.

در خطبه ای که بانوی شجاع اسلام زینب کبری ع در شام در برابر حکومت خود کامه جبار، ایراد کرد، استدلال به این آیه را در برابر یزید طغیانگر که از مصادیق روشن گنهکار غیر قابل بازگشت بود، می خوانیم، آنجا که می فرماید:

"تو امروز شادی می کنی و چنین می پنداری که چون فراخنای جهان را بر

ما تنگ کرده ای و کرانه های آسمان را بر ما بسته ای و ما را همچون اسیران از این دیار به آن دیار میبری، نشانه قدرت تو است، و یا در پیشگاه خدا قدرت و منزلتی داری و ما را در درگاه او راهی نیست؟! اشتباه میکنی، این فرصت و آزادی را خداوند بخاطر این به تو داده تا پشتت از بار گناه، سنگین گردد و عذاب دردناک در انتظار تو است...

بخدا سوگند، اگر مسیر حوادث زندگی، مرا همچون زن اسیر، در پای تخت تو آورد، تصور نکنی که در نظر من کمترین شخصیت و ارزش داری، من ترا کوچک و پست و درخور هر گونه تحقیر و ملامت و توبیخ می شمرم... هر کار از دست ساخته است انجام ده، بخدا سوگند هرگز نور ما را خاموش نتوانی ساخت و وحی جاودانه و آئین حق ما را محو نخواهی کرد، تو نابود میشوی و این اختر تابناک هم چنان خواهد درخشید".

پاسخ به یک سؤال

آیه فوق، ضمناً به این سؤال که در ذهن بسیاری وجود دارد، پاسخ میگوید که چرا جمعی از ستمگران و افراد گنهکار و آلوده اینهمه غرق نعمتند و مجازات نمی بینند.

قرآن میگوید: اینها افراد غیر قابل اصلاحی هستند که طبق سنت آفرینش و اصل آزادی اراده و اختیار بحال خود واگذار شده اند، تا به آخرین مرحله سقوط برسند و مستحق حد اکثر مجازات شوند.

بعلاوه از بعضی از آیات قرآن، استفاده می شود که خداوند گاهی به اینگونه افراد، نعمت فراوانی میدهد و هنگامی که غرق لذت پیروزی و سرور شدند ناگهان همه چیز را از آنان میگیرد، تا حد اکثر شکنجه را در زندگی همین دنیا ببینند زیرا جدا شدن از چنین زندگی مرفهی، بسیار ناراحت کننده است چنان که می خوانیم:

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ: هنگامی که پنجهایی را که به آنها داده شده بود، فراموش کردند درهای هر خیری بروی آنان گشودیم تا شاد شوند، ناگهان هر آنچه داده بودیم از آنها باز گرفتیم، لذا فوق العاده ناراحت و غمگین شدند.

(انعام آیه ۴۴).

در حقیقت اینگونه اشخاص، همانند کسی هستند که از درختی، ظالمانه بالا میروند، هر قدر بالاتر میرود خوشحالتتر میشود تا آن هنگام که بقله درخت میرسد، ناگهان طوفانی میوزد و از آن بالا - چنان سقوط می کند که تمام استخوانهای او در هم می شکند.

یک نکته ادبی

از آنچه در تفسیر آیه گفتیم روشن میشود که "لام" در لِيَزِدُوا إِثْمًا "لام عاقبت" است نه "لام غایت"، توضیح اینکه: گاهی لام در لغت عرب در موردی بکار میرود که محبوب و مطلوب انسان است مانند... لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: "قرآن را برای این بسوی تو فرستادیم که مردم را از تاریکی به - روشنایی دعوت کنی" (ابراهیم آیه ۱).

بدیهی است هدایت مردم مطلوب و محبوب خدا است.

ولی گاهی کلمه لام در جایی بکار می رود که هدف شخص و محبوب او نیست، اما نتیجه عمل او است مانند لِيَكُونَ لَهُمْ عَذَابًا وَخِزْيَانًا: "فرعونیان موسی را از آب گرفتند، تا سرانجام، دشمن آنها گردد" (قصص - ۸).

مسلمانها برای این هدف او را از آب نگرفتند، اما این موضوع نتیجه کارشان بود.

این دو تعبیر مختلف نه تنها در ادبیات عرب، بلکه در ادبیات سایر زبانها

نیز دیده میشود و از اینجا پاسخ سؤال دیگری روشن میگردد که چرا خداوند فرموده: لیزدادوا اثما: (ما می خواهیم گناهان آنها زیاد گردد) زیرا این اشکال در صورتی است که "لام" علت و هدف باشد، نه لام عاقبت و نتیجه، بنا بر این معنی آیه چنین میشود: ما به آنها مهلت میدهیم که سرانجام و عاقبت آنها این است که پشتشان از بار گناه، سنگین میگردد، پس آیه فوق، نه تنها دلیل بر جبر نیست بلکه دلیل بر آزادی اراده است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۹]

اشاره

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمُّوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹)

ترجمه:

۱۷۹-ممکن نبود که خداوند مؤمنان را به همان صورت که شما هستید واگذارد، مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد، و (نیز) ممکن نبود که خداوند شما را از اسرار نهان آگاه سازد (تا مؤمنان و منافقان را از طریق علم غیب بشناسید زیرا این برخلاف سنت الهی است) ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برمیگزیند (و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است در اختیار او میگذارد) پس (اکنون که این جهان بوته آزمایش پاک و ناپاک است) به خدا و رسولان او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید پاداش بزرگی برای شماست.

مسلمانان تصفیه می شوند

قبل از حادثه احد موضوع "منافقان"، در میان مسلمانان، زیاد مطرح نبود بهمین دلیل آنها بیشتر، "کفار" را دشمن خود میدانستند، اما بعد از شکست احد و تضعیف موقتی مسلمانان راستین و آماده شدن زمینه برای فعالیت منافقان، فهمیدند دشمنانی خطرناکتر دارند که باید کاملاً مراقب آنها باشند و آنها منافقانند و این یکی از مهمترین نتایج حادثه احد بود.

آیه فوق، که آخرین آیه ای است که در اینجا از حادثه احد بحث میکند این حقیقت را بصورت یک قانون کلی بیان نموده و میگوید: مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ: "چنین چیزی ممکن نیست که خداوند مؤمنان را بهمان شکل که شما هستید بگذارد و آنها را تصفیه نکند و "طیب" (و پاک) را از "خبیث" (و ناپاک) متمایز نسازد- این یک حکم عمومی و همگانی است و یک سنت جاودانی پروردگار محسوب میشود که هر کس ادعای ایمان کند و در میان صفوف مسلمین برای خود جایی باز کند بحال خود رها نمیشود، بلکه با آزمایشهای پی در پی خداوند، بالآخره اسرار درون او فاش میگردد.

در اینجا ممکن بود سؤالی مطرح شود (و طبق پاره ای از روایات چنین سؤالی در میان مسلمانان نیز مطرح بود) و آن اینکه خدا که از اسرار درون همه کس آگاه است چه مانعی دارد که مردم را از وضع آنها آگاه کند و از طریق علم غیب، مؤمنان از منافقان شناخته شود.

قسمت دوم آیه و مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظَلِّعَكُمْ عَلَىٰ الْغَيْبِ به این سؤال پاسخ میگوید که: "هیچگاه خداوند اسرار پنهانی و علم غیب را در اختیار شما نخواهد

گذارد" زیرا آگاهی بر اسرار نهانی-بعکس آنچه بسیاری خیال می کنند- مشکلی را برای مردم، حل نمی کند، بلکه در بسیاری از موارد باعث هرج و مرج و از هم پاشیدن پیوندهای اجتماعی و خاموش شدن شعله های امید و از بین رفتن تلاش و کوشش در میان توده مردم، می گردد.

و از همه مهمتر اینکه باید ارزش اشخاص از طریق اعمال آنها روشن گردد نه از راه دیگر و مسئله آزمایش و امتحان پروردگار نیز، چیزی جز این نیست، بنا بر این راه شناسایی افراد، تنها اعمال آنها است (۱).

سپس پیامبران خدا را، از این حکم استثناء کرده و می فرماید: **وَ لَکِنَّ اللّٰهَ یَجْتَبِیْ مِنْ رُءُوسِهِ مَنْ یَّشَاءُ**: خداوند هر زمان بخواهد از میان پیامبران، کسانی را انتخاب می کند و گوشه ای از "علم غیب" بی پایان خود و اسرار درون مردم را که شناخت آن برای تکمیل رهبری آنها لازم است در اختیار آنان قرار می دهد، ولی در هر حال قانون کلی و عمومی و جاودانی برای شناخت اشخاص، اعمال آنها است.

از این جمله استفاده می شود که پیامبران ذاتا عالم به غیب نیستند و نیز استفاده می شود که آنها بر اثر تعلیم الهی قسمتی از اسرار غیب را می دانند بنا بر این افرادی هستند که از غیب آگاه می شوند و همچنین مقدار آگاهی آنها بسته به مشیت خداوند است.

ناگفته پیدا است که منظور از مشیت، و خواست خدا در این آیه، همانند آیات دیگر، همان "اراده آمیخته با حکمت" است یعنی خدا هر کس را شایسته ببیند و حکمتش اقتضا کند، به اسرار غیب آگاه می سازد.

ص: ۱۸۸

۱-۱) -در ذیل آیه " **وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ** ... " (سوره بقره آیه ۱۵۵) در مورد آزمایشهای خداوند، مشروحا این سؤال را مطرح کرده و پاسخ گفته ایم که آزمایشهای الهی در حقیقت یک نوع پرورش و تربیت است، نه استعلام و خبرگیری، برای توضیح بیشتر به آن بحث، مراجعه شود.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ

در پایان آیه، خاطر نشان می سازد، اکنون که میدان زندگی میدان آزمایش و جداسازی پاک از ناپاک و مؤمن از منافق است، پس شما برای اینکه از این بوته آزمایش، خوب بدر آئید "بخدا و پیامبران او ایمان آورید" اما تنها به ایمان آوردن اکتفاء نمی کند و می فرماید "اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، اجر و پاداش بزرگ در انتظار شما است".

این نکته، در آیه قابل توجه است که از مؤمن، تعبیر به "طیب" (پاکیزه) شده است و می دانیم پاکیزه، چیزی است که بر همان آفرینش نخست باقی بماند، و اشیاء خارجی و بیگانه، آن را "خبیث و ناپاک" نسازد، آب پاکیزه، جامه پاکیزه و مانند آن، چیزی است که عوامل آلوده خارجی به آن نرسیده باشد و از این استفاده می شود که ایمان داشتن، فطرت و آفرینش نخستین انسان است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۰]

اشاره

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰)

ترجمه:

۱۸۰- آنها که بخل می ورزند و آنچه را خدا از فضل خود به آنان داده انفاق نمی کنند، گمان نکنند برای آنها خیر است، بلکه برای آنها شر است، به زودی در روز قیامت آنچه را در باره آنان بخل ورزیدند همانند طوقی به گردن آنها می افکنند و میراث آسمانها و زمین از آن خدا است و خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

طوق سنگین اسارت

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ

...

آیه فوق، سرنوشت بخیلان را در روز رستاخیز، توضیح می دهد، همانها که در جمع آوری و حفظ ثروت میکوشند و از انفاق کردن در راه بندگان خدا، خود-داری می کنند.

گرچه در آیه، نامی از زکات و حقوق واجب مالی برده نشده، ولی در روایات اهل بیت و همچنین در گفتار مفسران، آیه به مانعان زکات تخصیص داده شده است و تشدیدهایی که در آیه بچشم می خورد نیز دلیل بر این است که منظور انفاق مستحبی نیست.

آیه می گوید: "افرادی که بخل می ورزند و از آنچه خداوند از فضل خود به آنها داده در راه او نمی دهند، تصور نکنند بسود آنها است، بلکه این کار به-زیان آنها تمام می شود".

سپس سرنوشت آنها را در رستاخیز، چنین توصیف می کند: سَيَطُوقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: بزودی اموالی را که در مورد آن بخل ورزیدند، همانند طوقی در گردن آنها می آویزند.

از این جمله استفاده می شود، اموالی که حقوق واجب آن، پرداخته نشده، و اجتماع، از آن بهره ای نگرفته است و تنها در مسیر هوسهای فردی و گاهی مصارف جنون آمیز بکار گرفته شده و یا بی دلیل رویهم انباشته گردیده و هیچکس از آن استفاده نکرده، همانند سایر اعمال زشت انسان، در روز رستاخیز طبق قانون "تجسم اعمال"، تجسم می یابد، و بصورت وسیله عذاب دردناکی در خواهد آمد.

تجسم اینگونه اموال به طوقی که بر گردن می افتد اشاره به این حقیقت است

یعنی این اموال، چه در راه خدا و بندگان او انفاق شود یا نشود، بالاخره از صاحبان آن جدا خواهد شد، و خداوند وارث همه میراث های زمین و آسمان خواهد بود، اکنون که چنین است چه بهتر که پیش از جدا شدن از آنها، از برکات معنوی آن بهره مند گردند، نه تنها از حسرت و مسئولیت آن.

و در پایان آیه می فرماید: خدا از اعمال شما آگاه است اگر بخل بورزید میدانند و اگر در راه کمک به جامعه انسانی از آن استفاده کنید آن را نیز میدانند و بهر کس پاداش مناسبی خواهد داد (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۱ تا ۱۸۲]

اشاره

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْآبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲)

ترجمه:

۱۸۱- خداوند سخن آنها را که گفتند خدا فقیر است و ما بی نیازیم، شنید، آنچه را آنها گفتند خواهیم نوشت و (همچنین) به قتل رسانیدن پیامبران را به ناحق (می نویسیم) و به آنها می گوئیم بچشید عذاب سوزان را.

۱۸۲- اینها بخاطر چیزی است که دستهای شما از پیش فرستاده و خداوند به بندگان (خود) ستم نمی کند.

شان نزول:

آیه در باره توییخ و سرزنش یهود نازل شده است، ابن عباس می گوید:

پیامبر ص نامه ای به یهود "بنی قینقاع" نوشت و در طی آن، آنها را به انجام نماز و پرداخت زکات، و دادن قرض بخدا (منظور از این جمله انفاق در راه خدا

است که برای تحریک حد اکثر عواطف مردم از آن چنین تعبیر شده است (دعوت نمود).

فرستاده پیامبر ص به خانه ای که مرکز تدریس مذهبی یهودیان بود و بیت المدارس نام داشت وارد شد، و نامه را بدست "فناص" دانشمند بزرگ یهود داد، او پس از مطالعه نامه، با لحن استهزا آمیزی گفت: اگر سخنان شما راست باشد، باید گفت: خدا فقیر است و ما غنی و بی نیاز! زیرا اگر او فقیر نبود، از ما قرض نمی خواست! (اشاره به آیه "مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا" (۱) بعلاوه محمد ص معتقد است، خدا شما را از رباخواری نهی کرده، در حالی که خود او در برابر انفاقها بشما وعده ربا و فزونی میدهد! (اشاره به آیه "يُزِيهِ الصَّدَقَاتِ" (۲)).

ولی بعداً "فناص" انکار کرد که چنین سخنانی را گفته باشد در این موقع آیات فوق نازل گشت (۳).

تفسیر:

آیه نخست می گوید: "خدا سخن کفر آمیز یهود را که می گفتند: "خداوند فقیر است و ما غنی هستیم شنید" اگر در برابر مردم آن را انکار کنند، در پیشگاه خدا که همه سخنان را می شنود قابل انکار نیست، او حتی امواج صوتی فوق العاده ضعیف یا بسیار نیرومندی که گوشهای آدمی از درک آن عاجز است می شنود، (لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ).

بنا بر این انکار آنها بیهوده است سپس می گوید: سنکتب ما قالوا: "یعنی

ص: ۱۹۳

۱-۱ - حدید-۱۱.

۲-۲ - بقره-۲۷۶.

۳-۳ - اسباب النزول واقدی صفحه ۹۹ و تفسیر روح البیان ذیل همین آیه.

نه تنها سخنان آنها را میشنویم بلکه همه آنها را می نویسیم" -بدیهی است منظور از نوشتن همانند نوشتن ما در صفحه کاغذ نیست، بلکه منظور نگاهداری آثار عمل است که طبق قانون بقای "انرژی-ماده" همواره در جهان باقی خواهد ماند، و حتی کتابت و نوشتن فرشتگان خداوند نیز نوعی نگاهداری عمل است که از هر کتابتی بالاتر می باشد.

سپس می گوید: نه تنها این سخن کفر آمیز آنها را می نویسیم، پیامبرانی را هم که بنا حق کشتند ثبت می کنیم (وَقَتَلَهُمُ الْاَنْبِيَاءُ).

یعنی مبارزه جمعیت یهود و صف بندی آنها در برابر پیامبران، تازه نیست این نخستین بار نیست که یهود، پیامبری را استهزا می کنند، آنها در طول تاریخ خود از این نوع جنایات فراوان دارند، جمعیتی که جرئت و جسارت را بجایی برساند که جمعی از پیامبران خدا را بقتل برسانند چه جای تعجب که چنین سخنان کفر آمیزی به زبان جاری کنند؟! ممکن است گفته شود کشتن پیامبران، مربوط به یهودیان عصر پیامبر اسلام ص نبود، ولی همانطور که سابقا هم گفته ایم، این نسبت بخاطر آن است که آنها به اعمال نیاکان خود راضی بودند، و به همین جهت در مسئولیت آن، سهیم و شریک بوده اند.

اما ثبت و حفظ اعمال آنها بی جهت نیست، برای این است که روز رستاخیز آن را در برابر آنها قرار دهیم و بگوئیم اکنون نتیجه اعمال خود را بصورت عذاب سوزان بچشید (وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ).

این عذاب دردناک که هم اکنون، تلخی آن را می چشید، نتیجه اعمال خود شما است، این شما بودید که بخود ستم کردید، خدا هرگز به کسی ستم نخواهد کرد (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ اَيْدِيكُمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ).

اصولا اگر امثال شما جنایتکاران، مجازات اعمال خود را نبینید و در ردیف نیکوکاران قرار گیرید، این نهایت ظلم است و اگر خدا، چنین نکند "ظلام"

(بسیار ظلم کننده) خواهد بود.

در نهج البلاغه از علی ع نقل شده که فرمود:

و ایما الله ما كان قوم قط في غضن نعمه من عيش فزال عنهم الا - بذنوب اجترحوها لان الله ليس بظلام للعبيد: "بخدا سوگند، هیچ جمعیتی غرق نعمت نشدند سپس آن نعمت از آنها سلب نگرددید مگر بخاطر گناهانی که مرتکب شده بودند" سپس امام به - همین جمله استناد کرده می فرماید: لان الله ليس بظلام للعبيد: "زیرا خداوند به بندگان خود ستم نمی کند و از افراد شایسته سلب نعمت نمی نماید!" این آیه از جمله آیاتی است که، از یک سو مذهب جبریون را نفی میکند و از سوی دیگر، اصل عدالت را، در مورد افعال خداوند تعمیم میدهد.

توضیح اینکه: آیه فوق تصریح میکند، که هر گونه کفر و پاداش از طرف خداوند بخاطر اعمالی است که مردم با اراده خودشان آن را انجام داده اند.

(ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ): "این بخاطر کارهایی است که دست های شما آن را از پیش فرستاده است" (۱).

از سوی دیگر آیه فوق با صراحت می گوید: "خداوند هیچگاه ظلم نمی کند و قانون پاداش او بر محور عدالت مطلق دور می زند" این همان چیزی است که عدلیه (فائلین به عدل یعنی شیعه و جمعی از اهل تسنن که "معتزله" نام دارند) به آن معتقد هستند.

اما در برابر آنها، جمعی از اهل تسنن که "اشاعره" نامیده می شوند، عقیده شگفت انگیزی دارند. آنها می گویند: "اصولا ظلم در باره خدا تصور نمی شود، و هر کار که او انجام دهد عین عدالت است، حتی اگر تمام صالحان را به دوزخ و تمام

ص: ۱۹۵

۱-۱) -نسبت دادن اعمال آدمی به دست او بخاطر آنست که غالب کارها با دست انجام میگیرد و گرنه این حکم اختصاصی باعمال دست ندارد. و لذا در زبان فارسی هم، می گوئیم، فلان کار از دست فلان کس سرزد در حالی که ممکن است، دست او هیچگونه دخالتی نداشته باشد.

ستمگران را به بهشت ببرد ظلمی نکرده است و هیچ کس نمی تواند، چون و چرا کند"!

آیه فوق، این گونه عقائد را بکلی طرد می کند و می گوید: اگر خداوند، افراد را بدون انجام کار خلاف، مجازات کند، "ظالم" بلکه "ظلام" خواهد بود.

واژه ظلام، صیغه مبالغه و بمعنی بسیار ظلم کننده است، انتخاب این کلمه در اینجا با آنکه خداوند کمترین ظلمی روا نمیدارد، شاید بخاطر این باشد که اگر او مردم را مجبور بکفر و گناه کند و انگیزه های کارهای زشت را در آنان بیافریند و سپس آنها را بجرم اعمالی که جبرا انجام داده اند کیفر دهد ظلم کوچکی انجام نداده بلکه "ظلام" خواهد بود!

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۳ تا ۱۸۴]

اشاره

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرَسُوْلِ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنٰتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ (۱۸۳) فَاِنْ كَذَّبُوْكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاؤُا بِالْبَيِّنٰتِ وَالرُّبْرِ وَالْكِتٰبِ الْمُنِيْرِ (۱۸۴)

ترجمه:

۱۸۳- (اینها) همانها (هستند) که گفتند خداوند از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا (این معجزه را انجام دهد) قربانی بیاورد که آتش (صاعقه آسمانی) آن را بخورد! بگو پیامبرانی پیش از من دلایل روشن و آنچه را گفتید آوردند پس چرا آنها را به قتل رسانیدید اگر راست می گوئید؟! ۱۸۴- پس اگر (این بهانه جویان) تو را تکذیب کنند (چیز تازه ای نیست) رسولان پیش از تو را (نیز) تکذیب کردند همانها که دلایل آشکار و نوشته های متین و محکم و کتاب روشنی بخش آورده بودند.

ص: ۱۹۶

جمعی از بزرگان یهود به حضور پیامبر ص رسیدند و گفتند: تو ادعا می کنی که خداوند ترا بسوی ما فرستاده و کتابی هم بر تو نازل کرده است، در حالی که خداوند در تورات از ما پیمان گرفته است به کسی که ادعای نبوت کند، ایمان نیاوریم مگر این که برای ما حیوانی را قربانی کند و آتش (صاعقه ای) از آسمان بیاید و آن را بسوزاند اگر تو نیز چنین کنی ما بتو ایمان خواهیم آورد آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

بهانه جویی یهود

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ إِلَيْنَا

...

یهود، برای این که از قبول اسلام، سرباز زنند، بهانه های عجیبی می آوردند از جمله همان است که در آیه فوق، به آن اشاره شد، آنها می گفتند: "خداوند از ما پیمان گرفته که دعوت هیچ پیامبری را نپذیریم، تا برای ما قربانی بیاورد که آتش، آن را بخورد".

مفسران گفته اند: یهود ادعا می کردند که پیامبران الهی برای اثبات حقانیت خود باید حتما دارای این معجزه مخصوص باشند و حیوانی را قربانی کنند و بوسیله صاعقه آسمانی در برابر مردم سوخته شود.

اگر براستی یهود، این کار را بعنوان یک معجزه می خواستند، نه لجاجت و بهانه جویی، مطلبی بود، ولی تاریخ گذشته آنها و همچنین برخوردهای مختلفی که با پیامبر اسلام ص داشتند، این حقیقت را بخوبی ثابت میکرد که منظور

آنها هرگز، تحقیق حق نبود بلکه آنها هر روز برای فرار از پذیرش اسلام، در برابر فشار محیط و استدلالات روشن قرآن، پیشنهاد جدیدی می کردند و اگر هم انجام می شد باز ایمان نمی آوردند، بدلیل اینکه آنها در کتابهای خود تمام نشانه های پیامبر اسلام ص را خوانده بودند و با این حال از قبول حق، سرباز می زدند.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: **قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ فَلِمَ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**: "در پاسخ این بهانه جویی ها به- آنها بگو، گروهی از پیامبران بنی اسرائیل پیش از من آمدند و نشانه های روشنی با خود آوردند و حتی چنین قربانی برای شما آوردند اگر راست می گوئید چرا به- آنها ایمان نیاوردید و چرا آنها را کشتید(اشاره به زکریا و یحیی و جمع دیگری از پیامبران بنی اسرائیل است که بدست خود آنان بقتل رسیدند).

بعضی از مفسران اخیر(مانند نویسنده تفسیر المنار)احتمال دیگری در باره مسئله قربانی داده است که خلاصه آن این است: منظور آنها این نبوده که حیوانی ذبح شود و آتشی بطرز اعجاز آمیز از آسمان فرود آید و آن را بسوزاند بلکه منظور این بوده که در دستورات مذهبی آنها یک نوع قربانی بنام قربانی سوختنی بوده، حیوانی را سر می بریدند و با مراسم مخصوصی آن را آتش می زدند که شرح این مراسم در فصل اول سفر لاویان از تورات آمده است.

آنها مدعی بودند که خدا با ما عهد کرده که این دستور "قربانی سوختنی" در هر آئین آسمانی خواهد بود، و چون در آئین اسلام نیست ما بتو ایمان نمی آوریم! ولی این احتمال در تفسیر آیه بسیار بعید است، زیرا اولاً این جمله در آیه فوق عطف بر بیانات شده که گواهی می دهد منظور از آن یک کار اعجاز آمیز است که با این تفسیر تطبیق نمی کند ثانیاً کشتن یک حیوان و سپس سوزاندن آن یک عمل خرافی است و نمی تواند جزء دستورات آسمانی انبیاء باشد. **فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ** در این آیه خداوند، پیامبر خود را دلداری می دهد که اگر این جمعیت

سخنان ترا نپذیرند نگران نباش، زیرا این موضوع سابقه بسیار دارد، پیامبرانی پیش از تو آمدند و آنها را تکذیب کردند. ﴿جَاؤُ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ﴾ در حالی که آن پیامبران هم نشانه های روشن و معجزات آشکار با خود داشتند (البينات) و هم کتب محکم و عالی (الزبر) و هم کتابهای روشنی بخش (الكتاب المنير).

باید توجه داشت که "زبر" جمع "زبور" به معنی کتابی است که با استحکام نوشته شده است زیرا این ماده در اصل به معنای نوشتن است، اما نه هر گونه نوشتن بلکه نوشتنی که با استحکام توأم باشد.

و اما تفاوت "الزبر" و "الْكِتَابِ الْمُنِيرِ" با اینکه هر دو از جنس کتاب می باشد ممکن است از این جهت باشد که اولی اشاره به کتب پیامبران قبل از موسی ع است و دومی به تورات و انجیل، زیرا قرآن در سوره مائده آیه ۴۴ و ۴۶ از آنها بعنوان "نور" یاد کرده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ... وَ آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ﴾.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که زبور، تنها به آن قسمت از کتب آسمانی گفته می شود که محتوی پند و اندرز و نصیحت است (همانطور که زبور منسوب به - داود که اکنون در دست است سراسر پند و اندرز می باشد) ولی کتاب آسمانی یا کتاب منیر به آن قسمت گفته می شود که دارای احکام و قوانین و دستورات فردی و اجتماعی می باشد.

اشاره

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ
الغُرُورِ (۱۸۵)

ترجمه:

۱۸۵- هر کس مرگ را می چشد و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت، پس آنها که از تحت جاذبه آتش (دوزخ) دور شدند و به بهشت وارد گشتند نجات یافته و به سعادت نائل شده اند، و زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست!

تفسیر:

قانون عمومی مرگ

به دنبال بحث در باره لجاجت مخالفان و افراد بی ایمان، این آیه، اشاره به قانون عمومی مرگ و سرنوشت مردم در رستاخیز می کند، تا هم دلداری برای پیامبر ص و مؤمنان باشد و هم هشدار به مخالفان گناهکار!

این آیه نخست اشاره به قانونی می کند که حاکم بر تمام موجودات زنده جهان است و می گوید تمام زندگان خواه و ناخواه روزی مرگ را خواهند چشید (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ).

گرچه بسیاری از مردم مایلند، که فناپذیر بودن خود را فراموش کنند ولی این واقعیتی است، که اگر ما آن را فراموش کنیم، آن هرگز ما را فراموش نخواهد کرد، حیات و زندگی این جهان، بالاخره پایانی دارد، و روزی میرسد که مرگ به سراغ هر کس خواهد آمد و ناچار است از این جهان رخت بربندد.

منظور از "نفس" در آیه مجموعه جسم و جان است، اگر چه گاهی نفس

در قرآن، تنها به روح نیز اطلاق می شود، و تعبیر به چشیدن اشاره به احساس کامل است، زیرا گاه می شود انسان غذایی را با چشم می بیند و یا با دست لمس می کند، ولی اینها هیچکدام احساس کامل نیست، مگر زمانی که بوسیله ذائقه خود آن را بچشد، و گویا در سازمان خلقت بالاخره مرگ نیز یک نوع غذا برای آدمی و موجودات زنده است. وَ إِنَّمَا تُوفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...

سپس می گوید: بعد از زندگی این جهان، مرحله پاداش و کیفر اعمال شروع می شود، در اینجا عمل است بدون جزا و آنجا جزا است بدون عمل.

جمله "توفون" که به معنی پرداخت کامل است نشان می دهد که اجر و پاداش انسان بطور کامل در روز قیامت پرداخت می گردد، بنا بر این مانعی ندارد که در عالم برزخ (جهانی که واسطه میان دنیا و آخرت است) قسمتی از نتایج اعمال خود و پاداش و کیفر را ببیند، زیرا این پاداش و کیفر برزخی کامل نیست. فَمَنْ زُخِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ كَلِمَةً "زخرح" در اصل به معنی این است که انسان خود را از تحت تاثیر جاذبه و کشش چیزی تدریجا خارج و دور سازد و "فاز" در اصل به معنی نجات از هلاکت و رسیدن به محبوب است.

جمله فوق می گوید: کسانی که از تحت تاثیر جاذبه آتش دوزخ دور شوند و داخل در بهشت گردند، نجات یافته، و محبوب و مطلوب خود را پیدا کرده اند.

گویا دوزخ با تمام قدرتش انسانها را به سوی خود جذب می کند، و راستی عواملی که انسان را به سوی آن می کشاند جاذبه عجیبی دارند. آیا هوس های زود گذر، لذات جنسی نامشروع، مقامها و ثروت های غیر مباح، برای هر انسانی جاذبه ندارد؟! ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که اگر مردم نکوشند و خود را از تحت جاذبه این عوامل فریبند، دور ندارند، تدریجا به سوی آن جذب خواهند شد.

اما آنها که با تربیت و تمرین و آموزش و پرورش خود را تدریجا کنترل می نمایند و به مقام نفس مطمئنه (روح آرام شده) می رسند نجات یافتگان واقعی محسوب می شوند، و احساس امنیت و آرامش می کنند. وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ این جمله، بحث گذشته را تکمیل می کند و می گوید: زندگی دنیا تنها یک تمتع و بهره برداری غرور آمیز است. این زندگی و عوامل سرگرم کننده آن از دور فریبندگی خاصی دارد، اما بهنگامی که انسان به آن نائل می گردد، و از نزدیک آن را لمس می کند، معمولا چیزی تو خالی بنظر می رسد، و معنی "متاع غرور" نیز چیزی جز این نیست..

بعلاوه لذات مادی از دور، خالص بنظر می رسند، اما بهنگامی که انسان به آن نزدیک می شود می بیند آلوده با انواع ناراحتی هاست و این یکی دیگر از فریبندگی های جهان ماده است.

همچنین انسان غالبا به فناپذیری آنها توجه ندارد اما به زودی متوجه می شود که چقدر آنها سریع الزوال و فناپذیرند.

البته این تعبیرات در قرآن و اخبار، مکرر آمده است و هدف همه آنها یک چیز است و آن این است که انسان، جهان ماده و لذات آن را، هدف نهایی خود قرار ندهد که نتیجه اش غرق شدن در انواع جنایات و دور شدن از حقیقت و تکامل انسانی است، ولی استفاده از جهان ماده و مواهب آن بعنوان یک وسیله برای نیل به تکامل انسانی، نه تنها نکوهیده نیست بلکه لازم و ضروری می باشد.

اشاره

لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَتَسْتَمِعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶)

ترجمه:

۱۸۶- بطور مسلم در اموال و نفوس خود آزمایش می شوید و از آنها که پیش از شما کتاب (آسمانی) داده شدند (یعنی یهود و همچنین) از آنها که راه شرک پیش گرفتند سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید، و اگر استقامت کنید و تقوی پیشه سازید (شایسته تر است) زیرا اینها از کارهای محکم و قابل اطمینان است.

شان نزول:

هنگامی که مسلمانان، از مکه به مدینه مهاجرت نمودند و از خانه و زندگی خود دور شدند مشرکان دست تجاوز به اموال آنها دراز کرده به تصرف خود در- آوردند و به هر کس دست می یافتند، از اذیت و آزار زبانی و بدنی فروگذار نمی کردند.

و بهنگامی که به مدینه آمدند، در آنجا گرفتار بدگویی و آزار یهودیان مدینه شدند، مخصوصاً یکی از آنان بنام کعب بن اشرف شاعری بد زبان و کینه توز بود، که پیوسته پیامبر و مسلمانان را به وسیله اشعار خود، هجو می کرد و مشرکان را بر ضد آنها تشویق می نمود، حتی زنان و دختران مسلمان را موضوع غزل سرایی و عشقبازی خود قرار می داد. خلاصه کار وقاحت را بجایی رسانید که پیامبر ص ناچار دستور قتل او را صادر کرد و بدست مسلمانان کشته شد.

آیه فوق طبق روایاتی که از مفسران نقل شده اشاره به این موضوعات می کند و مسلمانان را به ادامه مقاومت تشویق می نماید.

از مقاومت خسته نشوید

لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ

"شما در جان و مال، مورد آزمایش قرار خواهید گرفت" و اصولاً این جهان صحنه آزمایش است و ناگزیر باید خود را آماده مقابله با حوادث و رویدادهای سخت و ناگوار کنید، و این در حقیقت هشدار و آماده باشی است به همه مسلمانان که گمان نکنند حوادث سخت زندگی آنها، پایان یافته و یا مثلاً با کشته شدن کعب بن اشرف، شاعر بد زبان پرخاشگر و آشوب طلب، دیگر ناراحتی و زخم - زبان از دشمن نخواهند دید.

به همین جهت می فرماید: **وَلَتَسْلِمَنَّ مَعَكُمْ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا**: بطور مسلم در آینده از اهل کتاب (یهود و نصاری) و مشرکان سخنان ناراحت کننده فراوانی خواهید شنید.

مسئله شنیدن سخنان ناسزا از دشمن با اینکه جزء آزمایشهایی است که در آغاز آیه آمده، ولی بخصوص در اینجا به آن تصریح شده، و این بخاطر اهمیت فوق العاده ای است که این موضوع، در روح انسانهای حساس و با شرف دارد چه - اینکه طبق جمله مشهور "زخمهای شمشیر التیام پذیرند اما زخم زبان التیام نمی یابد!" **وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ** در اینجا وظیفه ای را که مسلمانان در برابر اینگونه حوادث سخت و دردناک دارند بیان می کند و می گوید: "اگر استقامت بخرج دهید، شکیباً باشید، و تقوی و پرهیزکاری پیشه کنید، این از کارهایی است که نتیجه آن روشن است و لذا هر انسان عاقلی باید تصمیم انجام آن را بگیرد."

"عزم" در لغت، به معنی "تصمیم محکم" است و گاهی به هر چیز محکم نیز گفته می شود، بنا بر این " مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ " به معنی کارهای شایسته ای است که انسان باید روی آن تصمیم بگیرد یا به معنی هر گونه کار محکم و قابل اطمینانی است.

تقارن "صبر" و "تقوی" در آیه گویا اشاره به این است که بعضی افراد در عین استقامت و شکیبایی، زبان به ناشکری و شکایت باز می کنند، ولی مؤمنان واقعی صبر و استقامت را همواره با تقوی می آمیزند، و از این امور دورند.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۷]

اشاره

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷)

ترجمه:

۱۸۷- (بخاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که حتما آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید، اما آنها آن را پشت سر افکندند، و به بهای کمی مبادله کردند، چه بد متاعی خریدند؟

تفسیر:

اشاره

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ

به دنبال ذکر پاره ای از خلافت‌های اهل کتاب، این آیه به یکی دیگر از اعمال زشت آنها که مکتوم ساختن حقایق بوده اشاره می کند، و می گوید: فراموش نکنید زمانی را که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که آیات کتاب را برای مردم آشکار سازند، و هرگز آن را کتمان نکنند.

جالب توجه این که جمله "لتبيننه" با اینکه با لام قسم و نون تاکید ثقیله

همراه است و نهایت تاکید را می‌رساند، باز با جمله "و لا تکتونه" بدرقه شده است که آن هم دستور بعدم کتمان می‌دهد. از مجموع این تعبیرات برمی‌آید که خداوند بوسیله پیامبران پیشین، مؤکدترین پیمان را از آنها برای بیان حقایق گرفته بوده، اما با این همه، در این پیمان محکم الهی خیانت کردند و حقایق کتب آسمانی را کتمان نمودند و لذا می‌گوید: فَتَيَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ "آنها کتاب خدا را پشت سر انداختند" - این جمله کنایه جالبی است از عمل نکردن و بدست فراموشی سپردن، زیرا انسان هر برنامه‌ای را می‌خواهد ملاک عمل قرار دهد پیش روی خود می‌گذارد و پی در پی به آن نگاه می‌کند، ولی هر گاه نخواهد به آن عمل کند، و بکلی بدست فراموشی بسپارد آن را از پیش رو برداشته پشت سر می‌افکند. وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ این جمله اشاره به دنیاپرستی شدید و انحطاط فکری آنها می‌کند و می‌گوید:

"آنها با این کار تنها بهای ناچیزی بدست آوردند و چه بد متاعی خریدند" اگر آنها در برابر این جنایت بزرگ (کتان حقایق) ثروت عظیمی گرفته بودند جای این بود که گفته شود، عظمت آن مال و ثروت، چشم و گوش آنها را کور و کر ساخته، ولی تعجب در این است که همه اینها را به متاع قلیلی فروختند (البته منظور از این جمله کار دانشمندان دون همت آنها است).

وظیفه بزرگ دانشمندان

آیه فوق گرچه در باره دانشمندان اهل کتاب (یهود و نصاری) وارد شده ولی در حقیقت اخطاری به تمام دانشمندان و علمای مذهبی است که آنها موظفند در تبیین و روشن ساختن فرمانهای الهی و معارف دینی بکوشند و خداوند از همه

آنها پیمان مؤکدی در این زمینه گرفته است.

توجه به ماده "تبیین" که در آیه فوق به کار رفته نشان می دهد که منظور تنها تلاوت آیات خدا و یا نشر کتب آسمانی نیست، بلکه منظور این است، حقایق آنها را عریان و آشکار در اختیار مردم بگذارند تا بروشنی همه توده ها از آن آگاه گردند، و به روح و جان آنها برسند، و آنها که در تبیین و توضیح و تفسیر و روشن ساختن مسلمانان کوتاهی کنند، مشمول همان سرنوشتی هستند که خداوند در این آیه و مانند آن برای علمای یهود بیان کرده است.

از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده که فرمود:

من کتم علما عن اهله الجم یوم القیامه بلجام من نار: "هر کس که علم و دانشی را از آنها که اهل آن هستند (و نیاز به آن دارند) کتمان کند خداوند در روز رستاخیز، دهنه ای از آتش به دهان او می زند".

حسن بن عمار می گوید: روزی نزد "زهری" رفتم، بعد از آنکه نقل حدیث را برای مردم ترک گفته بود، و به او گفتم: احادیثی که شنیده ای برای من بازگو، به من گفت: مگر تو نمیدانی که من دیگر برای کسی حدیث نقل نمیکنم! گفتم بهر حال یا تو برای من حدیث بگو یا من برای تو حدیث نقل می کنم، گفت: تو حدیث بگو! گفتم: از علی ع نقل شده که می فرمود:

□
ما اخذ الله علی اهل الجهل ان يتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان يعلموا: "خداوند پیش از آنکه از افراد نادان پیمان بگیرد که دنبال علم و دانش بروند از علماء و دانشمندان پیمان گرفته است که به آنها علم بیاموزند!" هنگامی که این حدیث تکان دهنده را برای او خواندم، سکوت خود را شکست و گفت: اکنون بشنو تا برای تو بگویم و در همان مجلس، چهل حدیث برای من روایت کرد! (۱)

ص: ۲۰۷

۱- ۱) - تفسیر ابو الفتوح رازی و تفسیر مجمع البیان ذیل آیه فوق. و متن حدیث که از علی (ع) نقل شده در نهج البلاغه در کلمات قصار نیز آمده است.

برای اطلاع بیشتر از خیانت دانشمندان اهل کتاب، به آیات ۷۹ و ۱۷۴ سوره بقره و آیات ۷۱ تا ۷۷ سوره آل عمران مراجعه شود.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۸ تا ۱۸۹]

اشاره

لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُوتُوا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸) وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)

ترجمه:

۱۸۸- گمان مبر آنها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می شوند و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند از عذاب (الهی) برکنارند، (بلکه) برای آنها عذاب دردناکی است.

۱۸۹- و حکومت آسمانها و زمین از آن خدا است و خدا بر همه چیز توانا است.

شان نزول:

محدثان و مفسران شان نزولهای متعددی برای آیه فوق نقل کرده اند، از جمله اینکه جمعی از یهود به هنگامی که آیات کتب آسمانی خویش را تحریف و کتمان میکردند و به گمان خود، از این رهگذر نتیجه میگرفتند، از این عمل خود بسیار شاد و مسرور بودند، و در عین حال دوست می داشتند که مردم آنها را عالم و دانشمند و حامی دین و وظیفه شناس بدانند، آیه فوق نازل شد، و به پندار غلط آنها پاسخ گفت.

بعضی دیگر گفته اند: آیه در باره منافقان است، هنگامی که یکی از جنگ های اسلامی پیش می آمد، آنها با انواع بهانه ها، از شرکت در میدان جنگ خودداری می کردند، و به هنگامی که جنگجویان، از جهاد برمی گشتند، قسم یاد

می کردند، که اگر عذر نمی داشتند، هرگز جهاد را ترک نمی گفتند، و با اینحال انتظار داشتند که در برابر "کار ناکرده" مانند مجاهدان فداکار، مورد تحسین قرار گیرند!! آیه نازل شد و به این توقع نابجا پاسخ گفت (۱).

تفسیر:

از خود راضی ها

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا

افراد زشتکار دو دسته اند: دسته ای برآستی از عمل خود شرمنده اند، و روی طغیان غرائز، مرتکب زشتی ها و گناهان می شوند. نجات این دسته، بسیار آسان است، زیرا همیشه بعد از انجام گناه پشیمان شده، مورد سرزنش و جدان بیدارشان قرار می گیرند.

ولی دسته دیگری هستند، نه تنها احساس شرمندگی نمی کنند، بلکه به - قدری مغرور و از خود راضی هستند، که از اعمال زشت و ننگینشان خوشحالند و حتی بان مباحات می کنند، و از آن بالاتر، مایل هستند، که مردم، آنها را نسبت باعمال نیکی که هرگز انجام نداده اند، مدح و تمجید، کنند. آیه فوق میگوید:

"گمان مبرید، که این گونه اشخاص که از اعمال زشت خود خوشحالند، و دوست می دارند، در برابر آنچه انجام نداده اند، از آنها تقدیر شود از عذاب پروردگار بدورند، و نجات خواهند یافت" بلکه نجات برای کسانی است، که حد اقل، از کار بد خود شرمنده اند و از اینکه کار نیکی نکرده اند، پشیمانند. وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ نه تنها این گونه اشخاص از خود راضی و مغرور اهل نجات نیستند، بلکه

ص: ۲۰۹

عذاب دردناکی در انتظار آنها است.

از این آیه ممکن است، استفاده شود که فرح و سرور در برابر کار نیکی که انسان توفیق انجام آن را یافته (اگر به صورت معتدل باشد، و مایه غرور و خودپسندی نگردد) نکوهیده نیست. و همچنین علاقه به تشویق و تقدیر، در برابر کارهای نیکی که انجام شده، آنهم اگر در حد اعتدال باشد و انگیزه اعمال او نباشد مذموم نخواهد بود، زیرا اینها غریزی انسان است. اما با اینحال، دوستان خدا و افرادی که در سطوح عالی ایمان قرار دارند، حتی از چنان سرور و چنین تقدیری خود را بدور می دارند.

آنها همواره، اعمال خود را ناچیز و کمتر از میزان لازم می بینند، و خود را مقصر در برابر عظمت پروردگار، احساس می کنند.

ضمناً تصور نشود، که آیه فوق مخصوص به منافقانی است که در صدر اسلام بوده اند، و یا مانند آنها، بلکه، همه افرادی که، در عصر و زمان ما، در شرائط مختلف اجتماعی قرار دارند و از اعمال زشت خود شادند، و یا مردم را تحریک می کنند که آنها را، با قلم، یا سخن، در برابر اعمالی که انجام نداده اند، تقدیر کنند، همگی مشمول این آیه اند.

این چنین افراد، نه تنها عذاب دردناک جهان دیگر، در انتظارشان است، بلکه، در زندگی این جهان نیز، گرفتار خشم مردم، و جدایی از خلق خدا، و انواع نابسامانیها، خواهند شد. **وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** "خداوند، مالک آسمانها و زمین است، و او بر همه چیز قادر است". این آیه بشارتی است، برای مؤمنان و تهدیدی است، برای کافران، یعنی دلیلی ندارد که مؤمنان برای پیشرفت خود از راههای انحرافی وارد شوند، و بکاری که انجام نداده اند تشویق گردند، آنها می توانند در پرتو قدرت خداوند آسمان و زمین،

با استفاده کردن از طرق مشروع و صحیح به پیشروی خود ادامه دهند، و نیز افراد بدکار و منافق که می خواهند با استفاده از این طرق انحرافی بجایی برسند، تصور نکنند، که از مجازات پروردگاری که بر تمام هستی حکومت می کند، نجات خواهند یافت.

ص: ۲۱۱

اشاره

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ هَيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سِيِّئًا كَفَرْنَا فَنِعْمَ عَذَابُ النَّارِ (۱۹۱) رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲) رَبَّنَا إِنَّا سَجِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّأْ مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳) رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴)

ترجمه:

۱۹۰-مسلمانان در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی) برای صاحبان خرد و عقل است.

۱۹۱-همانها که خدا را در حال ایستادن و نشستن و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند، و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند، (و می گویند) بار الها این را بیهوده نیافریده ای، منزهی تو، ما را از عذاب آتش نگاه دار.

۱۹۲-پروردگارا، هر که را تو (به خاطر اعمالش) به آتش افکنی، او را خوار و رسوا ساخته ای، و این چنین افراد ستمگر یاوری ندارند.

۱۹۳-پروردگارا، ما صدای منادی توحید را شنیدیم، که دعوت می کرد به پروردگار خود ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم، (اکنون که چنین است) پروردگارا، گناهان ما را ببخش، و ما را با نیکان (و در مسیر آنها) بمیران.

۱۹۴-پروردگارا، آنچه را به وسیله پیامبران ما را وعده فرمودی، به ما مرحمت کن، و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان، زیرا تو هیچگاه از وعده خود تخلف نمی کنی.

تمام آیات قرآن دارای اهمیت است، زیرا همگی کلام خداست، و برای تربیت و نجات بشریت نازل شده است، ولی در میان آنها بعضی درخشندگی خاصی دارد، از جمله پنج آیه فوق از فرازهای تکان دهنده قرآن است، که مجموعه ای از معارف دینی آمیخته با لحن لطیف مناجات و نیایش، در شکل یک نغمه آسمانی می باشد، و لذا در احادیث و روایات اهمیت خاصی باین آیات داده شده است.

عطاء بن ابی رباح می گوید: روزی نزد عایشه رفتم، از او پرسیدم، شگفت- انگیزترین چیزی که در عمرت از پیامبر اسلام، دیدی چه بود او گفت کار پیامبر همه اش شگفت انگیز بود. ولی از همه عجیبتر اینکه: شبی از شبها که پیامبر در منزل من بود باستراحت پرداخت، هنوز آرام نگرفته بود، از جا برخاست و لباس پوشید و وضو گرفت و بنماز ایستاد. و آن قدر در حال نماز و در جذب به خاص الهی اشک ریخت، که جلو لباسش از اشک چشمش تر شد، سپس سر به سجده نهاد، و چندان گریست که زمین از اشک چشمش تر شد. و هم چنان تا طلوع صبح منقلب و گریان بود، هنگامی که "بلال" او را به نماز صبح خواند، پیامبر را گریان دید.

عرض کرد چرا چنین گریانید؟ شما که مشمول لطف خدا هستید؟ فرمود:

ا فلا اکون لله عبدا شکورا: "آیا نباید بنده شکرگزار خدا باشم" چرا نگریم؟ خداوند در شبی که گذشت، آیات تکان دهنده ای بر من نازل کرده است. و سپس شروع بخواندن پنج آیه فوق کرد. و در پایان فرمود:

ویل لمن قرأها و لم يتفکر فیها :

"وای به حال آن کس که آنها را بخواند و در آنها نیندیشد" (۱). جمله اخیر که افراد را با تاکید فراوان به تفکر هنگام تلاوت این آیات امر می کند، در روایات متعددی به عبارات گوناگون نقل شده است.

ص: ۲۱۳

در روایتی از علی ع نقل شده که پیامبر خدا هر گاه، برای نماز شب برمی خاست نخست مسواک می کرد، و سپس نظری باسما می افکند، و این آیات را زمزمه می نمود (۱).

در روایات اهل بیت نیز دستور داده شده که هر کس برای نماز شب برمی خیزد این آیات را تلاوت کند (۲).

نوف بکالی، که از یاران خاص علی ع بود، می گوید: شبی در خدمتش بودم، هنوز چشم مرا خواب فرا نگرفته بود، دیدم امام برخاست، و شروع به - خواندن این آیات کرده، سپس مرا صدا زد و گفت: ای نوف! خوابی، یا بیدار؟ عرض کردم بیدارم و صحنه آسمان را تماشا می کنم فرمود: خوشا آنان که آلودگی - های زمین را نپذیرفتند و باین راه آسمان، پیش رفتند (از چهار دیوار عالم ماده بیرون پریدند و روح بلند آنها ملکوت آسمانها را سیر می کند).

تفسیر:

روشنترین راه خداشناسی

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

آیات قرآن تنها برای خواندن نیست، بلکه برای فهم و درک مردم نازل شده و تلاوت و خواندن آیات مقدمه ای است، برای اندیشیدن، لذا در آیه فوق نخست اشاره به عظمت آفرینش آسمان و زمین کرده و می گوید در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز نشانه های روشنی برای صاحبان خرد و اندیشمندان است " (۳) و باین ترتیب مردم را به اندیشه در این آفرینش بزرگ جلب و جذب

ص: ۲۱۴

۱- (۱ و ۲) - تفسیر نور الثقلین و مجمع البیان.

۲- (۳) - تعبیر به اولی الالباب که در این آیه و چند آیه دیگر از قرآن مجید دیده میشود، اشاره لطیفی است به صاحبان عقل زیرا "لب" در اصل بمعنی خالص هر چیزی است، و عصاره خالص وجود آدمی همان عقل و اندیشه و مغز اوست.

می کند، تا هر کس به اندازه پیمانانه استعداد و تفکرش از این اقیانوس بی کران.

سهمی ببرد و از سرچشمه صاف اسرار آفرینش سیراب گردد. و براستی، جهان آفرینش، و نقش های بدیع و طرحهای زیبا و دل انگیز آن و نظامات خیره کننده ای که بر آنها حکومت می کند کتاب فوق العاده بزرگی است که هر حرف و کلمه آن دلیل بسیار روشن، بر وجود و یکتایی آفریدگار جهان است (۱). الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِيمَا وَرَعُوداً نَقِشَهُ دَلْرِبَا وَ شَكْفَتِ اَنْكِيزِي كَه، در گوشه و کنار این جهان و در پهنه هستی به چشم می خورد آن چنان قلوب صاحبان خرد را بخود جذب می کند، که در جمیع حالات خود، چه ایستاده و چه نشسته و یا در حالی که در بستر آرمیده، و به پهلو خوابیده اند بیاد پدید آورنده این نظام و اسرار شگرف آن می باشند، و لذا در آیه فوق می فرماید: "خردمندان آنها هستند که خدا را در حال قیام و قعود و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند یاد می کنند" و در اسرار آسمانها و زمین می اندیشند یعنی همیشه و در همه حال غرق این تفکر حیات بخشند.

در این آیه نخست اشاره به ذکر و سپس اشاره به فکر شده است یعنی تنها یادآوری خدا کافی نیست، آن گاه این یادآوری ثمرات ارزنده ای خواهد داشت که آمیخته با تفکر باشد همانطور که تفکر در خلقت آسمان و زمین اگر آمیخته، با یاد خدا نباشد، نیز بجایی نمیرسد چه بسیارند دانشمندانی که در مطالعات فلکی خود و تفکر مربوط به خلقت کرات آسمانی این نظام شگفت انگیز را می بینند اما چون بیاد خدا نیستند، و عینک توحید بر چشم ندارند و از زاویه شناسایی مبدء هستی به آنها نگاه نمی کنند، از آن نتیجه لازم تربیتی و انسانی را نمی گیرند.

ص: ۲۱۵

۱-۱) -در معنی اختلاف شب و روز و اسرار آن در تفسیر آیه ۱۶۴ سوره بقره تفسیر نمونه جلد اول صفحه ۴۱۰ بحث شده است، و برای توضیح بیشتر در باره برهان نظم که روشترین دلیل خداشناسی است به کتاب های: آفریدگار جهان، معمای هستی و در جستجوی خدا، مراجعه شود.

همانند کسی که غذایی می خورد که تنها جسم او را قوی می کند، و در تقویت اندیشه و فکر و روح او اثری ندارد. رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا تَفَكَّرْ و اندیشه، در اسرار آفرینش و زمین به انسان آگاهی خاصی می دهد، و نخستین اثر آن توجه به بیهوده نبودن خلقت است، زیرا جایی که انسان در هر موجود کوچکی، از این جهان بزرگ هدفی می بیند، آیا می تواند باور کند، که مجموعه جهان، بی هدف باشد، در ساختمان مخصوص اعضای پیکر یک گیاه، هدفهای روشنی می بینیم، قلب انسان و حفره ها و دریچه های آن هر کدام برنامه و هدفی دارند، ساختمان طبقات چشم هر کدام بخاطر منظوری است، حتی مژه ها و ناخنها هر یک، نقشی معین بر عهده دارند. آیا ممکن است ذرات یک موجود، هر کدام دارای هدف خاصی باشد، اما مجموعه آن، مطلقاً، هدفی نداشته باشد؟!.

لذا خردمندان، با توجه به این حقیقت، این زمزمه را سر میدهند که:

"خداوندا! این دستگاه با عظمت را بیهوده، نیافریدی" بارها! این جهان بی نهایت بزرگ و این نظام شگفت انگیز همه روی حکمت و مصلحت و هدف صحیح آفریده شده اند، همگی نشانه وحدانیت تو است و تو از کردار عبث و بیهوده منزهی. فَفِنَا عَذَابَ النَّارِ صاحبان عقل و خرد پس از اعتراف به وجود هدف در آفرینش بلا فاصله، بیاد آفرینش خود می افتند و می فهمند انسان که میوه این جهان هستی می باشد، بیهوده آفریده نشده است و هدفی جز تربیت و پرورش و تکامل وی در کار نبوده - او تنها برای زندگی زودگذر و کم ارزش این جهان آفریده نشده است بلکه سرای دیگر در پیش دارد که در آنجا پاداش و کیفر اعمال در برابر او قرار می گیرد، در این موقع متوجه مسئولیتهای خود میشوند، و از خدا تقاضای توفیق انجام آنها را می طلبند، تا از کیفر او در امان باشند و لذا می گویند خداوندا! ما را از عذاب آتش نگاهدار.

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

"بار الها هر که را تو (بر اثر اعمالش) بدوزخ افکنی او را خوار و رسوا ساخته ای، و این گونه افراد ستمگر، یآوری ندارند."

از این جمله استفاده میشود، که خردمندان بیش از آنچه از آتش دوزخ می ترسند از رسوایی وحشت دارند، و همین است حال افراد با شخصیت، آنها حاضرند همه گونه رنج و ناراحتی را تحمل کنند اما حیثیت و آبروی آنها محفوظ بماند. بنا بر این دردناک ترین عذاب رستاخیز، برای این دسته همان رسوایی در پیشگاه خدا، و بندگان خدا است.

نکته ای که در جمله "مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ" نهفته است این است که:

خردمندان، پس از آشنایی با اهداف تربیتی انسان به این حقیقت میرسند که تنها وسیله پیروزی و نجات انسان اعمال و کردار اوست، و بنا بر این افراد ستمگر نمی توانند یآوری داشته باشند. زیرا یاور اصلی را که عمل پاک است از دست داده اند و تکیه روی کلمه ظلم یا بخاطر اهمیت این گناه از میان گناهان است و یا به خاطر آنست که تمام گناهان بازگشت به ظلم و ستم بر خویشان می کند.

البته این آیه منافاتی با مسئله شفاعت (به معنی صحیح) ندارد، زیرا همانطور که در بحث شفاعت گفتیم، شفاعت، نیاز به آمادگی خاصی در شفاعت شونده دارد، و این آمادگی، در پرتو پاره ای از اعمال نیک پیدا می شود. رَبَّنَا إِنَّا سَجِعْنَا مُتَادِيًا يُتَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمَنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا [□] صاحبان عقل و خرد، پس از دریافت هدف آفرینش، به این نکته نیز متوجه می شوند، که این راه پر فراز و نشیب را بدون رهبران الهی، هرگز نمی توانند پیمایند. به همین دلیل همواره مترصد شنیدن صدای منادیان ایمان و راستین هستند و تا نخستین ندای آنها را بشنوند به سرعت به سوی آنها می شتابند، پس از کنجکاوی و بررسی لازم دعوت آنها را پاسخ می گویند، و با تمام وجود خود، ایمان می آورند.

و لذا به پیشگاه پروردگار خود، عرض می کنند: بار الها! ما صدای، منادی توحید

را شنیدیم که ما را دعوت به سوی ایمان می کرد، و به دنبال آن ایمان آوردیم. رَبَّنَا فَاعْفُ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ
الْأَبْرَارِ بار الها اکنون که چنین است و ما با تمام وجود خود ایمان آوردیم، اما از آنجا که در معرض وزش طوفانهای شدید
غرائز گوناگون قرار داریم، گاهی لغزشهایی از ما سر میزند و مرتکب گناهانی میشویم، "خداوندا! ما را ببخش و گناهان ما را
ببامرز و لغزشهای ما را پوشیده دار و ما را با نیکان و در راه و رسم آنان، بمیران".

آنها آن چنان به اجتماع انسانی پیوسته اند و از تکروی و فردپرستی، بیزارند که از خدا می خواهند نه تنها حیات و زندگی آنها
با نیکان و پاکان باشد، بلکه مرگ آنها، اعم از مرگ طبیعی یا شهادت در راه خدا در جمع نیکان و با راه و رسم آنها صورت
گیرد، که مردن در میان جمع بدان مرگی مضاعف است.

در اینجا سؤالی پیش میاید که با تقاضای آمرزش گناهان، پوشیدن سیئات و بخشش آنها چه معنی دارد؟.

با توجه به سایر آیات قرآن پاسخ این سؤال روشن می شود، زیرا از آیه ۳۱ سوره نساء " اِنْ تَجْتَبِئُوا بِكُفَّائِرٍ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ
عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ ":

"اگر از گناهان کبیره دوری کنید ما سیئات شما را می پوشانیم و از بین می بریم" چنین استفاده می شود که سیئات به گناهان
صغیره گفته میشود بنا بر این خردمندان نخست از خدا تقاضای عفو از لغزشهای بزرگ می کنند و به دنبال آن تقاضای از بین
رفتن آثار گناهان صغیره دارند. رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ ...

آنها در آخرین مرحله و پس از پیمودن راه توحید و ایمان به رستاخیز و اجابت دعوت پیامبران و انجام وظائف و مسئولیتهای
خویش از خدای خود تقاضا میکنند و میگویند اکنون که ما به پیمان خویش وفا کردیم بار الها آنچه را تو به وسیله پیامبران
و عده فرمودی و مژده دادی به ما مرحمت کن، و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان زیرا تو هر چه را وعده دهی تخلف ناپذیر
است.

تکیه کردن روی عنوان "رسوا نشدن" بار دیگر این حقیقت را تاکید میکند که آنها به خاطر اهمیتی که برای شخصیت خویش قائلند، رسوایی را از دردناکترین مجازات‌ها میدانند و لذا انگشت روی آن میگذارند.

از امام صادق نقل شده که فرمود: هر کسی را کار مهمی پیش آید پنج بار بگوید "ربنا" خداوند او را از آنچه می‌ترسد رهایی می‌بخشد و به آنچه امید دارد نائل میگرداند عرض کردند چگونه پنج بار "ربنا" بگوید فرمود این آیات - را که مشتمل بر پنج "ربنا" است بخواند و به دنبال آن اجابت پروردگار است زیرا میفرماید: "فَأَسْتَجِبْ لَهُمْ رُبُّهُمْ..." ناگفته پیداست که تاثیر واقعی و عمیق این آیات در صورتی است که زبان انسان در آن هماهنگ با دل و عمل انسان باشد، و مضمون آیات که طرز تفکر خردمندان و عشق و علاقه آنها را به خدا و توجه آنها را به مسئولیتها و انجام اعمال نیک میرساند در جان آنها جایگزین شود، و همان حال خضوع و خشوع را پیدا کنند که خردمندان با ایمان، به هنگام مناجات با خدای خود، پیدا می‌کردند.

اشاره

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّمَّنْ ذَكَرَ أَوْ أُنْشِيَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵)

ترجمه:

۱۹۵- خداوند درخواست آنها (صاحبان خرد که درخواست های آنها در آیات سابق گذشت) را پذیرفت (و فرمود) من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را، خواه زن باشد یا مرد ضایع نخواهم کرد، شما همگی هم نوعید و از جنس یکدیگر، آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه های خود بیرون رانده شدند، و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند سوگند یاد می کنم، که گناهان آنها را می بخشم، و آنها را در بهشتهایی که از زیر درختان آن نهرها جاری است، وارد می کنم، این پاداشی است از طرف خداوند، و بهترین پاداشها نزد پروردگار است.

شان نزول:

این آیه دنباله آیات پیشین در باره صاحبان عقل و خرد، و نتیجه اعمال آنها میباشد و شروع آیه با "فاء تفریع" روشن ترین دلیل این پیوند است، با این حال شان نزولهایی برای آیه در روایات و کلمات مفسران آمده است که البته منافاتی با پیوستگی آیه با آیات قبل ندارد.

از جمله نقل شده است که ام سلمه (یکی از همسران رسول خدا) خدمت پیامبر ص عرض کرد: در قرآن از جهاد و هجرت و فداکاری مردان، فراوان بحث

شده، آیا زنان هم در این قسمت سهمی دارند؟ آیه فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ گفت.

و نیز نقل شده که علی ع هنگامی که با فواطم (فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر زبیر) از مکه بمدینه هجرت کرد، و ام ایمن یکی دیگر از زنان با ایمان در بین راه نیز به آنها پیوست، آیه فوق نازل گردید.

همانطور که اشاره کردیم وجود این شان نزولها برای آیه فوق منافاتی با پیوستگی آن با آیات قبل ندارد همانطور که بین این دو شان نزول نیز منافاتی نیست.

تفسیر:

اشاره

نتیجه برنامه خردمندان

در پنج آیه گذشته، فشرده ای از ایمان و برنامه های عملی و درخواستهای صاحبان فکر و خرد و نیایش های آنها بیان شد، در این آیه میفرماید: فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ: "پروردگارشان، بلا-فاصله درخواستهای آنها را اجابت میکند" و تعبیر به "ربهم" (پروردگارشان) حکایت از نهایت لطف و مرحمت پروردگار نسبت به- آنان دارد. سپس اضافه می کند: أَنِّي لَا أُضَيِّعُ عَمَلًا عَامِلٍ مِّنْكُمْ:

برای اینکه اشتباه نشود و ارتباط پیروزی و نجات آدمی با اعمال و کردار او قطع نگردد بلا فاصله میفرماید: "من هرگز عمل هیچ عمل کننده ای از شما را ضایع نمیکنم" که در این جمله هم اشاره به اصل عمل شده و هم اشاره به عامل و کننده کار، تا معلوم شود که محور اصلی پذیرش و استجاب دعا، اعمال صالح ناشی از ایمان است و درخواستهایی فوراً به اجابت می رسد که بدرقه آن عمل صالح بوده باشد.

مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَلَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ

و برای اینکه تصور نشود که این وعده الهی اختصاص به دسته معینی دارد صریحا میفرماید: "این عمل کننده خواه مرد باشد یا زن تفاوتی نمیکند" زیرا همه شما در آفرینش بیکدگر بستگی دارید "بعضی از شما از بعض دیگر تولد یافته اید" زنان از مردان و مردان از زنان.

جمله بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ ممکن است اشاره به این باشد که شما همه پیروان یک آئین و طرفدار یک حقیقت هستید و با یکدگر همکاری دارید بنا بر این دلیلی ندارد که خداوند، در میان شما تبعیض قائل شود. فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُودُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ .

سپس نتیجه گیری میشود که "بنا بر این تمام کسانی که در راه خدا هجرت کرده اند و از خانه و وطن خود بیرون رانده شده اند و در راه خدا آزار دیده اند و جهاد کردند و کشته دادند نخستین احسانی که از طرف خداوند در حق آنان خواهد شد این است که خداوند، قسم یاد کرده که گناهان آنها را خواهد بخشید و تحمل این شدائد و رنجها را کفاره گناهانشان قرار میدهد تا بکلی از گناه پاک شوند". وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ سپس می فرماید: علاوه بر اینکه گناهان آنها را می بخشم بطور مسلم آنها را در بهشتی جای می دهم که از زیر درختان آن، نهرها در جریان است و مملو از انواع نعمتها است. ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ این پاداشی است که به پاس فداکاری آنها از ناحیه خداوند، به آنها داده میشود و بهترین پاداشها و اجرها در نزد پروردگار است- اشاره به اینکه پاداشهای الهی برای مردم این جهان بطور کامل قابل توصیف نیست همین اندازه باید بدانند که از هر پاداشی بالاتر است.

ص: ۲۲۲

از آیه فوق بخوبی استفاده میشود که نخست باید در پرتو اعمال صالح از گناهان پاک شد سپس وارد بساط قرب پروردگار و بهشت و نعمتهای او گردید، زیرا در آغاز میفرماید: **لَا كُفْرَانَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ سِيسٍ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ...** به- عبارت دیگر بهشت جای پاکان است و تا کسی پاک نشود در آن راه نخواهد یافت.

ارزش معنوی مرد و زن

آیه فوق همانند آیات بسیار دیگر از قرآن مجید، زن و مرد را در پیشگاه خدا و در وصول به مقامات معنوی در شرائط مشابه یکسان میشمارد و هرگز اختلاف جنسیت و تفاوت ساختمان جسمانی و بدنبال آن پاره ای از تفاوتها در مسئولیتهای اجتماعی را دلیل بر تفاوت میان این دو از نظر بدست آوردن تکامل انسانی نمیشمارد بلکه هر دو را از این نظر کاملاً در یک سطح قرار میدهد و لذا آنها را با هم ذکر کرده است این موضوع درست به آن میماند که از نظر انضباط اداری یک نفر را بعنوان رئیس، انتخاب میکنند و دیگری را بعنوان معاون و یا عضو، رئیس باید توانایی بیشتر و یا تجربه و اطلاعات وسیع تری در کار خود داشته باشد، ولی این تفاوت و سلسله مراتب هرگز دلیل بر این نیست که شخصیت انسانی و ارزش وجودی رئیس از معاون یا کارمندانش بیشتر است.

قرآن مجید با صراحت میگوید: **وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ** (سوره غافر آیه ۴۰):

"هر کس از مرد و زن عمل شایسته انجام دهد و ایمان داشته باشد داخل بهشت خواهد شد و بدون حساب، روزی داده میشود (و از مواهب روحانی و جسمانی آن جهان برخوردار میگردد). و در آیه دیگر میخوانیم **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَئٰةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** (سوره نحل آیه ۹۷): "هر کس از مرد و زن عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد

به او حیات و زندگی پاکیزه ای می بخشیم و پاداش آنها را به نحو احسن خواهیم داد".

این آیات و آیات فراوان دیگر در عصر و زمانی نازل گردید که بسیاری از ملل دنیا در انسان بودن جنس زن تردید داشتند و آن را یک موجود نفرین شده، و سرچشمه گناه و انحراف و مرگ میدانستند!

بسیاری از ملل پیشین حتی معتقد بودند که عبادات زن در پیشگاه خدا مقبول نیست. بسیاری از یونانی ها زن را یک موجود پلید و از عمل شیطان میدانستند، رومی ها و بعضی از یونانی ها معتقد بودند که اصولاً زن دارای روح انسانی نیست و بنا بر این روح انسانی منحصر در اختیار مردان است.

جالب اینکه تا همین اواخر علمای مسیحی در اسپانیا در این باره بحث میکردند که آیا زن مثل مرد، روح انسانی دارد و روح او بعد از مرگ جاودان خواهد ماند یا نه؟ و پس از مباحثاتی به اینجا رسیدند که چون روح زن برزخی است میان روح انسان و حیوان، جاویدان نیست بجز روح مریم (۱) از اینجا روشن میشود اینکه پاره ای از افراد بی اطلاع گاهی اسلام را متهم میکنند که اسلام دین مردها است نه زنها، چه اندازه از حقیقت دور است، به طور کلی اگر در پاره ای از قوانین اسلام به خاطر تفاوت های جسمی و عاطفی که میان زن و مرد وجود دارد تفاوت هایی از نظر مسئولیتهای اجتماعی دیده می شود به هیچ وجه به ارزش معنوی زن لطمه نمی زند، و از این لحاظ زن و مرد با یکدیگر تفاوتی ندارند و درهای سعادت به طور یکسان بروی هر دو باز است، چنان که در آیه مورد بحث خواندیم **بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ** "همه از یک جنس و یک جامعه هستید".

ص: ۲۲۴

۱- ۱) - به کتابهای "وسترمارک" و "عذر تقصیر به پیشگاه محمد (ص)" و "حقوق زن در اسلام" و سایر کتابهای مربوط به عقائد و آراء بشری مراجعه شود.

اشاره

لَا يَعْزُبُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (۱۹۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷) لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸)

ترجمه:

۱۹۶- رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها تو را نفریبند.

۱۹۷- این متاع ناچیزی است، و سپس جایگاهشان دوزخ، و چه بد جایگاهی است؟!.

۱۹۸- ولی آنها که (ایمان دارند و) از پروردگارشان می پرهیزند، برای آنها باغهایی از بهشت است، که از زیر درختان آن نهرها جریان دارد، و همیشه در آن خواهند بود، این نخستین پذیرایی است که از خداوند به آنها می رسد، و آنچه در نزد خدا است، برای نیکان بهتر است.

شان نزول:

بسیاری از مشرکان مکه تجارت پیشه بودند، و از این راه ثروت قابل ملاحظه ای به دست می آوردند، و در ناز و نعمت به سر میبردند، و نیز یهودیان مدینه در تجارت مهارت داشتند، و از سفرهای تجاری خود غالباً با دست پر باز میگشتند، در حالی که مسلمانان در آن زمان به خاطر شرائط خاص زندگی و از جمله مسئله مهاجرت از مکه به مدینه و محاصره اقتصادی از ناحیه دشمنان نیرومند، از نظر وضع مادی بسیار در زحمت بودند، و به عسرت زندگی میکردند، مقایسه این دو حالت این سؤال را برای بعضی طرح کرده بود که چرا افراد بی ایمان این چنین

در ناز و نعمتند، اما افراد با ایمان در رنج و عذاب، و فقر و پریشانی زندگی میکنند؟ آیات فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ گفت (۱).

تفسیر:

اشاره

یک سؤال ناراحت کننده

سؤالی که در شان نزول بالا برای جمعی از مسلمانان عصر پیامبر، مطرح بود یک سؤال عمومی و همگانی برای بسیاری از مردم در هر عصر و زمان است، آنها غالباً زندگی مرفه و پر ناز و نعمت گردنکشان و طغیانگران و فراعنه و افراد بی بند و بار را، با زندگی پر مشقت جمعی از افراد با ایمان مقایسه میکنند و میگویند چرا آنها با آن همه جنایت و آلودگی زندگی مرفه ای دارند، و اما اینها با داشتن ایمان و تقوی در سختی به سر میبرند و گاهی این موضوع در افراد سست ایمان ایجاد شک و تردید می کند.

این سؤال اگر به دقت بررسی شود و عوامل مطلب در دو طرف تجزیه و تحلیل گردد، پاسخ های روشنی دارد، که آیه فوق به بعضی از آنها اشاره کرده است و با دقت و مطالعه، به بعضی دیگر میتوانیم دست یابیم.

آیه میگوید: لَا يَعْزُبُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ: "رفت و آمد پیروزمندان کافران در شهرهای مختلف هرگز تو را نفریبد..." گرچه مخاطب در آیه شخص پیامبر است ولی روشن است که منظور عموم مسلمانان میباشند. سپس میفرماید مَتَاعٌ قَلِيلٌ: "این پیروزیها و درآمدهای مادی بی قید و شرط، پیروزیهای زودگذر و اندک اند." ثُمَّ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بئس المهاد: "به دنبال این پیروزیها عواقب شوم و

ص: ۲۲۶

مسئولیت‌های آن، دامان آنها را خواهد گرفت و جایگاهشان دوزخ است چه جایگاه بد و آرامگاه نامناسبی".

آیه فوق در حقیقت اشاره به دو نکته میکند:

نخست، اینکه بسیاری از پیروزی‌های طغیانگران و ستمکاران ابعاد محدودی دارد، همانطور که محرومیتها و ناراحتیهای بسیاری از افراد با ایمان نیز محدود است، نمونه زنده این موضوع را در وضع مسلمانان آغاز اسلام و دشمنان آنها میتوانیم مشاهده کنیم، حکومت اسلام چون در آن زمان به شکل نهالی نوحاسته بود، و از طرف دشمنان نیرومندی که همچون طوفان بر او می تاختند تهدید می شد بسیار پر و بال بسته بود به خصوص اینکه مهاجرت مسلمانان مکه آنها را که در اقلیت بودند، به کلی از هستی ساقط کرده بود، و این وضع، مخصوص آنها نبود، بلکه تمام طرفداران یک انقلاب بنیادی و روحانی در یک جامعه فاسد، یک دوران محرومیت شدید در پیش خواهند داشت.

ولی می دانیم که این وضع زیاد طولانی نشد، حکومت اسلام ریشه های محکمی پیدا کرد و شاخه های آن نیرومند و قوی شد، سیل ثروت به کشور اسلام سرازیر شد و دشمنان سرسخت که در ناز و نعمت بودند به خاک سیاه نشستند، این همان چیزی است که با جمله "متاع قلیل" در آیه به آن اشاره شده است.

دیگر اینکه موفقیت های مادی جمعی از افراد بی ایمان بر اثر این است که در جمع آوری ثروت هیچ گونه قید و شرطی برای خود قائل نیستند، و از هر طریقی خواه مشروع یا نامشروع و حتی با مکیدن خون بی نوایان برای خود ثروت اندوزی میکنند، در حالی که مؤمنان برای رعایت اصول حق و عدالت محدودیتهایی دارند و باید هم داشته باشند، بنا بر این نمی توان حال این دو را با هم مقایسه کرد، اینها احساس مسئولیت میکنند در حالی که آنها هیچگونه مسئولیتی برای خود احساس نمی کنند، و از آنجا که عالم، عالم اختیار و آزادی اراده است، خداوند هر دو دسته را آزاد گذاشته تا سرانجام، هر یک به نتیجه اعمال خود برسند. و این همان

ص: ۲۲۷

است که در آیه فوق به آن اشاره شده **ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ** .

نقاط ضعف و قوت

یکی دیگر از علل پیشرفت بعضی از افراد بی ایمان و عقب ماندگی جمعی از مؤمنان این است که دسته اول در عین نداشتن ایمان گاهی نقاط قوتی دارند که در پرتو آن پیروزی های چشمگیری بدست می آورند، و دسته دوم در عین داشتن ایمان نقاط ضعفی دارند که همان موجب عقب افتادگی آنان میشود.

مثلاً: افرادی را می شناسیم که در عین بیگانگی از خدا در کارهای زندگی جدی، مصمم و دارای پشتکار و استقامت و هماهنگی با یکدیگر و آگاهی از وضع زمان هستند.

این افراد، در زندگی مادی مسلماً پیروزی هایی به دست می آورند، و در حقیقت یک سلسله از برنامه های اصیل دینی را بدون استناد به دین پیاده می کنند.

در مقابل افرادی هستند که پای بند به عقائد مذهبی هستند، ولی بسیاری از دستورات عملی آن را فراموش کرده اند آنها افرادی بی حال، کم شهامت، فاقد استقامت و پشتکار و کاملاً پراکنده و از هم جدا میباشند، مسلماً آنها در زندگی مواجه با شکست های پی در پی میشوند. ولی این شکست ها نه به خاطر ایمان آنهاست، بلکه به خاطر نقاط ضعفی است که دارند، آنها گاهی چنین تصور میکنند که تنها با خواندن نماز و گرفتن روزه باید در همه کارها پیروز شوند در حالی که دین یک سلسله برنامه های عملی برای پیشرفت در زندگی آورده که فراموش کردن آنها با شکست و ناکامی همراه است.

خلاصه هر یک از این دو دسته دارای نقاط ضعف و نقاط قوتی هستند، که هر کدام از اینها آثاری دارد منتهی هنگام محاسبه گاهی این آثار به یکدیگر اشتباه میشوند.

مثلاً: فرد بی ایمانی دارای جدیت و پشتکار است، چون بی ایمان است آرامش دل و جان و هدف عالی انسانی و عواطف پاک مردمی ندارد، اما چون جدی و با استقامت است در زندگی مادی پیش میرود.

در اینجا بعضی سؤال میکنند که چرا این فرد بی ایمان در زندگی پیروز شده؟ مثل اینکه خیال میکنند عامل پیروزی چیز دیگری بوده است. این موضوع، هم در باره یک فرد صادق است، و هم میتوان آن را در سطح یک کشور نیز پیاده کرد.

ضمناً عوامل سه گانه ای که برای پیروزی افراد بی ایمان و شکست بعضی از افراد با ایمان گفته شد، همه در یک جا صدق نمیکند بلکه هر کدام مخصوص به - موردی است. لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَزَاءٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا در آیه قبل سرانجام افراد بی ایمان تشریح شده بود، و در این آیه پایان کار پرهیزکاران بیان میگردد و میفرماید: "ولی آنها که پرهیزکاری پیشه کردند (و برای رسیدن به سرمایه های مادی موازین حق و عدالت را در نظر گرفتند، و یا بخاطر ایمان به خدا از وطن های خود آواره شدند و در محاصره اجتماعی و اقتصادی قرار گرفتند) در برابر این مشکلات، خداوند باغ هایی از بهشت در اختیار آنان میگذارد که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است و جاودانه در آن میمانند." نَزَّلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ "نزل" در لغت به معنای چیزی است که برای پذیرایی میهمان آماده میشود و بعضی گفته اند نخستین چیزی است که به وسیله آن از میهمان پذیرایی میشود (همانند شربت یا میوه ای است که در آغاز ورود برای میهمان می آورند) بنا بر این آیه فوق میگوید: باغ های بهشت با آن همه مواهب مادی نخستین وسیله پذیرایی از پرهیزکاران میباشد، و اما پذیرایی مهم تر و عالی تر همان نعمتهای روحانی و معنوی است که با جمله: وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ: آنچه در نزد خداست برای

نیکان بهتر است" به آن اشاره شده است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۹]

اشاره

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹)

ترجمه:

۱۹۹- بعضی از اهل کتاب کسانی هستند، که به خداوند و آنچه بر شما نازل شده، و آنچه بر خود آنان نازل گردیده، ایمان دارند، در برابر (فرمان) خدا خاضعند، و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند، پاداش آنها نزد پروردگارشان است، خداوند سریع الحساب می باشد (و به سرعت حساب تمام اعمال نیک آنها را کرده و به آنان پاداش می دهد).

شان نزول:

این آیه به گفته بیشتر مفسران در باره مؤمنان اهل کتاب است، آنهایی که دست از تعصب های ناروا برداشتند و به صفوف مسلمانان پیوستند، که تعداد قابل ملاحظه ای از مسیحیان و یهود را تشکیل میدادند. ولی به عقیده جمعی از مفسران، آیه در مورد نجاشی زمامدار رعیت پرور حبشه نازل گردید، اگر چه مفهوم آن یک مفهوم وسیع است.

در سال نهم هجری در ماه رجب نجاشی وفات یافت، خبر در گذشت او با یک الهام الهی در همان روز به پیامبر رسید، پیامبر به مسلمانان فرمود یکی از برادران شما در خارج از سرزمین حجاز از دنیا رفته است، حاضر شوید تا به پاس خدماتی که در حق مسلمانان کرده است بر او نماز گذاریم، بعضی سؤال کردند او کیست؟

فرمود: نجاشی، آن گاه به اتفاق مسلمانان به قبرستان بقیع آمد و از دور بر او نماز گذاشت و برای او طلب آمرزش کرد و به یاران خود دستور داد آنها نیز چنین کنند. بعضی از منافقان گفتند محمد ص بر مرد کافری که هرگز او را ندیده است نماز میگذارد، و حال آنکه آئین او را نپذیرفته است، آیه فوق نازل شد و به- آنها پاسخ گفت (۱).

از این روایت استفاده میشود که نجاشی اسلام را بطور کامل پذیرفته بود اگر چه به آن تظاهر نمیکرد.

تفسیر:

اهل کتاب همه یکسان نیستند

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ

...

سابقاً گفتیم قرآن در بحث هایی که پیرامون مذاهب دیگر میکند، هیچگاه همه را به یک چشم نمی نگرد و رنگ ضدیت با نژاد و جمعیتی به خود نمیگیرد، بلکه داوری او بر اساس برنامه های آنهاست، و لذا سهم اقلیت های با ایمان و درستکاری را که در میان یک اکثریت گمراه هستند فراموش نمیکند. در اینجا نیز بعد از سرزنش بسیاری از اهل کتاب بخاطر کتمان آیات خداوند و طغیان و سرکشی آنها، که در آیات سابق به آن اشاره شد، سخن از اقلیتی به میان می آورد که دعوت پیغمبر را اجابت کردند، و برای آنها پنج صفت ممتاز بیان میکند:

۱- يُؤْمِنُ بِاللَّهِ: آنها کسانی هستند که از جان و دل به خدا ایمان می آورند.

۲- وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ: آنها به قرآن و آنچه بر شما مسلمانان نازل شده است، ایمان می آورند.

۳- وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ: ایمان آنها به پیامبر اسلام در حقیقت از ایمان

ص: ۲۳۱

واقعی به کتاب آسمانی خودشان و بشارتی که در آن آمده است سرچشمه میگیرد بنا بر این: "آنها به آنچه بر خودشان نازل شده ایمان دارند".

۴- **خَاشِعِينَ لِلَّهِ**: آنها در برابر فرمان خدا تسلیم و خاضعند و همین خضوع آنهاست که انگیزه ایمان واقعی شده و میان آنها و تعصب های جاهلانه، جدایی افکنده است.

۵- **لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا**: آنها هرگز آیات الهی را به بهای ناچیز نمی فروشند و همانند بعضی از دانشمندان یهود که بخاطر حفظ موقعیت خود و ادامه حکومت بر آن جمعیت و گرفتن رشوه ها آیات خدا را تحریف میکردند نیستند، بدیهی است نه تنها به بهای ناچیز نمی فروشند به هیچ بهایی نخواهند فروخت، و اگر تنها اشاره به بهای ناچیز شده، منظور این است که همانند آن دسته از دانشمندان دنیاپرست دون همت نیستند.

به علاوه اصولاً در برابر آیات خدا انسان هر چیز دریافت کند بی ارزش است. **أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ** اینها با داشتن آن برنامه روشن و زنده و صفات عالی انسانی، پاداش خود را در نزد پروردگار خواهند داشت. تعبیر به "ربهم" (پروردگارشان) اشاره به نهایت لطف و مرحمت پروردگار نسبت به آنها است، و نیز اشاره به این است که خداوند آنها را در مسیر هدایت پرورش میدهد و یاری میکند. **إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ** خداوند با سرعت حساب بندگان را رسیدگی میکند: نه نیکوکاران برای دریافت پاداش خود گرفتار مشکلی میشوند، و نه مجازات بدکاران به تاخیر می افتد.

این جمله، هم بشارتی است به نیکوکاران و هم تهدیدی است برای بدکاران (۱).

ص: ۲۳۲

(۱- ۱) - برای شرح بیشتر در باره تفسیر این جمله به آیه ۲۰۲ از سوره بقره مراجعه فرمائید.

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)

ترجمه:

۲۰۰- ای کسانی که ایمان آورده اید (در برابر مشکلات و هوسها) استقامت کنید و در برابر دشمنان (نیز) استقامت بخرج دهید و از مرزهای خود، مراقبت بعمل آورید و از خدا بپرهیزید شاید رستگار شوید.

تفسیر:

اشاره

این آیه آخرین آیه سوره آل عمران، و محتوی یک برنامه جامع چهار ماده ای برای عموم مسلمانان است، و به همین جهت با خطاب "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" آغاز شده است.

۱- "اصبروا": نخستین ماده این برنامه که ضامن سربلندی و پیروزی مسلمین است همان استقامت و صبر و ایستادگی در برابر حوادث است، که در حقیقت ریشه اصلی هر گونه پیروزی مادی و معنوی را تشکیل میدهد، و هر چه در باره نقش و اهمیت آن در پیشرفت های فردی و اجتماعی گفته شود کم است، این همان چیزی است که علی ع در کلمات قصارش آن را به منزله سر در برابر بدن معرفی کرده)

ان الصبر من الايمان كالرأس من الجسد).

۲- و صابروا از "مصابره" (از باب مفاعله) به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و استقامت دیگران است، بنا بر این قرآن نخست به افراد با ایمان دستور استقامت میدهد (که هر گونه جهاد با نفس و مشکلات زندگی را شامل میشود) و در مرحله دوم دستور به استقامت در برابر دشمن میدهد، و این خود میرساند که تا ملتی در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف درونی پیروز نشود، پیروزی او بر دشمن ممکن نیست و بیشتر شکست های ما در برابر دشمنان بخاطر شکست هایی

است که در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف خود دامن گیر ما شده است.

و ضمناً از این دستور (صابروا) استفاده میشود که هر قدر دشمن بر استقامت خود بیفزاید ما نیز باید بر پایداری و استقامت خود بیفزائیم.

۳- و رابطوا: این جمله از ماده "رباط" گرفته شده، و آن در اصل به- معنی بستن چیزی در مکانی است (مانند بستن اسب در یک محل) و بهمین جهت به کاروانسرا "رباط" میگویند و "ربط قلب" به معنی آرامش دل و سکون خاطر است، گویا به محلی بسته شده است و "مرابطه" به معنی مراقبت از مرزها آمده است، زیرا سربازان و مرکب ها و وسائل جنگی را در آن محل نگاهداری میکنند.

این جمله به مسلمانان دستور آماده باش در برابر دشمن و مراقبت دائم از مرزها و سرحدات کشورهای اسلامی میدهد، تا هرگز گرفتار حملات غافلگیرانه دشمن نشوند، و نیز به آنها دستور آماده باش و مراقبت همیشگی در برابر حملات شیطان و هوسهای سرکش میدهد، تا غافلگیر نگردند، و لذا در بعضی از روایات از علی ع این جمله، به مواظبت و انتظار نمازها یکی بعد از دیگری تفسیر شده است، زیرا کسی که با این عبادت مستمر و پی در پی دل و جان خود را بیدار میدارد همچون سربازی است که در برابر دشمن حالت آماده باش به خود گرفته است.

خلاصه اینکه "مرابطه" معنی وسیعی دارد که هر گونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه اسلامی را شامل میشود. در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان "مرابطه" یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده میشود که احکام خاصی برای آن بیان شده است. (برای اطلاع بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود).

در بعضی از روایات به علماء و دانشمندان نیز "مرابط" گفته شده است.

امام صادق ع طبق روایتی میفرماید:

علماء شیعتنا مرابطون فی الثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته و یمنعونه عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا و عن ان

"دانشمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده اند و از حمله کردن آنها به افرادی که قدرت دفاع از خود ندارند جلوگیری میکنند" در ذیل این حدیث مقام و موقعیت آنها برتر و بالاتر از افسران و مرزدارانی که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار میکنند شمرده شده است و این بخاطر آن است که آنها نگهبانان عقائد و فرهنگ اسلامند در حالی که اینها حافظ مرزهای جغرافیایی هستند، مسلماً ملتی که مرزهای عقیده ای و فرهنگی او، مورد حملات دشمن قرار گیرد و نتواند بخوبی از آن دفاع کند در مدت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد.

□
 ***۴- وَ اتَّقُوا اللَّهَ - بِالْآخِرَةِ آخرین دستور که همچون چتری بر همه دستورهای سابق سایه می افکند دستور به پرهیزکاری است و استقامت و مصابره و مرابطه، باید آمیخته با تقوی و پرهیزکاری باشد و از هر گونه خودخواهی و ریا- کاری و اغراض شخصی به دور گردد. لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ - شما در سایه به کار بستن این چهار دستور، می توانید رستگار شوید و با تخلف از آنها راهی به سوی رستگاری نخواهید داشت.

سؤال:

گاهی سؤال می شود چرا در قرآن جمله هایی با کلمه "لعل" شروع شده است مانند جمله لعلکم تفلحون: "شاید رستگار شوید" و لعلکم تتقون: "شاید پرهیزکار شوید" لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: "شاید مشمول رحمت شوید" در حالی که کلمه "لعل" نوعی تردید را می رساند که از مقام خداوند دانای به همه چیز، دور است، این جمله اتفاقاً دست آویزی برای پاره ای از دشمنان اسلام شده و میگویند

ص: ۲۳۵

اسلام به کسی وعده نجات قطعی نمیدهد و وعده آن آمیخته با تردید است زیرا بسیاری از این وعده ها با کلمه "لعل" شروع شده است.

پاسخ:

اتفاقا این تعبیر یکی از نشانه های عظمت و واقع بینی و واقع گویی قرآن مجید است زیرا قرآن این کلمه را در جایی به کار می برد که گرفتن نتیجه احتیاج به شرائطی دارد که به وسیله کلمه "لعل" اشاره اجمالی به آن شرائط شده است مثلا سکوت کردن به هنگام شنیدن آیات قرآن و گوش فرا دادن به مضمون آیات به تنهایی کافی نیست که انسان مشمول رحمت الهی شود بلکه علاوه بر آن، درک و فهم آیات و به کار بستن آنها نیز لازم است و لذا قرآن میگوید: و اِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (اعراف-۲۰۴) یعنی هنگامی که قرآن خوانده میشود گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت شوید.

اگر قرآن میگفت حتما مشمول رحمت خواهید شد دور از واقع بینی بود زیرا همانطور که گفتیم این موضوع شرائط دیگری هم دارد ولی هنگامی که میگوید "شاید" سهم سایر شرایط محفوظ مانده است، ولی عدم توجه باین حقیقت موجب خرده گیری بر این آیات شده و حتی بعضی از دانشمندان ما نیز معتقد شده اند که "لعل" در این گونه موارد معنی "شاید" نمی دهد در حالی که این سخن نیز یک نوع خلاف ظاهر بدون دلیل است (دقت کنید).

در آیه مورد بحث با اینکه اشاره به چهار ماده مهم از عالی ترین دستوره های اسلامی شده باز برای اینکه از بقیه برنامه های سازنده اسلامی غفلت نشود کلمه "لعل" را به کار برده است.

***به هر حال اگر مسلمانان امروز، آیه فوق را به عنوان یک شعار اسلامی در

برنامه زندگی خود پیاده کنند بسیاری از مشکلاتی را که اکنون با آن مواجه هستند حل خواهند نمود، امروز ضرباتی بر پیکر اسلام و مسلمین بر اثر زیر پا گذاشتن و یا فراموش کردن همه یا بعضی از این دستورهای چهارگانه وارد می شود که بسیار دردناک است.

اگر روح استقامت و پایداری در مسلمانان زنده شود، اگر در برابر افزایش تلاش و کوشش دشمنان، مسلمانان تلاش و کوشش بیشتری از خود نشان دهند، و اگر طبق فرمان رابطه مراقبت کافی از مرزهای جغرافیایی و فرهنگی و عقیده ای بنمایند و همواره در برابر نقشه های دشمنان، حالت آماده باش داشته باشند و علاوه بر همه اینها با تقوای فردی و اجتماعی، گناه و فساد را از جامعه خود دور کنند پیروزی آنها تضمین خواهد شد.

بار الها! به همه ما توفیق مرحمت کن که این دستورهای حیات بخش کتاب آسمانیت را در زندگی به کار بریم و ما را مشمول رحمت و الطاف بی انتهای خود گردان!

سوره نساء مدنی - ۱۷۷ آیه

اشاره

ص: ۲۳۹

سوره نساء قبل از ورود در تفسیر آیات این سوره یادآوری چند نکته لازم است:

۱- محل نزول سوره نساء

تمام آیات این سوره (به استثنای آیه ۵۸ طبق نقل بعضی از مفسران) در مدینه نازل شده است و از نظر ترتیب نزول بعد از سوره "ممتحنه" قرار دارد.

زیرا میدانیم ترتیب کنونی سوره های قرآن مطابق ترتیب نزول سوره ها نیست یعنی بسیاری از سوره هایی که در مکه نازل شده در آخر قرآن قرار دارد و بسیاری از سوره هایی که در مدینه نازل شده است در اوائل قرآن قرار گرفته. البته همانطور که در آغاز جلد اول گفتیم مدارکی در دست است که جمع آوری سوره های قرآن به شکل کنونی در زمان خود پیغمبر ص واقع شده بنا بر این به هنگام جمع آوری قرآن شخص پیامبر ص به دلایل مختلفی از جمله اهمیت مطالب، و ترتیب طبیعی آنها، دستور داده است که سوره ها را بر طبق وضعی که الان می بینیم ترتیب دهند، که نخستین آنها سوره "حمد" و آخرین آنها سوره "الناس" است بدون اینکه کلمه و یا حتی حرفی از آیات و یا سوره ها کم و یا زیاد شود.

این سوره از نظر تعداد کلمات و حروف، طولانی ترین سوره های قرآن بعد از سوره "البقره" است و دارای ۱۷۷ آیه میباشد و نظر به اینکه بحث های فراوانی در مورد احکام و حقوق زنان در آن طرح شده به سوره "نساء" نامیده شده است.

همانطور که گفتیم این سوره در مدینه نازل شده، یعنی به هنگامی که پیامبر ص دست در کار تاسیس حکومت اسلامی و ایجاد یک جامعه سالم انسانی بود، به- همین دلیل بسیاری از قوانینی که در سالم سازی جامعه مؤثر است در این سوره نازل شده است. از طرفی چون افرادی که تار و پود این جامعه نو پا را تشکیل می دادند، افراد بت پرست دیروز با آن همه آلودگی های دوران جاهلیت بوده اند، لذا باید قبل از هر چیز رسوبات گذشته را از مغز و روح آنها بیرون ساخت و به جای آن قوانین و برنامه هایی که برای نوسازی یک جامعه فرسوده لازم است قرار داد بطور کلی بحث های مختلفی که در این سوره می خوانیم عبارتند از: ۱- دعوت به ایمان و عدالت و قطع رابطه دوستانه با دشمنان سرسخت. ۲- قسمتی از سرگذشت پیشینیان برای آشنایی هر چه بیشتر به سرنوشت جامعه های ناسالم. ۳- حمایت از کسانی که نیازمند به کمک هستند، مانند یتیمان، و دستوره های لازم برای نگاهداری و مراقبت از حقوق آنها. ۴- قانون ارث بر اساس یک روش طبیعی و عادلانه در برابر شکل بسیار زننده ای که در آن زمان داشت و به بهانه های مختلفی افراد ضعیف را محروم می ساختند. ۵- قوانین مربوط به ازدواج و برنامه هایی برای حفظ عفت عمومی. ۶- قوانین کلی برای حفظ اموال عمومی. ۷- کنترل و نگاهداری و بهسازی نخستین واحد اجتماع یعنی محیط خانواده. ۸- حقوق و وظائف متقابل افراد جامعه در برابر یکدیگر. ۹- معرفی دشمنان جامعه اسلامی و بیدار باش به مسلمانان در برابر آنها. ۱۰- حکومت اسلامی و لزوم اطاعت از رهبر چنین حکومتی. ۱۱- تشویق مسلمانان به مبارزه با دشمنان شناخته شده. ۱۲- معرفی دشمنانی که احیاناً فعالیت های زیر زمینی داشتند. ۱۳- اهمیت هجرت و لزوم آن به هنگام روبرو شدن با یک جامعه فاسد و غیر قابل نفوذ. ۱۴- مجدداً بحث هایی در باره ارث و لزوم تقسیم ثروت های متراکم شده در میان وارثان.

۳- فضیلت تلاوت این سوره

پیامبر اسلام طبق روایتی فرمود: "هر کس سوره نساء را بخواند گویا به اندازه هر مسلمانی که طبق مفاد این سوره ارث میبرد، در راه خدا انفاق کرده است و همچنین پاداش کسی را که برده ای را آزاد کرده به او میدهند". بدیهی است در این روایت و در تمام روایات مشابه آن، منظور تنها خواندن آیات نیست بلکه خواندن، مقدمه ای است برای فهم و درک، و آن نیز به نوبه خود مقدمه ای است برای پیاده ساختن آن در زندگی فردی و اجتماعی، و مسلم است که اگر مسلمانان از مفاد آیات این سوره در زندگی خود الهام بگیرند همه این پاداشها را علاوه بر نتایج دنیوی آن خواهند داشت.

تمام آیات این سوره (به استثنای آیه ۵۸ طبق نقل بعضی از مفسران) در مدینه نازل شده است و از نظر ترتیب نزول بعد از سوره "ممتحنه" قرار دارد.

زیرا میدانیم ترتیب کنونی سوره های قرآن مطابق ترتیب نزول سوره ها نیست یعنی بسیاری از سوره هایی که در مکه نازل شده در آخر قرآن قرار دارد و بسیاری از سوره هایی که در مدینه نازل شده است در اوائل قرآن قرار گرفته. البته همانطور که در آغاز جلد اول گفتیم مدارکی در دست است که جمع آوری سوره های قرآن به شکل کنونی در زمان خود پیغمبر ص واقع شده بنا بر این به هنگام جمع آوری قرآن شخص پیامبر ص به دلایل مختلفی از جمله اهمیت مطالب، و ترتیب طبیعی آنها، دستور داده است که سوره ها را بر طبق وضعی که الان می بینیم ترتیب دهند، که نخستین آنها سوره "حمد" و آخرین آنها سوره "الناس" است بدون اینکه کلمه و یا حتی حرفی از آیات و یا سوره ها کم و یا زیاد شود.

این سوره از نظر تعداد کلمات و حروف، طولانی ترین سوره های قرآن بعد از سوره "البقره" است و دارای ۱۷۷ آیه میباشد و نظر به اینکه بحث های فراوانی در مورد احکام و حقوق زنان در آن طرح شده به سوره "نساء" نامیده شده است.

ص :

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (۱)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر.

۱- ای مردم از پروردگارتان پرهیزید که همه شما را از یک انسان آفرید، و همسر او را (نیز) از جنس او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی پرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید نام او را می برید، (و نیز) از خویشاوندان خود (یعنی قطع ارتباط با آنها) پرهیز کنید، زیرا خداوند مراقب شما است.

تفسیر:

اشاره

مبارزه با تبعیض ها

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ

روی سخن در نخستین آیه این سوره به تمام افراد انسان است زیرا محتویات این سوره در حقیقت همان مسائلی است که تمام افراد بشر در زندگی خود به آن نیازمند هستند.

سپس دعوت به تقوی و پرهیزکاری میکند که ریشه اصلی برنامه های سالم - سازی اجتماع میباشد، ادای حقوق یکدیگر، تقسیم عادلانه ارث، حمایت از یتیمان و رعایت حقوق خانوادگی و مانند اینها همه از اموری است که بدون پشتوانه

تقوی و پرهیزکاری بجایی نمیرسد، لذا این سوره را که محتوی همه این مسائل است با دعوت به تقوی آغاز میکند.

و برای معرفی خدایی که نظارت بر تمام اعمال انسان دارد به یکی از صفات او اشاره میکند که ریشه وحدت اجتماعی بشر است "الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ" "آن خدایی که همه شما را از یک انسان پدید آورد" و بنا بر این امتیازات و افتخارات موهومی که هر دسته ای برای خود درست کرده اند از قبیل امتیازات نژادی، زبانی، منطقه ای، قبیله ای و مانند آن که امروز منشا هزار گونه گرفتاری در جامعه هاست، در یک جامعه اسلامی نباید وجود داشته باشد چه اینکه همه از یک اصل سرچشمه گرفته و فرزندان یک پدر و مادرند و در آفرینش از یک گوهرند.

توجه به اینکه جامعه عصر پیامبر یک جامعه به تمام معنی قبیله ای بود اهمیت این مبارزه را روشنتر می سازد و نظیر این تعبیر در موارد دیگری از قرآن مجید نیز هست که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

اکنون ببینیم منظور از نَفْسٍ وَاحِدَةٍ کیست؟ آیا منظور از نفس واحده یک فرد شخصی است یا یک واحد نوعی (یعنی جنس مذکر) شکی نیست که ظاهر این تعبیر همان واحد شخصی را می رساند و اشاره به نخستین انسانی است که قرآن او را بنام آدم پدر انسانهای امروز معرفی کرده و تعبیر "بنی آدم" که در آیات فراوانی از قرآن وارد شده نیز اشاره بهمین است و احتمال اینکه منظور وحدت نوعی بوده باشد از ظاهر آیه بسیار دور است. وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا این جمله میگوید "همسر آدم از او آفریده شد" بعضی از مفسران از این تعبیر، چنین فهمیده اند که همسر آدم، "حوا" از بدن آدم آفریده شده و پاره ای از روایات غیر معتبر را که میگوید: حوا از یکی از دنده های آدم آفریده شده شاهد بر آن گرفته اند (در فصل دوم از سفر تکوین تورات نیز به این معنی تصریح شده است).

ولی با توجه به سایر آیات قرآن هر گونه ابهامی از تفسیر این آیه برداشته میشود و معلوم میشود که منظور از آن این است که خداوند همسر او را از جنس او (جنس بشر) آفرید. در آیه ۲۱ سوره روم می خوانیم: **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا**: "از نشانه های قدرت خدا این است که همسران شما را از جنس شما قرار داد تا بوسیله آنها آرامش بیابید" و در آیه ۷۲ سوره نحل میفرماید: **وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا**: "خداوند همسران شما را از جنس شما قرار داد".

روشن است اینکه در این آیات میخوانیم "همسران شما را از شما قرار داد" معنی آن این است که از جنس شما قرار داد نه از اعضای بدن شما.

و طبق روایتی که از امام باقر ع در تفسیر عیاشی نقل شده، خلقت حوا از یکی از دنده های آدم شدیداً تکذیب شده و تصریح گردیده که حوا از باقی مانده خاک آدم آفریده شده است.

ازدواج فرزندان آدم چگونه بوده است؟

وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً

این جمله میگوید: "خداوند از آدم و همسرش، مردان و زنان فراوانی بوجود آورد" و از این تعبیر استفاده میشود که تکثیر نسل فرزندان آدم تنها از طریق آدم و همسرش صورت گرفته است و موجود ثالثی در آن دخالت نداشته است.

لازمه این سخن آن است که فرزندان آدم (برادر و خواهر) با هم ازدواج کرده باشند زیرا اگر آنها با نژاد و همسران دیگری ازدواج کرده باشند "منهما" (از آن دو) صادق نخواهد بود.

این موضوع در احادیث متعددی نیز وارد شده است و زیاد هم جای تعجب نیست چه اینکه طبق استدلالی که در بعضی از احادیث از ائمه اهل بیت نقل شده

این ازدواج ها مباح بوده زیرا هنوز حکم تحریم ازدواج خواهر و برادر نازل نشده بود، بدیهی است ممنوعیت یک کار، بسته به این است که از طرف خداوند تحریم شده باشد چه مانعی دارد که ضرورت ها و مصالحی ایجاب کند که در پاره ای از زمان ها مطلبی جائز باشد و بعدا تحریم گردد.

ولی در احادیث دیگری تصریح شده که فرزندان آدم هرگز با هم ازدواج نکرده اند و شدیداً به کسانی که معتقد به ازدواج آنها با یکدیگرند حمله شده است.

و اگر بنا باشد که در احادیث متعارض آنچه موافق ظاهر قرآن است ترجیح دهیم باید احادیث دسته اول را انتخاب نمود زیرا موافق آیه فوق است.

در اینجا احتمال دیگری نیز هست که گفته شود: فرزندان آدم با بازماندگان انسان های پیشین ازدواج کرده اند زیرا طبق روایاتی آدم اولین انسان روی زمین نبوده، مطالعات علمی امروز نیز نشان میدهد که نوع انسان احتمالاً از چند میلیون سال قبل در کره زمین زندگی میکرد، در حالی که از تاریخ پیدایش آدم تا کنون زمان زیادی نمیگذرد، بنا بر این باید قبول کنیم که قبل از آدم انسان های دیگری در زمین میزیسته اند که به هنگام پیدایش آدم در حال انقراض بوده اند، چه مانعی دارد که فرزندان آدم با باقیمانده یکی از نسل های پیشین ازدواج کرده باشد ولی همانطور که گفتیم این احتمال با ظاهر آیه فوق چندان سازگار نیست. (این بحث احتیاج به گفتگوی بیشتری دارد که از حوصله بحث تفسیری خارج است). **وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ** اهمیتی که تقوی در ساختن زیر بنای یک جامعه سالم دارد سبب شده که مجدداً در ذیل آیه، مردم را به پرهیزکاری و تقوی دعوت کند منتهی در اینجا جمله ای به آن اضافه کرده و میفرماید: "از خدایی پرهیزید که در نظر شما عظمت دارد و به هنگامی که میخواهید چیزی از دیگری طلب کنید نام او را

سپس میگوید: "والارحام" - این کلمه عطف بر "اللّه" است و لذا در قرائت معروف، منصوب خوانده شده است بنا بر این معنی آن چنین میشود:

"واتقوا الارحام": از خویشاوندان (و قطع پیوند از آنها) بپرهیزید و ذکر این موضوع در اینجا اولاً نشانه اهمیت فوق العاده ای است که قرآن برای صله رحم قائل شده تا آنجا که نام ارحام بعد از نام خدا آمده است، و ثانیاً اشاره به - مطلبی است که در آغاز آیه ذکر شده و آن اینکه شما همه از یک پدر و مادرید و در حقیقت تمام فرزندان آدم خویشاوندان یکدیگرند و این پیوند و ارتباط ایجاب میکند که شما نسبت به همه انسانها از هر نژاد و هر قبیله ای همانند بستگان فامیلی خود محبت بورزید. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا رَقِيبًا رقیب در اصل به کسی میگویند که از محل مرتفعی به اوضاع نظارت کند و سپس، به معنی حافظ و نگهبان چیزی آمده است زیرا نگهبانی از لوازم نظارت است. بلندی محل رقیب ممکن است از نظر ظاهری بوده باشد که بر مکان مرتفعی قرار گیرد و نظارت کند و ممکن است از نظر معنوی بوده باشد.

در جمله فوق میفرماید: "خداوند مراقب شما است" و تمام اعمال و نیات شما را می بیند و میداند و در ضمن، نگهبان شما در برابر حوادث او است (تعبیر به "کان" در جمله فوق که فعل ماضی است برای تاکید است).

ص: ۲۴۸

۱- ۱) - "تسائلون" از ماده "تسائل" به معنی سؤال کردن از یکدیگر است و "تسائل بالله" به معنی این است که مردم به هنگامی که چیزی از یکدیگر میخواهند بگویند "اسئلك بالله..." (ترا به خدا) و این نشانه عظمت خداوند در نظرها است.

اشاره

وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْأَخْيَاطَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (۲)

ترجمه:

۲- و اموال یتیمان را (هنگامی که به حد رشد رسیدند) به آنها بدهید، و اموال بد (خود) را با اموال خوب (یتیمان) تبدیل نکنید، و اموال آنها را با اموال خودتان (به وسیله مخلوط کردن یا تبدیل نمودن) نخورید. زیرا این گناه بزرگی است.

شان نزول:

شخصی از قبیله "بنی غطفان" برادر ثروتمندی داشت که از دنیا رفت، و او به عنوان سرپرستی از یتیمان برادر اموال او را به تصرف درآورد، و هنگامی - که برادرزاده به حد رشد رسید، از دادن حق او امتناع ورزید، موضوع را به - خدمت پیامبر عرض کردند آیه نخست نازل گردید، و مرد غاصب بر اثر شنیدن آن توبه کرد و اموال را به صاحبش بازگرداند و گفت "اعوذ بالله من الحوب الکبیر": "به خدا پناه میبرم از اینکه آلوده به گناه بزرگی شوم".

تفسیر:

اشاره

خیانت در اموال یتیمان ممنوع

در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون پدرانی از دنیا میروند و فرزندان صغیری از آنها باقی میمانند منتها در جوامع ناسالم که گرفتار جنگهای داخلی هستند، مانند جامعه عرب در زمان جاهلیت، تعداد اینگونه کودکان یتیم بسیار

زیادتر است، که باید از طرف حکومت اسلامی و فرد فرد مسلمانان، تحت حمایت قرار گیرند. در آیه فوق سه دستور مهم در باره اموال یتیمان داده شده است.

۱- وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ - در این جمله دستور میدهد که: "اموال یتیمان را به هنگامی که رشد پیدا کنند به آنها بدهید" یعنی تصرف شما در این اموال تنها به عنوان امین و ناظر و وکیل است نه به عنوان یک مالک.

۲- وَلَا تَتَّبِعُوا الْاِحْبَابَ بِالطَّبِيبِ: "و هیچگاه اموال پاکیزه آنها را با اموال ناپاک و پست خود تبدیل نکنید" این دستور در حقیقت برای جلوگیری از حیف و میل هایی است، که گاهی سرپرست های یتیمان به بهانه اینکه تبدیل کردن مال به نفع یتیم است یا تفاوتی با هم ندارد، و یا اگر بماند ضایع میشود، اموال خوب و زبده یتیمان را برمیداشتند و اموال بد و نامرغوب خود را بجای آن میگذاشتند.

۳- وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ - "و اموال آنها را با اموال خود نخورید" یعنی اموال یتیمان را با اموال مخلوط نکنید بطوری که نتیجه اش تملک همه باشد، و یا اینکه اموال بد خود را با اموال خوب آنها مخلوط نسازید که نتیجه اش پایمال شدن حق یتیمان باشد (الی در جمله بالا در حقیقت به معنی مع است).

["حوب" چیست؟ (حوبا کبیرا)]

إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا

در پایان آیه، برای تاکید و اثبات اهمیت موضوع میفرماید: اینگونه تعدی و تجاوز به اموال یتیمان گناه بزرگی است. راغب در کتاب مفردات میگوید:

"الحوبه" در اصل به معنی احتیاج و نیازی است که انسان را به گناه میکشاند، و از آنجا که تجاوزهای سرپرستان به اموال یتیمان، غالباً بر اثر نیاز و یا به بهانه احتیاج صورت میگیرد در آیه فوق به جای کلمه "اثم" (گناه) کلمه "حوب" بکار رفته است، تا اشاره به این حقیقت بوده باشد.

بررسی آیات مختلف قرآن نشان میدهد که اسلام اهمیت فوق العاده ای برای

این موضوع قائل شده و با شدت تمام خیانت کنندگان در اموال یتیمان را به مجازات های شدید تهدید میکند و با عباراتی محکم و قاطع سرپرستان را به مراقبت کامل از اموال یتیمان دعوت میکند، که شرح آن در همین سوره در چند آیه بعد و در ذیل آیات ۱۵۲ سوره انعام و ۳۴ سوره اسری خواهد آمد.

لحن شدید این آیات بقدری در قلوب مسلمانان مؤثر واقع شد، که حتی میترسیدند غذای مشترکی برای خودشان و یتیمان درست کنند، بهمین جهت غذای آنها را از غذای خود و فرزندان خویش جدا میساختند، و این امر موجب ناراحتی هر دو طرف میشد لذا در آیه ۲۲۰ سوره بقره به آنها دستور داده شد که اگر هدفشان از مخلوط ساختن اموال یا غذای یتیمان با اموال یا غذای خود، خیر خواهی و اصلاح بوده باشد مانعی ندارد (۱).

[سوره النساء (۴): آیه ۳]

اشاره

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِثْلِي وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا (۳)

ترجمه:

۳- و اگر می ترسید از اینکه (به هنگام ازدواج با دختران یتیم) رعایت عدالت در باره آنها نکنید (از ازدواج با آنان صرف نظر نمائید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج کنید، دو یا سه یا چهار همسر، و اگر می ترسید عدالت را (در باره همسران متعدد) رعایت نکنید تنها به یک همسر قناعت نمائید و یا از زنانی که مالک آنها هستید استفاده کنید. این کار بهتر از ظلم و ستم، جلوگیری می کند.

ص: ۲۵۱

۱- ۱) - برای توضیح بیشتر به ذیل آیه فوق در سوره بقره جلد دوم تفسیر نمونه مراجعه فرمائید.

شان نزول:

برای این آیه شان نزول خاصی نقل شده و آن اینکه قبل از اسلام معمول بود که بسیاری از مردم حجاز، دختران یتیم را به عنوان تکفل و سرپرستی به خانه خود میبردند، و بعد با آنها ازدواج کرده و اموال آنها را هم تملک میکردند، و چون همه کار دست آنها بود حتی مهریه آنها را کمتر از معمول قرار میدادند، و هنگامی که کمترین ناراحتی از آنها پیدا میکردند به آسانی آنها را رها میساختند و در حقیقت حاضر نبودند حتی به شکل یک همسر معمولی با آنها رفتار نمایند.

در این هنگام آیه فوق نازل شد و به سرپرستان ایتام دستور داد در صورتی با دختران یتیم ازدواج کنند که عدالت را به طور کامل در باره آنها رعایت نمایند و در غیر این صورت از آنها چشم پوشی کرده و همسران خود را از زنان دیگر انتخاب نمایند.

[تفسیر]

اشاره

وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا

...

به دنبال دستوری که در آیه سابق برای حفظ اموال یتیمان داده شد در این آیه اشاره به یکی دیگر از حقوق آنها می شود و آن اینکه: "اگر می ترسید به- هنگام ازدواج با دختران یتیم رعایت حق و عدالت را در باره حقوق زوجیت و اموال آنان ننمائید از ازدواج با آنها چشم پوشید و به سراغ زنان دیگر بروید".

*** با توجه به آنچه گفته شد تفسیر آیه کاملا روشن است و پاسخ این سؤال که چرا آغاز آیه در باره یتیمان و پایان آن در باره ازدواج است و این دو ظاهرا با هم سازگار نیست روشن میگردد، زیرا صدر و ذیل آیه هر دو در باره ازدواج است منتها در آغاز آیه می گوید: اگر نمی توانید ازدواج با یتیمان را با اصول عدالت بیامیزید چه بهتر که از آن صرف نظر کنید سپس به سراغ زنان غیر یتیم بروید.

گرچه مفسران در این زمینه، سخن بسیار گفته اند، ولی آنچه از خود آیه بدست میاید همان است که در بالا اشاره شد یعنی خطاب در آیه متوجه به سرپرستان ایتام است که در آیه قبل برای حفظ اموال یتیمان دستورهای مختلفی به آنها داده شده بود و در این آیه در باره ازدواج با یتیمان سخن میگوید که همانگونه که باید مراعات عدالت را در باره اموال آنها بنمائید در مورد ازدواج با دختران یتیم نیز با نهایت دقت رعایت مصلحت آنها را بکنید، در غیر این صورت از ازدواج با آنها چشم پوشید و زنان دیگری انتخاب کنید.

از جمله شواهدی که تفسیر فوق را در باره آیه روشن می سازد آیه ۱۲۷ از همین سوره است که در آن صریحا مسئله رعایت عدالت را در باره ازدواج با دختران یتیم ذکر کرده است و توضیح آن در ذیل همان آیه خواهد آمد.

روایاتی که در ذیل آیه در کتب مختلف نقل شده نیز گواه این تفسیر است (۱).

و اما روایتی که از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که میان اول و آخر این آیه مقدار زیادی از قرآن بوده و حذف شده است به هیچوجه از نظر سند اعتبار ندارد و اینگونه احادیث که دلالت بر تحریف یا اسقاط قسمتهایی از قرآن میکنند یا از مجعولات دشمنان اسلام و منافقان برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن است و یا بعضی از افراد چون نتوانسته اند ارتباط آغاز و انجام آیه را درک کنند چنین پنداشته اند که در اینجا حذف یا اسقاطی در کار بوده و تدریجا آن را به شکل روایتی جلوه داده اند، در حالی که دانستیم جمله های آیه کاملا با یکدیگر ارتباط و پیوند دارد.

مَثٰی و ثَلٰثَ و رُبٰعَ

"مَثٰی" در لغت به معنی "دو تا دو تا" و "ثَلٰثَ" به معنی "سه تا سه تا" و "رُبٰعَ" به معنی "چهارتا چهارتا" می باشد. و از آنجا که روی سخن در آیه

ص: ۲۵۳

(۱- ۱) - تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۴۳۸ و تفسیر المنار ذیل آیه فوق.

به همه مسلمانان است معنی آیه چنین می شود که شما برای دوری از ستم کردن در حق دختران یتیم میتوانید از ازدواج آنها خودداری کنید و با زنانی ازدواج نمائید که موقعیت اجتماعی و فامیلی آنها به شما اجازه ستم کردن را نمیدهد و میتوانید از آنها دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر به همسری خود انتخاب کنید. منتها چون مخاطب، همه مسلمانان بوده است تعبیر به دو تا دو تا و مانند آن شده است.

و گرنه جای تردید نیست که حد اکثر تعدد زوجات (آن هم با فراهم شدن شرائط خاصش) بیش از چهار نفر نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که "واو" در جمله بالا به معنی "او" (یا) میباشد نه اینکه منظور این باشد که شما می توانید دو همسر به اضافه سه همسر به- اضافه چهار همسر که مجموع آنها نه نفر می شود انتخاب کنید زیرا اگر منظور این بود باید صریحا عدد نه ذکر شود نه به این صورت از هم گسسته و پیچیده بعلاوه از نظر فقه اسلام این مسئله جزو ضروریات است که زائد بر چهار همسر مطلقا ممنوع است.

به هر حال آیه فوق دلیل صریحی است بر مسئله جواز تعدد زوجات منتها با شرائطی که به زودی به آن اشاره خواهد شد. فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً سِيسَ بِلَا فَاصله می گوید: این در صورت حفظ عدالت کامل است، اما اگر نمیتوانید عدالت را رعایت کنید به همان یک همسر اکتفاء نمائید تا از ظلم و ستم بر دیگران بر کنار باشید. أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ - و یا بجای انتخاب همسر دوم از کنیزی که مال شماست استفاده کنید زیرا شرائط آنها سبک تر است (اگر چه آنها نیز باید از حقوق حقه خود برخوردار باشند). ذَلِكَ أَذْنَبِي أَلَّا تَعُولُوا - این کار (انتخاب یک همسر و یا انتخاب کنیز) از ظلم و ستم و انحراف از عدالت، بهتر جلوگیری میکند، (در باره مسئله بردگی و

نظر اسلام در این زمینه در آیات مناسب بحث کافی خواهیم کرد).

منظور از عدالت در باره همسران چیست؟

اکنون پیش از آن که فلسفه حکم تعدد زوجات را در اسلام بدانیم لازم است این موضوع بررسی شود که منظور از عدالت که جزو شرائط تعدد همسر ذکر شده است چیست؟ آیا این عدالت مربوط به امور زندگی از قبیل هم خوابگی و وسایل زندگی و رفاه و آسایش است یا منظور عدالت در حریم قلب و عواطف انسانی نیز هست؟ شک نیست که "عدالت" در محبت های قلبی خارج از قدرت انسان است چه کسی میتواند محبت خود را که عواملش در بیرون وجود اوست از هر نظر تحت کنترل در آورد؟ بهمین دلیل رعایت این نوع عدالت را خداوند واجب نشمرده و در آیه ۱۲۹ همین سوره نساء میفرماید "وَلَنْ تَسِيءَ تَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ" شما هر قدر کوشش کنید نمیتوانید در میان همسران خود (از نظر تمایلات قلبی) عدالت و مساوات برقرار سازید.

بنا بر این محبت های درونی مادامی که موجب ترجیح بعضی از همسران بر بعضی دیگر از جنبه های عملی نشود ممنوع نیست، آنچه مرد موظف به آن است رعایت عدالت در جنبه های عملی و خارجی است.

از این بیان روشن میشود: کسانی که خواسته اند از ضمیمه کردن آیه فوق (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاجِدَةً) به آیه ۱۲۹ (وَلَنْ تَسِيءَ تَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ) چنین نتیجه بگیرند که تعدد زوجات در اسلام مطلقاً ممنوع است، زیرا در آیه نخست آن را مشروط به عدالت کرده، و در آیه دوم عدالت را برای مردان در این مورد امری محال دانسته است، سخت در اشتباهند.

زیرا همانطور که اشاره شد عدالتی که مراعات آن از قدرت انسان بیرون است

عدالت در تمایلات قلبی است، و این از شرایط تعدد زوجات نیست و آنچه از شرایط است عدالت در جنبه های عملی است.

گواه بر این موضوع ذیل آیه ۱۲۹ همین سوره میباشد آنجا که میگوید:

"فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ" یعنی: "اکنون که نمیتوانید مساوات کامل در محبت میان همسران خود رعایت کنید لا اقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه یک نفر از آنان نسازید که دیگری را به صورت بلا تکلیف در آورید".

نتیجه اینکه کسانی که قسمتی از این آیه را گرفته و قسمت دیگر را فراموش کرده اند گرفتار چنان اشتباهی در مسئله تعدد زوجات شده اند که برای هر محققى جای تعجب است.

از این گذشته از نظر فقه اسلامی و منابع مختلف آن در میان شیعه و اهل تسنن مسئله تعدد زوجات با شرایط آن جای گفتگو و چانه زدن نیست و از ضروریات فقه اسلام محسوب می شود.

اکنون برگردیم به فلسفه این حکم اسلامی (تعدد زوجات).

تعدد زوجات یک ضرورت اجتماعی است

آیه فوق مسئله تعدد زوجات را (با شرایط سنگینی و در حدود معینی) مجاز شمرده است و در اینجا با ایرادها و حملات مخالفان آن روبرو میشویم که با مطالعات زودگذر، و تحت احساسات حساب نشده به مخالفت با این قانون اسلامی برخاسته اند مخصوصاً غربیها در این زمینه بما بیشتر ایراد میکنند که اسلام به- مردان اجازه داده برای خود "حرمسرا" بسازند و بطور نامحدود همسر بگیرند.

در حالی که نه اسلام اجازه تشکیل حرمسرا به آن معنی که آنها می پندارند داده، و نه تعدد زوجات را بدون قید و شرط و نامحدود قرار داده است.

توضیح اینکه: با مطالعه وضع محیطهای مختلف قبل از اسلام، به این

نتیجه میرسیم که تعدد زوجات بطور نامحدود امری عادی بوده و حتی بعضی از مواقع بت پرستان به هنگام مسلمان شدن، بیش از ده زن و یا کمتر داشته اند، بنا بر این تعدد زوجات از پیشنهادهای و ابتکارات اسلام نیست بلکه اسلام آن را در چهارچوبه ضرورت های زندگی انسانی محدود ساخته و برای آن قیود و شرائط سنگینی قائل شده است.

قوانین اسلام بر اساس نیازهای واقعی بشر دور میزند نه تبلیغات ظاهری و احساسات رهبری نشده، مسئله تعدد زوجات نیز از همین زاویه در اسلام مورد بررسی قرار گرفته، زیرا هیچ کس نمیتواند انکار کند که مردان در حوادث گوناگون زندگی بیش از زنان در خطر نابودی قرار دارند و در جنگها و حوادث دیگر قربانیان اصلی را آنها تشکیل میدهند.

و نیز نمی توان انکار کرد که عمر زندگی جنسی مردان، از زنان طولانی تر است زیرا زنان در سنین معینی آمادگی جنسی خود را از دست می دهند در حالی که در مردان چنین نیست.

و نیز زنان به هنگام عادت ماهانه و قسمتی از دوران حمل، عملاً ممنوعیت جنسی دارند در حالی که در مردان این ممنوعیت ها وجود ندارد.

از همه گذشته زنانی هستند که همسران خود را به علل گوناگونی از دست می دهند و معمولاً نمیتوانند به عنوان همسر اول، مورد توجه مردان قرار گیرند و اگر مسئله تعدد زوجات در کار نباشد آنها باید برای همیشه بدون همسر باقی بمانند همانطور که در مطبوعات مختلف میخوانیم که این دسته از زنان بیوه با محدود شدن مسئله تعدد زوجات از نابسامانی زندگی خود شکایت دارند و جلوگیری از تعدد را یک نوع احساسات ظالمانه در باره خود تلقی میکنند.

با در نظر گرفتن این واقعیتها در این گونه موارد که تعادل میان مرد و زن به عللی بهم می خورد ناچاریم یکی از سه راه را انتخاب کنیم:

۱- مردان تنها به یک همسر در همه موارد قناعت کنند و زنان اضافی تا پایان

عمر بدون همسر باقی بمانند و تمام نیازهای فطری و خواسته های درونی خود را سرکوب کنند.

۲- مردان فقط دارای یک همسر قانونی باشند ولی روابط آزاد و نامشروع جنسی را با زنانی که بی شوهر مانده اند به شکل معشوقه برقرار سازند.

۳- کسانی که قدرت دارند بیش از یک همسر را اداره کنند و از نظر "جسمی" و "مالی" و "اخلاقی" مشکلی برای آنها ایجاد نمیشود و قدرت بر اجراء عدالت کامل در میان همسران و فرزندان خود دارند به آنها اجازه داده شود که بیش از یک همسر برای خود انتخاب کنند. مسلماً غیر از این سه راه، راه دیگری وجود ندارد.

اگر بخواهیم راه اول را انتخاب کنیم باید با فطرت و غرائز و نیازهای روحی و جسمی بشر به مبارزه برخیزیم و عواطف و احساسات اینگونه زنان را نادیده بگیریم، این مبارزه ای است که پیروزی در آن نیست و به فرض که این طرح عملی شود جنبه های غیر انسانی آن بر هیچ کس مخفی نیست.

به تعبیر دیگر مسئله تعدد همسر را در موارد ضرورت نباید تنها از دریچه چشم همسر اول، مورد بررسی قرار داد، بلکه از دریچه چشم همسر دوم نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد، و آنها که مشکلات همسر اول را در صورت تعدد زوجات عنوان میکنند کسانی هستند که یک مسئله سه زاویه ای را تنها از یک زاویه نگاه میکنند زیرا مسئله تعدد همسر، هم از زاویه دید مرد و هم از زاویه دید همسر اول و هم از زاویه دید همسر دوم باید مطالعه شود و با توجه به مصلحت مجموع، در این باره قضاوت کنیم.

و اگر راه دوم را انتخاب کنیم باید فحشاء را به رسمیت بشناسیم و تازه زنانی که به عنوان معشوقه مورد بهره برداری جنسی قرار میگیرند نه تامینی دارند و نه آینده ای، و شخصیت آنها در حقیقت لگدمال شده است و اینها اموری نیست که هیچ انسان عاقلی آن را تجویز کند.

بنا بر این تنها راه سوم باقی میماند که هم بخواسته های فطری و نیازهای غریزی زنان پاسخ مثبت میدهد و هم از عواقب شوم فحشاء و نابسامانی زندگی این دسته از زنان بر کنار است و جامعه را از گرداب گناه بیرون میبرد.

البته باید توجه داشت که جواز تعدد زوجات با اینکه در بعضی از موارد یک ضرورت اجتماعی است و از احکام مسلم اسلام محسوب می شود اما تحصیل شرائط آن در امروز با گذشته تفاوت بسیار پیدا کرده است، زیرا زندگی در سابق یک شکل ساده و بسیط داشت و لذا رعایت کامل مساوات بین زنان آسان بود و از عهده غالب افراد برمی آمد ولی در عصر و زمان ما باید کسانی که میخواهند از این قانون استفاده کنند مراقب عدالت همه جانبه باشند و اگر قدرت بر این کار دارند چنین اقدامی بنمایند. اساسا اقدام به این کار نباید از روی هوی و هوس باشد.

جالب توجه اینکه همان کسانی که با تعدد همسر مخالفند (مانند غربیها) در طول تاریخ خود، به حوادثی برخورد کرده اند که نیازشان را به این مسئله کاملا آشکار ساخته است، مثلا بعد از جنگ جهانی دوم احتیاج و نیاز شدیدی در ممالک جنگ زده، و مخصوصا کشور آلمان، به این موضوع احساس شد و جمعی از متفکران آنها را وادار ساخت که برای چاره جویی و حل مشکل در مسئله ممنوعیت تعدد همسر، تجدید نظر کنند، و حتی برنامه تعدد زوجات اسلام را از دانشگاه "الازهر" خواستند و تحت مطالعه قرار دادند، ولی در برابر حملات سخت کلیسا مجبور به متوقف ساختن این برنامه شدند، و نتیجه آن همان فحشاء وحشتناک و بی بند و باری جنسی وسیعی بود که سراسر کشورهای جنگ زده را فرا گرفت.

از همه اینها گذشته تمایل پاره ای از مردان را به تعدد همسر نمیتوان انکار کرد، این تمایل اگر جنبه هوس داشته باشد قابل ملاحظه نیست اما گاه میشود که بر اثر عقیم بودن زن، و علاقه شدید مرد به داشتن فرزند، این تمایل را منطقی میکند، و یا گاهی بر اثر تمایلات شدید جنسی و عدم توانایی همسر اول برای انجام این خواسته غریزی، مرد، خود را ناچار به ازدواج دوم می بیند، حتی اگر

از طریق مشروع انجام نشود از طرق نامشروع، اقدام می کند در اینگونه موارد نیز نمیتوان منطقی بودن خواسته مرد را انکار کرد، و لذا حتی در کشورهایی که تعدد همسر قانوناً ممنوع است، عملاً در بسیاری از موارد ارتباط با زنان متعدد رواج کامل دارد، و یک مرد در آن واحد با زنان متعددی ارتباط نامشروع دارد.

مورخ مشهور فرانسوی گوستا اولوبون قانون تعدد زوجات اسلام را که به صورت محدود و مشروط است یکی از مزایای این آئین می شمارد و بهنگام مقایسه آن را روابط آزاد و نامشروع مردان، با چند زن، در اروپا چنین می نویسد:

"در غرب هم با وجود اینکه آب و هوا و وضع طبیعت هیچکدام ایجاب چنین رسمی (تعدد زوجات) نمی کند با این حال وحدت همسر چیزی است که ما آن را فقط در کتاب های قانون می بینیم. او الا- گمان نمیکنم که بشود انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم نیست! راستی من متحیرم و نمیدانم که تعدد زوجات مشروع و محدود شرق، از تعدد زوجات سالوسانه غرب چه چیز کم دارد؟ بلکه من میگویم که اولی از هر حیث از دومی بهتر و شایسته تر است" (۱).

البته نمیتوان انکار کرد که بعضی از مسلمان نماها بدون رعایت روح اسلامی این قانون، از آن سوء استفاده کرده و برای خود حرم سراهای ننگینی بر پا نموده و به حقوق زنان و همسران خود تجاوز کرده اند، ولی این عیب از قانون نیست و اعمال آنها را نباید به حساب دستورهای اسلام گذاشت، کدام قانون خوبی است که افراد سودجو از آن، بهره برداری نامشروع نکرده اند؟

سؤال:

در اینجا بعضی سؤال می کنند که ممکن است شرائط و کیفیاتی که در بالا گفته شد برای زن یا زنانی پیدا شود آیا در این صورت می توان به او اجازه داد که

ص: ۲۶۰

دو شوهر برای خود انتخاب کنند؟

پاسخ:

جواب این سؤال چندان مشکل نیست.

اولاً- (بر خلاف آنچه در میان عوام معروف است) میل جنسی در مردان به- مراتب بیش از زنان است و از جمله ناراحتی‌هایی که در کتب علمی مربوط به مسائل جنسی در باره غالب زنان ذکر می‌کنند مسئله "سرد مزاجی" است در حالی که در مردان، موضوع بر عکس است، و حتی در میان جانداران دیگر نیز همواره دیده می‌شود که تظاهرات جنسی، معمولاً از جنس نر شروع می‌شود.

ثانیاً تعدد همسر در مورد مردان هیچ گونه مشکل اجتماعی و حقوقی ایجاد نمی‌کند در حالی که در باره زنان اگر فرضاً دو همسر انتخاب کنند، مشکلات فراوانی به وجود خواهد آمد که ساده ترین آنها مسئله مجهول بودن نسب فرزند است که معلوم نیست مربوط به کدام یک از دو همسر می‌باشد و مسلماً چنین فرزندی مورد حمایت هیچ یک از مردان قرار نخواهد گرفت و حتی بعضی از دانشمندان معتقدند:

فرزندی که پدر او مجهول باشد کمتر مورد علاقه مادر قرار خواهد گرفت، و با این ترتیب چنین فرزندی از نظر عاطفی در محرومیت مطلق قرار می‌گیرند، و از نظر حقوقی نیز وضعیتشان کاملاً مبهم است.

و شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که توسل به وسائل پیشگیری از انعقاد نطفه بوسیله قرص یا مانند آن، هیچگاه اطمینان بخش نیست و نمیتواند، دلیل قاطعی بر نیاوردن فرزند بوده باشد زیرا بسیاری از زنانی که از این وسائل استفاده کرده و یا در طرز استفاده، گرفتار اشتباه شده و فرزند پیدا کرده اند، بنا بر این هیچ زنی نمی‌تواند به اعتماد آن، تن به تعدد همسر بدهد.

روی این جهات، تعدد همسر برای زنان نمیتواند منطقی بوده باشد، در

حالی که در مورد مردان، با توجه به شرایط آن، هم منطقی است و هم عملی است.

[سوره النساء (۴): آیه ۴]

اشاره

وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَهُ فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِينًا مَرِيئًا (۴)

ترجمه:

۴- و مهر زنان را (به طور کامل) به عنوان یک بدهی (یا یک عطیه) به آنها بپردازید، و اگر آنها با رضایت خاطر چیزی از آن را به شما ببخشند آن را حلال و گوارا مصرف کنید.

تفسیر:

اشاره

"نحله" در لغت به معنی بدهی و دین آمده، و به معنی بخشش و عطیه نیز هست، "راغب" در کتاب مفردات می گوید: به عقیده من این کلمه از ریشه "نحل" (به معنی زنبور عسل) آمده است زیرا بخشش و عطیه شباهتی بکار زنبوران عسل در دادن عسل دارد.

صدقاتهن جمع صداق به معنی مهر است. آیه فوق به دنبال بحثی که در آیه گذشته در باره انتخاب همسر بود، اشاره به یکی از حقوق مسلم زنان میکند و تاکید مینماید که: "مهر زنان را بطور کامل همانند یک بدهی بپردازید" یعنی همانطور که در پرداخت سایر بدهی ها مراقب هستید که از آن چیزی کم نشود، در مورد پرداخت مهر نیز باید همان حال را داشته باشید (این در صورتی است که "نحله" را به معنی بدهی بگیریم) و اگر به معنی عطیه و بخشش باشد تفسیر آیه چنین خواهد شد: "مهر را که یک عطیه الهی است و خدا بخاطر اینکه زن حقوق بیشتری در اجتماع داشته باشد و ضعف نسبی جسمی او از این راه جبران گردد بطور کامل ادا کنید".

فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكَلُوهُ هَرِينًا مَرِيئًا

در آغاز آیه برای حفظ حقوق زنان با صراحت دستور میدهد که باید تمام مهر را به آنان پرداخت کنند، ولی در ذیل آیه برای احترام گذاردن به احساسات طرفین و محکم شدن پیوندهای قلبی و جلب عواطف میگوید: "اگر زنان با رضایت کامل خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند برای شما حلال و گوارا است" تا در محیط زندگی زناشویی تنها قانون و مقررات خشک حکومت نکند بلکه بموازات آن عاطفه و محبت نیز حکمفرما باشد.

مهر یک پستوانه اجتماعی برای زن

در عصر جاهلیت نظر به اینکه برای زنان ارزشی قائل نبودند، غالباً مهر را که حق مسلم زن بود در اختیار اولیای آنها قرار میدادند، و آن را ملک مسلم آنها میدانستند گاهی نیز مهر یک زن را ازدواج زن دیگری قرار میدادند به این گونه که مثلاً برادری، خواهر خود را به ازدواج دیگری در می آورد که او هم در مقابل، خواهر خود را به ازدواج وی در آورد، و مهر این دو زن همین بود.

اسلام بر تمام این رسوم ظالمانه خط بطلان کشید، و مهر را به عنوان یک حق مسلم به زن اختصاص داد، و در آیات قرآن کراراً مردان را به رعایت کامل این حق توصیه کرده است.

در اسلام برای مهر مقدار معینی تعیین نشده است و بسته بتوافق دو همسر است اگر چه در روایات فراوانی تاکید شده که مهر را سنگین قرار ندهند ولی این یک حکم الزامی نیست بلکه مستحب است.

اکنون این سؤال پیش می آید که مرد و زن هر دو از ازدواج و زناشویی بطور یکسان بهره میگیرند، و پیوند زناشویی پیوندی است بر اساس منافع متقابل طرفین، با این حال چه دلیلی دارد که مرد مبلغ کم یا زیادی به عنوان مهر به زن

بپردازد؟ وانگهی آیا این موضوع به شخصیت زن لطمه نمی زند، و شکل خرید و فروش به ازدواج نمی دهد؟!.

روی همین جهات است که بعضی بشدت با مسئله مهر مخالفت می کنند، مخصوصا معمول نبودن مهر در میان غربیها برای غرب زده ها به این فکر دامن میزند، در حالی که نه تنها حذف مهر، به شخصیت زن نمی افزاید بلکه وضع او را به مخاطره می افکند.

توضیح اینکه درست است که مرد و زن هر دو از زندگی زناشویی بطور یکسان سود میبرند، ولی نمی توان انکار کرد که در صورت جدایی زن و مرد زن متحمل خسارت بیشتری خواهد شد زیرا:

اولا مرد طبق استعداد خاص بدنی معمولا در اجتماع نفوذ و تسلط بیشتری دارد، و هر چند بعضی میخواهند به هنگام سخن گفتن این حقیقت روشن را انکار کنند اما وضع زندگی اجتماعی بشر که با چشم می بینیم حتی در جوامع اروپایی که زنان به اصطلاح از آزادی کامل برخوردارند نشان میدهد که ابتکار اعمال پر- درآمد بیشتر در دست مردان است.

به علاوه مردان برای انتخاب همسر مجدد امکانات بیشتری دارند ولی زنان بیوه مخصوصا با گذشت قسمتی از عمر آنها، و از دست رفتن سرمایه جوانی و زیبایی، امکاناتشان برای انتخاب همسر جدید کمتر است.

با توجه به این جهات روشن می شود که امکانات و سرمایه ای را که زن با ازدواج از دست میدهد بیش از امکاناتی است که مرد از دست میدهد، و در حقیقت مهر چیزی است به عنوان جبران خسارت برای زن و وسیله ای برای تامین زندگی آینده او، و علاوه مسئله مهر معمولا به شکل ترمزی در برابر تمایلات مرد نسبت به جدایی و طلاق محسوب میشود.

درست است که مهر از نظر قوانین اسلام با برقرار شدن پیمان ازدواج به- ذمه مرد تعلق میگیرد و زن فوراً حق مطالبه آن را دارد، ولی چون معمولا به-

صورت بدهی بر ذمه مرد میماند، هم اندوخته ای برای آینده زن محسوب میشود، و هم پشتوانه ای برای حفظ حقوق او و از هم نپاشیدن پیمان زناشویی (البته این موضوع استثنائاتی دارد ولی آنچه گفتیم در غالب موارد صادق است).

و اگر بعضی برای مهر تفسیر غلطی کرده اند و آن را یک نوع "بهای زن" پنداشته اند ارتباط به قوانین اسلام ندارد، زیرا در اسلام مهر به هیچ وجه جنبه بها و قیمت کالا ندارد، و بهترین دلیل آن همان صیغه عقد ازدواج است که در آن رسماً "مرد" و "زن" به عنوان دو رکن اساسی پیمان ازدواج به حساب آمده اند، و مهر یک چیز اضافی و در حاشیه قرار گرفته است، بهمین دلیل اگر در صیغه عقد، اسمی از مهر نبرند عقد باطل نیست، در حالی که اگر در خرید و فروش و معاملات اسمی از قیمت برده نشود مسلماً باطل خواهد بود، (البته باید توجه داشت اگر در عقد ازدواج نامی از مهر برده نشود شوهر موظف است که در صورت آمیزش جنسی، "مهر المثل" یعنی مهری همانند زنانی که هم طراز او هستند بپردازد).

از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که مهر جنبه "جبران خسارت" و "پشتوانه برای احترام به حقوق زن" دارد، نه قیمت و بها و شاید تعبیر به "نحله" به معنی "عطیه" در آیه اشاره به این قسمت باشد.

اشاره

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۵) وَابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسِّرْ تَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا (۶)

ترجمه:

۵- و اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان ندهید و از آن، به آنها روزی دهید، و لباس بر آنها بپوشانید و سخن شایسته به آنها بگوئید.

۶- و یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که به حد بلوغ برسند، (در این موقع) اگر در آنها رشد (کافی) یافتید اموالشان را به آنها بدهید، و پیش از آنکه بزرگ شوند اموال آنها را از روی اسراف نخورید، و هر کس (از سرپرستان) بی نیاز است (از برداشت حق الزحمه) خودداری کند و آن کس که نیازمند است به طرز شایسته (و مطابق زحمتی که می کشد) از آن بخورد، و هنگامی که اموال آنها را به آنها می دهید شاهد بر آنها بگیرید (اگر چه) خداوند برای محاسبه کافی است.

آیات فوق متمم بحث های مربوط به یتیمان است که در آیات پیش سخن از آنها به میان آمده است. **وَلَا تَتَّبِعُوا السُّفَهَاءَ** **أَمْوَالِكُمْ** :

"اموال و ثروت های خود را به دست افراد سفیه نسپارید" و بگذارید در مسائل اقتصادی رشد پیدا کنند تا اموال شما در معرض مخاطره و تلف قرار نگیرد.

سفیه کیست؟

"راغب" در کتاب مفردات میگوید: سفیه (بر وزن تبه) در اصل یک نوع کم وزنی و سبکی بدن است بطوری که به هنگام راه رفتن تعادل حفظ نشود، و به- همین جهت به افسار که ناموزون است و دائما در حال حرکت است "سفیه" گفته میشود، و سپس بهمین تناسب در افرادی که رشد فکری ندارند بکار رفته است خواه سبکی عقل آنها در امور مادی باشد یا در امور معنوی.

ولی روشن است که منظور از سفاهت در آیه فوق عدم رشد کافی در خصوص امور مالی است به طوری که شخص نتواند سرپرستی اموال خود را به عهده گیرد، و در مبادلات مالی منافع خود را تامین نماید، و باصطلاح کلاه سرش برود، شاهد بر این سخن آیه دوم است که میگوید:

"فَإِنْ آتَيْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ" : "اگر آنها را رشید یافتید اموالشان را به دست آنها بسپارید".

بنا بر این آیه فوق با اینکه در باره یتیمان بحث میکند، یک حکم کلی و عمومی برای همه موارد در بر دارد، که انسان نباید در هیچ حال و در هیچ مورد،

اموالی که تحت سرپرستی او است و یا زندگی او به نوعی به آن بستگی دارد به- دست افراد کم عقل و غیر رشید بسپارد، و در این موضوع فرقی در میان اموال عمومی (اموال حکومت اسلامی) نیست، گواه بر این موضوع علاوه بر وسعت مفهوم آیه، و مخصوصاً کلمه "سفیه" روایاتی است که از پیشوایان اسلام در این زمینه نقل شده است.

مثلاً: در روایتی از امام صادق ع می خوانیم که: "شخصی بنام ابراهیم بن عبد الحمید میگوید: از امام تفسیر آیه "و لا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ" را پرسیدم فرمود: شرابخواران سفیهند و نباید اموالتان را به آنها بسپارید!" (۱) در روایت دیگری نیز از انتخاب "شارب الخمر" به عنوان امین امور مالی نهی شده است، خلاصه توصیف شرابخوار به سفاهت کرارا در روایات دیده میشود، و این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که شخص شرابخوار هم سرمایه مادی خود را از دست می دهد، و هم سرمایه معنوی را، چه سفاهتی از این بالاتر که انسان پول بدهد و عقل و هوش خود را نیز بدهد و دیوانگی خریداری کند، قوای مختلف بدنی را نیز بر سر این کار بگذارد و زیانهای اجتماعی فراوانی بار آورد؟! در روایت دیگری تمام افرادی که به جهتی از جهات قابل اعتماد نیستند "سفیه" نامیده شده اند، و از سپردن اموال (شخصی و عمومی) به آنها نهی شده است: "یونس بن یعقوب" میگوید: از امام جعفر صادق ع تفسیر آیه "و لا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ" را پرسیدم فرمود: من لا تثق به "سفیه کسی است که مورد اعتماد نباشد". (۲)

از این روایات برمیآید که "سفیه" معنی وسیعی دارد و از سپردن اموال عمومی و خصوصی به آنها نهی شده است، منتها این نهی در بعضی از موارد به عنوان تحریم است و در پاره ای از موارد که درجه سفاهت شدید نیست به معنی کراهت است.

ص: ۲۶۸

۱-۱) -تفسیر برهان جلد اول ذیل آیه مورد بحث

۲-۲) -تفسیر برهان جلد اول ذیل آیه مورد بحث، و همچنین در تفسیر نور الثقلین.

در اینجا یک سؤال پیش می آید و آن اینکه اگر آیه در مورد اموال یتیمان است چرا "اموالکم" (ثروت‌های شما) می گویند: نه، "اموالهم" (ثروت‌های آنها)؟ ولی ممکن است نکته این تعبیر بیان این مسئله مهم اجتماعی و اقتصادی باشد که اسلام همه افراد جامعه را یکی میدانند، بطوری که مصلحت و منفعت یک فرد نمی تواند از منافع جدا باشد، همچنین زیان یک فرد عین زیان یک جامعه است. بنا بر این به خاطر همین موضوع به جای "ضمیر غائب" "ضمیر مخاطب" قرار داده شده، یعنی این اموال در حقیقت فقط متعلق به ایتم نیست، بلکه به شما هم مربوط است، و اگر زبانی به آن متوجه شود بطور غیر مستقیم متوجه شما شده است، لذا در نگهداری آن باید مراقبت کامل داشته باشید.

در باره این تعبیر تفسیر دیگری هم هست و آن اینکه مقصود از اموالکم اموال خود سرپرستان است نه اموال یتیمان، یعنی اگر شما میخواهید به افراد یتیم که هنوز رشد کافی نیافته اند کمک کنید شاید تحت تاثیر عواطف حساب نشده اموالی بدست آنها بسپارید و آنها را به کارهایی بگمارید که از آنها ساخته نیست، بلکه به جای این کار غیر عاقلانه بهتر این است که غذا و لباس و مسکن آنها را تامین کنید تا بالغ و رشید شوند.

و در واقع این یک درس بزرگ اجتماعی است که قرآن بما میدهد که افراد "قاصر و ناتوان" را به خاطر کمک به شخص آنها به کارهایی که قدرت انجام آن را ندارند نگمارید زیرا اگر این کار منفعت جزئی برای آنها داشته باشد ممکن است زیانهای کلی برای اجتماع بیار آورد. بلکه باید از طریق کمکهای بلا عوض و کارهای سبک و کوچک آنها را اداره کرد.

از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از کوتاه فکران افراد ضعیف و ناتوان را به پست های تبلیغی و مذهبی برای کمک و ارفاق به آنها انتخاب می کنند یکی از زیان بارترین و نابخردانه ترین کارهاست.

در این جمله قرآن تعبیر جالبی در باره اموال و ثروتها کرده و می گوید:

"این سرمایه های شما که قوام زندگانی و اجتماع شما به آن است و بدون آن نمی توانید کمر راست کنید به دست سفیهان و اسراف کاران نسیارید، و از این تعبیر به خوبی اهمیتی را که اسلام برای مسائل مالی و اقتصادی قائل است روشن می شود، و به عکس آنچه در انجیل کنونی (۱) میخوانیم که "شخص پولدار هرگز وارد ملکوت آسمانها نمی شود" اسلام میگوید ملتی که فقیر باشد هرگز نمی تواند کمر راست کند و عجب این است که آنها با آن تعلیمات غلط به کجا رسیده اند، و ما با این تعلیمات عالی در چه مرحله ای سیر میکنیم، در حقیقت آنها از آن خرافات فاصله گرفته اند و به جایی رسیده اند و ما هم از این تعلیمات عالی دور ماندیم و چنین سرگردان شدیم. وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا^۱ وَ اكْسُوهُمْ^۲ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا در پایان آیه دو دستور مهم در باره یتیمان می دهد:

نخست اینکه "خوراک و پوشاک آنها را از طریق اموالشان تامین کنید" تا با آبرومندی بزرگ شوند و به حد بلوغ برسند- جالب اینکه در این آیه تعبیر به "فیها" (در اموالشان) شده است نه "منها" (از اموالشان) و مفهوم این تعبیر این است که زندگی یتیمان را از درآمد اموال و سرمایه های آنها تامین نمائید، زیرا اگر گفته بود زندگی آنها را از سرمایه هایشان تامین کنید مفهومش این بود که از اصل سرمایه تدریجا برداشته شود، و طبعاً هنگامی که به بلوغ می رسیدند شاید قسمت مهم سرمایه خود را از دست داده بودند ولی قرآن با همین عوض کردن تعبیر، به سرپرستان توصیه کرده که کوشش کنند برای اموال یتیمان، منافع و درآمدی حد اقل به اندازه نیازمندی های آنها درست کنند تا سرمایه اصلی آنها حفظ گردد.

ص: ۲۷۰

دیگر اینکه آیه می گوید: "با یتیمان بطور شایسته سخن گوئید" یعنی با عبارات و سخنان دلنشین و شایسته هم کمبود روانی آنها را برطرف سازید و هم به "رشد عقلی" آنها کمک کنید تا به موقع بلوغ از رشد عقلی کافی برخوردار باشند، و به این ترتیب برنامه سازندگی شخصیت آنها نیز جزء وظایف سرپرستان خواهد بود. وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ در اینجا دستور دیگری در باره یتیمان و سرنوشت اموال آنها داده و می فرماید:

"یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که به حد بلوغ برسند" و اگر در این موقع در آنها رشد کافی برای اداره اموال خود یافتید، ثروت آنها را به آنها بازگردانید- در این آیه چند نکته است که باید به آن توجه داشت:

۱- از تعبیر به "حتی" استفاده میشود که باید آزمایش یتیمان، پیش از رسیدن به حد بلوغ و به صورت مکرر و مستمر انجام شود، تا هنگامی که در آستانه بلوغ قرار گرفتند وضع آنها کاملاً از نظر رشد عقلی برای اداره امور مالی خود روشن گردد- ضمناً چنین استفاده میشود که منظور از آزمایش، پرورش تدریجی یتیمان است، یعنی نگذارید آنها به حد بلوغ برسند و سپس اقدام به- سپردن اموالشان به آنها بکنید بلکه آنها را قبل از بلوغ با برنامه های عملی، برای زندگی مستقل آماده کنید.

و اما اینکه چگونه باید یتیمان آزمایش شوند راه آن این است که مقداری مال در اختیار آنها گذارده شود، و به خرید و فروش و تجارت پردازند، اما اعمال آنها با نظارت "ولی" بطوری که استقلال عمل را از آنها سلب نکند انجام شود هنگامی که معلوم شد از عهده این کار برمی آیند و در معامله گول نمی خورند، باید اموالشان را بدستشان سپرد و گرنه با تربیت و پرورشهای مستمر باید آنها را چنان آماده کرد که بتوانند در آینده زمام زندگی خود را بدست گیرند.

۲- تعبیر به "إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ" اشاره به این است که آنها به سر حدی برسند

که قدرت بر ازدواج داشته باشند و روشن است کسی که قدرت بر ازدواج دارد قدرت بر تشکیل خانواده خواهد داشت، و چنان کسی بدون سرمایه نمی تواند به اهداف خود برسد، بنا بر این آغاز زندگی زناشویی با آغاز زندگی اقتصادی مستقل همراه است، و به عبارت دیگر ثروت آنها موقعی بدستشان داده می شود که هم به بلوغ جسمی برسند و نیاز آنها به مال شدید شود، و هم بلوغ فکری پیدا کنند و توانایی برای حفظ مال داشته باشند.

۳- تعبیر به "أَنْسَيْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا" اشاره به این است که رشد آنها کاملاً مسلم شود زیرا "أَنْسَيْتُمْ" از ماده "ایناس" به معنی مشاهده و رؤیت می باشد، و این ماده از ماده انسان که یکی از معانی آن مردمک چشم است گرفته شده (در حقیقت هنگام رؤیت و مشاهده از "انسان" یعنی مردمک چشم مدد گرفته می شود و به همین جهت از مشاهده کردن تعبیر به ایناس شده است). وَلَا تَأْكُلُوها إِسْرَافًا وَ بَدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا - سپس بار دیگر به سرپرستان تاکید می کند که به هیچ عنوانی اموال یتیمان را حیف و میل نکنند، و پیش از آنکه بزرگ شوند سرمایه آنها را از بین نبرند. وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ :

یعنی سرپرستان ایتم اگر متمکن و ثروتمندند نباید به هیچ عنوانی از اموال ایتم استفاده کنند و اگر فقیر و نادار باشند تنها می توانند در برابر زحماتی که بخاطر حفظ اموال یتیم متحمل می شوند با رعایت عدالت و انصاف، حق الزحمه خود را از اموال آنها بردارند.

در این زمینه روایاتی نیز وارد شده و مضمون آیه را چنان که گفته شد توضیح داده است، از جمله در روایتی از امام صادق ع می خوانیم:

فذلک رجل یحبس نفسه عن المعیشه فلا- باس ان یاکل بالمعروف اذا کان یصلح لهم فان کان المال قلیلاً فلا یاکل منه شیئاً
:"منظور کسی است که سرپرستی مال یتیم، او را از

رسیدگی به زندگی خویش باز داشته، در این صورت می تواند به اندازه مناسب و شایسته از مال یتیم استفاده کند، و این در صورتی است که به صلاح یتیم باشد، اما اگر ثروت یتیم کم باشد (و طبعاً سرپرستی آن، نیز وقت زیادی را اشغال نمی کند) در این صورت چیزی از مال یتیم بر ندارد". فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ :

این آخرین حکمی است که در باره اولیاء ایتام در این آیه بیان شده و آن اینکه "هنگامی که می خواهید اموال آنها را به دست آنها بسپارید گواه بگیرید" تا جای اتهام و نزاع و گفتگو باقی نماند. وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا :

اما بدانید که حساب کننده واقعی خدا است و مهم تر از هر چیز این است که حساب شما نزد او روشن باشد، او است که اگر خیانتی از شما سرزند و بر گواهان مخفی ماند به حساب آن رسیدگی خواهد کرد.

[سوره النساء (۴): آیه ۷]

اشاره

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (۷)

ترجمه:

۷- برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود می گذارند سهمی است و برای زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می گذارند سهمی، خواه آن مال کم باشد یا زیاد، این سهمی است تعیین شده و لازم الاداء.

شان نزول:

در عصر جاهلیت عرب، رسم چنین بود که تنها مردان را وارث می شناختند و معتقد بودند آن کس که قدرت حمل سلاح و جنگ و دفاع از حریم زندگی و

احيانا غارتگری ندارد ارث به او نمی رسد، به همین دلیل زنان و کودکان را از ارث محروم می ساختند و ثروت میت را در میان مردان دورتر قسمت می کردند.

تا اینکه یکی از انصار بنام "اوس بن ثابت" از دنیا رفت در حالی که دختران و پسران خردسالی به جای گذارد، عموزاده های او بنام "خالد" و "ارفطه" آمدند و اموال او را میان خود تقسیم کردند، و به همسر و فرزندان خردسال او چیزی ندادند، همسر او شکایت به پیامبر ص کرد، و تا آن زمان حکمی در این زمینه در اسلام نازل نشده بود، در این موقع آیه فوق نازل شد و پیامبر ص آن دو نفر را خواست و به آنها دستور داد که در اموال مزبور، هیچ گونه دخالت نکنند و آن را برای بازماندگان درجه اول یعنی فرزندان و همچنین همسر او بگذارند تا طرز تقسیم آن در میان آنها در پرتو آیات بعد روشن گردد.

تفسیر:

گام دیگری برای حفظ حقوق زن

این آیه در حقیقت گام دیگری برای مبارزه با عادات و رسوم غلطی است که زنان و کودکان را از حق مسلم خود محروم می ساخت، و بنا بر این مکمل بحثهایی است که در آیات سابق گذشت، زیرا اعراب با رسم غلط و ظالمانه ای که داشتند زنان و فرزندان خردسال را از حق ارث محروم می ساختند، آیه روی این قانون غلط خط بطلان کشیده و گفت: "مردان سهمی از اموالی که پدر و مادر و نزدیکان بجای می گذارند دارند و زنان هم سهمی خواه کم باشد یا زیاد" بنا بر این هیچ یک حق ندارد که سهم دیگری را غصب کند (لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ).

سپس در پایان آیه برای تاکید مطلب می فرماید: "این سهمی است تعیین

شده و لازم الاداء" تا هیچ گونه تردید در این بحث باقی نماند (نَصِيْبًا مَّفْرُوضًا) ضمناً همانطور که می بینیم آیه فوق یک حکم عمومی برای همه موارد ذکر می کند، بنا بر این آنهایی که فکر می کنند پیامبران اگر ثروتی داشته باشند به- عنوان ارث به بستگان آنها نمی رسد بر خلاف آیه فوق است (البته منظور اموال شخصی پیغمبر است و گرنه اموال بیت المال که متعلق به مسلمین است طبق قانون بیت المال در موارد خود مصرف خواهد شد).

همچنین از عموم آیه فوق و آیات دیگری که بعداً در باره ارث می خوانیم روشن می شود که قائل شدن به تعصیب یعنی "اختصاص دادن قسمتی از مال به- مردانی که از طرف پدر به میت ارتباط دارند در پاره ای از موارد- همانطور که دانشمندان اهل تسنن قائل هستند" نیز بر خلاف تعلیمات قرآن است زیرا لازمه آن محروم ساختن زنان از ارث در بعضی از موارد می شود و این یک نوع تبعیض جاهلی است که اسلام با آیه فوق و مانند آن، آن را نفی کرده است (دقت کنید!)

[سوره النساء (۴): آیه ۸]

اشاره

وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۸)

ترجمه:

۸- و اگر به هنگام تقسیم (ارث) خویشاوندان (و طبقه ای که ارث نمی برند) و یتیمان و مستمندان حضور داشته باشند، چیزی از آن اموال را به آنها بدهید و با آنها به طرز شایسته سخن بگوئید.

ص: ۲۷۵

یک حکم اخلاقی

وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ

این آیه مسلماً بعد از قانون تقسیم ارث نازل شده زیرا میگوید: هر گاه در مجلس تقسیم ارث، خویشاوندان و یتیمان و مستمندان حاضر شدند چیزی از آن به آنها بدهید" بنا بر این محتوای آیه یک حکم اخلاقی و استحبابی در باره طبقاتی است که با وجود طبقات نزدیکتر، از ارث بردن محرومند، آیه می گوید: "اگر در مجلس تقسیم ارث، جمعی از خویشاوندان درجه ۲ یا ۳ و همچنین بعضی از یتیمان و مستمندان حضور داشته باشند چیزی از مال به آنها بدهید، و به این ترتیب جلو تحریک حس حسادت و کینه توزی آنها را که ممکن است بر اثر محروم بودن از ارث شعله ور گردد بگیرید و پیوند خویشاوندی انسانی خود را به این وسیله محکم کنید.

گرچه کلمه "یتامی" و "مساکین" بطور مطلق ذکر شده ولی ظاهراً منظور از آن ایتام و نیازمندان فامیل است زیرا طبق قانون ارث، با بودن طبقات نزدیکتر طبقات دورتر، از ارث بردن محرومند، بنا بر این اگر آنها در چنان جلسه ای حاضر باشند سزاوار است هدیه مناسبی (که تعیین مقدار آن فقط بستگی به اراده وارثان دارد و از مال وارثان کبیر خواهد بود) به آنها داده شود.

جمعی از مفسران احتمال داده اند که منظور از ایتام و مساکین در آیه هر گونه یتیم و نیازمندی است خواه از خویشاوندان میت باشد یا غیر آنها ولی این احتمال بعید به نظر می رسد زیرا افراد بیگانه معمولاً راهی در این جلسات فامیلی ندارند.

بعضی از مفسران نیز معتقدند که آیه، یک حکم وجوبی را بیان میکند نه استحبابی ولی آنها نیز بعید است زیرا اگر آنها حق واجبی داشتند لازم بود

مقدار و حدود آن تعیین گردد در حالی که به اختیار وارثان حقیقی واگذار شده است. وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا در پایان آیه دستور می دهد که "به این دسته از محرومان، با زبان خوب و طرز شایسته صحبت کنید" یعنی علاوه بر جنبه کمک مادی از سرمایه های اخلاقی خود نیز برای جلب محبت آنها استفاده کنید تا هیچگونه ناراحتی در دل آنها باقی نماند، و این دستور نشانه دیگری بر استجابی بودن حکم فوق است.

از آنچه گفتیم این مطلب نیز روشن شد که هیچ دلیلی ندارد که بگوئیم حکم آیه فوق بوسیله آیاتی که سهام ارث را تعیین می کند نسخ شده است زیرا هیچ - گونه تضادی میان آن آیات و این آیه نیست.

[سوره النساء (۴): آیه ۹]

اشاره

وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيُقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۹)

ترجمه:

۹- آنها که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می ترسند باید (از ستم در باره یتیمان مردم) بترسند، پس از (مخالفت) خدا بپرهیزند و (با یتیمان مردم) با نرمی و محبت سخن بگویند.

تفسیر:

اشاره

جلب عواطف به سوی یتیمان

وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا

...

قرآن برای برانگیختن عواطف مردم در برابر وضع یتیمان اشاره به حقیقتی

می کند که گاهی مردم از آن غافل میشوند، و آن اینکه: شما با یتیمان مردم همانگونه رفتار کنید که دوست می دارید با یتیمان شما در آینده رفتار نمایند، منظره کودکان بی پناه، و اطفال بی سرپرست خود را که تحت سرپرستی انسانی سنگدل و خائن قرار گرفته که نه به احساسات آنها پاسخ مثبت می دهد، و نه در اموال آنها رعایت عدالت می کند در نظر بگیرید، این منظره دردناک چه اندازه شما را ناراحت میکند، و چه قدر به آینده فرزندان خود علاقه مندید؟ همان اندازه نسبت به فرزندان و یتیمان دیگران علاقه مند باشید، و از ناراحتی آنها ناراحت شوید، بنا بر این، مفهوم آیه چنین است: "آنها که از وضع آینده فرزندان خود می ترسند، باید از خیانت در باره یتیمان و آزار آنها بترسند".

اصولاً مسائل اجتماعی همواره به شکل یک سنت از امروز به فردا، و از فردا به آینده دور دست سرایت می کند، آنها که سنت ظالمانه ای در اجتماع می گذارند و مثلاً رسم "آزار به یتیمان" را در جامعه رواج می دهند، در حقیقت خود عاملی هستند که در آینده با فرزندانشان نیز چنین شود، بنا بر این نه تنها به فرزندان دیگران ستم می کنند، بلکه راه ستمگری را به فرزندان خود نیز هموار می سازند. فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا "اکنون که چنین است باید سرپرستان ایتام، از مخالفت با احکام خدا بپرهیزند و با یتیمان، با زبان ملایم و عباراتی سرشار از عواطف انسانی سخن بگویند" تا ناراحتی درونی و زخمهای قلب آنها به این وسیله التیام یابد.

این دستور عالی اسلامی که در جمله فوق بیان شد، اشاره به یک نکته روانی در مورد پرورش یتیمان می کند که درخور نهایت دقت است و آن اینکه: نیازمندی کودک یتیم، منحصر به خوراک و پوشاک نیست، بلکه پاسخ گفتن به عواطف و احساسات قلبی او مهمتر است و در ساختمان آینده او فوق العاده مؤثر می باشد زیرا طفل یتیم بسان دیگران، انسان است، و باید از نظر نیازهای عاطفی نیز تغذیه شود، باید از محبت ها و نوازشهای یک کودک که در دامن پدر و مادر است بهره مند

گردد، او مانند یک بچه گوسفند نیست که صبح همراه گله به چراگاه رود و غروب برگردد، بلکه باید علاوه بر مراقبتهای جسمی از نظر تمایلات روانی نیز اشباع شود و گرنه کودکی سنگدل، شکست خورده، فاقد شخصیت و خطرناک به عمل خواهد آمد.

توضیح لازم

یکی از یاران امام صادق نقل می کند که روزی امام ششم فرمود هر کس ظلمی به کسی کند خداوند فردی را مسلط می کند که نسبت به او و بر- فرزندانش او همان ظلم و ستم را انجام دهد، من در دل با خود گفتم عجب پدر ظالم است، ولی فرزند باید نتیجه ظلم او را ببیند؟! قبل از اینکه من سخن خود را بیان کنم امام فرمودند: قرآن میگوید " وَ لِيُخْشِيَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ " (۱) همان سؤال که برای راوی حدیث پیدا شده، برای بسیاری پیدا میشود که چگونه خداوند مجازات عمل کسی را بر دیگری روا می دارد، و اصولاً کودکان شخص ستمگر چه گناهی کرده اند که گرفتار ستم شوند؟! پاسخ این سؤال را توضیحی که در بالا بیان کردیم میتوان دریافت، و آن اینکه کارهایی که افراد در اجتماع مرتکب می شوند تدریجاً شکل یک سنت به- خود میگیرد، و به نسلهای آینده منتقل میشود، بنا بر این آنها که اساس ظلم و ستم بر ایتم را در اجتماع می گذارند بالاخره، روزی این بدعت غلط، دامان فرزندان خود آنها را خواهد گرفت، و در حقیقت این موضوع یکی از آثار وضعی و تکوینی اعمال آنها است و اگر به خداوند نسبت داده میشود بخاطر آن است که تمام آثار تکوینی و خواص علت و معلول به او منسوب است، و به هیچ وجه ظلم و ستمی

ص: ۲۷۹

از ناحیه خداوند بر کسی نخواهد شد، خلاصه هنگامی که پای ظلم و ستم در اجتماع باز شد پای "ظالم" و فرزندان او را هم خواهد گرفت.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا (۱۰)

ترجمه:

۱۰- کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند، تنها آتش می خورند و به زودی به آتش سوزانی می سوزند.

تفسیر:

چهره باطنی اعمال ما

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا

در آغاز سوره گفتیم که آیات این سوره به منظور پی ریزی یک اجتماع سالم نازل شده، و به همین دلیل قبلا رسوبات دوران جاهلیت و خلافت‌های آن زمان را که در دل بعضی از تازه مسلمان‌ها وجود داشت از میان میبرد تا زمینه برای یک اجتماع سالم فراهم آورد.

و چه عمل زشتی بدتر از خوردن مال یتیمان است و لذا در آغاز این سوره، تعبیرات شدیدی پیرامون تصرف‌های ناروا در اموال یتیمان دیده میشود که صریحترین آنها آیه فوق است.

این آیه می گوید: "کسانی که اموال یتیمان را به ناحق تصرف میکنند در حقیقت آتش خورده اند".

نظیر این تعبیر در سراسر قرآن مجید، تنها در یک مورد دیگر دیده میشود

و آن در باره کسانی است که با کتمان حقایق و تحریف آیات الهی، منافی به- دست می آورند که در باره آنها نیز می فرماید: "إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ": "کسانی که آیات خدا را کتمان می کنند و به وسیله آن درآمد ناچیزی فراهم می نمایند آنها جز آتش چیزی نمی خورند" (بقره-۱۷۴).

و سیصلون سعیرا "سیصلی" در اصل از ماده "صلی" (بر وزن درد) به معنی داخل شدن در آتش و سوختن است و "سعیر" به معنی آتش شعله ور است.

در این جمله، قرآن می گوید: علاوه بر اینکه آنها در همین جهان در واقع آتش میخورند، بزودی در جهان دیگر داخل در آتش برافروخته ای میشوند که آنها را بشدت میسوزاند.

از این آیه استفاده میشود که اعمال ما علاوه بر چهره ظاهری خود، یک چهره واقعی نیز دارد که در این جهان از نظر ما پنهان است، اما این چهره های درونی، در جهان دیگر ظاهر میشوند و مسئله تجسم اعمال را تشکیل میدهند.

قرآن در این آیه می گوید: "آنها که مال یتیم می خورند گرچه چهره ظاهری عملشان بهره گیری از غذاهای لذیذ و رنگین است، اما چهره واقعی این غذاها آتش سوزان است، و همین چهره است که در قیامت آشکار میشود.

چهره واقعی عمل همیشه تناسب خاصی با کیفیت ظاهری این عمل دارد، همان گونه که خوردن مال یتیم و غصب حقوق او، قلب او را می سوزاند و روح او را آزار می دهد چهره واقعی این عمل آتش سوزان است.

توجه به این موضوع (چهره های واقعی اعمال) برای کسانی که ایمان به- این حقایق دارند بهترین مانع از انجام کارهای خلاف است، آیا کسی پیدا میشود که با دست خود پاره های آتش را برداشته و در میان دهان بگذارد و ببلعد؟ همچنین افراد با ایمان ممکن نیست مال یتیم را به ناحق بخورند و اگر می بینیم مردان

خدا حتی فکر معصیت به خود راه نمیداند یک دلیل آن، همین بوده که آنها بر اثر قدرت علم و ایمان و پرورشهای اخلاقی چهره های واقعی اعمال را می دیدند و هرگز فکر انجام کار بد را نمی کردند.

یک کودک نادان و بی اطلاع ممکن است مجذوب جلوه زیبای یک شعله آتش سوزان شود و دست در آن فرو برد، اما یک انسان فهمیده که سوزندگی آتش را بارها آزموده است کجا ممکن است حتی چنین خیالی بکند؟ احادیث و روایات در نکوهش تجاوز به اموال یتیمان بسیار زیاد و تکان دهنده است و حتی کمترین تعدی به اموال یتیمان مشمول این حکم معرفی شده:

در حدیثی از امام باقر یا امام صادق ع نقل شده که کسی سؤال کرد این مجازات آتش در باره چه مقدار از غضب مال یتیم است؟ فرمود: "در برابر دو درهم!" (۱)

ص: ۲۸۲

اشاره

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ آبَاؤُهُ فَلِأُمَّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ يُوَصِّي بِهَا أَوْ دَيْنٍ أَوْ إِهْتَابِكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱) وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلِكُمُ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوَصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ كِلَاهُ أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّتَهُ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (۱۲)

ترجمه:

۱۱- خداوند به شما در باره فرزندانتان سفارش میکند که (از میراث) برای پسر به اندازه سهم دو دختر باشد و اگر فرزندان شما (دو دختر و) بیش از دو دختر بوده باشد دو سوم میراث از آن آنها است و اگر یکی بوده باشد نیمی (از میراث) از آن او است، و برای پدر و مادر او (کسی که از دنیا رفته) هر کدام یک ششم میراث است اگر فرزندی داشته باشد و اگر فرزندی نداشته باشد و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند برای مادر او یک سوم است و اگر او برادرانی داشته باشد

مادرش یک ششم میبرد(و پنج ششم باقیمانده برای پدر است)(همه اینها)بعد از انجام وصیتی است که او کرده است و بعد از ادای دین است-شما نمی دانید پدران و مادران و فرزندانان کدامیک برای شما سودمندترند-این فریضه الهی است و خداوند دانا و حکیم است.

۱۲-و برای شما نصف میراث زنانان است اگر آنها فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی برای آنها باشد یک چهارم از آن شماست پس از انجام وصیتی که کرده اند و ادای دین(آنها)،و برای زنان شما یک چهارم میراث شماست اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد یک هشتم از آن آنهاست،بعد از انجام وصیتی که کرده اید و ادای دین،و اگر مردی بوده باشد که کلاله(خواهر یا برادر)از او ارث می برد یا زنی که برادر یا خواهری دارد سهم هر کدام یک ششم است(اگر برادران و خواهران مادری باشند)و اگر بیش از یک نفر باشند آنها شریک در یک سوم هستند پس از انجام وصیتی که شده و ادای دین،بشرط آنکه (از طریق وصیت و اقرار به دین)به آنها ضرر نزنند این سفارش خدا است و خدا دانا و حلیم است.

شان نزول:

اشاره

"عبد الرحمن بن ثابت انصاری" برادر "حسان بن ثابت" شاعر معروف صدر اسلام از دنیا رفت در حالی که یک همسر و پنج برادر از او به یادگار مانده بود،برادران میراث عبد الرحمن را در میان خود قسمت کردند و به همسر او چیزی ندادند،او جریان را به خدمت پیامبر ص عرض کرد،و از آنها شکایت نمود،در این هنگام آیات فوق نازل شد و در آن،میراث همسران دقیقاً تعیین گردید.

□
و نیز از "جابر بن عبد الله" نقل شده که میگوید:بیمار شده بودم،پیامبر ص از من عیادت کرد،من بی هوش شده بودم،پیامبر ص آبی خواست و با مقداری از آن وضو گرفت،و بقیه را بر من پاشید،من به هوش آمدم،عرض کردم ای

رسول خدا! تکلیف اموال من بعد از من چه خواهد شد؟ پیامبر ص خاموش گشت، چیزی نگذشت که آیات فوق نازل گردید و سهم وراثت در آن تعیین شد.

ارث یک حق طبیعی است

پیش از آنکه به تفسیر آیات فوق پردازیم اشاره به چند نکته لازم است:

نخست اینکه شاید بسیاری تصور کنند که بهتر این است که به هنگام فوت کسی، اموال او جزء اموال عمومی گردد و در اختیار بیت المال قرار گیرد، ولی با دقت روشن میشود که این کار کاملاً دور از عدالت است، زیرا مسئله "وراثت" یک امر کاملاً طبیعی و منطقی است، همان طور که پدر و مادر قسمتی از صفات جسمی و روحی خود را طبق قانون وراثت طبیعی، به نسل های بعد منتقل می کنند، چرا اموال آنها از این قانون مستثنی باشد؟ و به نسل آینده منتقل نشود؟ به علاوه اموال مشروع هر کس نتیجه زحمات و کوششها و تلاشهای اوست، و در حقیقت نیروهای متراکم شده او را نشان میدهد، و به همین جهت ما هر کس را مالک طبیعی دسترنج خود می شناسیم، این یک حکم فطری است.

بنا بر این به هنگام مرگ که دست انسان از اموالش کوتاه میگردد عادلانه ترین راه این است که این اموال به کسانی تعلق گیرد که نزدیکترین افراد به اوست، و در واقع هستی آن اشخاص ادامه هستی آن شخص محسوب میشود.

روی همین جهت، بسیاری از مردم با اینکه سرمایه کافی برای زندگی خود تا پایان عمر دارند دست از تلاش و کوشش برای کار و تولید بیشتر، بر نمی دارند، و هدفشان تامین آینده فرزندانشان است، یعنی قانون ارث می تواند تحرک و جنبش بیشتری به چرخ های اقتصادی یک کشور بدهد، و اگر اموال هر کس بعد از مرگ او به کلی از او بریده شود و جزء اموال عمومی گردد، ممکن است قسمت مهمی از فعالیت های اقتصادی خاموش شود.

شاهد این سخن جریانی است که در فرانسه واقع شد: می گویند: چندی قبل نمایندگان پارلمان فرانسه قانون ارث را الغاء کردند، و به جای آن تصویب نمودند که آنچه از کسی باقی میماند به عنوان اموال عمومی ضبط گردد و به مصارف عموم برسد، بطوری که هیچ یک از بستگان شخص سهمی نداشته باشند، ولی با گذشت مدتی اثرات نامطلوب اقتصادی این قانون آشکار گردید، و مشاهده شد که در وضع صادرات و واردات کشور اثر عمیقی گذارده و از تلاش اقتصادی به مقدار زیادی کاسته شده، این موضوع مقامات اقتصادی را دچار نگرانی کرد و عامل اصلی آن را همان "الغای قانون ارث" دانستند و ناچار در آن تجدید نظر کردند.

بنا بر این نمیتوان انکار کرد که قانون ارث علاوه بر اینکه یک امر طبیعی و فطری است در گسترش تلاش های اقتصادی نیز اثر عمیق دارد.

ارث در میان ملل گذشته

قانون ارث چون ریشه فطری دارد به اشکال گوناگون در میان ملل گذشته دیده میشود.

در میان یهود گرچه بعضی مدعی هستند که قانون ارثی وجود نداشته، ولی با مراجعه به تورات می بینیم این قانون صریحا در سفر "اعداد" آمده است آنجا که می گوید:

"و با بنی اسرائیل متکلم شده بگو که اگر کسی بمیرد و پسری ندارد میراث وی را به دخترش انتقال نمائید، و اگر دختری ندارد میراثش را به برادرانش بدهید، و اگر برادری ندارد میراث وی را به برادران پدرش بدهید، و اگر پدرش برادری ندارد میراث او را به بازمانده او از نزدیک ترین خویشاوندانش بدهید تا وارث آن باشد، و این امر برای بنی اسرائیل حکم واجبی باشد به نوعی که خداوند به موسی امر فرموده است" (۱).

ص: ۲۸۶

از جمله های فوق استفاده میشود که ارث در میان بنی اسرائیل فقط روی مسئله نسب دور میزده است، زیرا نامی از همسر در آن برده نشده است.

و در آئین مسیح نیز باید همین قانون تورات معتبر باشد، زیرا در اناجیل موجود نقل شده که مسیح گفته است من نیامده ام که چیزی از احکام تورات را تغییر دهم، و لذا در کتب و رسائل مذهبی موجود آنها بحثی در باره ارث نمی یابیم، فقط در چند مورد از مشتقات کلمه "ارث" سخن گفته شده که همگی در باره ارث معنوی یا اخروی است. (۱)

اما در میان عربها پیش از اسلام، ارث از یکی از سه راه بوده است:

۱- نسب (منظور از نسب نزد آنها تنها پسران و مردان بوده است و کودکان و زنان از بردن ارث محروم بودند). ۲- تبنی - یعنی فرزندی که از خانواده ای طرد شده خانواده دیگری او را به خود نسبت دهد و به شکل "پسر خوانده" در آید در این صورت میان این پسر خوانده، و پدر خوانده اش، ارث برقرار میشود.

۳- عهد و پیمان - یعنی دو نفر با هم پیمان می بستند که در دوران حیات و زندگی از یکدیگر دفاع کنند و بعد از مرگ از یکدیگر ارث ببرند.

اسلام قانون فطری و طبیعی ارث را از خرافاتی که به آن آمیخته شده بود پاک کرد، و تبعیضات ظالمانه ای را که در میان زن و مرد از یک سو، و بزرگسال و کودک، از سوی دیگر قائل بودند از بین برد، و سرچشمه های ارث را در سه چیز خلاصه کرد که تا آن زمان به این شکل سابقه نداشت:

۱- نسب: به مفهوم وسیع آن یعنی هر گونه ارتباطی که از طریق تولد در میان دو نفر در سطوح مختلف ایجاد میشود اعم از مرد و زن و بزرگسال و کودک.

۲- سبب: یعنی ارتباطهایی که از طریق ازدواج در میان افراد ایجاد میشود.

۳- ولاء: یعنی ارتباطهای دیگری که از غیر طریق خویشاوندی (سبب و

ص: ۲۸۷

نسب) در میان دو نفر پیدا می شود مانند "ولاء عتق" یعنی اگر کسی برده خود را آزاد کند، و آن برده پس از مرگ هیچ گونه خویشاوند نسبی و سببی از خود به یادگار نگذارد، اموال او به آزاد کننده او میرسد (و این خود یک نوع تشویق و پاداش برای آزاد کردن بردگان است) و "ولاء ضمان جریره" و آن پیمان خاصی بوده که در میان دو نفر به خواست و اراده خودشان برقرار میشده، و طرفین متعهد میشدند که از یکدیگر در موارد مختلفی دفاع کنند و پس از مرگ (در صورتی که هیچ گونه خویشاوند نسبی و سببی نداشته باشد) از یکدیگر ارث ببرند، و دیگر "ولاء امامت" است، یعنی اگر کسی از دنیا برود و هیچگونه وارث نسبی و سببی و غیر آنها نداشته باشد، میراث او به امام ع و به عبارت دیگر به - بیت المال مسلمین می رسد.

البته هر یک از طبقات فوق شرائط و احکامی دارند که در کتب فقهی مشروحا آمده است.

تفسیر:

اشاره

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ

در این آیه حکم طبقه اول وارثان (فرزندان و پدران و مادران) بیان شده است، و بدیهی است که هیچ رابطه خویشاوندی نزدیکتر از رابطه فرزند و پدر نمی باشد، و لذا قرآن آنها را بر طبقات دیگر ارث مقدم داشته است.

در جمله نخست می گوید: "خداوند به شما در باره فرزندان سفارش میکند که برای پسران دو برابر سهم دختران قائل شوید".

قابل توجه اینکه از نظر جمله بندی و طرز بیان ارث دختران اصل قرار داده شده و ارث پسران به صورت فرع و با مقایسه به آن تعیین گردیده، زیرا می گوید:

"پسران دو برابر سهم دختران میبرند" و این یک نوع تاکید روی ارث بردن دختران و مبارزه با سنتهای جاهلی است که آنها را به کلی محروم می کردند (اما)

فلسفه تفاوت ارث این دو به زودی تشریح خواهد شد. "فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ" اگر فرزندان میت، منحصرأ دو دختر یا بیشتر باشند دو ثلث مال از آن آنهاست. "وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ" ولی اگر تنها یک دختر بوده باشد نصف مجموع مال از آن اوست."

سؤال:

در اینجا سؤالی پیش می آید که قرآن در این آیه می گوید "فوق اثنتین" یعنی اگر دختران بیش از دو نفر باشند دو سوم مال متعلق به آنهاست، بنا بر این آیه از حکم دو دختر ساکت است، بلکه تنها حکم یک دختر و چند دختر را گفته است.

پاسخ:

با توجه به جمله اول آیه، جواب این سؤال روشن می شود، و آن این است که سهم دو دختر از جمله "لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ" "پسر دو برابر سهم دختر دارد" اجمالا معلوم می گردد، زیرا اگر بازماندگان شخص مرده فقط یک پسر و یک دختر باشند سهم دختر یک سوم و سهم پسر دو سوم میگردد بنا بر این سهم دو دختر طبق این جمله دو سوم خواهد بود و شاید بخاطر همین بوده که در جمله بعد از سهم دو دختر خودداری شده و تنها اشاره به سهم چند دختر گردیده که آنهم از دو سوم تجاوز نمیکند. (دقت کنید) از مراجعه به آخرین آیه سوره نساء نیز این مسئله روشن می شود زیرا در آن آیه سهم یک خواهر نصف قرار داده شده (همانند سهم یک دختر) سپس

میفرماید: "اگر دو خواهر بوده باشند دو سوم مال را میبرند" از این حکم می فهمیم که در مورد دو دختر نیز دو سوم مال در نظر گرفته شده است.

به علاوه این تعبیر در ادبیات عرب دیده می شود که گاهی میگویند "فوق اثنتین" و منظور "اثنتان و ما فوق" است یعنی دو و بیشتر.

از همه اینها گذشته حکم مزبور از نظر فقه اسلامی و منابع حدیث مسلم است و اگر فرضا ابهامی در جمله بالا باشد با توجه به سنت (منابع حدیث) برطرف میگردد.

چرا ارث مرد دو برابر زن میباشد؟

با اینکه ظاهرا ارث مرد دو برابر زن است اما با دقت بیشتر روشن میشود که از یک نظر ارث زنان دو برابر مردان میباشد! و این بخاطر حمایتی است که اسلام از حقوق زن کرده است.

توضیح اینکه وظائفی بر عهده مردان گذارده که با توجه به آن نیمی از درآمد مردان عملا خرج زنان میشود، در حالی که بر عهده زنان چیزی گذارده نشده است، مرد باید هزینه زندگی همسر خود را طبق نیازمندی او، از مسکن و پوشاک و خوراک و سایر لوازم پردازد، و هزینه زندگی فرزندان خردسال نیز بر عهده اوست، در حالی که زنان از هر گونه پرداخت هزینه ای حتی برای خودشان معاف هستند، بنا بر این یک زن میتواند تمام سهم ارث خود را پس انداز کند، در حالی که مرد ناچار است آن را برای خود و همسر و فرزندان خرج کند، و نتیجه آن عملا چنین میشود که نیمی از درآمد مرد برای زن خرج میشود، و نیمی برای خودش، در حالی که سهم زن هم چنان بحال خود باقی میماند.

برای توضیح بیشتر به این مثال توجه کنید: فرض کنید مجموع ثروت های موجود در دنیا معادل ۳۰ میلیارد تومان باشد که از طریق ارث تدریجا در میان

زنان و مردان جهان (دختران و پسران) تقسیم می‌گردد، اکنون مجموع درآمد مردان را با مجموع درآمد زنان جهان از راه ارث حساب کنیم، می‌بینیم از این مبلغ ۲۰ میلیارد سهم مردان، و ۱۰ میلیارد سهم زنان است، اما مطابق معمول، زنان ازدواج میکنند، و هزینه زندگی آنها بر دوش مردان خواهد بود و به همین دلیل زنان میتوانند ۱۰ میلیارد خود را پس انداز کنند، و در بیست میلیارد سهم مردان، عملاً شریک خواهند بود، زیرا در مورد آنها و فرزندان آنها نیز مصرف میشود.

بنا بر این در واقع نیمی از سهم مردان که ۱۰ میلیارد میشود صرف زنان خواهد شد، و با اضافه کردن این مبلغ به ۱۰ میلیارد که پس انداز کرده بودند، مجموعاً صاحب اختیار ۲۰ میلیارد - دو سوم مجموع پول دنیا - خواهند بود، در حالی که مردان بیش از ۱۰ میلیارد عملاً برای خود مصرف نمی‌کنند.

نتیجه اینکه سهم واقعی زنان، از نظر مصرف و بهره برداری دو برابر سهم واقعی مردان است، و این تفاوت بخاطر آن است که معمولاً - قدرت آنها برای تولید ثروت کمتر است، و این یک نوع حمایت منطقی و عادلانه است که اسلام از زنان به عمل آورده و سهم حقیقی آنها را بیشتر قرار داده اگر چه در ظاهر سهم آنها نصف است.

اتفاقاً با مراجعه به آثار اسلامی به این نکته پی می‌بریم که سؤال بالا - از همان آغاز اسلام در اذهان مردم بوده و گاه بیگاه از پیشوایان اسلام در این زمینه پرسش‌هایی میکردند، و پاسخ‌هایی که از طرف این پیشوایان بزرگ (ائم‌ه اهل بیت ع) به این سؤال داده شده غالباً به یک مضمون است، و آن اینکه "خداوند مخارج زندگی و پرداخت مهر را بر عهده مردان گذارده است بهمین جهت سهم آنها را بیشتر قرار داده".

در کتاب "معانی الاخبار" از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده که در پاسخ این سؤال فرمود: "اینکه سهم زنان نصف سهم مردان از میراث است

بخاطر آن است که زن هنگامی که ازدواج می کند چیزی میگیرد و مرد ناچار است چیزی بدهد، به علاوه هزینه زندگی زنان بر دوش مردان است، در حالی که زن در برابر هزینه زندگی مرد و خودش مسئولیتی ندارد".

ارث پدر و مادر

اما میراث پدران و مادران که آنها نیز جزء طبقه اول و همردیف فرزندان میباشند همان است که در آیه فوق بیان شده است و در آن سه حالت است:

حالت اول: شخص متوفی، فرزند یا فرزندان داشته باشد که در این صورت به پدر و مادر او هر کدام یک ششم میرسد (وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ).

حالت دوم: فرزندی در میان نباشد و وارث تنها پدر و مادر باشند در این صورت سهم مادر یک سوم مجموع مال است (فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرِثَهُ أَبُوهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ) و اگر می بینیم در اینجا سخنی از سهم پدر به میان نیامده بخاطر این است که سهم او روشن است یعنی "دو سوم" به علاوه گاهی شخص میت ممکن است همسری داشته باشد در این صورت سهم همسر از سهم پدر کم میشود، و بنا بر این سهم پدر در حالت دوم متغیر است.

حالت سوم: این است که وارث تنها پدر و مادر باشند و فرزندی در کار نباشد، ولی شخص متوفی برادرانی از طرف پدر و مادر، یا تنها از طرف پدر، داشته باشد، در این صورت سهم مادر از یک سوم به یک ششم تنزل می یابد و در واقع، برادران، با اینکه ارث نمی برند، مانع مقدار اضافی ارث مادر میشوند و به همین جهت آنها را "حاجب" می نامند (فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُسُ).

فلسفه این حکم روشن است، زیرا وجود برادران متعدد موجب سنگینی بار زندگی پدر است، چون پدر باید هزینه آنها را بپردازد تا بزرگ شوند، و حتی

پس از بزرگ شدن نیز هزینه هایی برای پدر دارند، و به همین جهت برادرانی موجب تنزل سهم مادر می شوند که از ناحیه پدر و مادر و یا تنها از ناحیه پدر باشند و اما برادرانی که تنها از ناحیه مادر هستند و هیچگونه سنگینی بر دوش پدر ندارد، حاجب نمی گردند.

سؤال:

در اینجا سؤالی مطرح است که قرآن در این آیه در مورد برادران لفظ "جمع" بکار برده و میگوید "فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ" (اگر آن شخص متوفی برادرانی داشته باشد) و می دانیم که حد اقل جمع سه نفر است، در حالی که تمام فقهای اسلام معتقدند که دو برادر هم می توانند مانع و موجب تنزل ارث مادر شوند.

پاسخ:

جواب این سؤال با مراجعه به آیات دیگر قرآن روشن می شود، و آن اینکه لازم نیست در همه جا لفظ جمع در سه نفر و بیشتر بکار رود بلکه در پاره ای از موارد بر دو نفر هم اطلاق می شود مانند آیه ۷۸ سوره انبیاء: "وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ" (ما گواه حکم آنها بودیم).

آیه مربوط به قضاوت "داود" و "سلیمان" است، و قرآن در باره این دو نفر ضمیر جمع (هم) بکار برده است، از اینجا روشن می شود که ممکن است گاهی لفظ جمع در دو نفر بکار رود، ولی البته این موضوع نیاز به شاهد و قرینه دارد و در آیه مورد بحث شاهد همان اتفاق مسلمانان و ورود دلیل از پیشوایان اسلام است، زیرا در این مسئله همه دانشمندان اسلام اعم از شیعه و سنی (به جز ابن عباس) دو برادر را مشمول حکم آیه دانسته اند.

مَنْ بَعْدَ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ

:

سپس قرآن می گوید: وارثان هنگامی می توانند مال را در میان خود تقسیم کنند که شخص میت وصیتی نکرده باشد، و یا بدهی بر عهده او نباشد، بنا بر این اگر وصیتی کرده یا دیونی دارد باید نخست به آنها عمل کرد (البته همانطور که در باب وصیت گفته شده انسان فقط می تواند در باره یک سوم از مال خود وصیت کند و اگر بیش از آن وصیت کند صحیح نیست مگر اینکه ورثه اجازه دهند). **أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا :**

در این جمله می فرماید "شما نمی دانید پدران و فرزندان کدامیک بیشتر به نفع شما هستند" یعنی قانون ارث بر اساس مصالح واقعی بشر استوار شده، و تشخیص این مصالح به دست خداست، زیرا انسان آنچه را مربوط به خیر و صلاح اوست در همه جا نمی تواند تشخیص دهد، ممکن است بعضی گمان کنند پدران و مادران بیشتر به نیازمندی های او پاسخ می گویند، و بنا بر این باید در ارث بر فرزندان مقدم باشند، و ممکن است جمعی عکس این را فکر کنند و اگر قانون ارث بدست مردم می بود هزار گونه هرج و مرج و نزاع و اختلاف در آن واقع میشد، اما خدا که حقایق امور را آن چنان که هست می داند قانون ارث را بر نظام ثابتی که خیر بشر در آن است قرار داده. **فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا :**

"این قانونی است که از طرف خدا فرض و واجب شده و او دانا و حکیم است" این جمله برای تاکید مطالب گذشته است، تا جای هیچ گونه چانه زدن برای مردم در باره قوانین مربوط به سهام ارث باقی نماند.

وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَرْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ

:

در آیه قبل به سهم فرزندان و پدران و مادران اشاره شد و در این آیه چگونگی ارث زن و شوهر از یکدیگر توضیح داده می شود. آیه می گوید: "مرد نیمی از اموال همسر خود را در صورتی که او فرزندی نداشته باشد به ارث می برد، ولی اگر فرزند و یا فرزندی داشته باشد (حتی اگر از شوهر دیگری باشد) شوهر تنها یک چهارم مال را به ارث میبرد (فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ)." .

البته این تقسیم نیز بعد از پرداخت بدهی های همسر و انجام وصیت های مالی اوست چنان که می فرماید " مِنْ بَعْدِ وَصِيَّيْهِ يُوصِيْنَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ " .

اما ارث زنان از ثروت شوهران در صورتی که شوهر فرزندی نداشته باشد یک چهارم اصل مال است چنان که می فرماید، " وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ " ولی اگر شوهران فرزندی داشته باشند (اگر چه این فرزند از همسر دیگری باشد) سهم زنان به یک هشتم می رسد چنان که می گوید " فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ " .

این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق بعد از پرداخت بدهکاریهای شوهر و انجام وصیت مالی اوست " مِنْ بَعْدِ وَصِيَّهِ تُوْصَوْنَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ " :

قابل توجه آنکه سهام شوهران و زنان در صورتی که شخص میت فرزند داشته باشد به نصف تقلیل می یابد، و آن برای رعایت حال فرزندان است.

و علت اینکه سهم شوهران دو برابر سهم زنان قرار داده شده همان است که مشروحا در بحث سابق در باره ارث پسر و دختر گفته شد.

توجه به این نکته نیز لازم است که سهمی که برای زنان تعیین شده (اعم از از یک چهارم یا یک هشتم) اختصاص به یک همسر ندارد بلکه اگر مرد همسران متعدد داشته باشد سهم مذکور بین همه آنها بطور مساوی تقسیم خواهد شد و ظاهر آیه فوق نیز همین است.

ارث برادران و خواهران

وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً

...

در این جمله از آیه به واژه تازه ای برخورد می کنیم که فقط در دو مورد از قرآن دیده می شود: یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آخرین آیه از همین سوره نساء و آن کلمه "کلاله" است.

آنچه از کتب لغت استفاده میشود این است که "کلاله" در اصل معنی مصدری دارد و به معنی "کلال" یعنی از بین رفتن قوت و توانایی است (۱).

ولی بعداً به خواهران و برادرانی که از شخص متوفی ارث می برند گفته شده است و شاید تناسب آن این باشد که برادران و خواهران جزء طبقه دوم ارث هستند، و تنها با نبودن پدر و مادر و فرزند ارث می برند، و چنین کسی که پدر و مادر و فرزندی ندارد مسلماً در رنج است و قدرت و توانایی خویش را از دست داده، و لذا به آنها "کلاله" گفته می شود و "راغب" در کتاب "مفردات" می گوید:

"کلاله" به کسانی گفته می شود که از متوفی ارث می برند، در حالی که پدر و مادر یا فرزند و فرزندزاده او نیستند.

ولی از روایتی که از پیغمبر خدا ص نقل شده چنین استفاده می شود که "کلاله" عنوانی است برای شخصی که از دنیا رفته در حالی که نه پدر و مادری

ص: ۲۹۶

(۱-۱) -در "صحاح اللغة" می خوانیم: الكلاله فی الاصل مصدر بمعنی الكلال و هو ذهاب القوه.

دارد و نه فرزند و هیچ مانعی ندارد که عنوان "کلالة" هم بر شخص "متوفی" اطلاق شود و هم بر "این دسته از خویشاوندان" (چنان که در کتاب خود به این موضوع تصریح کرده است).

و اما اینکه چرا قرآن به جای بردن نام برادر و خواهر این تعبیر (کلالة) را انتخاب کرده؟ شاید بخاطر این است که این گونه افراد که نه پدر و مادر دارند و نه فرزندی مراقب باشند که اموال آنها به دست کسانی خواهد رسید که نشانه ناتوانی او هستند و بنا بر این پیش از آنکه دیگران از آن استفاده کنند خودشان آنها را در موارد ضروری تر و لازم تر، در راه کمک به نیازمندان و حفظ مصالح اجتماعی صرف کنند.

اکنون به تفسیر آیه بازگردیم:

وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُّسُ

:

آیه می گوید: "اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران از او ارث ببرند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری داشته باشد هر یک از آنها یک ششم مال را به ارث می برند".

این در صورت است که از شخص متوفی یک برادر و یک خواهر باقی بماند اما اگر بیش از یکی باشند مجموعاً یک ثلث میبرند یعنی باید ثلث مال را در میان خودشان تقسیم کنند (فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ). سپس اضافه می کند "مَنْ بَعِدَ وَصِيَّتِهِ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ": این در صورتی است که وصیت قبلاً انجام گیرد و دیون از آن خارج شود "غیر مضار" در حالی که وصیت و همچنین دین جنبه زیان رسانیدن به ورثه نداشته باشد به این معنی که بیش از ثلث وصیت نکند، زیرا طبق روایاتی که از پیغمبر اکرم ص و ائمه اهل بیت ع وارد

شده وصیت بیش از ثلث "اضرار" به ورثه است و نفوذ آن مشروط به رضایت آنها میباشد، و یا اینکه برای محروم ساختن ورثه و زیان رسانیدن به آنها اعتراف به - دیون و بدهی هایی کند در حالی که بدهکار نباشد.

در پایان برای تاکید می فرماید "وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ" این توصیه ای است الهی که باید محترم شمرده شود، زیرا خداوند به منافع و مصالح شما آگاه است که این احکام را مقرر داشته و نیز از نیت وصیت کنندگان آگاه می باشد، در عین حال "حلیم" است و کسانی را که بر خلاف فرمان او رفتار می کنند فوراً مجازات نمی نماید.

در اینجا اشاره به چند موضوع لازم است:

۱- آنچه از آیه فوق در باره ارث برادران و خواهران آمده است گرچه ظاهراً بطور مطلق است و برادران و خواهران پدر و مادری، و پدری تنها، و مادری تنها، را شامل می شود، ولی با توجه به آخرین آیه همین سوره نساء که تفسیر آن به زودی خواهد آمد روشن می شود که منظور از این آیه تنها برادران و خواهران مادری متوفی هستند (آنها که فقط از طرف مادر با او ارتباط دارند) در حالی که آیه آخر سوره نساء در باره برادران و خواهران پدر و مادری و یا پدری تنها می باشد (شواهد این موضوع را بخواست خدا در ذیل همان آیه بیان خواهیم داشت) بنا بر این گرچه هر دو آیه بحث از ارث "کلاله" (برادران و خواهران) می کند و ظاهراً با هم سازگار نیستند اما با دقت در مضمون دو آیه روشن می شود که هر کدام در باره یک دسته خاص از برادران و خواهران سخن می گوید و هیچ گونه تضادی در میان آنها نیست.

۲- روشن است که ارث بردن این طبقه در صورتی است که وارثی از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزندان، در کار نباشد، گواه این موضوع آیه "وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ" (خویشاوندان بعضی بر بعض دیگر در مقررات ارث ترجیح دارند آنها که به شخص میت نزدیک ترند مقدم هستند)

(انفال-۷۵) و همچنین اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده گواه دیگری بر تعیین طبقات ارث و ترجیح بعضی بر بعض دیگر می باشد.

۳- از تعبیر " فَهَمْ شُرَكَاءُ فِي التُّلْثِ " (برادران و خواهران مادری اگر بیش از یک نفر باشند در ثلث مال شریکند) استفاده می شود که آنها یک ثلث را در میان خود بطور مساوی تقسیم می کنند و زن و مرد در اینجا هیچ گونه تفاوتی ندارند زیرا مفهوم شرکت مطلق مساوی بودن سهام است.

۴- از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که انسان حق ندارد از طریق وصیت یا اعتراف به بدهی که بر ذمه او نیست صحنه سازی بر ضد وارثان کند و حقوق آنها را تضییع نماید، او تنها موظف است دیون واقعی خود را در آخرین فرصت گوشزد نماید و حق دارد وصیتی عادلانه که در اخبار حد آن مقدار ثلث تعبیر شده بنماید.

در روایات پیشوایان اسلام در این زمینه تعبیرات شدیدی دیده می شود از جمله در حدیثی می خوانیم "

ان الضرار فی الوصیه من الکبائر "" زیان رسانیدن به ورثه و محروم ساختن آنها از حق مشروعشان بوسیله وصیت های نابجا از گناهان کبیره است " (۱).

اسلام در حقیقت با این دستور می خواهد هم شخص را از قسمتی از اموال خود حتی بعد از وفات بهره مند سازد، و هم وارثان را، مبادا کینه و عقده ای در دل آنها بوجود بیاید و پیوند محبت که باید بعد از مرگ هم باقی باشد سست گردد.

ص: ۲۹۹

اشاره

تَلَمَّكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳) وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۴)

ترجمه:

۱۳- اینها مرزهای الهی است، و هر کس اطاعت خدا و پیامبرش را کند (و مرزهای قوانین او را محترم بشمرد) وی را در باغهایی از بهشت وارد می کند که همواره آب از زیر درختان آن جاری است و جاودانه در آن می ماند و این پیروزی بزرگی است.

۱۴- و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش کند و از مرزهای او تجاوز نماید او را در آتشی وارد می کند که جاودانه در آن خواهد ماند و برای او مجازات توهین - آمیزی است.

تفسیر:

اشاره

"حدود" جمع "حد" و در اصل به معنی جلوگیری و منع کردن است، و سپس به هر چیزی که فاصله میان دو شیء باشد، و آنها را از هم متمایز سازد، گفته می شود، مثلاً حد خانه و حد باغ و حد شهر و کشور، به نقاطی گفته می شود، که آنها را از نقاط دیگر جدا می سازد.

در آیه فوق با کلمه "تلك" به قوانین ارث که در آیات گذشته آمده است اشاره نموده می فرماید: "اینها حدود و مرزهای الهی است، که عبور و تجاوز از آنها ممنوع است، و آنها که از حریم آن بگذرند، و تجاوز کنند، گناهکار و مجرم شناخته می شوند".

این تعبیر (تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ) در چندین مورد از آیات قرآن مجید آمده است، و همه آنها بعد از بیان یک سلسله از احکام و مقررات اجتماعی است، مثلاً در آیه ۱۸۷ بقره بعد از اعلام ممنوعیت آمیزش جنسی در اعتکاف و احکامی در باره روزه، و در آیات ۲۲۹ و ۲۳۰ بقره و آیه ۱۰ سوره طلاق بعد از بیان قسمتی از احکام طلاق و در آیه ۴ سوره مجادله بعد از بیان کفاره "ظهار" آمده است. در تمام این موارد احکام و قوانینی وجود دارد، که تجاوز از آنها ممنوع است، و بهمین جهت به عنوان مرز الهی شناخته شده اند. (۱) وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ ...

پس از اشاره به این قسمت از حدود و مرزهای الهی، می فرماید: "کسانی که خداوند و پیامبر را اطاعت کنند، و این مرزها را محترم شمارند، به طور جاودان در باغهایی از بهشت خواهند بود، که آب از پای درختان آنها قطع نمی گردد. در پایان آیه می فرماید: این رستگاری و پیروزی بزرگی است (وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا ...

این قسمت نقطه مقابل کسانی را بیان می کند که در آیه قبل به آنها اشاره شد: "آنها که نافرمانی خدا و پیامبر کنند و از مرزها تجاوز نمایند جاودانه در آتش خواهند بود".

البته می دانیم تنها معصیت خداوند (هر چند گناه کبیره باشد) موجب خلود و عذاب جاودانی، نیست، بنا بر این منظور از آیه فوق، کسانی هستند که از روی طغیان و سرکشی و دشمنی و انکار آیات الهی، حکم خدا را زیر پا می گذارند، و در حقیقت ایمان به خدا و روز بازپسین ندارند، و با توجه به اینکه "حدود" جمع است، و تمام قوانین الهی را شامل می شود، این معنی بعید به نظر نمی رسد،

ص: ۳۰۱

۱-۱) - در باره تفسیر "حدود الله" در جلد دوم این تفسیر صفحه ۱۲۱ بحث بیشتری آمده است.

زیرا کسی که تمام قوانین الهی را بشکند، معمولاً، به خدا ایمان ندارد، و الا گوشه ای از آن را لا اقل محترم می شمرد.

قابل توجه اینکه در آیه قبل، در باره بهشتیان "خالدین فیها" (به طور جاودانی در بهشت خواهند بود) به صورت جمع آمده، و در این آیه که در باره دوزخیان است "خالدا فیها" به صورت مفرد آمده است، این تفاوت تعبیر در دو آیه پشت سر هم گویا اشاره به این است، که بهشتیان برای خود اجتماعاتی دارند، که خود یکی از نعمتهای بهشتی برای آنها محسوب میشود در حالی که دوزخیان آن چنان به خود مشغولند و در خویش فرو رفته اند، که به دیگری نمی پردازند، و عملاً تنها هستند. این موضوع حتی در این دنیا هم در باره افراد تک رو و مستبد، در برابر افراد متحد و مجتمع نیز صدق می کند، که اینها در این جهان بهشتی هستند، و آنها دوزخی. **وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ** :

"آنها عذاب خوار کننده و آمیخته با توهینی دارند." در واقع در جمله قبل جنبه جسمانی مجازات الهی منعکس شده بود، و در این جمله که مسئله اهانت به- میان آمده به جنبه روحانی آن اشاره می کند.

امتیازات قانون ارث اسلامی:

در قانون ارث عموماً و در قانون ارث اسلام بخصوص مزایایی وجود دارد که ذیلاً به قسمتی از آنها اشاره می شود:

۱- در نظام ارث اسلامی هیچ یک از بستگان متوفی با توجه به سلسله، مراتب، از ارث محروم نمی شوند، و آنچه در میان اعراب جاهلی یا پاره ای از کشورها معمول بود که زنان و یا کودکان را بخاطر عدم توانایی بر حمل اسلحه و شرکت در میدان جنگ از ارث محروم می کردند و ثروت متوفی را به افراد دورتر میدادند

ص: ۳۰۲

در اسلام وجود ندارد، و تمام افراد به نسبت ارتباطی که با متوفی دارند مشمول قوانین ارث هستند.

۲- این قانون به نیازهای فطری و مشروع انسان پاسخ مثبت می‌دهد زیرا افراد بشر همواره مایلند که حاصل دسترنج خود را در دست کسانی ببینند که پاره تن آنها محسوب می‌شوند و حیات آنها در حقیقت ادامه حیات و زندگی خود آنان می‌باشد، لذا می‌بینیم که در این قانون سهم فرزندان از همه بیشتر است، و در عین حال پدر و مادر و سایر بستگان نیز به نوبه خود سهم قابل ملاحظه دارند.

۳- این قانون افراد را به تلاش و کوشش بیشتر در راه تولید ثروت و گردش چرخهای اقتصادی تشویق می‌کند زیرا وقتی انسان حاصل زحمات عمر خود را نصیب افراد مورد علاقه خویش می‌بیند در هر سن و شرائطی که باشد بکار تشویق می‌گردد و وقفه و رکودی در فعالیتهای او ایجاد نمی‌شود.

چنان که اشاره کردیم که قانون ارث در پاره‌ای از کشورها لغو شد و اموال کسانی که از دنیا می‌رفتند در اختیار دولت قرار گرفت، ولی به زودی آثار منفی این قانون در محیط اقتصادی آن کشور به صورت یک رکود آشکار گشت و به همین دلیل ناچار قانون مذکور را لغو کردند.

۴- قانون ارث اسلامی از تراکم ثروت جلوگیری می‌کند زیرا در این نظام بعد از هر نسل ثروت به طور عادلانه در میان افراد متعددی تقسیم می‌گردد و از این راه به توزیع عادلانه ثروت کمک می‌کند.

قابل توجه اینکه این تقسیم ثروت همانند پاره‌ای از اشکال تقسیم ثروت که در دنیای امروز وجود دارد و غالباً با ناراحتیهای اجتماعی همراه است نمی‌باشد و طوری است که همه با آغوش باز آن را می‌پذیرند.

۵- قانون ارث اسلامی تنها بر اساس چگونگی ارتباط متوفی تنظیم نشده بلکه نیاز واقعی وارثان نیز در نظر گرفته شده است، مثلاً اگر می‌بینیم ارث پسران در ظاهر دو برابر دختران و یا ارث پدر در پاره‌ای از موارد بیش از ارث مادر است،

بخاطر این است که مردان در قوانین اسلامی مسئولیتهای مالی فراوانی دارند و هزینه زندگی زنان بر دوش آنها است، و لذا نیاز مالی آنها بیش از زنان می باشد.

"عول" و "تعصیب" چیست؟

در کتاب ارث اسلامی به دو بحث مهم برخورد می کنیم که در باره مسئله "عول" و "تعصیب" سخن می گوید، سرچشمه این بحث از آنجا شروع می شود که سهام ارث به شکلی که در آیات گذشته بیان شد گاهی از مجموع مال کمتر، و گاهی بیشتر است.

مثلاً: اگر ورثه، فقط دو خواهر (پدر و مادری) و شوهر بوده باشند، ارث دو خواهر، دو سوم مال وارث شوهر، نصف مال است که مجموع آن دو، $\frac{7}{6}$ می شود یعنی $\frac{11}{6}$ از مجموع مال بیشتر می گردد، در اینجا این بحث جلو می آید که آیا $\frac{11}{6}$ باید بطور عادلانه و به نسبت سهام از همه ورثه کم شود؟ و یا اینکه از افراد معینی کم گردد؟ معروف در میان دانشمندان اهل تسنن این است که باید از همه کم شود و این را فقها "عول" می نامند (زیرا عول در لغت به معنی زیادی و ارتفاع و بلندی است).

و در مثال فوق می گویند: $\frac{11}{6}$ اضافی باید از هر دو به نسبت سهام آنها کم شود (۱) و همچنین در موارد دیگر، در حقیقت سهامداران ارث را در اینجا همانند طلبکارانی فرض می کنند که بدهکار قادر به پرداختن مطالبات همه آنها نیست و به-اصطلاح "ورشکست" شده است، و می دانیم در چنین جایی مقدار کمبود را به نسبت

ص: ۳۰۴

۱- ۱) - طرز محاسبه آن چنین است که باید از عدد کسری $\frac{4}{6}$ که سهم دو خواهر است و $\frac{3}{6}$ که سهم شوهر است، مقدار $\frac{11}{6}$ اضافی را به نسبت، کم کنیم، یعنی $\frac{11}{6}$ را به نسبت ۴ و ۳ میان آن دو تقسیم نمائیم که طبق قاعده "تسهیم به نسبت" که در ریاضیات آمده است چنین نتیجه می گیریم: که از سهم دو خواهر $\frac{4}{42}$ و از سهم شوهر $\frac{3}{42}$ کسر می شود.

از همه طلبکاران کسر می کنند.

ولی به عقیده "فقهای شیعه" همیشه کمبود به افراد خاصی متوجه می شود و در مثال فوق، کمبود را فقط به دو خواهر می زنند و می گویند: همانطور که در حدیث وارد شده "ممکن نیست خداوندی که حساب همه چیز، حتی ریگهای بیابان را دارد، سهام ارث را طوری قرار دهد که کسری داشته باشد" حتما خداوند در این گونه موارد، قانونی وضع کرده که با توجه به آن قانون، کمبودی متصور نیست و آن قانون، این است که در میان وارثان، بعضی در قرآن سهم ثابتی از نظر "حد اقل" و "حد اکثر" برای آنها ذکر شده، مانند سهم شوهر و زن و پدر و مادر ولی بعضی دیگر چنین نیستند، مانند "دو خواهر" و "دو دختر"، از این می فهمیم که همیشه کمبود و کسری باید به آنها بخورد که حد اقل و حد اکثر سهم آنها، مشخص نشده یعنی قابل تغییر و در نوسان است، لذا در مثال فوق، کمبودی متوجه شوهر نمی شود و تنها باید $\frac{1}{6}$ اضافی را از سهم دو خواهر کم کرد (دقت کنید).

و گاهی به عکس، مجموع سهام، از مجموع مال، کمتر است، و چیزی اضافه، باقی می ماند، مثلاً اگر مردی از دنیا برود و تنها یک دختر و مادر از او باقی بماند، می دانیم که سهم مادر در این صورت $\frac{1}{6}$ و دختر $\frac{3}{6}$ مال می باشد که مجموع آنها $\frac{4}{6}$ می شود، یعنی $\frac{2}{6}$ اضافه می ماند، دانشمندان و فقهای اهل تسنن می گویند: این اضافی را باید به "عصبه" (بر وزن کسبه) یعنی مردان طبقه بعد (۱) (مثل برادرهای متوفی در این مثال) داد و این را اصطلاحاً "تعصب" می نامند، ولی فقهای شیعه معتقدند که همه آن را باید در میان آن دو به نسبت ۱ و ۳ تقسیم کرد زیرا با وجود طبقه قبل، نوبت به طبقه بعد نمی رسد به علاوه دادن مقدار اضافی به مردان طبقه بعد، شبیه قوانین دوران جاهلیت است که زنان را بدون دلیل از ارث محروم می ساختند (بحث فوق یک بحث پیچیده علمی است که خلاصه آن در اینجا آمد و شرح بیشتر آن را از کتب فقهی بخواهید).

ص: ۳۰۵

۱-۱) - مردانی که بلا واسطه یا به واسطه مردی به متوفی مربوط می شوند.

اشاره

وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَهُ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (۱۵) وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۱۶)

ترجمه:

۱۵- کسانی از زنان شما که مرتکب زنا می شوند چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید اگر گواهی دادند آنان (زنان) را در خانه های (خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار دهد.

۱۶- آن مردان و زنانی که (همسر ندارند و) اقدام به ارتکاب آن عمل (زشت) می کنند آنها را آزار دهید (و حد بر آنها جاری نمائید) و اگر (براستی) توبه کنند و اصلاح نمایند (به جبران گذشته پردازند) از آنها در گذرید زیرا خداوند توبه- پذیر و مهربان است.

تفسیر:

اشاره

[مجازات انحراف زنان شوهردار]

وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ

...

واژه "فاحشه" چنان که قبلا هم اشاره کرده ایم، در اصل به معنی کار و یا گفتار بسیار زشت است و اگر در مورد "زنا" و عمل منافی عفت به کار می رود، نیز بهمین مناسبت است. و این کلمه در ۱۳ مورد در قرآن مجید آمده است، که گاهی در مورد "زنا" و گاهی در مورد "لواط" و گاهی در اعمال زشت ننگین به طور کلی استعمال شده است.

همانطور که غالب مفسران از آیه شریفه فهمیده اند، آیه اشاره به مجازات زنان شوهرداری است که آلوده "فحشاء" می شوند، و می گوید: "اگر همسران شما آلوده به "زنا" شدند، چهار نفر را به عنوان شهود بر این کار دعوت کنید، اگر چهار نفر به این موضوع گواهی دادند، آنها را در خانه ها محبوس سازید، تا مرگ آنها فرا رسد.

دلیل بر اینکه آیه فوق اشاره به "زنای محصنه" می کند، علاوه بر قرینه ای که در آیه بعد است، تعبیر به "مِنْ نِسَائِكُمْ" (از همسرانتان) می باشد، زیرا این تعبیر در مورد همسران در قرآن مکرر وارد شده است، بنا بر این مجازات عمل منافی عفت برای زنان شوهردار در این آیه "حبس ابد" تعیین شده است.

ولی بلا- فاصله می گوید: "أَوْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا" (و یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار بدهد) بنا بر این باید مجازات حبس در باره آنها ادامه یابد، تا مرگ آنها فرا رسد، و یا اینکه قانون جدیدی از طرف خداوند برای آنها معین شود.

از این تعبیر استفاده می شود که این حکم، یک حکم موقت بوده، و از همان آغاز اعلام شده است که در آینده (پس از آماده شدن محیط و افکار) حکم جدیدی در باره آنها نازل خواهد شد، و در آن موقع زمانی که مشمول این قانون شده اند، و هنوز در قید حیات هستند، طبعاً از زندان آزاد خواهند شد، و مجازات دیگری نیز در مورد آنها عملی نخواهد گردید، آزادی آنها از زندان بخاطر الغای حکم سابق است، و اما عدم اجرای مجازات جدید در باره آنها بخاطر این است که قانون مجازات شامل مواردی که قبل از آمدن قانون انجام یافته نمی گردد، و به این ترتیب قانون آینده هر چه باشد راهی برای نجات این زندانیان است، ولی البته این قانون جدید شامل حال تمام کسانی که در آینده مرتکب می شوند خواهد بود (دقت کنید).

و اما اینکه بعضی احتمال داده اند که منظور از جمله "أَوْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُنَّ" □

"این است که خداوند به وسیله دستور آینده در باره سنگسار کردن این گونه افراد، راهی برای آزادی آنها گشوده است درست نیست، زیرا هیچگاه با تعبیر "لهن سییلاً" (راهی به سود آنان) سازگار نمی باشد چه اینکه اعدام راه نجات نمی باشد.

زیرا می دانیم قانونی که بعداً در اسلام برای مرتکبین زناى محصنه، مقرر گردید، قانون "رجم" (سنگسار کردن) بود. (این قانون در احادیث پیامبر ص به - طور مسلم وارد شده است، اگر چه در قرآن به آن اشاره ای نگردیده است).

از آنچه در بالا - گفتیم، روشن می شود، که آیه فوق هرگز نسخ نشده، زیرا نسخ در مورد احکامی است که از آغاز به صورت مطلق گفته شود، نه به صورت موقت و محدود، در حالی که آیه فوق حکم "حبس ابد"، را به عنوان یک حکم محدود و موقت ذکر کرده است. و اگر مشاهده می کنیم که در پاره ای از روایات تصریح شده، که آیه فوق به وسیله احکامی که در باره مجازات عمل منافی عفت دارد شده، نسخ گردیده است، منظور از آن نسخ اصطلاحی نیست، زیرا نسخ در زبان روایات به هر گونه تقييد و تخصيص حکم گفته می شود. (دقت کنید).

ضمناً باید توجه داشت که دستور محبوس ساختن اینگونه زنان در خانه ها حکمی است که از یک سو به نفع آنهاست زیرا از محبوس ساختن در زندان های عمومی به مراتب بهتر است، و از سوی دیگر تجربه نشان داده که زندان های عمومی اثر عمیقی در آلوده شدن اجتماع دارد زیرا این مراکز معمولاً - به صورت آموزشگاه بزرگ مفسد درمی آید که افراد مجرم در آنجا تجربیات خود را در معاشرت دائمی توأم با وقت وسیع در اختیار یکدیگر می گذارند. **وَ الذانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ ...**

سپس در این آیه حکم زنا و عمل منافی عفت "غیر محصنه" را بیان می کند، و می فرماید: "مرد و زنی که (همسر ندارند) و اقدام به ارتکاب این عمل زشت می کنند، آنها را آزار (مجازات) کنید.

گرچه در این آیه تصریحی به زنا^۱ غیر محصنه^۲ نشده، ولی از آنجا که این آیه دنبال آیه گذشته آمده، و مجازاتی که برای زنا در این آیه ذکر شده با مجازات آیه گذشته تفاوت دارد، و از آن خفیف تر است استفاده می شود که این حکم در باره آن دسته از مرتکبین زنا است، که در آیه قبل داخل نبوده اند، و از آنجا که آیه قبل با قرینه ای که اشاره شد، مخصوص^۳ زنا^۴ محصنه^۵ است نتیجه می گیریم، که این آیه حکم^۶ زنا^۷ غیر محصنه^۸ را بیان می کند.

این نکته نیز روشن است که مجازات مذکور در این آیه یک مجازات کلی است، و آیه ۲ سوره نور که حد زنا را یکصد تازیانه برای هر یک از طرفین بیان کرده، می تواند، تفسیر و توضیحی برای این آیه بوده باشد، و بهمین دلیل این حکم نیز نسخ نشده است.

در تفسیر^۹ عیاشی^{۱۰} از امام صادق ع نیز در ذیل این آیه نقل شده، که فرمود:

یعنی البکر اذا اتت الفاحشه التي اتتها هذه الثيب فاذوهما^{۱۱} یعنی: منظور از این آیه مرد و زن بی همسر است، که اگر مرتکب عمل منافی عفت شوند، آنها را باید آزار داد (و مجازات کرد).

بنا بر آنچه گفتیم کلمه^{۱۲} اللذان^{۱۳} اگر چه تنبیه مذکر است، منظور از آن، زن و مرد هر دو می باشد، و به اصطلاح از باب^{۱۴} تغلیب^{۱۵} است.

جمعی از مفسران احتمال داده اند که این آیه در باره عمل زشت^{۱۶} لواط^{۱۷} بوده باشد، و آیه قبل را مربوط به^{۱۸} مساحقه^{۱۹} (هم جنس گرایی زنان) دانسته اند، ولی با توجه به رجوع ضمیر^{۲۰} یاتیانها^{۲۱} به کلمه^{۲۲} فاحشه^{۲۳} که در آیه قبل آمده است، استفاده می شود که نوع عمل منافی عفت که در این آیه آمده، همانند نوعی است که در آیه قبل می باشد، بنا بر این یکی را در باره^{۲۴} لواط^{۲۵} و دیگری را در باره^{۲۶} مساحقه^{۲۷} دانستن، خلاف ظاهر است (اگر چه هر دو نوع در یک جنس کلی یعنی هم جنس گرایی مشترکند) بنا بر این هر دو آیه در باره^{۲۸} زنا^{۲۹} است.

از این گذشته می دانیم که مجازات^{۳۰} لواط^{۳۱} در اسلام^{۳۲} اعدام^{۳۳} است، نه آزار

رساندن و یا تازیانه زدن، و هیچ دلیلی نداریم که حکم آیه مورد بحث نسخ شده باشد.

فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً

در پایان آیه اشاره به مسئله توبه و عفو و بخشش از این گونه گناهکاران کرده، و می فرماید: "اگر آنها براستی توبه کنند و خود را اصلاح نمایند و به- جبران گذشته بپردازند، از مجازات آنها صرف نظر کنید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است."

این دستور در حقیقت راه بازگشت را به روی این گونه خطا کاران گشوده است که در صورت توبه و اصلاح، جامعه اسلامی آنها را با آغوش باز می پذیرد و به صورت یک عنصر طرد شده اجتماع نخواهند بود.

ولی البته (همانطور که در کتب فقهی آمده) توبه در صورتی صحیح است که قبل از ثبوت جرم در دادگاه اسلامی، و اقامه شهود، و صدور حکم دادگاه اسلام، انجام یافته باشد، و الا توبه ای که بعد از صدور حکم باشد هیچگونه تاثیری نخواهد داشت.

از این حکم ضمناً استفاده می شود که هرگز نباید افرادی را که توبه کرده اند در برابر گناهان سابق مورد ملامت قرار داد، جایی که حکم مجازات و حد شرعی، با توبه ساقط بشود بطریق اولی باید مردم از گذشته آنها چشم پوشند، همچنین کسانی که این حد در باره آنها جاری می شود و بعد از آن توبه می کنند باید مشمول گذشت مسلمانان بوده باشند.

روش سهل و ممتنع قوانین کیفری اسلام

گاه و بی گاه به مناسبتها ی می پرسند: چرا اسلام قوانین جزائی و کیفری سخت و طاقت فرسای مقرر نموده، مثلاً در برابر یک بار آلوده شدن به زناى محصنه

در آغاز مجازات حبس ابد مقرر گردید و سپس مجازات اعدام تعیین شد، آیا بهتر نبود مجازاتهای ملایمتری در برابر اینگونه اعمال تعیین گردد تا تعادلی در میان "جرم" و "کیفر" برقرار شده باشد؟!.

ولی باید توجه داشت که قوانین کیفری اسلام گرچه ظاهراً سخت و شدید هستند، ولی در مقابل، راه اثبات جرم در اسلام به این آسانی نیست، و برای آن شرائطی تعیین شده که غالباً تا گناه علنی نشود آن شرائط حاصل نمی گردد.

مثلاً: افزایش دادن تعداد شهود را به چهار نفر که در آیه فوق به آن اشاره شد بقدری سنگین است که فقط افراد بی باک و بی پروا ممکن است مجرم شناخته شوند و بدیهی است این چنین اشخاص باید به اشد مجازات گرفتار شوند تا عبرت دیگران گردند و محیط از آلودگی گناه پاک گردد، همچنین برای شهادت شهود شرائطی تعیین شده از قبیل رؤیت و عدم قناعت به قرائن، و هماهنگی در شهادت، و مانند آن، که اثبات جرم را سخت تر می کند.

به این ترتیب اسلام، احتمال یک مجازات فوق العاده شدید را در برابر این گونه گناهکاران قرار داده، و همین احتمال اگر چه ضعیف هم باشد می تواند در روحیه غالب افراد اثر بگذارد، اما راه اثبات آن را مشکل قرار داده تا عملاً در این گونه موارد اعمال خشونت بطور وسیع انجام نگیرد، در حقیقت اسلام خواسته اثر تهدیدی این قانون کیفری را حفظ کند بدون این که افراد زیادی مشمول اعدام شوند.

نتیجه این که روش اسلام در "تعیین مجازات" و "راه اثبات جرم" روشی است که حد اکثر تاثیر را در نجات جامعه از آلودگی به گناه دارد در حالی که افراد مشمول این مجازات ها عملاً زیاد نیستند و بهمین جهت ما از این روش بعنوان روش "سهل و ممتنع" تعبیر کردیم.

اشاره

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷) وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِيمَانَ وَالَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۸)

ترجمه:

۱۷- توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند و سپس بزودی توبه می کنند، خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.

۱۸- برای کسانی که کارهای بد را انجام می دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا برسد می گوید الان توبه کردم، توبه نیست و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می روند، اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برای آنها فراهم کرده ایم.

تفسیر:

شرائط پذیرش توبه

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ

در آیه گذشته مسئله سقوط حد و مجازات مرتکبین اعمال منافی عفت، در پرتو توبه صریحا بیان شد و در ذیل آن با جمله إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا "خداوند توبه بندگان را بسیار می پذیرد و نسبت به آنها رحیم است" اشاره به پذیرش توبه

از طرف پروردگار نیز شده، در این آیه صریحا مسئله توبه و پاره ای از شرایط آن را بیان می کند و می فرماید: "توبه تنها برای آنها است که گناهی را از روی جهالت انجام می دهند".

اکنون ببینیم منظور از "جهالت" چیست؟ آیا همان جهل و نادانی و بی خبری از گناه است، و یا عدم آگاهی از اثرات شوم و عواقب دردناک آن می باشد؟ کلمه "جهل" و مشتقات آن گرچه به معانی گوناگونی آمده است ولی از قرائن استفاده می شود که منظور از آن در آیه مورد بحث طغیان غرائز و تسلط هوسهای سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان است، و در این حالت، علم و دانش انسان به گناه گرچه از بین نمی رود اما تحت تاثیر آن غرائز سرکش قرار گرفته و عملا بی اثر می گردد، و هنگامی که علم اثر خود را از دست داد، عملا با جهل و نادانی برابر خواهد بود.

ولی اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد بلکه از روی انکار حکم پروردگار و عناد و دشمنی انجام گیرد، چنین گناهی حکایت از کفر می کند و به همین جهت توبه آن قبول نیست، مگر این که از این حالت باز گردد و دست از عناد و انکار بشوید.

در واقع این آیه همان حقیقتی را بیان می کند که امام سجاده در دعای ابو حمزه با توضیح بیشتری بیان فرموده است آنجا که می گوید:

الهی لم اعصک حین عصیتک و انا بر بوبیتک جاحد و لا بامرک مستخف و لا لعقوبتک متعرض و لا لوعیدک متهاون لکن خطیئه عرضت و سولت لی نفسی و غلبنی هوای ..

"خدای من هنگامی که به معصیت تو پرداختم اقدام به گناه از راه انکار خداوندیت نکردم و نه بخاطر خفیف شمردن امر تو بود و نه مجازات ترا کم اهمیت گرفتم و نسبت به آن بی اعتنا بودم و نه وعده کيفرت را سبک شمردم بلکه خطایی

بود که در برابر من قرار گرفت و نفس اماره، حق را بر من مشتبه کرد و هوی و هوس بر من چیره شد." ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ در این جمله اشاره به یکی دیگر از شرایط توبه کرده و می فرماید: "سپس بزودی توبه کنند".

در باره این که منظور از "قریب" (زمان نزدیک) چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، جمع زیادی آن را به معنی قبل از آشکار شدن نشانه های مرگ می گیرند، و آیه بعد را که می گوید پس از ظهور علائم مرگ توبه پذیرفته نمی شود، شاهد بر آن می دانند، بنا بر این تعبیر به "قریب" شاید بخاطر این است که اصولاً زندگی دنیا هر چه باشد کوتاه و پایان آن نزدیک است.

اما بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک به گناه گرفته اند، یعنی بزودی از کار خود پشیمان شود و بسوی خدا بازگردد، زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را به طور کلی از روح و جان انسان بشوید، و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند، و این در صورتی ممکن است که در فاصله نزدیکی قبل از آنکه گناه در وجود انسان ریشه بدواند و بشکل طبیعت ثانوی در آید از آن پشیمان شود، در غیر این صورت غالباً اثرات گناه در زوایای قلب و جان انسانی باقی خواهد ماند، پس توبه کامل توبه ای است که بزودی انجام پذیرد، و کلمه "قریب" از نظر لغت و فهم عرف، نیز با این معنی مناسبتر است.

□
درست است که توبه بعد از زمان طولانی نیز پذیرفته می شود، اما توبه کامل نیست و شاید تعبیر به "عَلَى اللَّهِ": (توبه ای که بر خدا لازم است آن را بپذیرد) نیز اشاره به همین معنی باشد زیرا این تعبیر تنها در این آیه از قرآن آمده است و مفهوم آن این است که پذیرش این گونه توبه ها از حقوق بندگان می باشد در حالی که پذیرش توبه های دور دست از طرف خداوند یک نوع تفضل است، نه حق.

پس از ذکر شرائط توبه می فرماید: "خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خداوند دانا و حکیم است". وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ...

در این آیه اشاره به کسانی که توبه آنها پذیرفته نمی شود نموده، می فرماید:

"کسانی که در آستانه مرگ قرار می گیرند و می گویند اکنون از گناه خود توبه کردیم توبه آنان پذیرفته نخواهد شد".

دلیل آن هم روشن است، زیرا در حال احتضار و در آستانه مرگ، پرده ها از برابر چشم انسان کنار می رود، و دید دیگری برای او پیدا می شود، و قسمتی از حقایق مربوط بجهان دیگر و نتیجه اعمالی را که در این زندگی انجام داده با چشم خود می بیند و مسائل جنبه حسی پیدا می کند، واضح است که در این صورت هر گناهکاری از اعمال بد خود پشیمان می گردد، و همانند کسی که شعله آتشی را نزدیک خود ببیند از آن فرار می کند.

مسلم است که اساس تکلیف و آزمایش پروردگار بر این گونه مشاهده ها نیست، بلکه بر ایمان به غیب و مشاهده با چشم عقل و خرد است.

بهمین دلیل در قرآن مجید می خوانیم: هنگامی که نخستین نشانه های عذاب دنیا بر بعضی از اقوام پیشین آشکار می گشت باب توبه بروی آنها بسته می شد، در سرگذشت فرعون می خوانیم: حَتَّى إِذَا أَذْرَكَهُ الْعُرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَلَا نَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (یونس - ۹۰-۹۱): "تا آن زمان که غرقاب دامن او را گرفت، صدا زد الان ایمان آوردم که معبودی جز معبود بنی اسرائیل نیست و من از تسلیم شدگانم، اما به او گفته می شود الان این سخن را می گویی؟ و پیش از این نافرمانی کرده و از مفسدان بودی؟! بهمین دلیل توبه تو پذیرفته نخواهد شد.

از بعضی از آیات قرآن (مانند آیه ۱۲ سوره سجده) استفاده می شود که گناهکاران در قیامت با مشاهده عذاب الهی از کار خود پشیمان می شوند ولی پشیمانی آنها سودی نخواهد داشت. چنین کسانی درست مانند مجرمانی هستند که وقتی چشمشان به چوبه دار افتاد و طناب دار را بر گلوی خود احساس کردند، از کار خود پشیمان می شوند، روشن است که این پشیمانی نه فضیلت است و نه افتخار و نه تکامل، و بهمین جهت چنان توبه ای بی اثر است.

البته این آیه با روایاتی که می گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می شود هیچگونه منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن روایات لحظاتی است که هنوز نشانه های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نموده است.

دسته دوم: از کسانی که توبه آنها پذیرفته نمی شود آنها هستند که در حال کفر از جهان می روند، در آیه فوق در باره آنها چنین می فرماید: **وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا**: "آنها که در حال کفر می میرند توبه برای آنان نیست".

این حقیقت در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید نیز بازگو شده است (۱).

اکنون این سؤال پیش می آید که چنین کسانی که در حال کفر از دنیا می روند چه موقع توبه می کنند که توبه آنها پذیرفته نخواهد شد؟.

بعضی احتمال داده اند که توبه آنها در عالم دیگر پذیرفته نمی شود و بعضی احتمال داده اند که منظور از توبه در اینجا توبه بندگان نیست، بلکه "توبه خداوند" یعنی بازگشت او به عفو و رحمت می باشد، ولی ظاهر این است که آیه هدف دیگری را تعقیب می کند و می گوید: "کسانی که از گناهان خود در حال صحت و سلامت و ایمان توبه کرده اند ولی در حال مرگ با ایمان از دنیا نرفتند، توبه های گذشته آنها نیز بی اثر است".

توضیح اینکه می دانیم یکی از شرایط قبولی اعمال نیک انسان "موافات بر

ص: ۳۱۶

ایمان" است یعنی با ایمان از دنیا رفتن، و کسانی که در لحظه پایان زندگی کافر باشند، اعمال گذشته آنها (حتی اعمال نیکی که در حال ایمان انجام داده اند) طبق صریح آیات قرآن (۱) حبط و نابود می گردد، توبه های آنان از گناه اگر چه در حال ایمان انجام شده نیز در چنین صورتی نابود خواهد شد.

بطور خلاصه شرط قبولی توبه دو چیز است: نخست این که قبل از مشاهده نشانه های مرگ باشد و دیگر این که انسان، با ایمان از دنیا برود.

ضمناً از این آیه استفاده می شود که انسان نباید توبه را به تاخیر اندازد، زیرا ممکن است بطور ناگهان مرگ او فرا رسد و درهای توبه به روی او بسته شود و جالب توجه این که تاخیر توبه که از آن به "تسویف" تعبیر می کنند در آیه فوق همدریف "مرگ در حال کفر" قرار داده شده است و این نشانه اهمیتی است که قرآن به این موضوع می دهد. **أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** لَّهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ در پایان آیه می فرماید: "برای این هر دو دسته، عذاب دردناکی مهیا کرده ایم". احتیاج به تذکر ندارد که توبه علاوه بر آنچه گفته شد شرائط دیگری نیز دارد که در آیات مناسب به آن اشاره خواهد شد.

ص: ۳۱۷

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَغْضَبُوا لَوْهِنَّ لِتَدْهَبُوا بِبَغْضٍ مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَ
عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۱۹)

ترجمه:

۱۹- ای کسانی که ایمان آورده اید برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آنها) ارث ببرید. و آنها را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه به آنها پرداخته اید (از مهر) تملک کنید مگر اینکه آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند و با آنان به طور شایسته رفتار کنید و اگر از آنها (به جهاتی) کراهت داشتید (فورا تصمیم به جدایی نگیرید) چه بسا از چیزی کراهت دارید و خداوند در آن نیکی فراوان قرار داده است.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان از امام باقر نقل شده که این آیه در باره کسانی نازل گردیده که همسران خود را بدون این که همچون یک همسر با آنها رفتار کنند، نگه می داشتند، به انتظار این که آنها بمیرند و اموالشان را تملک کنند.

و از ابن عباس نقل شده که آیه فوق در باره افرادی نازل شده که همسرانشان مهر سنگین داشتند و در عین این که تمایل به ادامه زناشویی با آنها نداشتند بخاطر سنگین بودن مهر حاضر بطلاق آنها نمی شدند، و آنها را تحت فشار قرار می دادند تا مهرشان را ببخشند و طلاق گیرند.

جمعی از مفسران برای آیه فوق شان نزول دیگری نقل کرده که متناسب با این آیه نیست، بلکه متناسب با آیه ۲۲ است که ما آن را بخواست خدا در ذیل همان آیه خواهیم آورد.

تفسیر:

باز هم دفاع از حقوق زنان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا

در آغاز سوره گفتیم که آیات این سوره با بسیاری از اعمال ناروای دوران جاهلیت مبارزه می کند، در آیه مورد بحث بچند عادت ناپسند آن دوران اشاره گردیده است و به مسلمانان هشدار داده شده که آلوده آنها نشوند:

۱- زنان را بخاطر اموالشان زندانی نکنید- همانطور که در شان نزول گفته شد یکی از رفتارهای ظالمانه مردان، در دوران جاهلیت این بود که با زنان ثروتمندی که از زیبایی بهره ای نداشتند ازدواج می کردند، سپس آنها را بحال خود وامی گذاردند، نه آنها را طلاق می دادند و نه همچون یک همسر با آنها رفتار می نمودند، به امید این که مرگشان فرا رسد و اموالشان را تملک کنند، آیه فوق می گوید: "ای افراد با ایمان برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه و ایجاد ناراحتی، ارث ببرید" و به این ترتیب عمل فوق را محکوم ساخته است.

۲- زنان را برای حلال کردن مهر خود تحت فشار قرار ندهید- یکی دیگر از عادات نکوهیده آنها این بود که زنان را با وسائل گوناگون، تحت فشار می گذاشتند تا مهر خود را ببخشند و طلاق گیرند، این کار مخصوصاً بیشتر در موقعی بود که زن مهریه سنگینی داشت، آیه فوق با جمله وَلَا تَعْضُوهُنَّ لِيُدْهَبْنَ لَكُمْ مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ این کار را ممنوع ساخته و می فرماید: "آنها را تحت فشار

قرار ندهید، بخاطر این که قسمتی از آنچه را به آنها پرداخته اید تملک کنید".

ولی این حکم استثنایی دارد که در جمله **إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ** به آن اشاره شده است و آن این که اگر آنها مرتکب عمل زشت و ننگینی گردند شوهران می توانند آنها را تحت فشار قرار دهند، تا مهر خود را حلال کرده و طلاق بگیرند و در حقیقت این کار یک نوع مجازات و شبیه به گرفتن غرامت در برابر کارهای ناروای این دسته از زنان است.

آیا منظور از فاحشه مبینه (عمل زشت آشکار) در آیه فوق، خصوص اعمال منافی عفت است یا هر گونه ناسازگاری شدید؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی در حدیثی که از امام باقر ع نقل شده تصریح گردیده که هر گونه مخالفت شدید زن و نافرمانی و ناسازگاری او را شامل می شود (۱) البته منظور هر مخالفت جزئی نیست زیرا در مفهوم کلمه "فاحشه" اهمیت و فوق العادگی افتاده است و ذکر کلمه "مبینه" نیز آن را تاکید می کند).

۳- با آنها بطور شایسته معاشرت کنید- با جمله **وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ** دستور معاشرت شایسته و رفتار انسانی مناسب با زنان را صادر می کند، و بدنبال آن اضافه می نماید **فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا** یعنی حتی اگر بجهاتی از همسران خود رضایت کامل نداشته باشید و بر اثر اموری آنها در نظر شما ناخوش آیند باشند، فوراً تصمیم به جدایی و یا بد رفتاری نگیرید و تا آنجا که در قدرت دارید مدارا کنید " زیرا ممکن است شما در تشخیص خود گرفتار اشتباه شده باشید، و آنچه را نمی پسندید خداوند در آن خیر و برکت و سود فراوانی قرار داده باشد " بنا بر این تا کارد به استخوان شما نرسد سزاوار است معاشرت به معروف و رفتار شایسته را ترک نکنید بخصوص اینکه بسیار می شود که همسران در باره یکدیگر گرفتار سوء ظن های بی دلیل و حب و بغض های بی جهت می گردند و قضاوت های آنها در این حال غالباً نادرست می باشد، تا آنجا که خوبی ها

ص: ۳۲۰

در نظرشان بدی و بدی ها در نظرشان خوبی جلوه می کند، ولی با گذشت زمان و مدارا کردن، تدریجا حقایق آشکار می شود.

ضمناً باید توجه داشت تعبیر به خیرا کثیرا که در آیه به همسرانی که مدارا می کنند نوید داده شده مفهوم وسیعی دارد که یکی از مصادیق روشن آن فرزندان صالح و با لیاقت و ارزشمند است.

[سوره النساء (۴): آیات ۲۰ تا ۲۱]

اشاره

وَإِنْ أَرَدْتُمْ إِسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِخْدَانَهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَ تَأْخُذُونََهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۲۰) وَ كَيْفَ تَأْخُذُونََهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۲۱)

ترجمه:

۲۰- و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته اید، چیزی از آن را نگیرید آیا برای باز پس گرفتن مهر زنان، متوسل به تهمت و گناه آشکار می شوید؟.

۲۱- چگونه آن را باز پس می گیرید در حالی که شما با یکدیگر تماس و آمیزش کامل داشته اید و (از این گذشته) آنها پیمان محکمی (هنگام ازدواج) از شما گرفته اند؟.

شان نزول:

پیش از اسلام رسم بر این بود که اگر می خواستند همسر سابق را طلاق گویند و ازدواج جدیدی کنند برای فرار از پرداخت مهر، همسر خود را به اعمال منافی عفت متهم می کردند، و بر او سخت می گرفتند، تا حاضر شود مهر خویش را که معمولاً قبلاً دریافت می شد بپردازد، و طلاق گیرد، و همان مهر را برای همسر

دوم قرار می دادند.

آیه فوق به شدت از این کار زشت جلوگیری کرده و آن را مورد نکوهش قرار می دهد (۱).

تفسیر:

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ

...

این آیه نیز برای حمایت قسمت دیگری از حقوق زنان نازل گردیده و به-عموم مسلمانان دستور می دهد که بهنگام تصمیم بر جدایی از همسر و انتخاب همسر جدید حق ندارند چیزی از مهر همسر اول خود را کم بگذارند، و یا اگر پرداخته اند پس بگیرند، هر قدر هم مهر زیاد باشد که از آن تعبیر به "قنطار" شده است و همانطور که در سابق گفتیم "قنطار" معنی مال و ثروت زیاد است. راغب در کتاب مفردات می گوید اصل "قنطار" از "قنطره" به معنی پل است و چون اموال زیاد همچون پلی هستند که انسان در زندگی می تواند از آنها استفاده کند، از این جهت به آن قنطار گفته اند (۲).

زیرا فرض این است که طلاق در اینجا بخاطر منافع شوهر صورت می گیرد نه بخاطر انحراف زن از جاده عفت، بنا بر این دلیلی ندارد که حق مسلم آنها پایمال شود. أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا سپس اشاره به طرز عمل دوران جاهلیت در این باره که همسر خود را متهم به اعمال منافی عفت می کردند نموده و می فرماید: "آیا برای باز پس گرفتن مهر زنان متوسل به تهمت و گناه آشکار می شوید" یعنی اصل عمل، ظلم است و گناه،

ص: ۳۲۲

۱-۱) -تفسیر صافی ذیل آیه فوق.

۲-۲) -برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۳۴۰ مراجعه فرمائید.

و متوسل شدن به یک وسیله ناجوانمردانه و غلط، گناه آشکار دیگری است.

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ (۱) بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ

در این آیه مجدداً با استفهام انکاری، برای تحریک عواطف انسانی مردان اضافه می‌کند که شما و همسرانتان مدت‌ها در خلوت و تنهایی با هم بوده‌اید همانند یک روح در دو بدن، ارتباط و آمیزش کامل داشته‌اید، چگونه بعد از این همه نزدیکی و ارتباط، همچون بیگانه‌ها و دشمنان با یکدیگر رفتار می‌کنید، و حقوق مسلم آنها را پایمال می‌نمائید؟! این درست همانند تعبیری است که ما در فارسی امروز داریم که اگر دو نفر دوست صمیمی با هم به نزاع برخیزند به آنها می‌گوئیم شما سالها با یکدیگر نان و نمک خورده‌اید چرا نزاع می‌کنید؟ در حقیقت ستم کردن در این گونه موارد به شریک زندگی، ستم بر خویشان است.

سپس می‌فرماید: "از این گذشته همسران شما پیمان محکمی بهنگام عقد ازدواج از شما گرفته‌اند چگونه این پیمان مقدس و محکم را نادیده می‌گیرید و اقدام به پیمان شکنی آشکار می‌کنید؟". وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ضمناً باید توجه داشت که این آیه گرچه در مورد طلاق دادن همسر سابق برای انتخاب همسر جدید وارد شده ولی اختصاص به آن ندارد، بلکه منظور این است در هر مورد که طلاق و جدایی به پیشنهاد مرد صورت گیرد، و زن تمایلی به جدایی ندارد باید تمام مهر پرداخته شود، و یا اگر پرداخته شده چیزی از آن باز پس نگیرند، خواه تصمیم بر ازدواج مجدد داشته باشند یا نه، بنا بر این جمله

ص: ۳۲۳

۱- ۱) -افضاء در اصل از ماده فضا بمعنی توسعه است، بنا بر این افضا به معنی توسعه دادن می‌باشد و هنگامی که کسی با دیگری تماس کامل می‌یابد در حقیقت وجود محدود خود را به وجود وسیعتری تبدیل کرده است، و لذا افضاء به معنی تماس گرفتن آمده است.

(اگر بخواهید همسر دیگری انتخاب کنید) در حقیقت ناظر به وضع دوران جاهلیت بوده است و دخالتی در اصل حکم ندارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که "استبدال" به معنی طلب تبدیل کردن است بنا بر این معنی طلب و اراده در آن افتاده است و اگر مشاهده می کنیم که با "اردتم" (بخواهید) ضمیمه شده بخاطر این است که می خواهد این نکته را گوشزد کند که بهنگام مقدمه چینی و تصمیم بر تبدیل کردن همسر خود نباید از مقدمات نامشروع و ناجوانمردانه شروع کنید.

[سوره النساء (۴): آیه ۲۲]

اشاره

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا (۲۲)

ترجمه:

۲۲- ازدواج نکنید با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند، مگر آنها که در گذشته (قبل از نزول این حکم) انجام شده است، زیرا این کار عمل زشت و تنفرآوری است و روش نادرستی می باشد.

شان نزول:

در زمان جاهلیت معمول بود که هر گاه کسی از دنیا می رفت و همسر و فرزندان از خود بیادگار می گذاشت، در صورتی که آن همسر، نامادری فرزندان او بود، فرزندان نامادری را همانند اموال او به ارث می بردند، به این ترتیب که آنها حق داشتند با نامادری خود ازدواج کنند و یا او را به ازدواج شخص دیگری در آورند، پس از اسلام، حادثه ای برای یکی از مسلمانان پیش آمد و آن این که:

یکی از انصار بنام ابو قیس از دنیا رفت فرزندش به نامادری خود پیشنهاد ازدواج نمود، آن زن گفت: من ترا فرزند خود می دانم و چنین کاری را شایسته نمی بینم

ولی با این حال از پیغمبر ص کسب تکلیف می کنم، سپس موضوع را خدمت پیامبر ص عرض کرد، و کسب تکلیف نمود، آیه فوق نازل شد و از این کار به شدت نهی کرد.

تفسیر:

همانطور که در شان نزول نیز اشاره شد، آیه خط بطلان به یکی از اعمال ناپسند دوران جاهلیت می کشد و می گوید: وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ :

"با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند ازدواج نکنید".

اما از آنجا که هیچ قانونی معمولاً شامل گذشته نمی شود، اضافه می فرماید إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ : "مگر ازدواجهایی که پیش از این انجام شده است".

سپس برای تاکید مطلب، سه تعبیر شدید در باره این نوع ازدواج بیان می فرماید: نخست این که می گوید: این عمل، کار بسیار زشتی است (إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً) و بعد اضافه می کند: عملی است که موجب تنفر در افکار مردم است یعنی طبع بشر آن را نمی پسندد (و مقتا) و در پایان می فرماید: روش نادرستی است (و سَاءَ سَبِيلًا) حتی در تاریخ می خوانیم که مردم جاهلی نیز این نوع ازدواج را "مقت" (تنفر آمیز) و فرزندان آن بودند "مقیت" (فرزندان مورد تنفر) می نامیدند.

روشن است که این حکم بخاطر مصالح و فلسفه های مختلفی مقرر شده، زیرا ازدواج با نامادری از یک سو همانند ازدواج با مادر است چون نامادری در حکم مادر دوم محسوب می شود. و از سوی دیگر تجاوز به حریم پدر و هتک احترام او است.

و از همه گذشته این عمل، تخم نفاق را در میان فرزندان یک شخص می پاشد زیرا ممکن است بر سر تصاحب نامادری میان آنها اختلاف واقع شود حتی میان

پدر و فرزند ایجاد رقابت می کند زیرا معمولاً میان همسر دوم و همسر اول رقابت و حسادت وجود دارد، اگر این کار (ازدواج با نامادری) دو حیات پدیر (پس از طلاق نامادری) انجام گیرد دلیل حسادت آن روشن است، و اگر بعد از مرگ او صورت گیرد نیز ممکن است یک نوع حسادت، نسبت به پدر از دست رفته خود پیدا کند.

تعبیرات سه گانه ای که در باره نکوهش این عمل در آیه فوق آمده، بعید نیست به ترتیب اشاره به سه فلسفه بالا باشد.

[سوره النساء (۴): آیه ۲۳]

اشاره

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعُمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَضْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (۲۳)

ترجمه:

۲۳- حرام شده است بر شما مادرانتان و دختران و خواهران و عمه ها و خاله ها و دختران برادر و دختران خواهر شما و مادرانی که شما را شیر داده اند و خواهران رضاعی شما و مادران همسر و دختران همسران که در دامان شما پرورش یافته اند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته اید و چنانچه آمیزش جنسی با آنها نداشته اید (دختران آنها) برای شما مانعی ندارد و (همچنین) همسرهای پسرانتان که از نسل شما هستند (نه پسرخوانده ها) و (نیز حرام است بر شما) اینکه جمع میان دو خواهر کنید مگر آنچه در گذشته واقع شده خداوند آمرزنده و مهربان است.

ص: ۳۲۶

تحریم ازدواج با محارم

در این آیه به محارم یعنی زنانی که ازدواج با آنها ممنوع است اشاره شده است و بر اساس آن محرمیت از سه راه ممکن است پیدا شود:

۱- ولادت که از آن تعبیر به "ارتباط نسبی" می شود.

۲- از طریق ازدواج که به آن "ارتباط سببی" می گویند.

۳- از طریق شیرخوارگی که به آن "ارتباط رضاعی" گفته می شود.

نخست اشاره به محارم نسبی که هفت دسته هستند کرده و می فرماید: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ: "مادران شما و دخترانتان و خواهرانتان و عمه ها و خاله- هایتان و دختران برادر و دختران خواهرانتان بر شما حرام شده اند".

باید توجه داشت که منظور از مادر فقط آن زنی که انسان بلا واسطه از او تولد شده، نیست بلکه جده و مادر جده و مادر پدر و مانند آنها را شامل می شود همانطور که منظور از دختر، تنها دختر بلا واسطه نیست بلکه دختر و دختر پسر و دختر دختر و فرزندان آنها را نیز در بر می گیرد و همچنین در مورد پنج دسته دیگر.

ناگفته پیدا است که همه افراد طبعا از این گونه ازدواج ها تنفر دارند و بهمین دلیل همه اقوام و ملل (جز افراد کمی) ازدواج با محارم را ممنوع می دانند و حتی مجوسی ها که در منابع اصلی خود قائل به جواز این گونه ازدواج ها بوده اند، امروز آن را انکار می کنند.

گرچه بعضی کوشش دارند که این موضوع را ناشی از یک عادت و رسم کهن بدانند ولی می دانیم عمومیت یک قانون در میان تمام افراد بشر، در قرون و اعصار

طولانی، معمولاً حکایت از فطری بودن آن می‌کند، زیرا رسم و عادت نمی‌تواند عمومی و دائمی گردد.

از این گذشته امروز این حقیقت ثابت شده که ازدواج افراد همخون با یکدیگر خطرات فراوانی دارد یعنی بیماری نهفته و ارثی را آشکار و تشدید می‌کند (نه این که خود آن تولید بیماری کند) حتی بعضی، گذشته از محارم، ازدواج با اقوام نسبتاً دورتر را مانند عموزاده‌ها را با یکدیگر خوب نمی‌دانند و معتقدند خطرات بیماری‌های ارثی را تشدید می‌نماید (۱) ولی این مسئله اگر در خویشاوندان دور مشکلی ایجاد نکند (همانطور که غالباً نمی‌کند) در خویشان نزدیک که "همخونی" شدیدتر است مسلماً تولید اشکال خواهد کرد.

بعلاوه در میان محارم جاذبه و کشش جنسی معمولاً وجود ندارد زیرا محارم غالباً با هم بزرگ می‌شوند و برای یکدیگر یک موجود عادی و معمولی هستند و موارد نادر و استثنایی نمی‌تواند مقیاس قوانین عمومی و کلی گردد و می‌دانیم که جاذبه جنسی، شرط استحکام پیوند زناشویی است، بنا بر این اگر ازدواجی در میان محارم صورت گیرد، ناپایدار و سست خواهد بود.

سپس به محارم رضاعی اشاره کرده و می‌فرماید: **وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ**: "و مادرانی که شما را شیر می‌دهند و خواهران رضاعی شما بر شما حرامند".

گرچه قرآن در این قسمت از آیه تنها به دو دسته یعنی خواهران و مادران رضاعی اشاره کرده ولی طبق روایات فراوانی که در دست است، محارم رضاعی منحصر به اینها نیستند، بلکه طبق حدیث معروف که از پیغمبر اکرم ص نقل شده

ص: ۳۲۸

۱- ۱) -البته در اسلام ازدواج عموزاده‌ها و مانند آن با یکدیگر تحریم نشده زیرا همانند ازدواج با محارم نیست و احتمال بروز حوادثی از این گونه ازدواجها کمتر است و ما خود شاهد موارد زیادی از این گونه ازدواج‌ها بوده ایم و فرزندان که ثمرات این ازدواجها بوده اند سالم و از نظر فکری پر استعداد بوده اند.

یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب": "تمام کسانی که از نظر ارتباط نسبی حرامند از نظر شیرخوارگی نیز حرام می شوند".

البته مقدار شیرخوارگی که تاثیر در محرمیت می کند و همچنین شرائط و کیفیت آن، ریزه کاریهای فراوانی دارد که در کتابهای فقهی آمده است.

[فلسفه تحریم محارم رضاعی]

فلسفه تحریم محارم رضاعی این است که با پرورش گوشت و استخوان آنها با شیر شخص معینی شباهت به فرزندان او پیدا می کند، مثلاً زنی که کودکی را به اندازه ای شیر می دهد که بدن او با آن شیر نمو مخصوصی می کند یک نوع شباهت در میان آن کودک و سایر فرزندان آن زن پیدا می شود و در حقیقت هر کدام جزئی از بدن آن مادر محسوب می گردند و همانند دو برادر نسبی هستند.

و در آخرین مرحله اشاره به دسته سوم از محارم کرده و آنها را تحت چند عنوان بیان می کند:

۱- وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ: "و مادران همسرانتان" یعنی به مجرد اینکه زنی به ازدواج مردی در آمد و صیغه عقد جاری گشت مادر او و مادر مادر او و... بر او حرام ابدی می شوند.

۲- وَ رَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ:

"و دختران همسرانتان که در دامان شما قرار دارند به شرط اینکه با آن همسر آمیزش جنسی پیدا کرده باشید" یعنی تنها با عقد شرعی یک زن "دختران او" که از شوهر دیگری بوده اند بر شوهر حرام نمی شوند، بلکه مشروط بر این است که علاوه بر عقد شرعی با آن زن همبستر هم شده باشد. وجود این قید در این مورد تایید می کند که حکم مادر همسر که در جمله سابق گذشت مشروط به چنین شرطی نیست، و به اصطلاح اطلاق حکم را تقویت می کند.

گرچه ظاهر قید "فِي حُجُورِكُمْ": "در دامان شما باشند" چنین می فهماند که اگر دختر همسر از شوهر دیگر در دامان انسان پرورش نیابد بر او حرام نیست ولی به قرینه روایات و مسلم بودن حکم، این قید به اصطلاح قید احترازی نیست

بلکه در واقع اشاره به نکته تحریم است زیرا اینگونه دختران که مادرانشان اقدام به ازدواج مجدد می کنند معمولاً در سنین پائین هستند و غالباً در دامان شوهر جدید همانند دختر او پرورش می یابند، آیه میگوید اینها در واقع همچون دختران خود شما هستند، آیا کسی با دختر خود ازدواج می کند؟ و انتخاب عنوان "ربائب" که جمع "ربیه" به معنی تربیت شده است نیز بهمین جهت می باشد.

به دنبال این قسمت برای تاکید مطلب اضافه می کند که اگر با آنها آمیزش جنسی نداشتید دخترانشان بر شما حرام نیستند) فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ).

۳- وَ حَلَائِلُ (۱) أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَضْرَابِكُمْ. "و همسران فرزندانان که از نسل شما هستند." در حقیقت تعبیر "مِنْ أَضْرَابِكُمْ" (فرزندانی که از نسل شما باشند) برای این است که روی یکی از رسوم غلط دوران جاهلیت خط بطلان کشیده شود، زیرا در آن زمان معمول بود افرادی را به عنوان فرزند خود انتخاب می کردند، یعنی کسی که فرزند شخص دیگری بود به نام فرزند خود می خواندند و فرزند خوانده مشمول تمام احکام فرزند حقیقی بود، و به همین دلیل با همسران فرزند خوانده خود ازدواج نمی کردند. فرزند خواندگی و احکام آن در اسلام به کلی بی اساس است.

[تحریم جمع بین اختین]

۴- وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ: "و برای شما جمع در میان دو خواهر ممنوع است" یعنی ازدواج با دو خواهر در زمان واحد مجاز نیست، بنا بر این اگر با دو خواهر یا بیشتر در زمانهای مختلف و بعد از جدایی از خواهر قبلی انجام گیرد، مانعی ندارد.

ص: ۳۳۰

۱- ۱) - "حلائل" جمع "حلیله" از ماده "حل" به معنی زنی است که بر انسان حلال است، و یا از ماده "حلول" به معنی زنی است که با مردی در یک محل زندگی و آمیزش جنسی دارد.

و از آنجا که در زمان جاهلیت جمع میان دو خواهر رائج بود، و افرادی مرتکب چنین ازدواجهایی شده بودند قرآن بعد از جمله فوق می گوید: "إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ" یعنی این حکم (همانند احکام دیگر) عطف به گذشته نمی شود، و کسانی که قبل از نزول این قانون، چنین ازدواجی انجام داده اند کیفر و مجازاتی ندارند، اگر چه اکنون باید یکی از آن دو را انتخاب کرد، و دیگری را رها کنند.

رمز اینکه اسلام از چنین ازدواجی جلوگیری کرده شاید این باشد، که دو خواهر به حکم نسب و پیوند طبیعی نسبت به یکدیگر علاقه شدید دارند، ولی به هنگامی که رقیب هم شوند طبعاً نمی توانند آن علاقه سابق را حفظ کنند، و به-این ترتیب یک نوع تضاد عاطفی در وجود آنها پیدا می شود، که برای زندگی آنها زیان بار است، زیرا دائماً انگیزه "محبت" و انگیزه "رقابت" در وجود آنها در حال کشمکش و مبارزه اند.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که جمله "إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ" به تمام محارمی که در آیه به آن اشاره شده برگردد یعنی اگر قبل از نزول این آیه اقدام به ازدواج با یکی از محارم فوق طبق قوانین متداول آن زمان کرده باشید، حکم تحریم شامل آن ازدواجها نمی شود، و فرزندان آنها فرزندان مشروع خواهند بود، البته پس از نزول این آیه لازم بوده فوراً جدا شوند.

پایان آیه یعنی جمله "إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا" نیز متناسب با این معنی می باشد.

اشاره

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصَنَاتٍ مِنْ غَيْرِ مُسَلِّفِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۴)

ترجمه:

۲۴- و زنان شوهردار (بر شما حرام است) مگر آنها را که مالک شده اید، اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته و زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد) برای شما حلال است، که با اموال خود آنها را اختیار کنید در حالی که پاکدامن باشید و از زنا خودداری نمائید، و زنانی را که متعه می کنید مهر آنها را، واجب است بپردازید و گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه با یکدیگر توافق کرده اید بعد از تعیین مهر، خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر:

اشاره

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ

این آیه، بحث آیه گذشته را در باره زنانی که ازدواج با آنها حرام است دنبال می کند و اضافه می نماید که: "ازدواج و آمیزش جنسی با زنان شوهردار نیز حرام است".

"محصنات" جمع "محصنه" از ماده "حصن" به معنی قلعه و دژ است، و به همین مناسبت به زنان شوهردار و همچنین زنان عقیف و پاکدامن که از آمیزش جنسی با دیگران خود را حفظ می کنند و یا در تحت حمایت و سرپرستی مردان قرار دارند گفته می شود.

گاهی به زنان آزاد در مقابل کنیزان نیز گفته شده، زیرا آزادی آنها در حقیقت به منزله حریمی است که به دور آنها کشیده شده است و دیگری حق نفوذ در حریم آنان بدون اجازه آنها ندارد، ولی روشن است که منظور از آن در آیه فوق همان زنان شوهردار است.

این حکم اختصاصی به زنان مسلمان ندارد بلکه زنان شوهردار از هر مذهب و ملتی همین حکم را دارند یعنی ازدواج با آنها ممنوع است.

تنها استثنایی که به این حکم خورده است در مورد زنان غیر مسلمانی است که به اسارت مسلمانان در جنگها درمی آیند، اسلام اسارت آنها را بمنزله "طلاق" از شوهران سابق تلقی کرده، و اجازه می دهد بعد از تمام شدن عده آنها (۱) با آنان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز با آنان رفتار شود (إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ).

ولی این استثناء، به اصطلاح، "استثنای منقطع" است، یعنی چنین زنان شوهرداری که در اسارت مسلمانان قرار می گیرند رابطه آنها به مجرد اسارت با شوهرانشان قطع خواهد شد، درست همانند زن غیر مسلمانی که با اسلام آوردن رابطه او با شوهر سابقش (در صورت ادامه کفر) قطع می گردد، و در ردیف زنان بدون شوهر قرار خواهد گرفت.

از اینجا روشن می شود که اسلام به هیچوجه اجازه نداده است که مسلمانان با زنان شوهردار حتی از ملل و مذاهب دیگر ازدواج کنند، و به همین جهت، عده برای آنها مقرر ساخته و در دوران عده از ارتباط زناشویی با آنها جلوگیری نموده است.

فلسفه این حکم در حقیقت این است که این گونه زنان یا باید به محیط "کفر" بازگشت داده شوند، و یا بدون "شوهر" هم چنان در میان مسلمانان بمانند و یا رابطه آنها با شوهران سابق قطع شود و از نو ازدواج دیگری نمایند، صورت اول بر خلاف اصول تربیتی اسلام و صورت دوم ظالمانه است، بنا بر این تنها راه

ص: ۳۳۳

(۱- ۱) - مقدار عده آنها، یک بار قاعده شدن و یا اگر باردار باشند، وضع حمل نمودن است.

همان راه سوم است.

از پاره ای از روایات که سند آن به ابو سعید خدری صحابی معروف می رسد برمی آید که آیه فوق در باره اسرای غزوه اوطاس (۱) نازل گردیده و پیامبر ص بعد از اطمینان به اینکه زنان اسیر باردار نیستند به آنها اجازه داد که با مسلمانان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز در اختیار آنها قرار گیرند- این حدیث تفسیر بالا را نیز تایید می کند. **كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ** در این جمله برای تاکید احکام گذشته که در مورد محارم و مانند آن وارد شده می فرماید: "اینها اموری است که خداوند برای شما مقرر داشته و نوشته است" بنا بر این به هیچوجه قابل تغییر و عدول نیست. **وَ أُحِلَّ لَكُمْ مِمَّا وَّرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصَنِينَ غَيْرَ مُسْلِمِينَ** سبس می گوید: غیر از این چند طایفه که در این آیه و آیات پیش گفته شد می توانید با سایر زنان، ازدواج کنید مشروط بر این که طبق قوانین اسلام باشد و توأم با عفت و پاکدامنی و دور از بی عفتی و ناپاکی صورت گیرد.

بنا بر این "محصنین" در آیه فوق که اشاره به حال مردان است به معنی عقیقان و "غَيْرَ مُسْلِمِينَ" تاکید آن است زیرا ماده سفاح (بر وزن کتاب) به معنی زنا می باشد و در اصل از "سفح" به معنی ریزش آب و یا اعمال بیهوده و بی رویه گرفته شده است و چون قرآن، در این گونه امور همیشه از الفاظ کنایی استفاده می کند آن را کنایه از آمیزش نامشروع گرفته است.

جمله **أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ** اشاره به این است که رابطه زناشویی یا باید به- شکل ازدواج با پرداخت مهر باشد و یا به شکل مالک شدن کنیز با پرداخت قیمت (۲).

ص: ۳۳۴

-
- ۱- ۱) - اوطاس نام محلی است که یکی از جنگهای اسلامی در آنجا واقع شده است.
۲- ۲) - در باره برنامه اسلام برای آزادی بردگان و نقشه دقیقی که در این زمینه در اسلام طرح شده است، در ذیل آیات مناسب مشروحا بحث خواهیم کرد.

ضمناً تعبیر "عَيْرٌ مُّسَافِحِينَ" در آیه فوق، شاید اشاره به این حقیقت نیز باشد که نباید هدف شما در مسئله ازدواج، تنها هوسرانی و ارضای غریزه جنسی باشد بلکه این امر حیاتی برای هدف عالیتری می باشد که غریزه نیز در خدمت آن قرار گرفته، و آن بقای نسل انسان و نیز حفظ او از آلودگیها است.

ازدواج موقت در اسلام

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً

این قسمت از آیه، اشاره به مسئله ازدواج موقت و به اصطلاح "متعّه" است و می گوید: "زنانی را که متعه می کنید مهر آنها را به عنوان یک واجب باید پردازید" و از آن استفاده می شود که اصل تشریح ازدواج موقت، قبل از نزول این آیه برای مسلمانان مسلم بوده که در این آیه نسبت به پرداخت مهر آنها توصیه می کند و از آنجا که این بحث یکی از مباحث مهم تفسیری و فقهی و اجتماعی است لازم است از چند جهت مورد بررسی قرار گیرد:

۱- قرائنی که در آیه فوق وجود دارد دلالت آن را بر ازدواج موقت تأکید می کند.

۲- ازدواج موقت در عصر پیامبر (ص) بوده و بعداً نسخ نشده است.

۳- ضرورت اجتماعی این نوع ازدواج.

۴- پاسخ به پاره ای از اشکالات.

در باره قسمت اول باید توجه داشت که:

اولاً کلمه "متعّه" که "استمتعتم" از آن گرفته شده است در اسلام به معنی ازدواج موقت است، و به اصطلاح در این باره حقیقت شرعی می باشد، گواه بر آن این است که این کلمه (متعّه) با همین معنی در روایات پیامبر ص و کلمات

ص: ۳۳۵

صحابه مکرر به کار برده شده است (۱).

ثانیا- اگر این کلمه به معنی مزبور نباشد باید به معنی لغوی آن یعنی "بهره گیری" تفسیر شود در نتیجه معنی آیه چنین خواهد شد: "اگر از زنان دائم بهره گرفتید مهر آنها را پردازید" در حالی که می دانیم پرداختن مهر مشروط به بهره گیری از زنان نیست بلکه تمام مهر بنا بر مشهور (۲) یا حد اقل نیمی از مهر به- مجرد عقد ازدواج دائم، واجب می شود.

□
ثالثا بزرگان "اصحاب" و "تابعین" (۳) مانند ابن عباس دانشمند و مفسر معروف اسلام و ابی بن کعب و جابر بن عبد الله و عمران حصین و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده و سدی و گروه زیادی از مفسران اهل تسنن و تمام مفسران اهل بیت ع همگی از آیه فوق، حکم ازدواج موقت را فهمیده اند تا آنجا که فخر رازی با تمام شهرتی که در موضوع اشکال تراشی در مسائل مربوط به شیععه دارد بعد از بحث مشروحی در باره آیه می گوید: ما بحث نداریم که از آیه فوق حکم جواز متعه استفاده می شود بلکه ما می گوئیم حکم مزبور بعد از مدتی نسخ شده است.

رابعا ائمه اهل بیت که به اسرار وحی از همه آگاهتر بودند، متفقا آیه را به همین معنی تفسیر فرموده اند و روایات فراوانی در این زمینه نقل شده از جمله:

از امام صادق ع نقل شده است که فرمود: "

□
المتعّه نزل بها القرآن و جرت بها السنه من رسول الله: "حکم متعه در قرآن نازل شده و سنت پیغمبر ص بر طبق آن جاری گردیده است" (۴).

ص: ۳۳۶

-
- ۱- ۱) - به کتاب کنز العرفان و تفسیر مجمع البیان و تفسیر نور الثقلین و برهان و الغدیر جلد ۶ رجوع شود.
 - ۲- ۲) - مشهور یا اشهر این است که با عقد ازدواج دائم، تمام مهر بر مرد واجب می شود اگر چه طلاق قبل از دخول موجب بازگشت نیمی از آن می شود.
 - ۳- ۳) - کسانی که پس از "صحابه" روی کار آمدند و زمان پیامبر را درک نکرده بودند.
 - ۴- ۴) - نور الثقلین جلد اول صفحه ۴۶۷ و تفسیر برهان صفحه ۳۶۰ جلد اول.

و از امام باقر نقل شده که در پاسخ سؤال ابو بصیر راجع به متعه فرمود

نزلت فی القرآن فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً...:

"قرآن مجید در این باره سخن گفته آنجا که می فرماید: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً... (۱) و از امام باقر نیز نقل شده که در پاسخ شخصی بنام عبد الله بن عمیر لیشی در مورد متعه فرمود:

□
احلها الله فی کتابه و علی لسان نبیه فهی حلال الی یوم القیامه: "خداوند آن را در قرآن و بر زبان پیامبرش حلال کرده است و آن تا روز قیامت حلال می باشد" (۲).

آیا این حکم، نسخ شده است!؟

اتفاق عموم علمای اسلام بلکه ضرورت دین بر این است که ازدواج موقت در آغاز اسلام مشروع بوده (و گفتگو در باره دلالت آیه فوق بر مشروعیت متعه هیچ گونه منافاتی با مسلم بودن اصل حکم ندارد زیرا مخالفان معتقدند که مشروعیت حکم از سنت پیامبر ص ثابت شده است) و حتی مسلمانان در آغاز اسلام به آن عمل کرده اند و جمله معروفی که از عمر نقل شده متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا محرمهما و معاقب علیهما متعه النساء و متعه الحج: (۳) "دو متعه در زمان پیامبر ص بود که من آنها را حرام کردم و بر آنها مجازات می کنم، متعه زنان و حج تمتع" (که نوع خاصی از حج است) دلیل روشنی بر وجود این حکم در عصر پیامبر ص است منتها مخالفان این حکم، مدعی هستند که بعدا نسخ و

ص: ۳۳۷

۱-۱) -مدرک سابق.

۲-۲) -تفسیر برهان ذیل آیه (باید توجه داشت که این حدیث و دو حدیث سابق در کتاب کافی می باشد).

۳-۳) -کنز العرفان جلد دوم صفحه ۱۵۸- حدیث مزبور از تفسیر قرطبی و طبری با عباراتی شبیه عبارت فوق نقل شده است. در سنن کبرای بیهقی در جلد هفتم کتاب نکاح نیز ذکر شده.

تحریم شده است.

اما جالب توجه اینکه روایاتی که در باره نسخ حکم مزبور ادعا می کنند کاملاً مختلف و پیریشان است، بعضی می گویند خود پیامبر ص این حکم را نسخ کرده و بنا بر این ناسخ آن، سنت و حدیث پیامبر ص است و بعضی می گویند ناسخ آن آیه طلاق است **إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ**: "هنگامی که زنان را طلاق دادید باید طلاق در زمان مناسب عده باشد" در حالی که این آیه ارتباطی با مسئله مورد بحث ندارد زیرا این آیه در باره طلاق بحث می کند در حالی که ازدواج موقت طلاق ندارد و جدایی آن به هنگام پایان مدت آن است.

قدر مسلم این است که اصل مشروع بودن این نوع ازدواج در زمان پیامبر ص قطعی است و هیچ گونه دلیل قابل اعتمادی در باره نسخ شدن آن در دست نیست بنا بر این طبق قانون مسلمی که در علم اصول به ثبوت رسیده باید حکم به بقاء این قانون کرد.

جمله مشهوری که از عمر نقل شده نیز گواه روشنی بر این حقیقت است که این حکم در زمان پیامبر ص هرگز نسخ نشده است.

بدیهی است هیچ کس جز پیامبر ص حق نسخ احکام را ندارد، و تنها او است که می تواند به فرمان خدا پاره ای از احکام را نسخ کند، و بعد از رحلت پیامبر ص باب نسخ به کلی مسدود می شود و گرنه هر کسی می تواند به اجتهاد خود قسمتی از احکام الهی را نسخ نماید و دیگر چیزی بنام شریعت جاودان و ابدی باقی نخواهد ماند. و اصولاً اجتهاد در برابر سخنان پیامبر ص اجتهاد در مقابل نص است که فاقد هر گونه اعتبار می باشد.

جالب اینکه در صحیح ترمذی که از کتب صحاح معروف اهل تسنن است و همچنین از "دارقطنی" (۱) چنین می خوانیم: کسی از اهل شام از عبد الله بن عمر در باره حج تمتع سؤال کرد او در جواب صریحاً گفت این کار، حلال و خوب است

ص: ۳۳۸

مرد شامی گفت: پدر تو از این عمل نهی کرده است عبد الله بن عمر بر آشفت و گفت اگر پدرم از چنین کاری نهی کند و پیامبر ص آن را اجازه دهد آیا سنت مقدس پیامبر ص را رها کنم و از گفته پدرم پیروی کنم؟ برخیز و از نزد من دور شو! (۱) نظیر این روایت در باره ازدواج موقت از "عبد الله بن عمر" از صحیح ترمذی به همان صورت که در بالا خواندیم نقل شده است (۲).

و نیز از "محاضرات" راغب نقل شده که یکی از مسلمانان اقدام به ازدواج موقت می کرد از او پرسیدند حلال بودن این کار را از چه کسی گرفتی؟ گفت: از "عمر" با تعجب گفتند: چگونه چنین چیزی ممکن است با اینکه عمر از آن نهی کرد و حتی تهدید به مجازات نمود؟ گفت: بسیار خوب، من هم به همین جهت می گویم، زیرا عمر می گفت: پیامبر ص آن را حلال کرده و من حرام می کنم، من مشروعیت آن را از پیغمبر اکرم ص می پذیرم، اما تحریم آن را از هیچکس نخواهم پذیرفت! (۳) مطلب دیگری که در اینجا یادآوری آن لازم است این است که ادعا کنندگان نسخ این حکم با مشکلات مهمی روبرو هستند:

نخست اینکه در روایات متعددی از منابع اهل تسنن تصریح شده که این

ص: ۳۳۹

۱-۱) -منظور از متعه حج که عمر آن را تحریم کرد این است که از حج تمتع صرف نظر شود، حج تمتع عبارت است از اینکه نخست محرم شوند و پس از انجام مراسم "عمره" از احرام در آیند (و همه چیز حتی آمیزش جنسی برای آنها مجاز شود) و سپس مجدداً محرم شده و مراسم حج را از روز نهم ذی الحجه انجام دهند. در عصر جاهلیت این کار را صحیح نمی دانستند و تعجب می کردند که کسی در ایام حج وارد مکه شود و هنوز حج بجا نیاورده عمره را بجا آورد و از احرام بیرون آید، ولی اسلام صریحاً این موضوع را اجازه داده، و در آیه ۱۸۶ سوره بقره به این موضوع تصریح شده است.

۲-۲) -شرح لمعه جلد دوم کتاب النکاح.

۳-۳) -کنز العرفان جلد دوم صفحه ۱۵۹ (پاورقی).

حکم در زمان پیامبر ص هرگز نسخ نشد، بلکه در زمان عمر از آن نهی گردید، بنا بر این طرفداران نسخ باید پاسخی برای این همه روایات پیدا کنند، این روایات بالغ بر بیست و چهار روایت است، که علامه امینی در "الغدیر" جلد ششم آنها را مشروحا بیان کرده است و به دو نمونه آن ذیلا اشاره می شود:

□
۱- در صحیح مسلم از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده که می گفت: ما در زمان پیامبر ص بطور ساده اقدام به ازدواج موقت می کردیم و این وضع ادامه داشت تا اینکه "عمر" در مورد "عمر و بن حریث" از این کار (بطور کلی) جلوگیری کرد (۱).

و در حدیث دیگری در کتاب "موطا" مالک و "سنن کبرا" بیهقی از "عروه بن زبیر" نقل شده که: زنی به نام "خوله" بنت حکیم در زمان "عمر" بر او وارد شد و خبر داد که یکی از مسلمانان به نام "ربیع بن امیه" اقدام به - متعه کرده است او گفت: اگر قبلا از این کار نهی کرده بودم او را سنگسار می کردم (ولی از هم اکنون از آن جلوگیری می کنم!) (۲).

□
در کتاب بدایه المجتهد تالیف "ابن رشد اندلسی" نیز می خوانیم که جابر ابن عبد الله انصاری می گفت: "ازدواج موقت در میان ما در عهد پیامبر ص و در خلافت "ابو بکر" و "نیمی از خلافت "عمر"، معمول بود سپس "عمر" از آن نهی کرد (۳).

مشکل دیگر اینکه: روایاتی که حکایت از نسخ این حکم در زمان پیامبر ص می کند بسیار پریشان و ضد و نقیضند، بعضی می گویند: در جنگ خیبر نسخ شده، و بعضی دیگر در روز فتح مکه، و بعضی در جنگ تبوک، و بعضی در جنگ او طاس، و مانند آن. بنا بر این به نظر می رسد که روایات نسخ، همه مجعول بوده

ص: ۳۴۰

۱-۱) -الغدیر جلد ششم صفحه ۲۰۶.

۲-۲) -الغدیر جلد ششم صفحه ۲۱۰.

۳-۳) -بدایه المجتهد کتاب النکاح.

باشد که اینهمه با یکدیگر تناقض دارند.

از آنچه گفتیم روشن می شود اینکه نویسنده تفسیر "المنار" می گوید: "ما سابقا در جلد سوم و چهارم مجله المنار، تصریح کرده بودیم که عمر از متعه نهی کرد ولی بعدا به اخباری دست یافتیم که نشان می دهد در زمان پیامبر ص نسخ شده نه در زمان عمر، و لذا گفته سابق خود را اصلاح کرده و از آن استغفار می کنیم" (۱) سخنی تعصب آمیز است، زیرا در برابر روایات ضد و نقیضی که نسخ حکم را در زمان پیامبر ص اعلام می کند روایاتی داریم که صراحت در ادامه آن تا زمان عمر دارد، بنا بر این نه جای عذر خواهی است، و نه استغفار، و شواهدی که در بالا ذکر کردیم نشان می دهد که گفتار اول او مقرون به حقیقت بوده است نه گفتار دوم! و ناگفته پیدا است نه "عمر" و نه هیچ شخص دیگر و حتی ائمه اهل بیت ع که جانشینان اصلی پیامبرند نمی توانند احکامی را که در عصر پیامبر ص بوده نسخ کنند و اصولا نسخ بعد از رحلت پیامبر ص و بسته شدن باب وحی مفهوم ندارد، و اینکه بعضی کلام "عمر" را حمل بر اجتهاد کرده اند جای تعجب است زیرا "اجتهاد" در برابر "نص" ممکن نیست.

و عجیبتر اینکه جمعی از فقهای اهل تسنن آیات مربوط به احکام ازدواج (مانند آیه ۶ سوره مؤمنون) را ناسخ آیه فوق که در باره متعه است دانسته اند، گویا تصور کرده اند ازدواج موقت اصلا ازدواج نیست، در حالی که بطور مسلم یکی از اقسام ازدواج است.

ازدواج موقت یک ضرورت اجتماعی

این یک قانون کلی و عمومی است که اگر به غرائز طبیعی انسان به صورت صحیحی پاسخ گفته نشود برای اشباع آنها متوجه طرق انحرافی خواهد شد، زیرا

ص: ۳۴۱

این حقیقت قابل انکار نیست که غرائز طبیعی را نمی توان از بین برد، و فرضاً هم بتوانیم از بین ببریم، چنین اقدامی عاقلانه نیست زیرا این کار یک نوع مبارزه با قانون آفرینش است.

بنا بر این راه صحیح آن است که آنها را از طریق معقولی اشباع و از آنها در مسیر سازندگی بهره برداری کنیم.

این موضوع را نیز نمی توان انکار کرد که گزینه جنسی یکی از نیرومندترین غرائز انسانی است، تا آنجا که پاره ای از روانکاوان آن را تنها گزینه اصیل انسان می دانند و تمام غرائز دیگر را به آن باز می گردانند.

اکنون این سؤال پیش می آید که در بسیاری از شرائط و محیطها، افراد فراوانی در سنین خاصی قادر به ازدواج دائم نیستند، یا افراد متأهل در مسافرت های طولانی و یا ماموریت ها با مشکل عدم ارضای گزینه جنسی روبرو می شوند.

این موضوع مخصوصاً در عصر ما که سن ازدواج بر اثر طولانی شدن دوره تحصیل و مسائل پیچیده اجتماعی بالا رفته، و کمتر جوانی می تواند در سنین پائین یعنی در داغ ترین دوران گزینه جنسی اقدام به ازدواج کند، شکل حادثتری به خود گرفته است.

با این وضع چه باید کرد؟ آیا باید مردم را به سرکوب کردن این گزینه (همانند رهبان ها و راهبه ها) تشویق نمود؟ یا اینکه آنها را در برابر بی بندوباری جنسی آزاد گذاشت، و همان صحنه های زننده و ننگین کنونی را مجاز دانست؟ و یا اینکه راه سومی را در پیش بگیریم که نه مشکلات ازدواج دائم را به بار آورد و نه آن بی بندوباری جنسی را؟ خلاصه اینکه "ازدواج دائم" نه در گذشته و نه در امروز به تنهایی جوابگوی نیازمندی های جنسی همه طبقات مردم نبوده و نیست، و ما بر سر دو راهی قرار

داریم یا باید "فحشاء" را مجاز بدانیم (همانطور که دنیای مادی امروز عملاً بر آن صحنه گذارده و آن را به رسمیت شناخته) و یا طرح ازدواج موقت را بپذیریم، معلوم نیست آنها که با ازدواج موقت و فحشاء مخالفند چه جوابی برای این سؤال فکر کرده اند؟! طرح ازدواج موقت، نه شرایط سنگین ازدواج دائم را دارد که با عدم تمکن مالی یا اشتغالات تحصیلی و مانند آن ناسازد و نه زیانهای فجایع جنسی و فحشاء را در بر دارد.

ایرادهایی که بر ازدواج موقت می شود

منتها در اینجا اشکالاتی می شود که باید بطور فشرده به آنها پاسخ گفت:

۱- گاهی می گویند چه تفاوتی میان "ازدواج موقت" و "فحشاء" وجود دارد؟ هر دو "خودفروشی" در برابر پرداختن مبلغی محسوب می شوند و در حقیقت این نوع ازدواج نقابی است بر چهره فحشاء و آلودگی های جنسی! تنها تفاوت آن دو در ذکر دو جمله ساده یعنی اجرای صیغه است.

پاسخ- آنها که چنین می گویند گویا اصلاً از مفهوم ازدواج موقت آگاهی ندارند، زیرا ازدواج موقت تنها با گفتن دو جمله تمام نمی شود بلکه مقرراتی همانند ازدواج دائم دارد، یعنی چنان زنی در تمام مدت ازدواج موقت، منحصر در اختیار این مرد باید باشد، و به هنگامی که مدت پایان یافت باید عده نگاه دارد، یعنی حد اقل چهل و پنج روز باید از اقدام به هر گونه ازدواج با شخص دیگری خودداری کند، تا اگر از مرد اول باردار شده وضع او روشن گردد، حتی اگر با وسائل جلوگیری اقدام به جلوگیری از انعقاد نطفه کرده باز هم رعایت این مدت واجب است، و اگر از او صاحب فرزندی شد باید همانند فرزند ازدواج دائم مورد حمایت او قرار گیرد و تمام احکام فرزند بر او جاری خواهد شد، در حالی که در

ص: ۳۴۳

فحشاء هیچ یک از این شرائط و قیود وجود ندارد. آیا این دو را با یکدیگر هرگز می توان مقایسه نمود؟ البته ازدواج موقت از نظر مسئله ارث (در میان زن و شوهر) (۱) و نفقه و پاره ای از احکام دیگر تفاوتی با ازدواج دائم دارد ولی این تفاوتها هرگز آن را در ردیف فحشاء قرار نخواهد داد، و در هر حال شکلی از ازدواج است با مقررات ازدواج.

۲- "ازدواج موقت" سبب می شود که بعضی از افراد هوسباز از این قانون سوء استفاده کرده و هر نوع فحشاء را در پشت این پرده انجام دهند تا آنجا که افراد محترم هرگز تن به ازدواج موقت نمی دهند، و زنان با شخصیت از آن ابا دارند.

پاسخ- سوء استفاده از کدام قانون در دنیا نشده است؟ آیا باید جلو یک قانون فطری و ضرورت اجتماعی را به خاطر سوء استفاده گرفت؟ یا باید جلو سوء- استفاده کنندگان را بگیریم؟ اگر فرضاً عده ای از زیارت خانه خدا سوء استفاده کردند و در این سفر اقدام به فروش مواد مخدر کردند آیا باید جلو مردم را از شرکت در این کنگره عظیم اسلامی بگیریم یا جلو سوء استفاده کنندگان را؟! و اگر ملاحظه می کنیم که امروز افراد محترم از این قانون اسلامی کراهت دارند، عیب قانون نیست، بلکه عیب عمل کنندگان به قانون، و یا صحیحتر، سوء استفاده کنندگان از آن است، اگر در جامعه امروز هم ازدواج موقت به صورت سالم در آید و حکومت اسلامی تحت ضوابط و مقررات خاص، این موضوع را به طور صحیح پیاده کند هم جلو سوء استفاده ها گرفته خواهد شد و هم افراد محترم (به هنگام ضرورتهای اجتماعی) از آن کراهت نخواهند داشت.

۳- می گویند: ازدواج موقت سبب می شود که افراد بی سرپرست همچون

ص: ۳۴۴

۱- ۱) - البته فرزندان ازدواج موقت هیچگونه تفاوتی با فرزندان عقد دائم ندارند.

فرزندان نامشروع تحویل به جامعه داده شود.

پاسخ- از آنچه گفتیم جواب این ایراد کاملاً روشن شد، زیرا فرزندان نامشروع از نظر قانونی نه وابسته به پدرند و نه مادر، در حالی که فرزندان ازدواج موقت کمترین و کوچکترین تفاوتی با فرزندان ازدواج دائم حتی در میراث و سایر حقوق اجتماعی ندارند و گویا عدم توجه به این حقیقت سرچشمه اشکال فوق شده است.

"راسل" و ازدواج موقت

در پایان این سخن یادآوری مطلبی که برتراند راسل دانشمند معروف انگلیسی در کتاب زناشویی و اخلاق تحت عنوان "زناشویی آزمایشی" آورده است مفید بنظر می رسد:

او پس از ذکر طرح یکی از قضات محاکم جوانان بنام "بن بی لیندسی" در مورد "زناشویی دوستانه" یا زناشویی آزمایشی چنین می نویسد: "که طبق طرح "لیندسی" جوانان باید قادر باشند در یک نوع زناشویی جدید وارد شوند که با زناشویی های معمولی (دائم) از سه جهت تفاوت دارد: نخست اینکه طرفین قصد بچه دار شدن نداشته باشند، از اینرو باید بهترین طرق پیشگیری از بارداری را به آنها بیاموزند، دیگر اینکه جدایی آنها به آسانی صورت پذیرد، و سوم اینکه پس از طلاق، زن هیچگونه حق نفقه نداشته باشد".

"راسل" بعد از ذکر پیشنهاد "لیندسی" که خلاصه آن در بالا بیان شد چنین می گوید: "من تصور می کنم که اگر چنین امری به تصویب قانونی برسد گروه کثیری از جوانان از جمله دانشجویان دانشگاهها تن به ازدواج موقت بدهند و در یک زندگی مشترک موقتی پای بگذارند، زندگی که متضمن آزادی است و رها از

اشاره

وَمَنْ لَّمْ يَسْتِطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَيَأْتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرٍ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵)

ترجمه:

۲۵- و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان ندارند می توانند با زنان پاکدامن از بردگانی با ایمان که در اختیار دارید ازدواج کنند، خدا آگاه به ایمان شماست، و همگی اعضای یک پیکرید، و آنها را به اجازه صاحبان آنان ازدواج نمائید و مهر آنها را به خودشان بدهید، مشروط بر اینکه پاکدامن باشند نه مرتکب زنا بطور آشکار شوند و نه دوست پنهانی بگیرند، و در صورتی که "محصنه" باشند و مرتکب عمل منافی عفت شوند نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت، این اجازه (ازدواج با کنیزان) برای آنها است که (از نظر غریزه جنسی) شدیداً در زحمت باشند و اگر خودداری کنید برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

ازدواج با کنیزان

وَمَنْ لَّمْ يَسْتِطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ

...

در تعقیب بحث های مربوط به ازدواج، این آیه، شرایط ازدواج با کنیزان

را بیان می کند، نخست می گوید کسانی که قدرت ندارند که با زنان آزاد، ازدواج کنند می توانند با کنیزانی ازدواج نمایند که مهر و سایر مخارج آنها معمولاً سبکتر و سهل تر است (۱).

البته منظور از ازدواج با کنیزان این نیست که صاحب کنیز با کنیز ازدواج کند، بلکه با شرایط خاصی که در کتب فقهی ذکر شده می تواند همانند همسر با او رفتار نماید، بنا بر این منظور ازدواج افراد غیر مالک با کنیز است.

ضمناً از تعبیر به "مؤمنات" استفاده می شود که باید حتماً کنیز مسلمان باشد تا بتوان با او ازدواج کرد و بنا بر این با کنیزان اهل کتاب ازدواج صحیح نیست.

جالب اینکه قرآن در این آیه از کنیزان تعبیر به "فتیات" کرده است که جمع "فتاه" می باشد و معمولاً این تعبیر آمیخته با احترام خاصی در مورد زنان است و غالباً در مورد دختران جوان به کار می رود. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ این جمله می گوید شما برای تشخیص ایمان آنها مأمور به ظاهر اظهارات آنان هستید، و اما در باره باطن و اسرار درونی آنان خداوند به ایمان و عقیده شما آگاهتر است. "بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ" از آنجا که بعضی در مورد ازدواج با کنیزان کراهت داشتند، قرآن می گوید شما همه از یک پدر و مادر به وجود آمده اید "و بعضی از بعض دیگرید" بنا بر این نباید از ازدواج با کنیزان که از نظر انسانی با شما هیچگونه تفاوتی ندارند و از نظر ارزش معنوی، ارزش آنها مانند دیگران بسته به تقوی و پرهیزگاری آنان است، کراهت داشته باشید، که همه اعضاء یک پیکر محسوب می شوید.

ص: ۳۴۸

۱-۱) - کلمه طول (بر وزن نوع) در اصل از ماده "طول" (بر وزن نور) گرفته شده و به معنی توانایی و رسایی و امکانات مالی و مانند آن آمده است.

ولی "این ازدواج باید به اجازه مالک، صورت گیرد" و بدون اجازه او باطل است و تعبیر از مالک به اهل اشاره به این است که نباید آنها با کنیزان خود همچون یک متاع رفتار کنند بلکه باید همچون سرپرست یک خانواده نسبت به - فرزندان و اهل خود، رفتاری کاملاً انسانی داشته باشند. وَ اَتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ از این جمله استفاده می شود که باید مهر متناسب و شایسته ای برای آنها قرار داد، و آن را به خود آنان داد، یعنی "مالک مهر" خود کنیزان خواهند بود، اگر چه جمعی از مفسران معتقدند که آیه محذوفی دارد و در اصل "اتوا مالکهن اجورهن": "مهر آنها را به مالکان آنها پردازید" بوده است، ولی این تفسیر با ظاهر آیه موافق نیست اگر چه بعضی از روایات آن را تایید می کند. ضمناً از ظاهر آیه استفاده می شود که بردگان نیز می توانند مالک اموالی گردند که از طرق مشروع به آن دست یافته اند.

و از تعبیر "بالمعروف" (بطور شایسته) بر می آید که نباید در تعیین مهر آنها، ظلم و ستمی بر آنان شود بلکه حق واقعی آنها طبق معمول باید ادا گردد. مُخَصَّيْنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَ لَا مُتَّخِذَاتِ اٰخِذَاتٍ یکی دیگر از شرایط این ازدواج آن است که کنیزانی انتخاب شوند که مرتکب عمل منافی عفت، نگردند خواه به صورت آشکار بوده باشد (غیر مسافحات) و یا به صورت انتخاب دوست پنهانی (و لا متخذات اخدان) (۱).

ص: ۳۴۹

۱- ۱) - "اخذان" جمع "خدن" در اصل به معنی دوست و رفیق است، اما معمولاً به - افرادی گفته می شود که با جنس مخالف خود، ارتباط نامشروع و پنهانی برقرار می سازند و نیز باید توجه داشت که "خدن" هم بر "مرد" و هم بر "زن" در قرآن مجید اطلاق شده است.

در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که با نهی از زنا با تعبیر "غَيْرُ مُسَافِحَاتٍ" نیازی به نهی از گرفتن دوست پنهانی (اخدان) نبوده است.

ولی با توجه به اینکه جمعی در جاهلیت عقیده داشتند که تنها زنای آشکار ناپسند است اما انتخاب دوست پنهانی مانعی ندارد! روشن می شود که چرا قرآن مجید به هر دو قسمت تصریح کرده است. فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفٌ مَّا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ :

در این جمله به تناسب احکامی که در باره ازدواج با کنیزان و حمایت از حقوق آنها گفته شد بحثی در باره مجازات آنها به هنگام انحراف از جاده عفت به میان آمده، و آن اینکه اگر آنها در این حال مرتکب عمل منافی عفت شوند، نصف مجازات زنان آزاد در باره آنان، جاری می شود یعنی تنها پنجاه تازیانه باید به آنها زد.

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که قرآن می گوید:

اذا احصن یعنی "اگر آنها محصنه بودند چنین مجازاتی در باره آنها جاری می گردد" در اینکه منظور از "محصنه بودن" در اینجا چیست؟ مفسران احتمالاتی داده اند بعضی آن را به معنی شوهردار (طبق اصطلاح معروف فقهی و طبق آیه سابق) و بعضی به معنی "مسلمان" گرفته اند، ولی با توجه به اینکه کلمه "محصن" در این جمله دو بار ذکر شده و باید هر دو به یک معنی باشد، و از طرفی زنان آزاد شوهردار مجازاتشان سنگسار کردن است نه تازیانه خوردن، روشن می شود که تفسیر اول یعنی محصن بمعنی شوهردار بودن، قابل قبول نیست، همانطور که تفسیر دوم یعنی مسلمان بودن نیز شاهدی ندارد.

حق این است که با توجه به اینکه کلمه "محصنات" در قرآن مجید، غالباً به معنی زنان عقیف و پاکدامن آمده است چنین به نظر می رسد که آیه فوق نیز اشاره به همین معنی است، یعنی کنیزانی که بر اثر فشار صاحبان خود تن به خود-فروشی می دادند از مجازات معاف هستند، اما کنیزانی که تحت چنین فشاری نیستند

و می توانند پاکدامن زندگی کنند اگر مرتکب عمل منافی عفت شدند همانند زنان آزاد مجازات می شوند اما مجازات آنها نصف مجازات زنان آزاد است. ذَلِكْ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ "عنت" (بر وزن سند) در اصل به معنی باز شکستن استخوانی است، که قبلاً شکسته شده، یعنی پس از بهبودی و التیام مجدداً بر اثر حادثه ای بشکند، بدیهی است این نوع شکستگی بسیار دردناک و رنج آور است، و به همین دلیل "عنت" در مشکلات طاقت فرسا و کارهای رنج آور استعمال شده است.

قرآن مجید در جمله بالا می گوید: "این ازدواج با کنیزان برای کسانی است که از نظر غریزه جنسی شدیداً در فشار قرار گرفته اند. و قادر به ازدواج با زنان آزاد نیستند، بنا بر این برای غیر آنها مجاز نیست.

فلسفه این حکم ممکن است این باشد، که کنیزان مخصوصاً در آن زمان در شرایط تربیتی نامطلوبی به بار می آمدند و طبعاً دارای کمبودهایی از نظر "اخلاقی" و "روانی" و "عاطفی" بوده اند، و مسلماً فرزندان که ثمره ازدواج با آنها بود، رنگ اخلاقی مادر را کم و بیش داشت، و به همین جهت اسلام طرح دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده است تا به این سرنوشت گرفتار نشوند، و ضمناً به خود بردگان امکان داده شود، تا با یکدیگر ازدواج کنند. البته این موضوع منافات با آن ندارد که بعضی از کنیزان وضع استثنایی خاصی از نظر اخلاقی و تربیتی داشته باشند، زیرا آنچه در بالا اشاره شد مربوط به وضع اکثریت آنها بوده است و اگر می بینیم مادر بعضی از بزرگان اسلام کنیز بوده اند از همین نظر است ولی باید توجه داشت که آنچه در مورد کنیزان در غیر مورد ضرورت ممنوع است ازدواج با آنهاست نه آمیزش جنسی از راه مالکیت. وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ "خودداری کردن از ازدواج با کنیزان تا آنجا که توانایی داشته باشید و دامان شما آلوده گناه نگردد، به سود شما است".

و خداوند نسبت به آنچه در گذشته بر اثر بی خبری انجام داده اید آمرزنده و مهربان است.

[سوره النساء (۴): آیات ۲۶ تا ۲۸]

اشاره

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (۲۷) يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۲۸)

ترجمه:

۲۶- خداوند می خواهد (با این دستورها راههای خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد، و به سنتهای (صحیح) پیشینیان رهبری کند، و شما را از گناه پاک سازد و خداوند دانا و حکیم است.

۲۷- خدا می خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید) اما آنها که پیرو شهواتند می خواهند شما به کلی منحرف شوید.

۲۸- خدا می خواهد (با دستورهای مربوط به ازدواج با کنیزان و مانند آن) کار را بر شما سبک کند، و انسان، ضعیف آفریده شده (و در برابر طوفان غراتر نیازمند به- پاسخگویی مثبت است).

تفسیر:

این محدودیتها برای چیست؟

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ

به دنبال احکام مختلف گذشته در زمینه ازدواج و قیود و شروطی که در آیات

پیش بیان شد ممکن است، این سؤال در ذهن جمعی منعکس شود، که منظور از این همه محدودیت ها و قید و بندهای قانونی چیست؟ آیا بهتر نبود که آزادی عمل در این مسائل به افراد داده می شد و همانطور که بعضی از دنیاپرستان از هر وسیله لذت بهره می گیرند، دیگران هم بهره برداری کنند؟ آیات فوق در حقیقت پاسخ به این سؤالات می دهد، و می گوید: "خداوند می خواهد به وسیله این مقررات حقایق را برای شما آشکار سازد، و به راههایی که مصالح و منافع شما در آن است، شما را رهبری کند و انگهی شما در این برنامه تنها نیستید، اقوام پاک گذشته نیز این گونه سنت ها داشته اند، به علاوه خدا می خواهد شما را ببخشد، و نعمت های خود را که بر اثر انحرافات شما قطع شده بار دیگر به شما بازگرداند" و این در صورتی است که شما از آن راههای انحرافی که در زمان جاهلیت و قبل از اسلام داشتید، بازگردید. **وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ** - خداوند از اسرار احکام خود آگاه است، و روی حکمت خود آنها را برای شما تشریح کرده است. **وَ اللّٰهُ يُرِيدُ اَنْ يُّتَوَّبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ الشَّهَوَاتِ اَنْ تَمِيلُوْا مَيْلًا عَظِيْمًا**.

مجددا تاکید می کند، که "خدا به وسیله این احکام می خواهد، نعمت ها و برکاتی که بر اثر آلودگی به شهوات از شما قطع شده، به شما بازگردد، ولی شهوت پرستانی که در امواج گناهان غرق هستند، می خواهند شما از طریق سعادت به کلی منحرف شوید" و همانند آنها از فرق تا قدم آلوده انواع گناهان گردید، اکنون شما فکر کنید، آیا آن محدودیت آمیخته با سعادت و افتخار برای شما بهتر است، یا این آزادی و بی بندوباری توام با آلودگی و نکبت و انحطاط؟!.

این آیات در حقیقت به افرادی که در عصر و زمان ما نیز به قوانین مذهبی مخصوصا در زمینه مسائل جنسی ایراد می کنند، پاسخ می گوید، که این آزادیهای بی قید و شرط سرابی بیش نیست، و نتیجه آن انحراف عظیم از مسیر خوشبختی و تکامل

انسانی و گرفتار شدن در بیراهه ها و پرتگاهها است که نمونه های زیادی از آن را با چشم خودمان به شکل متلاشی شدن خانواده ها، انواع جنایات جنسی، فرزندان نامشروع جنایت پیشه و انواع بیماریهای آمیزشی و ناراحتی های روانی، مشاهده می کنیم. بُرِيدَ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا آیه اشاره به این نکته می کند که "حکم سابق در باره آزادی ازدواج با کنیزان تحت شرایط معین، در حقیقت یک نوع تخفیف و توسعه محسوب می شود، زیرا انسان اصولاً موجود ضعیفی است" و در برابر طوفان غرائز گوناگون که از هر سو به او حمله ور می شود باید طرق مشروعی برای ارضای غرائز به او ارائه شود تا بتواند خود را از انحراف حفظ کند.

[سوره النساء (۴): آیات ۲۹ تا ۳۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۲۹) وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰)

ترجمه:

۲۹- ای کسانی که ایمان آورده اید اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید مگر اینکه تجارتی باشد که با رضایت شما انجام گیرد، و خودکشی نکنید، خداوند نسبت به شما مهربان است.

۳۰- هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد به زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان می باشد.

بستگی سلامت اجتماع به سلامت اقتصاد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ

این آیه در واقع زیر بنای قوانین اسلامی را در مسائل مربوط به "معاملات و مبادلات مالی" تشکیل می دهد، و بهمین دلیل فقهای اسلام در تمام ابواب معاملات به آن استدلال می کنند، آیه خطاب به افراد با ایمان کرده و می گوید: "اموال یکدیگر را از طرق نابجا و غلط و باطل نخورید" یعنی هر گونه تصرف در مال دیگری که بدون حق و بدون یک مجوز منطقی و عقلانی بوده باشد ممنوع شناخته شده و همه را تحت عنوان "باطل" که مفهوم وسیعی دارد قرار داده است.

می دانیم "باطل" در مقابل "حق" است و هر چیزی را که ناحق و بی هدف و بی - پایه باشد در برمی گیرد.

در آیات دیگری از قرآن نیز با عباراتی شبیه عبارت فوق، این موضوع تاکید شده، مثلاً: به هنگام نكوهش از قوم یهود و ذکر اعمال زشت آنها می فرماید: وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ (نساء-۱۶۱): "آنها در اموال مردم بدون مجوز و به ناحق تصرف می کردند" و در آیه ۱۸۸ بقره، جمله "لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ" را بعنوان مقدمه ای برای نهي از كشاندن مردم بوسیله ادعاهای پوچ و بی اساس به سوی داد گاهها و خوردن اموال آنها ذکر فرموده است.

بنا بر این هر گونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، معاملاتی که حد و حدود آن کاملاً نامشخص باشد، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلایی در آن نباشد، خرید و فروش وسائل فساد و گناه، همه در تحت این قانون کلی قرار دارند، و اگر در روایات متعددی کلمه "باطل" به قمار و ربا و مانند آن تفسیر شده در

حقیقت معرفی مصداق های روشن این کلمه است نه آنکه منحصر به آنها باشد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که تعبیر به "اکل" (خوردن) کنایه از هر گونه تصرف است خواه بصورت خوردن معمولی باشد یا پوشیدن یا سکونت و یا غیر آن و این تعبیر علاوه بر زبان عربی در فارسی امروز نیز کاملاً رایج است. إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ این جمله، استثنایی است از قانون کلی سابق، ولی به اصطلاح "استثناء منقطع" است (۱) یعنی آنچه در این جمله آمده مشمول قانون سابق، از آغاز نبوده است و تنها به عنوان یک تاکید و یادآوری ذکر شده، آن هم به نوبه خود یک قانون کلی است زیرا می فرماید: مگر اینکه تصرف شما در اموال دیگران از طریق داد و ستدی باشد که از رضایت باطنی دو طرف سرچشمه بگیرد، طبق این بیان، تمام مبادلات مالی و انواع تجارت ها که در میان مردم رایج است چنانچه از روی رضایت طرفین صورت گیرد و جنبه معقول و منطقی داشته باشد از نظر اسلام مجاز است (مگر در مواردی که بخاطر مصالح معینی، نهی صریح از آن شده است). وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا سپس در ذیل آیه، مردم را از قتل نفس بازمی دارد و ظاهر آن به قرینه جمله إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا: "خداوند نسبت بشما مهربان است" نهی از خودکشی و انتحار می باشد، یعنی خداوند مهربان نه تنها راضی نمیشود دیگری شما را به قتل برساند بلکه به خود شما هم اجازه نمی دهد که با رضایت خود خویشتن را به دست نابودی بسپارید، در روایات اهل بیت ع نیز آیه فوق به همین معنی "انتحار" تفسیر شده است (۲).

ص: ۳۵۶

۱ - ۱) - استثناء منقطع غالباً برای تاکید عمومیت حکم عام می آید، این معنی در مورد آیه فوق صادق است و بعلاوه این حقیقت را اعلام می کند که با تحریم تصرفات باطل، راه زندگی بر شما بسته نیست و می توانید از تجارات مشروع هدف خود را تامین کنید.

۲ - ۲) - به تفسیر مجمع البیان ذیل آیه و تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۴۷۲ مراجعه شود.

اکنون این سؤال پیش می آید که چه ارتباطی میان مسئله "قتل نفس" و "تصرف باطل و ناحق در اموال مردم" وجود دارد؟! پاسخ این سؤال روشن است و در حقیقت قرآن با ذکر این دو حکم پشت سر هم اشاره به یک نکته مهم اجتماعی کرده است و آن اینکه اگر روابط مالی مردم بر اساس صحیح استوار نباشد و اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود و در اموال یکدیگر به ناحق تصرف کنند، جامعه گرفتار یک نوع خودکشی و انتحار خواهد شد، و علاوه بر اینکه انتحارهای شخصی افزایش خواهد یافت، انتحار اجتماعی هم از آثار ضمنی آن است.

حوادث و انقلاب هایی که در جوامع مختلف دنیای معاصر روی داده، شاهد گویای این حقیقت می باشد، و از آنجا که خداوند نسبت به بندگان خود، مهربان است به آنها هشدار می دهد و اعلام خطر می کند که مراقب باشند مبادا مبادلات مالی نادرست و اقتصاد ناسالم، اجتماع آنها را به نابودی و سقوط بکشاند.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُضَلِّيهِ نَارًا

"و هر کس از این فرمان سرپیچی کند و خود را آلوده خوردن اموال دیگران به ناحق سازد و یا دست به انتحار و خودکشی زند، نه تنها به آتش این جهان می سوزد بلکه در آتش قهر و غضب پروردگار نیز خواهد سوخت" و این کار برای خدا آسان است (وَ كَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) (۱)

[سوره النساء (۴): آیه ۳۱]

اشاره

إِنْ تَجَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا (۳۱)

ترجمه:

۳۱- اگر از گناهان کبیره ای که از آن نهی شده اید اجتناب کنید گناهان کوچک شما را می پوشانیم و در جایگاه خوبی شما را وارد می سازیم.

ص: ۳۵۷

۱- ۱) -صلی (بر وزن سرو) در اصل به معنی نزدیک شدن به آتش است، اما گرم شدن و برشته شدن و سوخته شدن به آتش را نیز "صلی" می گویند و در آیه فوق به معنی وارد شدن و سوختن در آتش است.

گناهان کبیره و صغیره

إِنْ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

...

این آیه با صراحت می گوید: "اگر گناهان کبیره ای که از آن نهی شده ترک گوئید" سیئات "شما را می پوشانیم و می بخشیم و در جایگاه نیکویی شما را وارد می کنیم".

از این تعبیر استفاده می شود که گناهان بر دو دسته اند، دسته ای که قرآن نام آنها را "کبیره" و دسته ای که نام آنها را "سینه" گذاشته است، و در آیه ۳۲ سوره نجم به جای "سینه" تعبیر به "لمم" (۱) نموده است، و در آیه ۴۹ سوره کهف در برابر کبیره، "صغیره" را ذکر فرموده است آنجا که می گوید: لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا (این نامه عمل هیچ گناه کوچک و بزرگی را فرو- گذار نکرده مگر اینکه به شماره در آورده است).

از تعییرات فوق بروشنی ثابت می شود که گناهان بر دو دسته مشخص تقسیم می شوند که گاهی از آن دو به "کبیره" و "صغیره" و گاهی "کبیره" و "سینه" و گاهی "کبیره" و "لمم" تعبیر می شود.

اکنون باید دید که ضابطه و میزان در تعیین صغیره و کبیره چیست؟ بعضی می گویند: این دو از امور نسبی هستند، یعنی به هنگام مقایسه- کردن دو گناه به یکدیگر آن یک که اهمیتش بیشتر است کبیره و آنکه کمتر است صغیره می باشد، و بنا بر این هر گناهی نسبت به گناه بزرگتر، صغیره، و نسبت به- گناه کوچکتر، کبیره است (۲).

ص: ۳۵۸

۱- ۱) -لمم (بر وزن قسم) به معنی کارهای کوچک و کم اهمیت است.

۲- ۲) -مرحوم طبرسی در مجمع البیان این عقیده را به دانشمندان شیعی نسبت داده در حالی که چنین نیست و بسیاری از دانشمندان ما عقیده دیگری دارند که شرح خواهیم داد.

ولی روشن است که این معنی به هیچ وجه با آیه فوق نمی سازد زیرا آیه فوق این دو دسته را از یکدیگر جدا کرده و در برابر هم قرار داده است و پرهیز از یکی را موجب بخشودگی دیگری می شمارد(دقت کنید).

ولی اگر به معنی لغوی "کبیره" باز گردیم، کبیره هر گناهی است که از نظر اسلام بزرگ و پر اهمیت است، و نشانه اهمیت آن می تواند این باشد که در قرآن مجید، تنها به نهی از آن قناعت نشده، بلکه به دنبال آن تهدید به عذاب دوزخ گردیده است، مانند قتل نفس و زنا و رباخواری و امثال آنها، و لذا در روایات اهل بیت ع می خوانیم:

□
الكبائر اللتي اوجب الله عز وجل عليها النار: "گناهان کبیره گناهی است که خداوند مجازات آتش برای آنها مقرر داشته است" (۱) مضمون این حدیث از امام باقر ع و امام صادق ع و امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده است.

و بنا بر این بدست آوردن گناهان کبیره و شناخت آنها با توجه به ضابطه فوق کار آسانی است، و اگر ملاحظه می کنیم، در پاره ای از روایات تعداد کبائر، هفت و در بعضی بیست و در بعضی هفتاد، ذکر شده منافات با آنچه در بالا گفته شد ندارد، زیرا در حقیقت بعضی از این روایات اشاره به گناهان کبیره درجه اول و بعضی به - گناهان کبیره درجه دو و بعضی به همه گناهان کبیره اشاره می کند.

اشکال: [آیا بخشش گناهان صغیره تشویق به گناه نیست؟]

ممکن است گفته شود که این آیه مردم را به گناهان صغیره تشویق می نماید و می گوید: با ترک گناهان کبیره، ارتکاب گناهان کوچک مانعی ندارد!

پاسخ:

از تعبیری که در آیه ذکر شده پاسخ این ایراد روشن می شود زیرا قرآن می -

ص: ۳۵۹

گوید: "نُكْفِرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ": "گناهان کوچک شما را می پوشانیم" یعنی پرهیز از گناهان بزرگ خصوصا با فراهم بودن زمینه های آنها، یک نوع حالت "تقوای روحانی" در انسان ایجاد می کند که می تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در حقیقت آیه فوق همانند آیه إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ: (هود-۱۱۴):

"حسنات، سیئات را از بین می برند" می باشد، و در واقع اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک است و این درست به این می ماند که می گوئیم اگر انسان از مواد سمی خطرناک پرهیز کند و مزاج سالمی داشته باشد می تواند آثار نامطلوب بعضی از غذاهای نامناسب را بواسطه سلامت مزاج از بین ببرد.

و یا به تعبیر دیگر: بخشش گناهان صغیره یک نوع "پاداش معنوی" برای تارکان گناهان کبیره است، و این خود اثر تشویق کننده ای برای ترک کبائر دارد.

کجا صغیره تبدیل به کبیره می شود؟

ولی نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که گناهان صغیره، در صورتی صغیره هستند که تکرار نشوند و علاوه بر آن به عنوان بی اعتنایی و یا غرور و طغیان انجام نگیرند زیرا صغائر طبق آنچه از قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود در چند مورد تبدیل به کبیره می گردد:

۱- در صورتی که تکرار گردد، همانطور که از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

لا صغیره مع الاصرار: "هیچ گناهی با تکرار صغیره نیست" (۱).

۲- در صورتی که گناه را کوچک بشمرد و تحقیر کند، در نهج البلاغه می خوانیم:

اشد الذنوب ما استهان به صاحبه: "شدیدترین گناهان آن است که مرتکبش آن را کوچک بشمرد" (۲).

ص: ۳۶۰

۱-۱) -اصول کافی جلد ۲ صفحه ۲۸۸.

۲-۲) -نهج البلاغه کلمات قصار.

۳- در صورتی که از روی طغیان و تکبر و گردنکشی در برابر فرمان پروردگار انجام شود، این موضوع را از آیات مختلفی اجمالاً می توان استفاده کرد از جمله آیه ۳۷ نازعات: "اما آنها که طغیان کنند و زندگی دنیا را مقدم بشمرند جایگاهشان دوزخ است".

۴- در صورتی که از افرادی سر بزند که موقعیت خاصی در اجتماع دارند و لغزشهای آنها با دیگران برابر محسوب نمی شود، چنان که قرآن در باره همسران پیامبر ص در سوره احزاب آیه ۳۰ می گوید: "اگر شما کار زشتی انجام دهید مجازات آن را دو برابر خواهید دید". و از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

من سن سنه سیئه فعلیه وزرها و وزر من عمل بها لا ینقص من اوزارهم شیئا " هر کس سنت بدی بگذارد گناه آن بر او است و همچنین گناه تمام کسانی که به آن عمل کنند، بدون اینکه از گناه آنها چیزی کاسته شود! (۱) ۵- در صورتی که از انجام گناه خوشحال و مسرور باشد و به آن افتخار کند چنان که از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

من اذنب ذنبا و هو ضاحک دخل النار و هو باک " هر کس گناهی کند در حالی که خندان باشد در آتش وارد می شود در حالی که گریان است. " ۶- در صورتی که عدم مجازات سریع خداوند را در برابر گناه خود دلیل بر رضایت خدا بشمرد و خود را مصون از مجازات و یا محبوب در نزد خدا بداند، چنان که قرآن در آیه ۸ سوره "مجادله" از زبان بعضی از گنهکاران مغرور نقل می کند که آنها در پیش خود می گویند چرا خداوند ما را مجازات نمی کند و سپس قرآن اضافه می کند که آتش دوزخ برای آنها کافی است.

ص: ۳۶۱

اشاره

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبْنَ وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲)

ترجمه:

۳۲- برتریهایی را که خداوند نسبت به بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید (این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی برای حفظ نظام اجتماع شما و طبق اصل عدالت است ولی با این حال) مردان نصیبی از آنچه بدست می آورند دارند و زنان نصیبی (و نباید حقوق هیچیک پایمال گردد) و از فضل (و رحمت و برکت) خدا بخواهید و خداوند به هر چیز دانا است.

شان نزول:

مفسر معروف "طبرسی" در مجمع البیان نقل می کند که: ام سلمه (یکی از همسران پیامبر) به پیامبر ص عرض کرد: چرا مردان به جهاد می روند و زنان جهاد نمی کنند؟ و چرا برای ما نصف میراث آنها مقرر شده؟ ای کاش ما هم مرد بودیم و همانند آنها به جهاد می رفتیم، و موقعیت اجتماعی آنها را داشتیم "آیه فوق نازل گردید و به این سؤالات و مانند آن پاسخ گفت:

و در تفسیر "المنار" می خوانیم: جمعی از مردان مسلمان هنگامی که آیه ارث نازل شد و سهم مردان را دو برابر زنان ذکر کرد، گفتند: ای کاش اجر و پاداش معنوی ما نسبت به آنها نیز چنین بود و جمعی از زنان نیز گفتند ای کاش مجازات و کیفرهای ما نصف مجازات مردان بود همانطور که سهم ارث ما نیمی از ارث آنها است، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

همین شان نزول در تفسیر: "فی ظلال" و "روح المعانی" با تفاوت مختصری

ذکر شده است.

تفسیر:

اشاره

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ

...

همانطور که در شان نزول آمده است تفاوت سهم ارث مردان و زنان برای جمعی از مسلمانان به صورت یک سؤال در آمده بود، آنها گویا توجه نداشتند که این تفاوت به خاطر آن است که هزینه زندگی، عموماً بر دوش مردان می باشد، و زنان از آن معافند، به علاوه هزینه خود آنها نیز بر دوش مردان است، و همانطور که سابقاً اشاره شد سهمیه زنان عملاً دو برابر مردان خواهد بود، لذا آیه فوق می گوید:

"تفاوتهایی را که خداوند برای بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر قائل شده هرگز آرزو نکنید"، زیرا این تفاوتها هر کدام اسراری دارد که از شما پوشیده و پنهان است چه تفاوتهایی که از نظر آفرینش و جنسیت و صفات جسمی و روحی دارید و پایه نظام اجتماعی شما است، و چه تفاوتهایی که از نظر حقوقی به خاطر موقعیت های مختلف همانند ارث قرار داده شده است، تمام این تفاوتها بر طبق عدالت و قانون الهی می باشد و اگر غیر از آن مصلحت بود برای شما قائل می شد، بنا بر این آرزوی تغییر آنها یک نوع مخالفت با مشیت پروردگار که عین حق و عدالت است می باشد.

البته نباید اشتباه کرد که آیه اشاره به تفاوتهای واقعی و طبیعی می کند نه تفاوتهای ساختگی که بر اثر "استعمار" و "استثمار" طبقاتی بوجود می آید، چه اینکه آنها نه خواست خدا است، و نه چیزی است که آرزوی دگرگون کردن آن نادرست باشد، بلکه تفاوتهایی است ظالمانه و غیر منطقی که باید در رفع آن کوشید، فی المثل زنان نمی توانند آرزو کنند که ای کاش مرد بودند، و مردان نیز نباید آرزو کنند که ای کاش زن می شدند، زیرا این دو جنس اساس نظام اجتماع انسانی است، اما در عین حال نباید این تفاوت جنسیت سبب شود که یکی از این دو جنس حقوق دیگری

ص: ۳۶۳

را پایمال کند، و آنها که آیه را دستاویز برای ادامه تبعیضات ناروای اجتماعی پنداشته اند سخت در اشتباهند. لِرِّجَالٍ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ لَذا بلا فاصله می فرماید: "مردان و زنان هر کدام بهره ای از کوشش ها و تلاشها و موقعیت خود دارند" خواه موقعیت طبیعی باشد (مانند تفاوت دو جنس مرد و زن با یکدیگر) و یا تفاوت به خاطر تلاشها و کوششهای اختیاری.

قابل توجه اینکه کلمه "اکتساب" که به معنی تحصیل کردن و بدست آوردن است، مفهوم وسیعی دارد، هم کوششهای اختیاری را شامل می شود و هم آنچه را که انسان بوسیله ساختمان طبیعی خود می تواند بدست بیاورد. وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ سپس می فرماید: "بجای آرزو کردن این گونه تفاوتها، از فضل خدا و لطف و کرم او تمنا کنید که به شما از نعمتهای مختلف و موفقیتها و پاداشهای نیک ارزانی دارد" و در نتیجه افرادی خوشبخت و سعادتمند باشید خواه مرد باشید یا زن، و خواه از این نژاد باشید یا نژاد دیگر، و در هر حال آنچه را خیر واقعی و سعادت شما در آن است بخواهید نه آنچه شما خیال می کنید (و تعبیر به من فضله شاید اشاره به همین معنی می باشد).

البته روشن است که تقاضای فضل و عنایت پروردگار به این نیست که انسان به دنبال اسباب و عوامل هر چیز نرود بلکه باید فضل و رحمت او را در لابلای اسبابی که او مقرر داشته است جستجو کرد. إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا "چون خداوند به همه چیز دانا است" و می داند برای نظام اجتماع چه تفاوتهایی از نظر طبیعی و یا حقوقی لازم است، و بنا بر این در کار او هیچ گونه تبعیض ناروا، و بی عدالتی نیست، و نیز از اسرار درون مردم با خبر است و می داند چه افرادی

آرزوهای نادرست در دل می پروراند و چه افرادی به آنچه مثبت و سازنده است می اندیشند.

این تفاوتها برای چیست؟

بسیاری از خود می پرسند چرا بعضی از افراد استعدادشان بیشتر و بعضی کمتر، بعضی زیبا و بعضی دیگر از زیبایی کم بهره اند، بعضی از نظر جسمی فوق العاده نیرومند و بعضی معمولی هستند، آیا این "تفاوتهای طبیعی" با اصل عدالت پروردگار سازگار است؟ در پاسخ باید به چند نکته توجه داشت:

۱- قسمتی از تفاوتهای جسمی و روحی و مردم با یکدیگر معلول اختلافات طبقاتی و مظالم اجتماعی و یا سهل انگاریهای فردی است که هیچ گونه ارتباطی به- دستگام آفرینش ندارد، مثلاً بسیاری از فرزندان ثروتمندان از فرزندان مردم فقیر هم از نظر جسمی قوی تر و زیباتر و هم از نظر استعداد پیشرفته ترند، به دلیل اینکه آنها از تغذیه و بهداشت کافی بهره مندند در حالی که اینها در محرومیت قرار دارند، و یا افرادی هستند که بر اثر تنبلی و سهل انگاری نیروهای جسمی و روحی خود را از دست می دهند. این گونه اختلافها را باید "اختلافهای ساختگی و بی دلیل" دانست که با از بین رفتن نظام طبقاتی و تعمیم عدالت اجتماعی از میان خواهد رفت، و هیچگاه اسلام و قرآن بر این گونه تفاوتها صحه نگذاشته است.

۲- قسمتی دیگر از این تفاوتها، طبیعی و لازمه آفرینش انسان است یعنی یک جامعه اگر هم از عدالت اجتماعی کامل برخوردار باشد تمام افرادش همانند مصنوعات یک کارخانه یک شکل و یک جور نخواهند بود و طبعاً با هم تفاوتهایی خواهند داشت، ولی باید دانست که معمولاً مواهب الهی و استعدادهای جسمی و روحی انسانها آن چنان تقسیم شده که هر کسی قسمتی از آن را دارد، یعنی کمتر کسی پیدا می شود که این مواهب را یک جا داشته باشد، یکی از نیروی بدنی کافی برخوردار است، و دیگری استعداد ریاضی خوبی دارد، یکی ذوق شعر، و دیگری عشق به تجارت، و بعضی هوش سرشاری برای کشاورزی، و بعضی از استعدادهای ویژه دیگری برخوردارند،

مهم این است که جامعه یا خود اشخاص، استعدادها را کشف کنند، و آنها را در محیط سالمی پرورش دهند، تا هر انسانی بتواند نقطه قوت خویش را آشکار سازد و از آن بهره برداری کند.

۳- این موضوع را نیز باید یادآوری کرد که یک جامعه همانند یک پیکر انسان، نیاز به بافت ها و عضلات و سلولهای گوناگون دارد، یعنی همانطور که اگر یک بدن، تمام از سلولهای ظریف همانند سلولهای چشم و مغز ساخته شده باشد دوام ندارد، و یا اگر تمام سلولهای آن خشن و غیر قابل انعطاف همانند سلولهای استخوانی باشند کارایی کافی برای وظائف مختلف نخواهد داشت، بلکه باید از سلولهای گوناگونی که یکی وظیفه تفکر و دیگری مشاهده و دیگری شنیدن و دیگری سخن گفتن را عهده دار شوند تشکیل شده باشد، همچنین برای به وجود آمدن یک "جامعه کامل" نیاز به استعدادها و ذوق ها و ساختمانهای مختلف بدنی و فکری است، اما نه به این معنی که بعضی از اعضاء پیکر اجتماع در محرومیت بسر برند و یا خدمات آنها کوچک شمرده شود و یا تحقیر گردند، همانطور که سلولهای بدن با تمام تفاوتی که دارند همگی از غذا و هوا و سایر نیازمندی ها به مقدار لازم بهره می گیرند.

و به عبارت دیگر تفاوت ساختمان روحی و جسمی در آن قسمتهایی که طبیعی است (نه ظالمانه و تحمیلی) مقتضای "حکمت" پروردگار است و عدالت هیچگاه نمی تواند از حکمت جدا باشد، فی المثل اگر تمام سلولهای بدن انسان یک نواخت آفریده می شد، دور از حکمت بود، و عدالت به معنی قرار دادن هر چیز در محل مناسب خود نیز در آن وجود نداشت، همچنین اگر یک روز تمام مردم جامعه مثل هم فکر کنند و استعداد همانندی داشته باشند در همان یک روز وضع جامعه به کلی درهم می ریزد.

بنا بر این آنچه در آیه فوق در باره اختلاف ساختمان زن و مرد آمده در واقع اشاره ای از همین موضوع است زیرا بدیهی است که اگر تمام افراد بشر، مرد و یا

همه زن باشند، نسل بشر به زودی منقرض می شود علاوه بر اینکه قسمت مهمی از لذات مشروع بشر از میان می رود، حال اگر جمعی ایراد کنند که چرا بعضی زن و بعضی مرد آفریده شده اند و این چگونه با عدالت پروردگار می سازد، مسلم است که این ایراد منطقی نخواهد بود، زیرا آنها به حکمت آن نیندیشیده اند.

[سوره النساء (۴): آیه ۳۳]

اشاره

وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيْبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا نَكِيرًا
(۳۳)

ترجمه:

۳۳- برای هر کس وارثانی قرار دادیم که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند و (نیز) کسانی که با آنها پیمان بسته اید نصیبشان را پردازید، خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است.

تفسیر:

وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي (۱) مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ

بار دیگر قرآن به مسائل ارث بازگشته و می گوید: "برای هر کس اعم از زن و مرد، وارثانی قرار دادیم که از او ارث می برند و آنچه پدران و مادران و نزدیکان از خود به یادگار می گذارند طبق برنامه خاصی در میان آنها تقسیم می گردد".

این جمله در حقیقت خلاصه ای از احکام ارث است که در آیات سابق در مورد خویشاوندان و نزدیکان بیان شد و مقدمه ای است برای حکمی که به دنبال آن بیان گردیده است.

ص: ۳۶۷

۱- ۱) -موالی جمع "مولی" در اصل از ماده "ولایت" به معنی ارتباط و اتصال است، و به تمام افرادی که به یکدیگر به نوعی ارتباط دارند اطلاق می شود، منتها در پاره ای از موارد به معنی ارتباط "سرپرست" یا "پیروان" می باشد و در آیه فوق به معنی وارثان است.

سپس اضافه می کند: "کسانی که با آنها پیمان بسته اید، نصیب و سهم آنها را از ارث پردازید" و اینکه در آیه از پیمان، تعبیر به عقد یمین (گره زدن با دست راست) شده به خاطر آن است که انسان معمولاً برای هر کار بیشتر از دست راست استفاده می کند و پیمان نیز شبیه به یک نوع گره زدن است.

اکنون بینیم "هم پیمانها" می که باید سهم ارث آنها را پرداخت چه اشخاصی هستند؟ بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور "زن و شوهر" است، زیرا آنها با یکدیگر پیمان زناشویی بسته اند، ولی این احتمال بعید به نظر می رسد چون تعبیر ازدواج به "عقد یمین" و مانند آن در قرآن بسیار کم است، به علاوه تکرار مطالب گذشته محسوب می شود.

آنچه به مفهوم آیه نزدیکتر است همان پیمان "ضمان جریره" می باشد که قبل از اسلام وجود داشت، و اسلام آن را اصلاح کرد، و چون جنبه سازنده داشت بر آن صحه گذاشت، و آن چنین بود که: "دو نفر با هم قرار می گذاشتند که در کارها "برادروار" به یکدیگر کمک کنند، و در برابر مشکلات یکدیگر را یاری نمایند، و به هنگامی که یکی از آنها از دنیا برود، شخصی که بازمانده است از وی ارث ببرد" اسلام این پیمان دوستی و برادری را به رسمیت شناخت، ولی تاکید کرد که ارث بردن چنین هم پیمانی منحصرراً در زمینه عدم وجود طبقات خویشاوندان خواهد بود، یعنی اگر خویشاوندی باقی نماند شخصی که با او "ولاء ضمان جریره" پیدا کرده و چنان معاهده ای را بسته است از وی ارث می برد (شرح بیشتر این موضوع در کتب فقهی در کتاب ارث آمده است) (۱).

ص: ۳۶۸

۱-۱- صورت پیمان ضمان جریره چنین است: "عاقدتک علی ان تنصرنی و انصرک و تعقل عنی و اعقل عنک و ترثنی و ارثک فیقول الآخر قبلت": "با تو پیمان بستم که مرا یاری کنی و من ترا یاری کنم و در پرداختن غرامتها به من کمک کنی و من نیز به تو کمک کنم و از من ارث ببری و من از تو نیز ارث ببرم" سپس نفر مقابل می گوید: "قبول کردم".

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بِكُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا

اگر در دادن سهام، صاحبان ارث کوتاهی کنید و یا حق آنها را کاملا ادا نمائید در هر حال خدا آگاه است " زیرا او شاهد و ناظر هر کار و هر چیزی می باشد "

[سوره النساء (۴): آیه ۳۴]

اشاره

الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (۳۴)

ترجمه:

۳۴- مردان سرپرست و خدمتگزار زنانند بخاطر برتریهایی که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاقهایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند، و زنان صالح آنها هستند که متواضعند و در غیاب (همسر خود) حفظ اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، می کنند و (اما) آن دسته از زنان را که از طغیان و مخالفتشان بیم دارید پند و اندرز دهید و (اگر مؤثر واقع نشد) در بستر از آنها دوری نمائید و (اگر آنها مؤثر نشد و هیچ راهی برای وادار کردن آنها به انجام وظائفشان جز شدت عمل نبود) آنها را تنبیه کنید، و اگر از شما پیروی کردند به آنها تعدی نکنید و (بدانید) خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و قدرت او بالاترین قدرتهاست).

تفسیر:

اشاره

سرپرستی در نظام خانواده

الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ

:

" مردان سرپرست و خدمتگزار زنان هستند " - برای توضیح این جمله

باید توجه داشت که خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی دستجمعی که زن و مرد مشترکاً آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد در نتیجه مرد یا زن یکی باید "رئیس" خانواده و دیگری "معاون" و تحت نظارت او باشد، قرآن در اینجا تصریح می کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود (اشتباه نشود منظور از این تعبیر استبداد و اجحاف و تعدی نیست بلکه منظور رهبری واحد منظم با توجه به مسئولیتها و مشورت های لازم است).

این مسئله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئتی (حتی یک هیئت دو نفری) مامور انجام کاری شود حتماً باید یکی از آن دو، "رئیس" و دیگری "معاون یا عضو" باشد و گر نه هرج و مرج در کار آنها پیدا می شود - سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است.

و این موقعیت به خاطر وجود خصوصیات در مرد است مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار عواطف بیشتری بهره مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.

بعلاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه های زندگی، و پرداخت مهر و تامین زندگی آبرومندان همسر و فرزند، این حق را به او می دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد.

البته ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی شاید کرارا گفته ایم که قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد بلکه نوع و کلی را در نظر می گیرد، و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگر چه زنان نیز وظائفی می توانند به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست.

جمله **بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ** نیز اشاره به همین حقیقت است زیرا در قسمت اول می فرماید: "این سرپرستی به خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش، روی مصلحت نوع بشر میان آنها قرار داده" در قسمت آخر می فرماید: "و نیز این سرپرستی به خاطر تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداختهای مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند".

ولی ناگفته پیدا است که سپردن این وظیفه به مردان نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آنها است و نه سبب امتیاز آنها در جهان دیگر، زیرا آن صرفاً بستگی به تقوی و پرهیزگاری دارد، همانطور که شخصیت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون خود شایسته تر است.

فالصالحات قانعات للغيب در اینجا اضافه می فرماید که زنان در برابر وظائفی که در خانواده به عهده دارند دو دسته اند:

دسته اول: "صالحان و درستکاران، و آنها کسانی هستند که خاضع و متعهد در برابر نظام خانواده می باشند و نه تنها در حضور شوهر بلکه در غیاب او، "حفظ الغیب" می کنند، یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی شوند، و در برابر حقوقی که خداوند برای آنها قائل شده و با جمله **"بِمَا حَفِظَ اللَّهُ"** به آن اشاره گردیده وظائف و مسئولیتهای خود را بخوبی انجام می دهند.

بدیهی است مردان موظفند در برابر این گونه زنان نهایت احترام و حق - شناسی را انجام دهند.

دسته دوم، زنانی هستند که از وظائف خود سرپیچی می کنند و نشانه های ناسازگاری در آنها دیده می شود، مردان در برابر این گونه زنان وظائف و مسئولیتهایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام گردد، و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت تجاوز نکنند، این وظائف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است: **وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ (۱) فَعِظُوهُنَّ** در مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه های سرکشی و عداوت و دشمنی در آنها آشکار می گردد که قرآن در جمله فوق از آنها چنین تعبیر می کند: "زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید" و به این ترتیب آنها که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می گذارند قبل از هر چیز باید بوسیله اندرزهای دوستانه و بیان نتایج سوء اینگونه کارها آنان را براه آورد و متوجه مسئولیت خود نمود. **وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ :**

"در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنها دوری کنید" و با این عکس العمل و بی اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آنها آشکار سازید شاید همین "واکنش خفیف" در روح آنان مؤثر گردد. **وَ اضْرِبُوهُنَّ** در صورتی که سرکشی و پشت پازدن به وظائف و مسئولیتها از حد بگذرد و هم چنان در راه قانون شکنی با لجابت و سرسختی گام بردارند، نه اندرزها تاثیر کند، و نه جدا شدن در بستر و کم اعتنایی نفعی ببخشد و راهی جز "شدت عمل" باقی

ص: ۳۷۲

(۱- ۱) - "نشوز" از "نشز" (بر وزن نذر) به معنی زمین مرتفع و بلند است و در اینجا کنایه از سرکشی و طغیان می باشد.

نماند، برای وادار کردن آنها به انجام تعهدها و مسئولیتهای خود چاره منحصر به - خشونت و شدت عمل گردد، در اینجا اجازه داده شده که از طریق "تنبیه بدنی" آنها را به انجام وظائف خویش وادار کنند.

اشکال: [چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده؟]

ممکن است ایراد کنند که چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند؟!

پاسخ:

جواب این ایراد با توجه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می دهند چندان پیچیده نیست زیرا:

اولا آیه، مسئله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه شناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری در باره آنان مفید واقع نشود، و اتفاقا این موضوع تازه ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که طرق مسالمت آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، متوسل به خشونت می شوند، نه تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات هایی شدیدتر از آن نیز قائل می شوند که تا سرحد اعدام پیش می رود.

ثانیا "تنبیه بدنی" در اینجا- همانطور که در کتب فقهی نیز آمده است- باید ملایم و خفیف باشد بطوری که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن گردد و نه باعث کمبودی بدن.

ثالثا روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی بنام

"مازوشیسم" (آزارطلبی) هستند و گاه که این حالت در آنها تشدید می شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است، بنا بر این ممکن است ناظر به چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در موارد آنان جنبه آرام بخشی دارد و یک نوع درمان روانی است.

مسلم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حق ندارد بهانه گیری کرده، در صدد آزار زن برآید، لذا به دنبال این جمله می فرماید: **فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً**:

"اگر آنها اطاعت کنند به آنها تعدی نکنید" و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است آیا مردان نیز مشمول چنین مجازاتهایی خواهند شد؟ در پاسخ می گوئیم آری مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلف از وظائف مجازات می گردند حتی مجازات بدنی، منتها چون این کار غالباً از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظف است که مردان متخلف را از طرق مختلف و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظائف خود آشنا سازد.

داستان مردی که به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر **□□** به تسلیم در برابر حق نبود و علی ع او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر و اداری به - تسلیم کرد معروف است. **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا** و در پایان مجدداً به مردان هشدار می دهد که از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوء استفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرتهاست بیندیشند "زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است".

اشاره

وَإِنْ حِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (۳۵)

ترجمه:

۳۵- و اگر از جدایی و شکاف میان آنها بیم داشته باشید، داور از خانواده شوهر، و داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند) اگر این دو داور تصمیم به اصلاح داشته باشند خداوند کمک به توافق آنها می کند، زیرا خداوند دانا و آگاه است (و از نیت همه با خبر می باشد).

تفسیر:

محکمه صلح خانوادگی

وَإِنْ حِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا

...

در این آیه اشاره به مسئله بروز اختلاف و نزاع میان دو همسر کرده، می گوید:

"اگر نشانه های شکاف و جدایی در میان دو همسر پیدا شد برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم نمودن مقدمات صلح و سازش یک نفر داور و حکم از فامیل مرد و یک داور و حکم از فامیل زن انتخاب کنید، سپس می فرماید: "إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا": "اگر این دو حکم با حسن نیت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می کند و به وسیله آنان میان دو همسر الفت می دهد".

و برای اینکه به "حکمین" هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند در پایان آیه می فرماید: "خداوند از نیت آنها با خبر و آگاه است" (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا).

محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شده یکی از شاهکارهای

اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله:

۱- محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعاً مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیطها متفاوت است، یعنی همانگونه که در "دادگاههای جنایی" نمی توان با مقیاس محبت و عاطفه کار کرد، در محیط خانواده نیز نمی توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقررات بی روح گام برداشت، در اینجا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می دهد که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی به دو همسر دارند و می توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند.

۲- در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هر گونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند احساسات یکدیگر را آن چنان جریحه- دار می کنند که اگر به اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیت و محبت سابق خبری نخواهد بود، و همانند دو فرد بیگانه می شوند که به حکم اجبار باید وظائفی را انجام دهند، اصولاً تجربه نشان داده است که زن و شوهری که راهی آن گونه محاکم می شوند دیگر زن و شوهر سابق نیستند.

ولی در محکمه صلح فامیلی یا این گونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی شود و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است آن اثر سوء را نخواهد داشت.

۳- داوران در محاکم معمولی، در جریان اختلافات غالباً بی تفاوتند، و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آنها تاثیری ندارد، دو همسر به خانه بازگردند، یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، برای آنها فرق نمی کند.

در حالی که در محکمه صلح فامیلی مطلب کاملاً به عکس است زیرا داوران این محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند، و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی

این عده هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسئولیتهای ناشی از آن تاثیر دارد، و لذا آنها نهایت کوشش را به خرج می دهند که صلح و صمیمیت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد! ۴- از همه اینها گذشته چنین محکمه ای هیچ یک از مشکلات و هزینه های سرسام- آور و سرگردانی های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچگونه تشریفاتی طرفین می توانند در کمترین مدت به مقصود خود نائل شوند.

ناگفته روشن است که حکمین باید از میان افراد پخته و با تدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند.

با این امتیازات که شمردیم معلوم می شود که شانس موفقیت این محکمه در اصلاح میان دو همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است.

مسئله حکمین و شرایط آنها و دایره نفوذ حکم و داوری آنها در باره دو همسر در فقه اسلامی مشروحا بیان شده است از جمله اینکه: دو حکم باید بالغ و عاقل و عادل و نسبت به کار خود بصیر و بینا باشند.

اما در مورد نفوذ حکم و داوری آنها در مورد دو همسر بعضی از فقهاء حکم آن دو را هر چه باشد لازم الاجراء دانسته اند و ظاهر تعبیر به "حکم" در آیه فوق نیز همین معنی را می رساند، زیرا مفهوم حکمیت و داوری، نفوذ حکم است، ولی بیشتر فقهاء نظر حکمین را تنها در مورد سازش و رفع اختلاف میان دو همسر، لازم الاجراء دانسته اند و حتی معتقدند اگر حکمین شرائطی بر زن یا شوهر بکنند، لازم الاجراء است اما در مورد جدایی، حکم آنها به تنهایی نافذ نیست. و ذیل آیه که اشاره به مسئله اصلاح می کند با این نظر سازگارتر است. توضیح بیشتر را در این زمینه در کتب فقهی بخوانید.

اشاره

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنْبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فُخُورًا (۳۶)

ترجمه:

۳۶- خدا را پرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید، و به پدر و مادر نیکی کنید و همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان، و همسایه نزدیک، و همسایه دور، و "دوست و همنشین" و وامانندگان در سفر و بردگانی که مالک آنها هستید، زیرا خداوند کسی را که متکبر و فخر فروش است (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند) دوست نمی دارد.

تفسیر:

اشاره

آیه فوق یک سلسله از حقوق اسلامی را اعم از حق خدا و حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم را بیان داشته است، و روی هم رفته، ده دستور از آن استفاده می شود:

۱- وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا

نخست مردم را دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه های اسلامی است می کند، دعوت به توحید و یگانه پرستی روح را پاک، و نیت را خالص، و اراده را قوی، و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می سازد، و از آنجا که آیه بیان یک رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هر چیز اشاره به حق خداوند بر مردم کرده است و می گوید: "خدا را پرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید".

۲- وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

سپس اشاره به حق پدر و مادر کرده و توصیه می کند که نسبت به آنها نیکی

کنید، حق پدر و مادر از مسائلی است که در قرآن مجید زیاد روی آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تاکید واقع شده باشد، و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است (۱).

از این تعبیرهای مکرر استفاده می شود که میان این دو ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است چون بزرگترین نعمت، نعمت هستی و حیات است که در درجه اول از ناحیه خدا است، و در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا که فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است، بنا بر این ترک حقوق پدر و مادر، هم دوش شرک به - خدا است.

در باره حقوق پدر و مادر بحث های مشروحی داریم که در ذیل آیات مناسب در سوره اسراء و لقمان به خواست خدا خواهد آمد.

۳- وَبِذِي الْقُرْبَىٰ

سپس دستور به نیکی کردن نسبت به همه خویشاوندان می دهد و این موضوع نیز از مسائلی است که در قرآن تاکید فراوان در باره آن شده است، گاهی به عنوان "صله رحم"، و گاهی به عنوان "احسان و نیکی" به آنها، در واقع اسلام می خواهد به این وسیله علاوه بر پیوند وسیعی که در میان تمام افراد بشر به وجود آورده، پیوندهای محکمتری در میان واحدهای کوچکتر و متشکلات، بنام "فامیل" و "خانواده" به وجود آورد تا در برابر مشکلات و حوادث یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند.

۴- وَالْيَتَامَىٰ

سپس اشاره به حقوق "یتام" کرده، و افراد با ایمان را توصیه به نیکی در حق آنها می کند، زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنان را به خطر می افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می اندازد، چون کودکان یتیم اگر بی سرپرست بمانند

ص: ۳۷۹

(۱- ۱) -سوره بقره آیه ۸۳-سوره انعام آیه ۱۵۱-سوره اسراء آیه ۲۳(علاوه بر آیه فوق)

و یا به اندازه کافی از محبت اشباع نشوند، افرادی هرزه، خطرناک و جنایتکار بار می آیند، بنا بر این نیکی در حق یتیمان هم نیکی به فرد است هم نیکی به اجتماع!

۵- وَالْمَسَاكِينِ

بعد از آن حقوق مستمندان را یادآوری می کند چون در یک اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود خواهند داشت که فراموش کردن آنها بر خلاف تمام اصول انسانی است، و اگر فقر و محرومیت به خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دامنگیر افراد سالم گردد نیز باید با آن به مبارزه برخاست.

۶- وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ

سپس توصیه به نیکی در حق همسایگان نزدیک می کند- در اینکه منظور از همسایه نزدیک چیست مفسران احتمالات مختلفی داده اند بعضی معنی آن را همسایگانی که جنبه خویشاوندی دارند دانسته اند ولی این تفسیر با توجه به اینکه در جمله های سابق از همین آیه اشاره به حقوق خویشاوندان شده بعید به نظر می رسد، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است زیرا همسایگان نزدیکتر حقوق و احترام بیشتری دارند، و یا اینکه منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند.

۷- وَالْجَارِ الْجُنُبِ

سپس در باره همسایگان دور سفارش می نماید و همانطور که گفتیم، منظور از آن دوری مکانی است- زیرا طبق پاره ای از روایات تا چهل خانه از چهار طرف همسایه محسوب می شوند (۱) که در شهرهای کوچک تقریباً تمام شهر را در بر می گیرد. (چون اگر خانه هر انسانی را مرکز دایره ای فرض کنیم که شعاع آن از هر طرف چهل خانه باشد، با یک محاسبه ساده در باره مساحت چنین دایره ای روشن می شود که مجموع خانه های اطراف آن را تقریباً پنج هزار خانه تشکیل می دهد که مسلماً

ص: ۳۸۰

شهرهای کوچک بیش از آن خانه ندارند).

جالب توجه اینکه قرآن در آیه فوق علاوه بر ذکر "همسایگان نزدیک"، تصریح به حق "همسایگان دور" کرده است زیرا کلمه همسایه معمولاً مفهوم محدودی دارد، و تنها همسایگان نزدیک را در برمی گیرد لذا برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام راهی جز این نبوده که نامی از همسایگان دور نیز صریحاً برده شود.

و نیز ممکن است منظور از همسایگان دور، همسایگان غیر مسلمان باشد، زیرا حق جوار (همسایگی) در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر مسلمانان را نیز شامل می شود. (مگر آنهایی که با مسلمانان سر جنگ داشته باشند).

"حق جوار" در اسلام به قدری اهمیت دارد که در وصایای معروف امیر مؤمنان ع می خوانیم:

□
ما زال (رسول الله) یوصی بهم حتی ظننا انه سیورثهم :

"آن قدر پیامبر ص در باره آنها سفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند (این حدیث در منابع معروف اهل تسنن نیز آمده است، در تفسیر المنار و تفسیر قرطبی از بخاری نیز همین مضمون از پیامبر ص نقل شده است).

در حدیث دیگری از پیامبر ص نقل شده که در یکی از روزها سه بار فرمود:

□
و الله لا یؤمن: "به خدا سوگند چنین کسی ایمان ندارد... "یکی پرسید چه کسی؟! پیامبر ص فرمود:

الذی لا- یامن جاره بوائقه: "کسی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست!" (۱) و باز در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر ص فرمود:

□
من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیحسن الی جاره: "کسی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد باید به همسایگان خود نیکی کند" (۲).

ص: ۳۸۱

۱-۱) -تفسیر قرطبی جلد سوم صفحه ۱۷۵۴.

۲-۲) -المنار جلد پنجم صفحه ۹۲ ط بیروت.

و از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

حسن الجوار يعمر الديار و يزيد في الاعمار: "نیکی کردن همسایگان به یکدیگر، خانه ها را آباد و عمرها را طولانی می کند" (۱).

در جهان ماشینی که همسایگان کوچکترین خبری از هم ندارند و گاه می شود دو همسایه حتی پس از گذشتن بیست سال نام یکدیگر را نمی دانند این دستور بزرگ اسلامی درخشندگی خاصی دارد، اسلام اهمیت فوق العاده ای برای مسائل عاطفی و تعاون انسانی قائل شده در حالی که در زندگی ماشینی عواطف روز-روز تحلیل می روند و جای خود را به سنگدلی می دهند.

۸- وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ

سپس در باره کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می کند.

ولی باید توجه داشت که "صاحب بالجنب" معنایی وسیعتر از دوست و رفیق دارد و در واقع هر کسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد، در بر می گیرد خواه دوست دائمی باشد یا یک دوست موقت (همانند کسی که در اثناء سفر با انسان همنشین می گردد، و اگر می بینیم در پاره ای از روایات "صاحب بالجنب" به رفیق سفر (رفیقک فی السفر) و یا کسی که به امید نفعی سراغ انسان می آید (المنقطع الیک یرجو نفعک) تفسیر شده، منظور اختصاص به آنها نیست بلکه بیان توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز در بر می گیرد، و به این ترتیب آیه یک دستور جامع و کلی برای حسن معاشرت نسبت به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند می باشد، اعم از دوستان واقعی، و همکاران، و همسفران، و مراجعان، و شاگردان، و مشاوران، و خدمتگزاران.

و در پاره ای از روایات "صاحب بالجنب" به "همسر"، تفسیر شده است، چنان که نویسندگان المنار و تفسیر روح المعانی و قرطبی در ذیل آیه از علی ع

ص: ۳۸۲

همین معنی را نقل کرده اند، ولی بعید نیست که آن نیز بیان یکی از مصادیق آیه باشد.

۹- وَ ابْنِ السَّبِيلِ

دسته دیگری که در اینجا در باره آنها سفارش شده، کسانی هستند که در سفر و بلاد غربت احتیاج پیدا می کنند و با اینکه ممکن است در شهر خود افراد متمکنی باشند، در سفر به علتی وامی مانند و تعبیر جالب "ابن السبیل" (فرزند راه) نیز از این نظر است که ما نسبت به آنها هیچگونه آشنایی نداریم تا بتوانیم آنها را به قبیله یا فامیل یا شخصی نسبت دهیم، تنها به حکم اینکه مسافرانی هستند نیازمند، باید مورد حمایت قرار گیرند.

۱۰- وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ

در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به بردگان شده است، و در حقیقت آیه با حق خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم می گردد، زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند، و تنها این آیه نیست که در آن در باره بردگان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است. ضمناً اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده که به "آزادی مطلق" آنها می انجامد، و بخواست خدا در ذیل آیات مناسب، مشروحا از آن سخن خواهیم گفت. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا در پایان آیه با این جمله که: "خداوند افراد متکبر و فخرفروش را دوست نمی دارد" هشدار می دهد که هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر از رعایت حقوق خویشاوندان و پدر و مادر و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل و دوستان سرباز زند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد، از هر خیر و سعادت محروم است.

گواه بر این معنی روایتی است که در ذیل این آیه وارد شده: یکی از یاران

پیامبر ص می گوید: "در محضرش این آیه را خواندم، پیامبر ص زشتی تکبر و نتایج سوء آن را برشمرد به حدی که من گریه کردم، فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفتم: من دوست دارم لباسم، جالب و زیبا باشد و می ترسم با همین عمل جزء متکبران باشم فرمود: نه تو اهل بهشتی و اینها علامت تکبر نیست، تکبر آن است که انسان در مقابل حق، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آنها را تحقیر کند (و از ادای حقوق آنها سرباز زند)".

خلاصه اینکه از جمله اخیر آیه برمی آید که سرچشمه اصلی شرک و پایمال کردن حقوق مردم غالباً خودخواهی و تکبر است و ادای حقوق فوق مخصوصاً در مورد بردگان و یتیمان و مستمندان و مانند آنها نیاز به روح تواضع و فروتنی دارد (۱).

ص: ۳۸۴

۱ - ۱) - باید توجه داشت که "مختال" از ماده "خیال" به معنی کسی است که با یک سلسله "تخیلات" خود را بزرگ می پندارد، و اگر می بینیم به است "خیل" گفته می شود نیز به - خاطر آن است که هنگام راه رفتن شبیه متکبران گام برمی دارد، و "فخور" از ماده "فخر" به معنی کسی است که فخرفروشی می کند، بنا بر این تفاوت میان این دو کلمه در اینجا است که یکی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی و دیگری به اعمال تکبرآمیز خارجی است.

اشاره

الَّذِينَ يَخْلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۳۷) وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ
 أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (۳۸) وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (۳۹)

ترجمه:

۳۷- آنها کسانی هستند که بخل می ورزند و مردم را نیز به بخل دعوت می کنند و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده کتمان می نمایند (این عمل آنها در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته) و ما برای کافران عذاب خوار کننده ای آماده کرده ایم.

۳۸- آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خداوند و روز بازپسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین او است بدقرینی انتخاب کرده است.

۳۹- چه می شد اگر آنها ایمان به خدا و روز بازپسین می آوردند و از آنچه خدا به آنها روزی کرده (برای او و در راه او) انفاق می نمودند؟ و خداوند بر آنها آگاه است (و پاداش آنها را بطور کامل می دهد).

تفسیر:

انفاقهای ریایی و الهی

این آیه در حقیقت، دنباله آیات پیش و اشاره به افراد متکبر و خودخواه است.

۱۱ آنها کسانی هستند که نه تنها خودشان از نیکی کردن به مردم، بخل

می ورزند، بلکه دیگران را نیز به آن دعوت می کنند (الَّذِينَ يَخْلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ).

علاوه بر این سعی دارند آنچه را که خدا به آنها مرحمت کرده، مخفی کنند، مبادا افراد اجتماع از آنها توقعی پیدا کنند (وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

سپس سرانجام و عاقبت کار آنها را چنین بیان می کند که ما برای کافران عذاب خوار کننده ای مهیا ساخته ایم (وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا) شاید سر این تعبیر آن باشد که "بخل" غالباً از کفر سرچشمه می گیرد، زیرا افراد بخیل، در واقع ایمان کامل به مواهب بی پایان پروردگار و وعده های او نسبت به نیکوکاران ندارند، فکر می کنند کمک به دیگران آنها را بیچاره خواهد کرد.

و اینکه می گوید: عذاب آنها خوار کننده است برای این است که جزای "تکبر" و "خود برترینی" را از این راه ببینند.

ضمناً باید توجه داشت که بخل منحصر به امور مالی نیست، بلکه گرفتگی در هر نوع موهبت الهی را شامل می شود، بسیاری از کسانی که در امور مالی بخیل نیستند ولی در علم و دانش و مسائل دیگری از این قبیل بخل می ورزند! در آیه دوم به یکی دیگر از صفات متکبران خود خواه اشاره کرده، می فرماید: وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ
الْآخِرِ ...:

"آنها کسانی هستند که اگر انفاقی می کنند به خاطر تظاهر و نشان دادن به مردم و کسب شهرت و مقام است، و هدف آنها خدمت به خلق، و جلب رضایت خالق، نیست به همین دلیل در موارد انفاق پایبند استحقاق طرف نیستند، بلکه دائماً در این فکرند که چگونه انفاق کنند تا بیشتر بتوانند از آن بهره برداری به سود خود نموده، و موقعیت خود را تثبیت کنند، زیرا آنها ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارند، و به همین جهت در انفاقهایشان انگیزه معنوی نیست، بلکه انگیزه آنها

همان نام و شهرت و کسب شخصیت کاذب از این طریق است که آن نیز از آثار تکبر و خودخواهی آنها است. وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا آنها شیطان را دوست و رفیق خود انتخاب کردند و کسی که چنین باشد بسیار بد رفیقی برای خود انتخاب کرده و سرنوشتی بهتر از این نخواهد داشت، چون منطق و برنامه آنها همان منطق و برنامه رفیقشان شیطان است، او است که به آنها می گوید انفاق خالصانه موجب فقر می شود: (الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ - بقره- ۲۶۸) و بنا بر این یا انفاق نمی کنند و بخل می ورزند (چنان که در آیه قبل اشاره شد) و یا اگر انفاق کنند در مواردی است که از آن بهره برداری شخصی خواهند کرد (چنان که در این آیه اشاره شده است).

از این آیه ضمناً استفاده می شود که یک همنشین بد تا چه اندازه می تواند در سرنوشت انسان مؤثر باشد، تا آنجا که او را به آخرین درجه سقوط بکشاند.

و نیز از آن استفاده می شود که رابطه "متکبران" با "شیطان و اعمال شیطانی" یک رابطه مستمر است نه موقت و گاهگاهی، چرا که شیطان را به عنوان رفیق و "قرین" و همنشین خود انتخاب کرده اند. وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ ...

در اینجا به عنوان اظهار تاسف به حال این عده می فرماید: "چه می شد اگر آنها از این بی راهه ها باز می گشتند و ایمان به خدا و روز رستاخیز پیدا می کردند، و از مواهبی که خداوند در اختیار آنها گذاشته با اخلاص نیت و فکر پاک به بندگان خدا می دادند، و از این راه برای خود کسب سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت می - کردند" و با اینکه این راه، صافتر و روشنتر و پرفایده تر است و راهی را که آنها انتخاب کرده اند جز زیان و بدبختی نتیجه ای ندارد چرا در کار خود تجدید نظر نمی کنند؟!.

و در هر حال خداوند از نیت و اعمال آنها با خبر است و بر طبق آن به آنها جزا و کیفر می دهد.

قابل توجه اینکه در آیه سابق که سخن از انفاقهای ریاکارانه بود انفاق به- "اموال" نسبت داده شده، و در این آیه به "مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ" نسبت می دهد، این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به سه نکته باشد:

نخست اینکه در انفاقهای ریایی توجه به حلال و حرام بودن مال نمی شود، در حالی که در انفاقهای الهی حلال بودن و مصداق "مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ" بودن مورد توجه است.

دیگر اینکه در انفاقهای ریایی افراد انفاق کننده چون مال را متعلق به خودشان می دانند از کبرفروشی و منت گذاردن ابا ندارند، در حالی که در انفاقهای الهی چون توجه به این دارند که اموال را خدا به آنها داده و اگر گوشه ای از آن را در راه او خرج می کنند، جای منت نیست از هر گونه کبرفروشی و منت خود-داری می کنند.

از طرف دیگر انفاق های ریایی غالباً منحصر به مال است زیرا چنین اشخاص از سرمایه های معنوی بی بهره اند تا از آنها انفاق کنند، اما انفاقهای الهی دامنه وسیعی دارد و تمام مواهب مادی و معنوی اعم از مال و علم و موقعیت اجتماعی و مانند آن را در برمی گیرد.

[سوره النساء (۴): آیه ۴۰]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (۴۰)

ترجمه:

۴۰-خداوند(حتی)به اندازه سنگینی ذره ای ستم نمی کند و اگر کار نیکی باشد آن را مضاعف می نماید،و از نزد خود پاداش عظیمی(در برابر آن)می دهد.

ذره چیست؟

"ذره" در اصل به معنی مورچه های بسیار کوچکی است که به زحمت دیده می شود و بعضی گفته اند در اصل اجزاء فوق العاده کوچکی از غبار است که در هوا معلق است، و به هنگام تابش آفتاب از روزنه کوچکی به نقاط تاریک، آشکار می شود، و نیز گفته اند اگر انسان دست خود را روی خاک و مانند آن بگذارد و سپس به دست خود بدمد، اجزایی که در هوا پراکنده می شود هر یک ذره نامیده می شود.

ولی تدریجا به هر چیز کوچکی ذره گفته شده است، و امروز به "اتم" که کوچکترین جزء اجسام است نیز ذره گفته می شود- زیرا اگر در سابق آن را به ذرات غبار اطلاق می کردند به خاطر این بود که آن را کوچکترین اجزای جسم تصور می نمودند ولی امروز که ثابت شده کوچکترین اجزای یک "جسم مرکب" مولکول و کوچکترین اجزای یک "جسم بسیط"، اتمها است که به مراتب از مولکولها کوچکترند، این نام را در اصطلاح علمی برای "اتم" انتخاب کرده اند که نه تنها با چشم دیده نمی شود بلکه با قویترین میکروسکوپهای الکترونیکی نیز قابل مشاهده نیست، و وجود آن تنها از طریق فورمولهای علمی و از طریق عکسبرداری های خاصی که با وسایل فوق العاده مجهز انجام می شود اثبات شده است، و از آنجا که "مثقال" به معنی "سنگینی" است، تعبیر "مِثْقَالٌ ذَرَّةٌ" به معنی سنگینی یک جسم فوق العاده کوچک می باشد.

آیه فوق می گوید: خداوند حتی به اندازه سنگینی ذره ای ستم نمی کند، نه- تنها ستم نمی کند، بلکه اگر کار نیکی انجام شود آن را مضاعف می نماید، و پاداش عظیم از طرف خود در برابر آن می دهد.

این آیه در حقیقت به افراد بی ایمان و بخیل که حال آنها در آیات قبل گذشت می گوید: "این مجازاتهایی که دامنگیر شما می شود محصول اعمال شما است و از ناحیه خدا هیچ ستمی نخواهد شد و به عکس اگر بجای بخل و کفر، راه خدا را پیش می گرفتید، و انتخاب می کردید، از پادشاهای مضاعف و عظیم او برخوردار می شدید.

ضمنا باید توجه داشت که "ضعف" و "مضاعف" در لغت عرب به معنای چیزی است که معادل آن یا چند برابر آن را، بر آن بیفزاید و بنا بر این آیه فوق با آیاتی که می گوید: پادشاه انفاق گاهی به ده برابر و گاهی به هفتصد برابر یا بیشتر می رسد، هیچگونه منافاتی ندارد، و در هر صورت حکایت از لطف خداوند نسبت به بندگان است که گناهانشان را بیش از مقداری که انجام داده اند کیفر نمی دهد، اما به حسنات آنها به مراتب بیش از آنچه انجام داده اند پادشاه می دهد.

اما دلیل بر اینکه چرا خداوند ظلم نمی کند روشن است زیرا ظلم و ستم معمولاً یا بر اثر جهل است و یا احتیاج و یا کمبودهای روانی، کسی که نسبت به همه چیز و همه کس عالم و از همه بی نیاز و هیچ کمبودی در ذات مقدس او نیست، ظلم کردن در باره او ممکن نیست نه اینکه نمی تواند ظلم کند و نه اینکه ظلم و ستم در مورد او متصور نباشد (آن چنان که طایفه اشاعره تصور کرده اند) بلکه در عین توانایی به - خاطر اینکه حکیم و عالم است از ظلم کردن، خودداری می نماید و هر چیز را در جای خود در این جهان پهناور هستی قرار می دهد، و با هر کس طبق شایستگی و اعمالش رفتار می کند.

اشاره

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (۴۱) يَوْمَئِذٍ يَتُودُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ
الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲)

ترجمه:

۴۱- حال آنها چگونه است، آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و ترا گواه اینها قرار خواهیم داد.

۴۲- در آن روز آنها که کافر شدند و با پیامبر (ص) به مخالفت برخاستند آرزو می کنند که ای کاش (خاک بودند و) خاک آنها نیز با زمین های اطراف یکسان می شد (و بطور کلی محو و فراموش می شدند) و در آن روز (با آن همه گواهان) سخنی را نمی توانند از خدا پنهان کنند.

تفسیر: [شهود و گواهان رستاخیز]

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ

در تعقیب آیات گذشته که در مورد مجازاتها و پاداشهای بدکاران و نیکوکاران بود این آیه اشاره به مسئله شهود و گواهان رستاخیز کرده و می گوید: "حال این افراد چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمال آنها می آوریم و ترا گواه اینها قرار خواهیم داد" و به این ترتیب علاوه بر گواهی اعضای پیکر آدمی، و گواهی زمینی که بر آن زیست کرده، و گواهی فرشتگان خدا بر اعمال او، هر پیامبری نیز گواه اعمال امت خویش است، و پیامبر اسلام (ص) که آخرین و بزرگترین پیامبر الهی است نیز گواه بر امت خود می باشد و بدکاران با وجود این همه گواه چگونه می توانند حقیقتی را انکار کنند و خود را از کیفر اعمال خویش دور دارند.

نظیر این مضمون در چند آیه دیگر قرآن نیز هست از جمله آیه ۱۴۳ بقره،

اکنون این سؤال پیش می آید که گواهی پیامبران نسبت به اعمال امت خویش چگونه خواهد بود؟:

اگر کلمه "هؤلاء" اشاره به مسلمانان بوده باشد همانطور که در تفسیر مجمع البیان آمده است، پاسخ این سؤال روشن خواهد بود زیرا هر پیامبری مادامی که در میان امت خویش می باشد شاهد و ناظر اعمال آنها است و بعد از آنها اوصیاء و جانشینان معصومان، شاهد و ناظر اعمال امت خواهند بود، و لذا در باره حضرت عیسی ع چنین می خوانیم: که در روز قیامت، مسیح ع در پاسخ سؤال پروردگار عرض می کند: مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (مائده-۱۱۷):

"پروردگارا من به آنها جز آنچه دستور دادی نگفتم، به آنها گفتم خداوند را که پروردگار من و شما است عبادت کنید، و تا آن زمان که در میان آنها بودم شاهد و گواه اعمال آنها بودم ولی هنگامی که مرا از میان آنها بازگرفتی خودت مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز گواهی".

ولی جمعی از مفسران احتمال داده اند که کلمه "هؤلاء" اشاره به گواهان امتهای پیشین است یعنی ای پیامبر اسلام ترا گواه همه گواهان و انبیای گذشته قرار خواهیم داد و در پاره ای از روایات نیز به همین تفسیر اشاره شده است (۱) و بنا بر این مفهوم آیه چنین خواهد شد که هر پیامبری در حال حیات و ممات از طریق مشاهده باطنی و روحانی ناظر احوال تمام امت خویش خواهد بود و روح پاک پیامبر اسلام ص نیز از همین راه ناظر همه امم پیشین و امت خویش می باشد، و به این طریق آنها می توانند نسبت به اعمال آنها گواهی دهند و حتی صلحای امت و افراد

ص: ۳۹۲

نمونه پرهیزکار نیز ممکن است از چنین آگاهی برخوردار باشند و مفهوم آن چنین می شود که روح پیامبر اسلام ص از آغاز خلقت آدم وجود داشته است، زیرا معنی شهود، آگاهی توأم با حضور است ولی این تفسیر با آیه ای که در باره حضرت مسیح نقل شد چندان سازگار نیست چون آیه مزبور می گوید: مسیح شاهد بر تمام امت خود نبود بلکه شاهد بر آنها ما دام الحیات بود(دقت کنید).

اما اگر شهادت را به معنی شهادت عملی بگیریم یعنی مقیاس سنجش بودن اعمال یک فرد نمونه برای اعمال سایرین، در این صورت تفسیر فوق خالی از اشکال خواهد بود زیرا هر پیامبری با صفات ممتازی که داشته مقیاس سنجش برای امت خویش محسوب می شده، و خوبان و بدان امت را با شباهت و عدم شباهت به آنان می توان شناخت، و از آنجا که پیامبر اسلام ص بزرگترین پیامبران الهی است، صفات و اعمال او مقیاس سنجش برای شخصیت تمام انبیاء خواهد شد.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که شهادت به این معنی آمده است یا نه؟ ولی با توجه به اینکه اعمال و رفتار و افکار انسانهای نمونه نیز عملاً گواهی می دهد که یک انسان ممکن است تا این حد مقامات معنوی را طی کند چنین معنایی زیاد بعید به نظر نمی رسد(دقت کنید). *يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ ...*

"در این هنگام که کافران و آنها که با فرستاده پروردگار به مخالفت برخاستند دادگاه عدل خدا را می بینند و شهود و گواهان غیر قابل انکاری در این دادگاه مشاهده می کنند، آن چنان از کار خود پشیمان می شوند که آرزو می کنند کاش خاک بودند و با خاکهای زمین یکسان می شدند چنان که قرآن می گوید *لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ* و این تعبیر همانند تعبیری است که در آخرین آیه سوره نبا می خوانیم *وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا*:" در این هنگام کافر می گوید ای کاش خاک بودم" ولی تعبیر به "تسوی" اشاره به مطلب دیگری نیز می کند و آن اینکه کافران علاوه بر اینکه آرزو می کنند خاک شوند، علاقه دارند که خاکها و قبرهای آنها هم در زمین

گم شود و با زمینهای اطراف یکسان گردد، و به کلی فراموش شوند!

در این موقع آنها هیچ واقعیتی را نمی توانند کتمان کنند (وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا) زیرا با آن همه شهود و گواهان، راهی برای انکار نیست.

البته این سخن منافات با آیات دیگر که می گوید: بعضی از کافران در روز قیامت نیز حقایق را کتمان می کنند و دروغ می گویند ندارد (۱) چون دروغ گفتن آنها قبل از اقامه شهود و گواهان است، ولی بعد از آن که هیچ جای انکار نمی ماند ناچار می شوند که به همه حقایق اقرار کنند.

در یکی از خطبه های امیر مؤمنان ع نقل شده که فرمود: "روز رستاخیز خداوند بر دهان افراد، مهر خاموشی می نهد، تا سخن نگویند و در این هنگام دستها به سخن درمی آیند و پاها گواهی می دهند و پوستهای تن، اعمال خود را بازمی گویند و در این هنگام هیچ کس نمی تواند واقعیتی را کتمان کند" (۲).

بعضی از مفسران احتمال داده اند منظور از لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا این است که آنها آرزو می کنند: ای کاش در دنیا که بودند واقعیات را مخصوصاً در باره پیامبر اسلام ص کتمان نمی کردند و بنا بر این جمله مزبور عطف بر جمله لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ می شود، ولی این تفسیر با ظاهر "لَا يَكْتُمُونَ" که فعل مضارع است سازگار نیست و اگر این معنی مراد بود باید گفته شود "و لم يكتنموا".

ص: ۳۹۴

۱-۱) -مانند آیه ۲۲ و ۲۳ سوره انعام و آیه ۱۸ سوره مجادله.

۲-۲) -تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۴۸۲ بنقل از تفسیر عیاشی.

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسِ بِحُجْوَةِ أَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا (۴۳)

ترجمه:

۴۳- ای کسانی که ایمان آورده اید در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می گوئید و همچنین هنگامی که جنب هستید، مگر اینکه مسافر باشید، تا غسل کنید، و اگر بیمارید یا مسافر و یا "فضای حاجت" کرده اید و یا با زنان آمیزش جنسی داشته اید و در این حال آب (برای وضو و غسل) نیابید با خاک پاک تیمم کنید، به این طریق که صورتها و دستها را با آن مسح کنید، خداوند بخشنده و آمرزنده است.

تفسیر:

اشاره

چند حکم فقهی

از آیه فوق چند حکم اسلامی استفاده می شود:

۱- تحریم نماز در حال مستی، یعنی افراد مست نمی توانند مشغول اداء فریضه نماز شوند و نماز آنها در این حال باطل است، فلسفه آن هم روشن است، زیرا نماز گفتگوی بنده و راز و نیاز او با خدا است و باید در نهایت هوشیاری انجام گردد و افراد مست از این مرحله دور و بیگانه اند (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ).

ممکن است در اینجا کسانی سؤال کنند که آیا مفهوم آیه فوق این نیست که نوشیدن مشروبات الکلی فقط در صورتی ممنوع است که مستی تا حال نماز باقی بماند و دلیل ضمنی بر جواز آن در سایر حالات می باشد؟! پاسخ این سؤال - به خواست خدا - به طور تفصیل در تفسیر آیه ۹۰ سوره مائده خواهد آمد اما بطور اجمال این است که اسلام برای پیاده کردن بسیاری از احکام خود، از روش "تدریجی" استفاده کرده مثلا همین مسئله تحریم مشروبات الکلی را در چند مرحله پیاده نموده است، نخست آن را به عنوان یک نوشیدنی نامطلوب و نقطه مقابل رزقا حسنا (نحل-۶۷) سپس در صورتی که مستی آن در حال نماز باشد جلوگیری کرده (آیه فوق) و بعد منافع و مضار آن را با هم مقایسه نموده و غلبه زیانهای آن، بیان شده است (بقره-۲۱۹) و در مرحله آخر نهی قاطع و صریح از آن نموده است (مائده-۹۰).

اصولا برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی و اخلاقی که محیط به طور عمیق به آن آلوده شده است راهی بهتر از این روش نیست که افراد را تدریجا آماده کنند و سپس حکم نهایی اعلام گردد، ضمنا باید توجه داشت، آیه فوق به هیچ وجه دلالت بر اجازه نوشیدن خمر ندارد بلکه تنها در باره مستی در حال نماز سخن گفته، و در مورد غیر نماز سکوت اختیار کرده تا مرحله نهایی حکم فرا رسد.

البته با توجه به اینکه اوقات پنجگانه نماز مخصوصا در آن زمان که معمولا در پنج وقت انجام می شد فاصله چندانی با هم ندارند، خواندن نماز در حال هشیاری، لازمه اش این است که در فاصله این اوقات از نوشیدن مایعات مست کننده به کلی صرف نظر شود زیرا غالبا مستی آن تا موقع نماز ادامه می یابد، و حالت هشیاری پیدا نمی شود، بنا بر این حکم آیه فوق شبیه یک تحریم همیشگی و مستمر است.

این موضوع نیز لازم به یادآوری است که در روایات متعددی که در کتب شیعه و اهل تسنن وارد شده آیه فوق به "مستی خواب" تفسیر شده یعنی در حالی که

هنوز کاملاً بیدار نشده اید، شروع به نماز نکنید تا بدانید چه می گوئید. (۱)

ولی چنین به نظر می رسد که این تفسیر از مفهوم **حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ** استفاده شده است اگر چه در معنی سکاری داخل نباشد.

به عبارت دیگر از جمله "تا بدانید چه می گوئید" استفاده می شود، نماز خواندن در هر حالی که انسان از هشیاری کامل برخوردار نباشد، ممنوع است، خواه حالت مستی باشد یا باقیمانده حالت خواب.

ضمناً از این جمله نیز می توان استفاده کرد که بهتر است در حال کسالت و کمی توجه نیز انسان نماز نخواند، زیرا حالت فوق به صورت ضعیف در او وجود دارد و شاید به همین جهت است که در روایتی از امام باقر ع نقل شده که فرمود:

"در حالتی که کسل هستید یا چرت آلود یا سنگین، مشغول نماز نشوید زیرا خداوند مؤمنان را از نماز خواندن در حال مستی نهی کرده است" (۲) - باطل بودن نماز در حال جنابت - که با جمله و لا جنبا به آن اشاره شده است - سپس استثنایی برای این حکم بیان فرموده و می گوید **إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ**: "مگر اینکه مسافر باشید" (و در مسافرت گرفتار بی آبی شوید که در این حال نماز خواندن به شرط تیمم که در ذیل آیه خواهد آمد جایز است).

ولی در روایات و اخبار تفسیر دیگری برای آیه نیز آمده است (۳) و آن اینکه منظور از صلاه در آیه محل نماز گذاردن و مسجد است یعنی در حال جنابت وارد مساجد نشوید، سپس کسانی را که عبور از مسجد می گذرند استثناء فرموده و می گوید **إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ** یعنی می توانید در حال جنابت عبور از مسجد بگذرید

ص: ۳۹۷

۱-۱) - تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۴۸۳ و تفسیر قرطبی جلد سوم صفحه ۱۷۷۱.

۲-۲) - نور الثقلین جلد اول صفحه ۴۸۳ شبیه به این مضمون در صحیح بخاری نیز آمده است.

۳-۳) - وسائل جلد اول صفحه ۴۸۶.

و از بعضی روایات استفاده می شود که جمعی از مسلمانان و صحابه پیامبر ص خانه هایی در اطراف مسجد پیامبر ص ساخته بودند که درهای آن به مسجد گشوده می شد و به آنها اجازه داده شد که در حال جنابت از مسجد بگذرند بدون اینکه در آن توقف کنند.

ولی باید توجه داشت که لازمه تفسیر فوق این خواهد بود که کلمه صلاه در آیه به دو معنی آمده باشد یکی به معنی خود "نماز" و دیگر به معنی "محل نماز" زیرا دو حکم مختلف در آیه فوق بیان شده، یکی خودداری از نماز در حال مستی و دیگری خودداری کردن جنب از ورود در مساجد (البته استعمال یک لفظ در دو معنی یا بیشتر چنان که در اصول گفته ایم مانعی ندارد ولی خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست اما روایات فوق می تواند قرینه آن باشد).

۳- جواز نماز خواندن یا عبور از مسجد بعد از غسل کردن که با جمله حتی تغتسلوا بیان شده است.

۴- تیمم برای معذورین- سپس اشاره به حکم تیمم برای معذورین کرده و می فرماید: وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ... "اگر بیمار باشید و یا در سفر...". در این عبارت در حقیقت تمام موارد تشریح تیمم جمع است، نخست موردی که آب برای بدن ضرر داشته باشد و دیگر مواردی که انسان دسترس به- آب (یا استعمال آب) ندارد و با جمله أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسَ نِسَاءَهُمْ به علل احتیاج به تیمم، اشاره کرده و می فرماید: "هنگامی که از قضای حاجت برگشتید و یا با زنان آمیزش جنسی داشتید" فلم تجدوا ماء: "و دسترسی به آب نداشته باشید" فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا: "در این موقع با خاک پاکیزه ای تیمم کنید" سپس طرز تیمم را بیان فرموده، می گوید: فَأَمْسِكُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ: "سپس صورت و دستهای خود را مسح کنید".

و در پایان آیه اشاره به این حقیقت می کند که دستور مزبور، یک نوع تسهیل و تخفیف برای شما است، چون "خداوند بخشنده و آمرزنده است".

۱- جمله فلم تجدوا ماء که به اصطلاح با فاء تفریع شروع شده مربوط به جمله أَوْ عَلَيَّ سَفَرٍ است یعنی هنگامی که در مسافرت باشید ممکن است، آب پیدا نکنید و نیازمند به تیمم شوید- زیرا هنگامی که انسان در شهر است کمتر چنین اتفاق می افتد. و از اینجا روشن می شود که سخنی را که بعضی از مفسران مانند نویسنده المنار گفته است که "مسافرت به تنهایی برای تیمم کردن بجای وضو کافی است حتی اگر انسان آب در اختیار داشته باشد" سخن بی اساسی است، زیرا کلمه فاء تفریع در فلم تجدوا این سخن را ابطال می کند، چون مفهوم آن این است که مسافرت گاهی موجب عدم دسترسی به آب می گردد و در اینجا باید تیمم کرد، نه اینکه مسافرت به تنهایی مجوز تیمم است، و عجب این است که نویسنده مزبور به- فقهای اسلام در این زمینه حمله کرده در حالی که حمله مزبور هیچ موردی ندارد.

۲- کلمه "او" در أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ به معنی واو است زیرا تنها بیمار بودن یا مسافر بودن سبب تیمم نمی شود، بلکه در چنین حالی اگر موجبات وضو یا غسل حاصل شود، آن گاه تیمم واجب می گردد.

۳- عفت بیان قرآن در این آیه همانند بسیاری از آیات دیگر کاملاً مشهود است زیرا هنگامی که می خواهد از قضای حاجت سخن بگوید تعبیری را انتخاب می کند که هم مطلب را بفهماند و هم واژه صریح و نامناسبی به کار نبرده باشد و می- گوید: أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ توضیح اینکه "غائط" بر خلاف مفهومی که امروز از آن می فهمند (۱) در اصل به معنی زمین گودی است که انسان را از انظار دور می دارد و افراد بیابان گرد و مسافر در آن زمان برای "قضای حاجت" آنجا می رفتند، تا از دیدگاه مردم دور باشند، بنا بر این معنی جمله چنین می شود:

"اگر یکی از شما از مکان گودی آمده باشد..." که روی هم رفته کنایه از قضای حاجت است و جالب اینکه به جای "شما" یکی از شما" به کار رفته تا عفت بیان آن

بیشتر باشد. (دقت کنید) و همچنین آنجا که از آمیزش جنسی سخن می گوید با تعبیر **أَوْ لَا مَسْتُمْ النِّسَاءَ** "یا با زنان تماس گرفته باشید..." مطلب را می فهماند، و واژه "لمس" کنایه زیبایی از آمیزش جنسی است.

۴- در باره سایر خصوصیات تیمم از جمله **صَعِيداً طَيِّباً** در ذیل آیه ۶ سوره مائده به خواست خدا مشروحاً بحث خواهیم کرد.

فلسفه تیمم

بسیاری می پرسند دست زدن به روی خاک و به پیشانی و پشت دستها کشیدن چه فایده ای می تواند داشته باشد؟ به خصوص اینکه می دانیم بسیاری از خاکها آلوده اند و ناقل میکروبها.

در پاسخ این گونه ایرادها باید به دو نکته توجه داشت:

الف- فایده اخلاقی- تیمم یکی از عبادات است، و روح عبادت به معنی واقعی کلمه در آن منعکس می باشد، زیرا انسان پیشانی خود را که شریفترین عضو بدن او است با دستی که بر خاک زده، لمس می کند تا فروتنی و تواضع خود را در پیشگاه او آشکار سازد، یعنی پیشانی من و همچنین دستهای من در برابر تو تا آخرین حد، خاضع و متواضعند، و به دنبال این کار متوجه نماز و یا سایر عباداتی که مشروط به وضو و غسل است می شود، و به این ترتیب در پرورش روح تواضع و عبودیت و شکر- گزاری در بندگان اثر می گذارد.

ب- فایده بهداشتی- امروز ثابت شده که خاک به خاطر داشتن باکتریهای فراوان می تواند آلودگیها را از بین ببرد، این باکتریها که کار آنها تجزیه کردن مواد آلی و از بین بردن انواع عفونتها است معمولاً- در سطح زمین و اعماق کم که از هوا و نور آفتاب بهتر می توانند استفاده کنند فراوانند، به همین دلیل

هنگامی که لاشه های حیوانات و یا بدن انسان پس از مردن زیر خاک دفن شود و همچنین مواد آلوده گوناگونی که روی زمینها می باشد، در مدت نسبتا کوتاهی تجزیه شده و بر اثر حمله باکتریها کانون عفونت از هم متلاشی می گردد، مسلم است اگر این خاصیت در خاک نبود کره زمین در مدت کوتاهی مبدل به یک کانون عفونت می شد، اصولا خاک خاصیتی شبیه مواد "آنتی بیوتیک" دارد و تاثیر آن در کشتن میکربها فوق العاده زیاد است.

بنا بر این خاک پاک نه تنها آلوده نیست بلکه از بین برنده آلودگیها است و می تواند از این نظر تا حدودی جانشین آب شود، با این تفاوت که آب حلال است، یعنی میکربها را حل کرده و با خود می برد، ولی خاک میکرب کش است.

اما باید توجه داشت که خاک تیمم کاملا پاک باشد همانطور که قرآن در تعبیر جالب خود می گوید: "طیبا".

قابل توجه اینکه تعبیر به "صعید" که از ماده "صعود" گرفته شده اشاره به این است که بهتر است خاکهای سطح زمین برای این کار انتخاب شود، همان خاکهایی که در معرض تابش آفتاب و مملو از هوا و باکتریهای میکرب کش است، اگر چنین خاکی طیب و پاکیزه نیز بود، تیمم با آن اثرات فوق را دارد بدون اینکه کمترین زیانی داشته باشد (در ذیل آیه ۶ سوره مائده نیز در این باره سخن خواهیم گفت).

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَهَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضَلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا (۴۵)

ترجمه:

۴۴- آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) به آنها داده شده بود (به جای اینکه از آن برای هدایت خود و دیگران استفاده کنند، برای خویش) گمراهی می خریدند و می خواهند شما نیز گمراه شوید.

۴۵- خدا از دشمنان شما آگاه است (ولی آنها به شما زبانی نمی رسانند) کافی است که خدا ولی شما باشد و کافی است که خدا یاور شما باشد.

تفسیر:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَهَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضَلُّوا السَّبِيلَ

:

در این آیه خداوند با تعبیری حاکی از تعجب به پیامبر خود، خطاب می کند که "شگفت آور است حال جمعیتی که بهره ای از کتاب آسمانی را در اختیار داشتند، اما به جای اینکه با آن، هدایت و سعادت برای خود و دیگران بخرند هم برای خود گمراهی خریدند هم می خواهند شما گمراه شوید".

و به این ترتیب آنچه وسیله هدایت خود و دیگران بود بر اثر سوء نیاتشان تبدیل به وسیله گمراه شدن و گمراه کردن گشت، چرا که آنها هیچگاه دنبال حقیقت نبودند، بلکه به همه چیز با عینک سیاه نفاق و حسد و مادیگری می نگرستند. سپس می فرماید: اینها اگر چه در لباس دوست، خود را جلوه می دهند، دشمنان واقعی شما هستند و خداوند از آنها آگاه هست (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ).

چه دشمنی از آن بالاتر که با سعادت و هدایت شما مخالفند، گاهی به زبان

خیرخواهی و گاهی از طریق بدگویی و هر زمان به شکلی به دنبال تحقق بخشیدن به- اهداف شوم خود هستند.

ولی شما هرگز از عداوت آنها وحشت نکنید، شما تنها نیستید، همین قدر کافی است که خداوند رهبر و ولی شما و یار و یاور شما باشد (وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا).

زیرا از آنها کاری ساخته نیست و اگر گفته های آنها را زیر پا بگذارید جای ترس و نگرانی نخواهد بود.

ضمناً از جمله اوتوا نصیباً من الكتاب: "بخشی از کتاب در اختیار آنها قرار داده شد" استفاده می شود که آنچه آنها در اختیار داشتند، تمام کتاب آسمانی تورات نبود، بلکه تنها بخشی از آن بوده است و این با حقایق مسلم تاریخی نیز کاملاً سازگار است که قسمتهایی از تورات واقعی با گذشت زمان تحریف شده و یا از بین رفته است.

[سوره النساء (۴): آیه ۴۶]

اشاره

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَ أَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَ رَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ أَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۴۶)

ترجمه:

۴۶- بعضی از یهود، سخنان را از محل خود تحریف می کنند و (به جای اینکه بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم) می گویند شنیدیم و مخالفت کردیم و (نیز می گویند) بشنو که هرگز نشنوی و (از روی سخریه می گویند راعنا یعنی) ما را تحمیق کن تا با زبان خود حقایق را بگردانند و در آئین خدا، طعنه زنند ولی اگر آنها (به جای این همه لجاجت) می گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده (تا حقایق را درک کنیم) به نفع آنها بود و با واقعیت سازگارتر، ولی خداوند آنها را به خاطر کفرشان از رحمت خود دور ساخته و لذا جز عده کمی ایمان نمی آورند.

گوشه دیگری از اعمال یهود

این آیه به دنبال آیات قبل، صفات جمعی از دشمنان اسلام را تشریح می کند و به گوشه ای از اعمال آنها اشاره می نماید.

نخست می گوید: یکی از کارهای آنها، تحریف حقایق و تغییر چهره دستورهای خداوند بوده است، **مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ** "جمعی از یهودیان سخنان را از محل خود تحریف می نمایند" این تحریف ممکن است جنبه لفظی داشته باشد و یا جنبه معنوی و عملی، اما جمله های بعد می رساند که منظور از تحریف در اینجا همان تحریف لفظی و تغییر عبارت است، زیرا به دنبال این جمله می فرماید: **وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا**: "ما شنیدیم و مخالفت کردیم!" یعنی بجای اینکه بگویند **سمعنا و اطعنا**: "شنیدیم و فرمانبرداریم" می گویند شنیدیم و مخالفت کردیم، و این درست به سخن کسانی می ماند که گاهی از روی مسخره و استهزاء می گویند:

"از شما گفتن و از ما گوش نکردن!" - جمله های دیگر آیه نیز شاهد این گفتار است.

و بعد اشاره به قسمت دیگر از سخنان عداوت آمیز و آمیخته با جسارت و بی ادبی آنها کرده، می گوید آنها می گویند: **وَ اسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ**: "بشنو که هرگز نشنوی" و به این ترتیب آنها برای نگهداری یک عده از همه جا بی خبر علاوه بر تحریف حقایق و خیانت در ابلاغ کتب آسمانی که سرمایه اصلی نجات قوم و ملت آنها را از چنگال ستمگرانی همچون فرعون تشکیل می داد، به حربه ناجوانمردانه استهزاء و سخریه که حربه افراد خودخواه و مغرور و لجوج است متوسل می شدند، و گاهی علاوه بر همه اینها از جمله هایی که مسلمانان پاکدل در برابر پیامبر (ص) می گفتند سوء استفاده کرده و آن جمله ها را با معانی دیگری به عنوان تکمیل سخریه های

خود، به کار می بردند مانند جمله "راعنا" که به معنی "ما را مراعات کن و به ما مهلت بده" بود و مسلمانان راستین در آغاز دعوت پیامبر (ص) برای اینکه خوبتر و بهتر سخنان او را بشنوند و به دل بسپارند در برابر پیامبر (ص) این جمله را می-گفتند، ولی این دسته از یهود این جمله را دستاویز قرار داده و آن را مقابل آن حضرت، تکرار می کردند و منظورشان معنی عبری این جمله که "بشنو که هرگز نشنوی" بود و یا معنی دیگر عربی آن را یعنی "ما را تحمیق کن"!^(۱) اراده می کردند (۱) اشاره به اینکه کار پیامبر اسلام (ص) -العیاذ بالله- تحمیق و اغفال کردن مردم بوده است.

تمام اینها به منظور آن بود که با زبان خود حقایق را از محور اصلی بگردانند و در آئین حق طعن زنند (لَيَّا بِاللَّسْتِيهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ) ("لی" بر وزن "حی" به- معنی تاییدن طناب و مانند آن و به معنی تغییر و تحریف نیز آمده است). وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَ اسْمِعْ وَ انظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمًا اما اگر آنها به جای این همه لجاجت و دشمنی با حق و جسارت و بی ادبی، راه راست را پیش می گرفتند و می گفتند: "ما کلام خدا را شنیدیم و از در اطاعت در آمدیم، سخنان ما را بشنو و ما را مراعات کن و به ما مهلت بده تا حقایق را کاملاً درک کنیم، به نفع آنها بود و با عدالت و منطوق و ادب کاملاً تطبیق داشت". وَ لَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا" اما آنها بر اثر کفر و سرکشی و طغیان از رحمت خدا به دور افتاده اند و دلهای آنها آن چنان مرده است که به این زودی در برابر حق، زنده و بیدار نمی گردد فقط دسته کوچکی از آنها افراد پاکدلی هستند که آمادگی پذیرش حقایق را دارند و

ص: ۴۰۵

۱-۱) -راعنا اگر از ماده رعی گرفته شود به معنی مراعات کن و مهلت بده می باشد و اگر از ماده رعونت گرفته شود به معنی ما را تحمیق کن می باشد و باید توجه داشت که در صورت اول نون راعنا بدون تشدید و در صورت دوم با تشدید خواهد بود و از پاره ای از روایات استفاده می شود که گویا یهود مخصوصاً نون را تشدید داده و آخر آن را می کشیدند.

سخنان حق را می شنوند و ایمان می آورند".

بعضی این جمله را جزء خبرهای غیبی قرآن دانسته اند، زیرا همانطور که قرآن در این جمله خبر داده است در طول تاریخ اسلام تنها عده کمی از یهود ایمان آوردند و به اسلام پیوستند و بقیه آنها از آن روز تا کنون، با اسلام سر جنگ داشته و دارند.

[سوره النساء (۴): آیه ۴۷]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۴۷)

ترجمه:

۴۷- ای کسانی که کتاب (خدا) به شما داده شده به آنچه (بر پیامبر خود) نازل کردیم و هماهنگ با نشانه هایی است که با شما است ایمان بیاورید، پیش از آنکه صورت هایی را محو کنیم و سپس به پشت سر بازگردانیم، یا آنها را از رحمت خود دور سازیم همانطور که اصحاب "سبت" را دور ساختیم، و فرمان خدا را در هر حال انجام شدنی است.

تفسیر:

سرنوشت افراد لجوج

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ

در دنبال بحثی که در آیات سابق در باره اهل کتاب بود، در اینجا روی سخن را به خود آنها کرده می فرماید: "ای کسانی که کتاب آسمانی به شما داده شده است ایمان بیاورید به آیات قرآن مجید که هماهنگ است با نشانه هایی که در کتب شما در باره آن وارد شده است" و مسلما شما با داشتن این همه نشانه ها از دیگران سزاوارترید که به این آئین پاک بگروید.

سپس آنها را تهدید می کند که سعی کنید پیش از آنکه گرفتار یکی از دو عقوبت شوید در برابر حق تسلیم گردید، نخست اینکه صورتهای شما را بکلی محو کرده و تمام اعضایی که به وسیله آن حقایق را می بینید و می شنوید و درک می کنید از میان برده، سپس صورتهای شما را به پشت سر بازگردانیم (مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَيَّ أَدْبَارَهَا) (۱) شاید نیاز به یادآوری نداشته باشد که منظور از این جمله از کار افتادن عقل و هوش و چشم و گوش آنها از نظر عدم درک واقعیات زندگی و انحراف از صراط مستقیم است، همانطور که در حدیثی از امام باقر ع نقل شده که فرمود: "منظور از آن محو کردن وجوه آنها در مسیر هدایت و بازگرداندن آنها به عقب در مسیر گمراهی و ضلالت است" (۲) توضیح اینکه: اهل کتاب، مخصوصاً یهود، هنگامی که با آن همه نشانه های روشن در برابر حق تسلیم نشدند و آگاهانه به لجاجت و عناد برخاستند، و در صحنه - های مختلف این خلافگویی و خلافکاری آگاهانه را تکرار کردند تدریجاً به صورت یک طبیعت ثانوی برای آنها شد، گویی به کلی افکارشان مسخ و چشم و گوششان کور و کر شد و چنین کسانی به جای اینکه در زندگی به پیش بروند به قهقرا و عقب باز می گردند و این است جزای آنهایی که حق را دانسته انکار می کنند. و این در حقیقت شبیه همان چیزی است که در آغاز سوره بقره آیه ۶ به آن اشاره شده است.

بنا بر این منظور از "طمس و محو و بازگرداندن به عقب" در آیه فوق همان محو فکری و روحی و عقب گرد معنوی است.

و اما مجازات دوم که به آن تهدید شده اند این است که: "آنها را از رحمت

ص: ۴۰۷

-
- ۱-۱) - طمس در اصل به معنی محو آثار چیزی است مثل اینکه خانه ای را ویران کنند و سپس جای آن را به کلی صاف کرده، آثار بنای سابق را از آن برچینند ولی بطور کنایه در مورد چیزهایی که از اثر و خاصیت افتاده نیز گفته می شود.
- ۲-۲) - مجمع البیان جلد سوم صفحه ۵۵ ذیل آیه فوق.

خود دور می سازیم همانطور که اصحاب سبت (۱) را دور ساختیم" (أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ).

در اینجا سؤالی پیش می آید که این دو تهدید چه تفاوتی با هم دارد که با لفظ "او" به معنی "یا" عطف به یکدیگر شده اند؟ بعضی از مفسران معتقدند که تهدید نخست، جنبه معنوی دارد و تهدید دوم جنبه ظاهری و مسخ جسمانی، به قرینه اینکه خداوند در این آیه می فرماید:

"همانطور که اصحاب سبت را از رحمت خود دور ساختیم اینها را نیز از رحمت خود دور خواهیم ساخت" و می دانیم که اصحاب سبت (چنان که به خواست خدا در سوره اعراف خواهد آمد) از نظر ظاهری مسخ شدند.

بعضی دیگر معتقدند که این لعن و دوری از رحمت خدا نیز جنبه معنوی داشت با این تفاوت که تهدید اول اشاره به انحراف و گمراهی و عقب گرد آنها است، و تهدید دوم به معنی نابودی و هلاکت (یکی از معانی لعن همان هلاکت است).

خلاصه اینکه اهل کتاب با اصرار و پافشاری در مخالفت با حق عقب گرد و سقوط می کنند و یا نابود می شوند.

سؤال دیگری در اینجا پیش می آید و آن اینکه آیا این تهدید در باره آنها عملی شد یا نشد؟ شك نیست که تهدید اول در مورد بسیاری از آنها و تهدید دوم در باره بعضی از آنها عملی گردید و حد اقل جمع زیادی از آنها در جنگهای اسلامی در هم کوبیده شدند و قدرشان بر باد رفت، تاریخ دنیا نشان می دهد که آنها بعد از آن نیز در

ص: ۴۰۸

۱-۱) -اصحاب سبت همانطور که شرح سرگذشت آنها در سوره اعراف ذیل آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶ خواهد آمد، جمعی از یهود بودند که در روز شنبه که موظف به تعطیل کسب و کار بودند بر خلاف فرمان پیامبر خود به ماهی گیری پرداختند و طغیان را به حد نهایت رساندند و به مجازات دردناکی گرفتار شدند.

کشورهای مختلفی تحت فشار شدید قرار گرفتند و نفرت زیادی را از دست دادند، و هم اکنون نیز در شرایط بسیار نامساعد و خطرناکی زندگی می کنند.

در پایان آیه برای تاکید این تهدیدها می فرماید: "فرمان خدا در هر حال انجام می شود و هیچ قدرتی مانع از آن نخواهد بود" (وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا).

[سوره النساء (۴): آیه ۴۸]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (۴۸)

ترجمه:

۴۸- خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد و پائین تر از آن را برای هر کس بخواد (و شایستگی داشته باشد) می بخشد، و آن کس که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

تفسیر:

اشاره

امیدبخش ترین آیات قرآن

آیه فوق صریحا اعلام می کند که همه گناهان ممکن است مورد عفو و بخشش واقع شوند، ولی "شرک" به هیچ وجه بخشوده نمی شود، مگر اینکه از آن دست بردارند و توبه کنند و موحد شوند، و به عبارت دیگر هیچ گناهی به تنهایی ایمان را از بین نمی برد همانطور که هیچ عمل صالحی با شرک، انسان را نجات نمی بخشد (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ).

ارتباط این آیه با آیات سابق از این نظر است که یهود و نصاری هر یک به نوعی مشرک بودند، و قرآن بوسیله این آیه به آنها اعلام خطر می کند که این عقیده را ترک گویند که گناهی است غیر قابل بخشش، سپس در پایان آیه دلیل این موضوع را بیان کرده می فرماید: "کسی که برای خدا شریکی قائل شود گناه بزرگی

مرتکب شده است" (وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا) (۱) این آیه از آیاتی است که افراد موحد را به لطف و رحمت پروردگار دلگرم می سازد، زیرا در این آیه خداوند امکان بخشش گناهان را غیر از شرک بیان کرده است، و طبق روایتی که مرحوم طبرسی در مجمع البیان از امیر مؤمنان علی ع نقل کرده، این آیه امیدبخش ترین آیات قرآن است)

ما فی القرآن آیه ارجی عندی من هذه الایه).

و به گفته ابن عباس" این آیه از جمله آیاتی است که خداوند در سوره نساء بیان کرده و برای افراد با ایمان بهتر است از آنچه خورشید بر آن می تابد".

زیرا افراد بسیاری هستند که مرتکب گناهان عظیمی می شوند و برای همیشه از رحمت و آمرزش الهی مایوس می گردند، و همان سبب می شود که در باقیمانده عمر، راه گناه و خطا را با همان شدت بپیمایند، ولی امید به آمرزش و عفو خداوند وسیله مؤثر باز دارنده ای نسبت به آنان در برابر گناه و طغیان می گردد، بنا بر این آیه در واقع یک مسئله تربیتی را تعقیب می کند.

هنگامی که می بینیم (طبق گفته بعضی مفسران و پاره ای از روایات که در ذیل آیه نقل شده) افراد جنایتکاری همچون "وحشی" قاتل افسر رشید اسلام حمزه بن عبد المطلب عموی پیامبر ص با نزول این آیه ایمان می آورد و دست از جنایات خود می کشد، این امیدواری برای دیگر گناهکاران پیدا می شود، که از رحمت پروردگار مایوس نشوند و بیش از آنچه گناه کرده اند خود را آلوده نسازند.

ممکن است گفته شود که این آیه در عین حال مردم را به گناه تشویق می کند، زیرا وعده آمرزش "همه گناهان غیر از شرک" در آن داده شده است.

ص: ۴۱۰

۱- ۱) - افتراء از ماده فری (بر وزن فرد) در اصل به معنی قطع کردن است و از آنجا که اگر بخشی از چیز سالمی را قطع کنند، فاسد و خراب می شود به معنی هر کار خلاف و از جمله شرک و دروغ و تهمت می باشد.

ولی شک نیست که منظور از این وعده آمرزش، وعده بدون قید و شرط نیست بلکه افرادی را شامل می شود که یک نوع شایستگی از خود نشان بدهند، و همانطور که سابقاً هم اشاره کرده ایم، "مشیت" و خواست خداوند که در این آیه و آیات مشابه آن، ذکر شده به معنی "حکمت" الهی است، زیرا هرگز خواست خدا از حکمت او جدا نیست، و مسلماً حکمت او اقتضا نمی کند که بدون شایستگی، کسی را مورد عفو قرار دهد، بنا بر این جنبه تربیتی و سازندگی آیه به مراتب بیش از سوء استفاده هائی است که ممکن است از آن بشود.

اسباب بخشودگی گناهان

نکته قابل توجه اینکه آیه فوق، ارتباطی با مسئله توبه ندارد، زیرا توبه و بازگشت از گناه، همه گناهان حتی شرک را می شوید، بلکه منظور از آن امکان شمول عفو الهی نسبت به کسانی است که توفیق توبه نیافته اند، یعنی قبل از آنکه از کرده های خود پشیمان شوند و یا بعد از پشیمانی و قبل از جبران اعمال بد خویش از دنیا بروند.

توضیح اینکه: از آیات متعدد قرآن مجید استفاده می شود که وسایل آمرزش و بخشودگی گناه متعدد است که آنها را می توان در پنج موضوع خلاصه کرد:

۱- توبه و بازگشت بسوی خدا که توأم با پشیمانی از گناهان گذشته و تصمیم بر اجتناب از گناه در آینده و جبران عملی اعمال بد بوسیله اعمال نیک بوده باشد (آیاتی که بر این معنی دلالت دارد فراوان است) از جمله آیه: وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ :

"او است که توبه را از بندگان خود می پذیرد و گناهان را می بخشد" (۱).

۲- کارهای نیک فوق العاده ای که سبب آمرزش اعمال زشت می گردد،

ص: ۴۱۱

چنان که می فرماید: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ :

"کارهای نیک آثار پاره ای از گناهان را از بین می برد" (هود-۱۱۴).

۳- شفاعت که شرح آن در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۱۶۰ گذشت.

۴- پرهیز از گناهان "کبیره" که موجب بخشش گناهان "صغیره" می-گردد همانطور که شرح آن در ذیل آیات ۳۱ و ۳۲ از همین سوره گذشت.

۵- عفو الهی که شامل افرادی می شود که شایستگی آن را دارند، همانطور که در آیه مورد بحث بیان گردید.

مجددا یادآوری می کنیم که عفو الهی مشروط به مشیت او است و به این ترتیب یک مسئله عمومی و بدون قید و شرط نیست، و مشیت و اراده او تنها در مورد افرادی است که شایستگی خود را عملاً به نوعی اثبات کرده اند، و از اینجا روشن می شود که چرا شرک قابل عفو نیست، زیرا شرک ارتباط خود را از خداوند بکلی بریده است و مرتکب کاری شده که بر خلاف تمام اساس ادیان و نوامیس آفرینش است.

[سوره النساء (۴): آیات ۴۹ تا ۵۰]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُرَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۴۹) أُنظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ كَفَىٰ بِهِ
إِثْمًا مُّبِينًا (۵۰)

ترجمه:

۴۹- آیا ندیدی آنهایی را که خودستایی می کنند (این خودستاییها بی ارزش است) ولی خدا هر کس را بخواهد ستایش می کند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

۵۰- ببین چگونه به خدا دروغ می بندند و همین گناه آشکار (برای مجازات آنان) کافی است.

در بسیاری از تفاسیر اسلامی در ذیل آیه چنین نقل شده: که یهود و نصاری برای خود امتیازاتی قائل بودند و همانطور که در آیات قرآن نقل شده گاهی می گفتند "ما فرزندان خدائیم" و گاهی می گفتند: "بهشت مخصوص ما است و غیر از ما، در آن راهی ندارد" (آیه ۱۸ سوره مائده و آیه ۱۱۱ سوره بقره) آیات فوق نازل شد و به این پندارهای باطل پاسخ گفت.

تفسیر:

خودستایی

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ

(۱)

در این آیه اشاره به یکی از صفات نکوهیده شده که گریبانگیر بسیاری از افراد و ملتها می شود و آن خودستایی و خویشتن را پاک نشان دادن و فضیلت برای خود ساختن است، آیه می گوید: "آیا ندیدی کسانی را که خودستایی می کنند" ...

سپس می فرماید: "خداوند هر که را بخواهد می ستاید" (بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ).

و تنها او است که از روی حکمت و مشیت بالغه بدون کم و زیاد، افراد را طبق شایستگیهایی که دارند، مدح و ستایش می کند و هرگز به هیچ کس، سر سوزنی

ص: ۴۱۳

۱-۱) -یزکون از ماده "تزکیه" به معنی پاک شمردن و پاک معرفی کردن است، گاهی نیز به معنی پاک نمودن و تربیت کردن و رشد دادن نیز آمده است، و در حقیقت به معنی پاک نمودن است که اگر جنبه عملی داشته باشد پسندیده و اگر تنها با سخن و ادعا باشد نکوهیده است.

ستم نخواهد کرد (وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۱)).

در حقیقت فضیلت چیزی است که خداوند آن را فضیلت بداند نه آنچه خودستایان برای خود از روی خودخواهی قائل می شوند و به خویش و دیگران ستم می کنند.

گرچه روی سخن به قوم یهود و نصاری است که برای خود امتیازات بی دلیل و نادرستی قائل بودند و خود را برگزیده ملتها معرفی می کردند، گاهی می گفتند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً: "آتش دوزخ جز چند روزی ما را فرا نخواهد گرفت" (بقره-۸۰) و گاهی می گفتند: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ: "ما فرزندان و دوستان خدائیم" (مائده-۱۸) ولی مفهوم آن اختصاصی به قوم و جمعیتی ندارد بلکه تمام افراد و ملت‌هایی را که به این صفت نکوهیده گرفتارند شامل می شود.

قرآن در سوره نجم آیه ۳۲ صریحا خطاب به همه مسلمانان کرده، می گوید: فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى: "خودستایی مکنید، خداوند پرهیزکاران را بهتر می شناسد".

سرچشمه این کار همان عجب و غرور و خودبینی است که تدریجا به صورت خودستایی جلوه کرده و در مرحله نهایی سر از تکبر و برتری جویی در می آورد.

این عادت غلط که با نهایت تاسف در میان بسیاری از ملل و طبقات و افراد وجود دارد سرچشمه قسمت مهمی از نابسامانیهای اجتماعی، جنگها و استعمارها و تفوق طلبی ها است، تاریخ گذشته نشان می دهد که بعضی از ملل دنیا بر اثر همین احساس کاذب خود را برتر از ملل دیگر می دانستند و به همین جهت به خود حق می دادند که آنها را بنده و برده خویش سازند. عرب های جاهلی با تمام عقب افتادگی و فقر همه جانبه ای که داشتند خود را نژاد برتر! می شمردند، و در میان قبائل

ص: ۴۱۴

۱-۱) -فیتیل در لغت به معنی رشته بسیار باریکی است که در شکاف هسته خرما به چشم می خورد و کنایه از چیزهای بسیار کوچک است، و اصل آن از ماده "قتل" به معنی تاییدن می باشد.

آنها، هر یک خود را "قبیله برتر" می دانست.

در عصر اخیر مسئله تفوق طلبی نژاد آلمان و یا نژاد اسرائیل سرچشمه جنگهای جهانی و یا جنگهای منطقه ای شد.

در صدر اسلام نیز قوم یهود و نصاری نسبت به دیگران گرفتار چنین توهمی بودند و لذا به زحمت حاضر می شدند که در برابر حقایق اسلام تسلیم گردند. به همین جهت در آیه بعد، قرآن با شدت، این گونه توهمات و برتری طلبی ها را می کوبد و آن را یک نوع افترا و دروغ به خدا بستن و گناه بزرگ و آشکار معرفی می کند، و می فرماید: **أَنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ كَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا**: "بین این جمعیت چگونه با ساختن فضائل دروغین و نسبت دادن آنها به خدا، به پروردگار خویش دروغ می بندند، آنها اگر گناهی جز همین گناه نداشته باشند، برای مجازات آنان کافی است".

علی ع در خطبه معروف "همام" در باره صفات ممتاز پرهیزکاران چنین می گوید:

لا یرضون من اعمالهم القلیل و لا یستکثرون الکثیر فهم لانفسهم متهمون و من اعمالهم مشفقون اذا زکی احد منهم خاف مما یقال له فیقول انا اعلم بنفسی من غیری و ربی اعلم بی من نفسی اللهم لا- تؤاخذنی بما یقولون و اجعلنی افضل مما یظنون و اغفر لی ما لا یعلمون :

"آنها هرگز از اعمال کم خود راضی نیستند و هیچگاه اعمال زیاد خود را بزرگ نمی شمرند، آنها در همه حال خود را در برابر انجام وظایف متهم می شمرند و از اعمال خویش بیمناکند، هنگامی که کسی یکی از آنان را بستاید از آنچه در حق آنها می گوید، وحشت می کند و چنین می گوید: من به حال خود از دیگران آگاهترم، و خدا نسبت به من از من آگاهتر است، پروردگار! به این ستایشی که ستایشگران در حق من می کنند مرا مؤاخذه مکن و مرا از آنچه گمان می برند،

نیز برتر قرار ده و آنچه را که آنها از خطاهای من میدانند بر من ببخش!"

[سوره النساء (۴): آیات ۵۱ تا ۵۲]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا
(۵۱) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (۵۲)

ترجمه:

۵۱- آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) دارند (با این حال) به جبت و طاغوت (بت و بت پرستان) ایمان می آورند و به مشرکان می گویند آنها از کسانی که ایمان آورده اند هدایت یافته ترند؟! ۵۲- آنها کسانی هستند که خداوند ایشان را از رحمت خود دور ساخته و هر کس را خدا از رحمتش دور کند، یآوری برای او نخواهی یافت.

شان نزول:

بسیاری از مفسران در شان نزول آیات فوق چنین گفته اند که بعد از حادثه "احد" یکی از بزرگان یهود بنام "کعب بن اشرف" به اتفاق هفتاد نفر از یهودیان به سوی مکه آمد، تا با مشرکان مکه بر ضد پیامبر اسلام ص هم پیمان شوند و پیمانی را که با پیامبر اسلام ص داشتند بشکنند، "کعب" به منزل ابو سفیان وارد شد و ابو سفیان او را گرامی داشت و یهود در خانه های قریش بطور پراکنده میهمان شدند، یکی از اهل مکه به کعب گفت: شما اهل کتابید و محمد نیز دارای کتاب است، حقیقت این است که ما احتمال می دهیم این کار توطئه ای باشد که برای از بین بردن ما چیده شده است، اگر می خواهید با شما هم پیمان شویم نخستین شرط آن این است که در برابر این دو بت (اشاره به دو بت بزرگ کردند)، سجده کنید و به آنها ایمان بیاورید، آنان چنین کردند.

سپس "کعب" به اهل مکه پیشنهاد کرد که سی نفر از شما و سی نفر از ما

به کنار خانه کعبه برویم و شکم های خود را بر دیوار خانه کعبه بگذاریم و با پروردگار کعبه عهد کنیم که در نبرد با محمد کوتاهی نکنیم، این برنامه نیز انجام شد، و پس از پایان آن، ابو سفیان رو به کعب کرده، گفت: تو مرد دانشمندی هستی و ما بیسواد و درس نخوانده! به عقیده تو، "ما" و "محمد" کدام به حق نزدیکتریم، کعب گفت: آئین خود را برای من کاملاً تشریح کن ابو سفیان گفت:

ما برای حاجیان، شتران بزرگ قربانی می کنیم، و به آنها آب می دهیم، میهمان را گرمی میداریم، و اسیران را آزاد کرده، و صله رحم بجا می آوریم، و خانه پروردگار خود را آباد نگه می داریم، و بر گرد آن طواف می کنیم، و ما اهل حرم خدا سرزمین مکه ایم، ولی محمد از دین نیاکان خود دست برداشته، و قطع پیوند خویشاوندی کرده، و از حرم خدا و آئین کهن ما بیرون رفته، و آئین محمد آئینی است تازه و نوپا- کعب گفت: به خدا سوگند آئین شما از آئین محمد بهتر است!، در این هنگام آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

اشاره

سازشکاران

این آیه با توجه به شان نزولی که در بالا گفته شد، یکی دیگر از صفات ناپسند یهود را منعکس می کند که آنها برای پیشبرد اهدافشان آن چنان سازشکاری با هر جمعیتی نشان می دادند که حتی برای جلب نظر بت پرستان در برابر بتهای آنها سجده می کردند و آنچه را که در باره عظمت اسلام و صفات پیامبر ص دیده یا خوانده بودند زیر پا می گذاشتند، و حتی برای خوش آیند بت پرستان آئین خرافی و مملو از ننگ آنها را بر اسلام ترجیح می دادند، با اینکه اهل کتاب بودند و قدر مشترکشان با اسلام به مراتب بیش از بت پرستان بود، لذا آیه فوق به عنوان تعجب می گوید: "آیا ندیدی کسانی را که سهمی از کتاب خدا داشتند،

اما در برابر بت سجده کردند و به طغیانگران اظهار ایمان نمودند (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ).

به این هم قناعت نکردند، بلکه به کفار گفتند: راه شما از مسلمانان به هدایت نزدیکتر است (وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هُوَ لَا يَهْدِي مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا).

جبت و طاغوت

واژه "جبت" تنها در همین آیه از قرآن مجید به کار رفته، و اسم جامد است و هیچگونه مشتقاتی ندارد و می گویند در اصل یک لغت حبشی بوده که به معنی "سحر" یا "ساحر" و یا "شیطان" به کار می رفته، سپس در لغت عرب وارد شده و به همین معنی یا به معنی بت و هر معبودی غیر از خدا استعمال می شود، و گفته می شود که در اصل "جبس" بوده و سپس "س" آن تبدیل به "ت" شده است.

واژه "طاغوت" در هشت مورد از قرآن مجید به کار رفته و همانطور که در جلد اول این تفسیر صفحه ۲۰۷ ذیل آیه ۲۵۶ سوره بقره گفتیم، صیغه مبالغه (۱) از ماده طغیان به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است و به هر چیزی که موجب تجاوز از حد شود (از جمله بتها) گفته می شود، به همین جهت شیطان، بت، حاکم جبار و متکبر و هر معبودی غیر از خدا و هر مسیری که به غیر حق منتهی شود، طاغوت نامیده می شود، -این بود معنی دو واژه فوق به طور کلی.

اما در اینکه منظور از این دو کلمه در آیه مورد بحث چیست؟ مفسران تفسیرهای مختلفی دارند، بعضی گفته اند اینها نام دو بت بوده اند که جمعیت یهود در داستان فوق در برابر آن سجده کردند، و بعضی گفته اند: "جبت" در اینجا به معنی بت و طاغوت به معنی بت پرستان و یا حامیان بت است که به عنوان سخنگوی

ص: ۴۱۸

(۱- ۱) -تفسیر المنار جلد سوم صفحه ۳۵ و به عقیده بعضی مصدر است که به معنی وصفی و صیغه مبالغه به کار رفته است.

بتها مطالبی را از قول بت ها نقل کرده و به دروغ به آنها می بستند تا مردم را فریب دهند (۱) و این معنی با آنچه در شان نزول و تفسیر آیه گفته شد سازگارتر است زیرا یهود هم در برابر بتها سجده کردند و هم در برابر بت پرستان تسلیم شدند. سپس در آیه بعد، سرنوشت این گونه سازشکاران را بیان کرده می فرماید:

"آنها کسانی هستند که خدا آنان را از رحمت خود دور ساخته و کسی که خدا او را از رحمت خویش دور کند، هیچ یآوری برای او نخواهی یافت" (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا).

و همانطور که این آیه می گوید، یهود از سازشکاری های ننگین نتیجه ای نبردند و سرانجام با ناکامی گرفتار شکست شدند و پیش بینی قرآن در باره آنها به حقیقت پیوست.

آیات فوق گرچه در باره جمعیت خاصی نازل شده ولی مسلماً اختصاصی به آنها ندارد و تمام افراد سازشکار را که برای نیل به مقاصد پست، شخصیت و حیثیت خود و حتی ایمان و اعتقاد خویش را قربانی می کنند، شامل می شود، این گونه سازشکاران در دنیا و آخرت از رحمت خداوند دورند و غالباً با شکست مواجه می شوند.

جالب توجه اینکه روحیه ناپسند فوق در این قوم هنوز هم به شدت باقی است، و می بینیم برای رسیدن به اهداف خود، از هیچ گونه سازشکاری در تحت هر شرائطی روی گردان نیستند، و به همین دلیل گرفتار شکستها در طول تاریخ گذشته و امروز خود شده اند.

ص: ۴۱۹

اشاره

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ إِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (۵۳) أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۵۴) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (۵۵)

ترجمه:

۵۳- آیا آنها (یهود) سهمی در حکومت دارند (که بخواهند چنین قضاوتی کنند؟) در حالی که اگر چنین بود به مردم هیچ حقی نمی دادند (و همه چیز را در انحصار خود می گرفتند).

۵۴- با اینکه به مردم (پیامبر و خاندانش) در برابر آنچه خدا از فضلش به آنها بخشیده، حسد می ورزند (چرا حسد می ورزند) با اینکه به آل ابراهیم (که یهود از خاندان او هستند) کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها قرار دادیم.

۵۵- ولی جمعی از آنها به آن ایمان آوردند و جمعی ایجاد مانع در راه آن نمودند و شعله فروزان آتش دوزخ برای آنها کافی است.

تفسیر:

اشاره

در تفسیر دو آیه گذشته گفته شد که یهود به خاطر جلب توجه بت پرستان مکه گواهی دادند که بت پرستی قریش از خداپرستی مسلمانان بهتر است! و حتی خود آنان در مقابل بتها سجده کردند!، در این آیات این نکته یادآوری شده که قضاوت آنان به دو دلیل فاقد ارزش و اعتبار است:

۱- آنها (یهود) از نظر موقعیت اجتماعی، آن ارزش را ندارند که بتوانند بین افراد قضاوت و حکومت کنند و هرگز مردم حق حکومت و قضاوت در میان خود را به آنها واگذار نکرده اند تا آنها بتوانند دست به چنین کاری بزنند (أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ).

به علاوه آنها هیچگاه شایستگی حکومت مادی و معنوی بر مردم را ندارند، زیرا آن چنان روح انحصارطلبی بر آنان چیره شده که اگر چنان موقعیتی را پیدا کنند به هیچکس، هیچ حقی، نخواهند داد، و همه امتیازات را در بست به خودشان تخصیص می دهند! (فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا) (۱).

بنا بر این با توجه به اینکه قضاوت یهود از چنین روحیه ای سرچشمه گرفته که همواره حق را به خود یا به کسانی می دهند که در مسیر منافع آنها باشند مسلمانان هرگز نباید از این گونه سخنان، نگرانی بخود راه دهند.

۲- این گونه قضاوت‌های نادرست از حسادت آنها نسبت به پیامبر ص و خاندانش سرچشمه می گیرد و به همین دلیل بی ارزش است، آنها بر اثر ظلم و ستم و کفران نعمت، مقام نبوت و حکومت را از دست دادند، و به همین جهت مایل نیستند این موقعیت الهی به دست هیچکس سپرده شود، و لذا نسبت به پیامبر اسلام ص و خاندانش که مشمول این موهبت الهی شده اند حسد می ورزند، و با آن گونه قضاوت‌های بی اساس می خواهند آبی بر شعله های آتش حسد خویش بپاشند (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

سپس می فرماید: چرا از اعطای چنین منصبی به پیامبر اسلام ص و خاندان بنی هاشم تعجب و وحشت می کنید و حسد می ورزید در حالی که خداوند به شما و دودمان آل ابراهیم، کتاب آسمانی و حکمت و دانش و حکومت پهناوری (همچون حکومت موسی و سلیمان و داود) داد، اما متأسفانه شما مردم ناخلف آن سرمایه های معنوی و مادی پر ارزش را بر اثر شرارت و قساوت از دست دادید (فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا).

ص: ۴۲۱

۱- ۱) - "نقیر" از ماده نقر (بر وزن فقر) به معنی کوبیدن چیزی است که منتهی به ایجاد حفره و سوراخ شود و منقار را نیز به همین دلیل منقار گفته اند و بعضی می گویند: نقیر همان گودی بسیار کوچکی است که در پشت هسته خرما به چشم می خورد و معمولاً کنایه از امور بسیار کوچک می باشد.

از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از "ناس" در *أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ* پیامبر اسلام و خاندان او است، زیرا ناس به معنی جمعی از مردم است، و اطلاق آن بر یک نفر (تنها شخص پیامبر) ما دامی که قرینه ای در کار نباشد جایز نیست (۱) به علاوه کلمه آل ابراهیم (خاندان ابراهیم) قرینه دیگری است که منظور از ناس، پیامبر اسلام و خاندان او است، زیرا از قرینه مقابله، چنین استفاده می شود که ما اگر به خاندان بنی هاشم چنین موقعیتی را دادیم تعجب ندارد، زیرا به خاندان ابراهیم نیز بر اثر شایستگی، آن همه موقعیت معنوی و مادی بخشیدیم.

در روایات متعددی که در منابع اهل تسنن و شیعه آمده است تصریح شده که منظور از "ناس" خاندان پیامبر ص می باشد:

از امام باقر ع در ذیل این آیه چنین نقل شده است که فرمود: خداوند در خاندان ابراهیم پیامبران و انبیاء و پیشوایان قرار داد (سپس به یهود خطاب می کند) چگونه حاضرید در برابر آن اعتراف کنید، اما در باره آل محمد ص انکار می نمائید (۲).

و در روایت دیگری از امام صادق ع می خوانیم که در باره این آیه سؤال کردند فرمود:

نحن المحسودون: یعنی مائیم که در مورد حسد دشمنان قرار گرفته ایم (۳).

و در تفسیر در المنثور از ابن منذر، و طبرانی از ابن عباس، نقل شده است که در باره این آیه می گفت: منظور از "ناس" در این آیه مائیم نه دیگران. سپس قرآن در آیه بعدی میگوید: "جمعی از مردم آن زمان به کتاب آسمانی که بر آل ابراهیم نازل شده بود ایمان آوردند و بعضی دیگر نه تنها ایمان

ص: ۴۲۲

۱-۱) - کلمه "ناس" اسم جمع است و ضمیر جمع که در آیه به آن برگشته نیز این معنی را تایید می کند.
۲-۲ و ۳) - تفسیر برهان جلد اول صفحه ۳۷۶-و در تفسیر روح المعانی نیز حدیثی به همین مضمون نقل شده است (روح المعانی جلد پنجم صفحه ۵۲)

نیاوردند بلکه در راه پیشرفت آن ایجاد مانع کردند و شعله فروزان آتش دوزخ برای آنها کافی است" (فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا).

همچنین کسانی که به این کتاب آسمانی که بر پیامبر اسلام ص نازل گردیده کفر می ورزند نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

حسدها، در جنایات

"حسد" که در فارسی از آن تعبیر به "رشک" می کنیم به معنی آرزوی زوال نعمت از دیگران است، خواه آن نعمت به حسود برسد یا نرسد، بنا بر این کار حسود در ویران کردن و آرزوی ویران شدن متمرکز می شود، نه اینکه آن سرمایه و نعمت حتماً به او منتقل گردد.

حسد سرچشمه بسیاری از نابسامانیهای اجتماعی است از جمله اینکه:

۱- حسود تمام یا بیشتر نیروها و انرژیهای بدنی و فکری خود را که باید در راه پیشبرد اهداف اجتماعی به کار برد در مسیر نابودی و ویران کردن آنچه هست صرف می کند، و ازین رو هم سرمایه های وجودی خود را از بین برده و هم سرمایه های اجتماعی را.

۲- حسد انگیزه قسمتی از جنایات دنیا است و اگر عوامل و علل اصلی قتلها، دزدیها، تجاوزها و مانند آن را بررسی کنیم خواهیم دید که قسمت قابل توجهی از آنها از عامل حسد مایه می گیرد، و شاید بخاطر همین است که آن را به شراره ای از آتش تشبیه کرده اند که می تواند موجودیت حسود و یا جامعه ای را که در آن زندگی می کند به خطر بیندازد.

یکی از دانشمندان می گوید "حسد و بدخواهی" از خطرناکترین صفات است

و باید آن را به منزله موحشرین دشمن سعادت تلقی کرد و در دفع آن کوشید.

جوامعی که افراد آن را اشخاص حسود و تنگ نظر تشکیل می دهند جوامعی عقب افتاده هستند، زیرا همانطور که گفتیم حسود همیشه می کوشد تا دیگران را به عقب بکشد و این درست بر خلاف روح تکامل و ترقی است.

۳- از همه اینها گذشته حسد اثرات بسیار نامطلوبی روی جسم و سلامت انسان می گذارد، و افراد حسود معمولا افرادی رنجور و از نظر اعصاب و دستگامهای مختلف بدن غالبا ناراحت و بیمارند، زیرا امروز این حقیقت مسلم شده که بیماریهای جسمانی در بسیاری از موارد عامل روانی دارند، و در طب امروز بحثهای مشروحی تحت عنوان بیماریهای "روان تنی" دیده می شود که به این قسمت از بیماریها اختصاص دارد.

جالب اینکه در روایات پیشوایان اسلام روی این موضوع تکیه شده است:

در روایتی از علی ع می خوانیم

صحة الجسد من قلة الحسد "تندرستی از کمی حسد است" و در جای دیگر میفرماید:

"

العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد: عجیب است که حسودان از سلامت جسم خود بکلی غافلند "و حتی در پاره ای از احادیث می خوانیم که حسد پیش از آنکه به محسود زیان برساند از حسود شروع می کند، و تدریجا او را به قتل می رساند! ۴- از نظر معنوی حسد نشانه کمبود شخصیت و نادانی و کوتاه فکری و ضعف و نقص ایمان است، زیرا حسود در واقع خود را ناتوان تر از آن می بیند که به مقام محسود و بالاتر از آن برسد و لذا سعی می کند محسود را به عقب برگرداند، به علاوه او عملا به حکمت خداوند که بخشنده اصلی این نعمتها است معترض است و نسبت به اعطای نعمت به افراد از طرف خداوند ایراد دارد، و لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم

□

الحسد اصله من عمی القلب و الجحود لفضل الله تعالی و هما جناحان للكفر و بالحسد وقع ابن آدم فی حسره الابد و هلك

مهلكا لا ینجو منه ابدا":

"حسد و بدخواهی از تاریکی قلب و کوردلی است و از انکار نعمتهای خدا به افراد سرچشمه می گیرد، و این دو (کوردلی و ایراد بر بخشش خدا) دو بال کفر هستند، به سبب حسد بود که فرزند آدم در یک حسرت جاودانی فرو رفت و به هلاکتی افتاد که هرگز از آن رهایی نمی یابد" (۱).

قرآن مجید میگوید: نخستین قتل و کشتاری که در روی زمین واقع شد عامل آن حسد بود (۲).

و در نهج البلاغه از علی ع، نقل شده که فرمود

ان الحسد یا کل الایمان کما تاکل النار الحطب": "حسد تدریجا ایمان را می خورد همانطور که آتش هیزم را تدریجا از بین می برد" (۳).

چه اینکه شخص حسود تدریجا سوء ظنش به خدا و حکمت و عدالت او بیشتر می شود و همین سوء ظن است که او را از وادی ایمان بیرون می کشد.

زیانهای معنوی و مادی، فردی، اجتماعی حسد فوق العاده زیاد است و آنچه گفتیم در حقیقت فهرستی از آن به شمار می رود.

ص: ۴۲۵

۱-۱) - مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۳۲۷.

۲-۲) - مائده آیه ۲۷.

۳-۳) - نهج البلاغه خطبه ۸۶.

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا (۵۶) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدَاهُمْ فِيهَا مِنْ أَوْجِاقٍ مُطَهَّرَةٍ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (۵۷)

ترجمه:

۵۶- کسانی که به آیات ما کافر شدند بزودی آنها را در آتشی وارد می کنیم که هر گاه پوستهای تن آنها (در آن) بریان گردد (و بسوزد) پوستهای دیگری به جای آن قرار می دهیم تا کيفر را بچشند، خداوند توانا و حکیم است (و روی حساب کيفر می دهد).

۵۷- آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به زودی آنها را در باغهایی از بهشت وارد می کنیم که نهرها از زیر درختان آن جاری است، و همیشه در آن خواهند ماند، و همسرانی پاکیزه برای آنها خواهد بود، و آنها را در سایه هایی که قطع نمی شود داخل می کنیم.

تفسیر:

در تعقیب آیات گذشته، در این دو آیه سرنوشت افراد با ایمان و بی ایمان تشریح شده است، آیه نخست می گوید: "کافران را به آتش می افکنیم و هر زمان پوستهای تن آنها سوخته شود پوستهای دیگری بر آنها می رویانیم تا به حد کافی مجازات پروردگار را بچشند".

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ) (۱)

ص: ۴۲۶

۱- ۱) - "نصلیهم" از ماده "صلی" به معنی در آتش افکندن و به آتش سوختن و یا گرم شدن با آتش است و "نضجت" از ماده "نضج" به معنی بریان شدن است.

علت این تبدیل پوستها ظاهرا این است که به هنگام سوخته شدن پوست ممکن است درد کمتر احساس شود اما برای اینکه مجازات آنها تخفیف نیاید و درد و الم را کاملا احساس کنند پوستهای تازه ای بر بدن آنها می روید و این نتیجه اصرار در زیر پا گذاشتن حق و عدالت و انحراف از فرمان خدا است.

و در پایان آیه می فرماید: "خداوند نسبت به انجام این گونه مجازاتها هم قادر و توانا است و هم حکیم است و روی حساب کیفر می دهد" (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا). و در آیه بعد "به افرادی که ایمان و عمل صالح دارند وعده می دهد که بزودی در باغهای بهشت که نهرها از پای درختانش جریان دارد زندگی خواهند داشت، یک زندگی جاویدان و ابدی علاوه بر این، همسران پاکیزه ای به آنها می دهد که مایه آرامش روح و جسم آنها است و در زیر سایه درختانی زندگی خواهند کرد که بر خلاف سایه های ناپایدار این جهان همیشگی است و هیچگاه بادهای داغ، و سوز سرما، به آن راه ندارد" (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَرْوَاحٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا) (۱).

نکته:

اشاره

از مطالب قابل توجهی که از مقایسه این دو آیه با هم استفاده می شود، گسترش رحمت الهی و پیشی گرفتن رحمت او بر غضب او است، زیرا در آیه نخست وعده مجازات کافران را با کلمه "سوف" ذکر کرده در حالی که وعده پاداش افراد با ایمان را در آیه دوم با کلمه "س" (سَنُدْخِلُهُمْ) بیان نموده است و همانطور که در ادبیات

ص: ۴۲۷

۱- ۱) -ظلیل از ماده ظل به معنی سایه است و در اینجا برای تاکید به کار رفته است، زیرا ظل ظلیل مجموعاً معنی "سایه سایه دار" می دهد و آن کنایه از یک سایه کامل و همیشگی و مرفه است.

عربی گفته شده است "سوف" معمولا برای آینده دور و "س" برای آینده نزدیک به کار می رود، با اینکه می دانیم هر دو آیه مربوط به عالم رستاخیز است، و مجازات بدکاران و پاداش نیکوکاران در آن جهان از نظر فاصله زمانی نسبت به ما یکسان است.

این تفاوت تعبیر برای این است که اشاره ای به سرعت و وسعت رحمت خدا و دوری و محدودیت خشم پروردگار بوده باشد، و این مانند همان تعبیری است که در دعاها می خوانیم: یا من سبقت رحمته غضبه: "ای کسی که رحمت تو بر غضبت پیشی گرفته است".

سؤال:

ممکن است بعضی ایراد کنند که آیات فوق می گوید هنگامی که پوست تن بدکاران می سوزد ما پوستهای تازه ای بجای آن قرار می دهیم تا کیفر الهی را بچشند در حالی که پوستهای اصلی گناهکارند و مجازات پوستهای تازه با اصل عدالت سازگار نیست؟

پاسخ:

عین همین پرسش را "ابن ابی العوجاء" مرد مادی معروف معاصر امام صادق ع از آن حضرت پرسید و پس از تلاوت آیه فوق گفت: ما ذنب الغیر: یعنی گناه آن پوستهای دیگر چیست؟ امام پاسخی کوتاه و پر معنی به او داد و گفت:

هی هی و هی غیرها یعنی پوستهای نو همان پوستهای سابق و در عین حال غیر آن است!.

ابن ابی العوجاء که می دانست در این عبارت کوتاه سری نهفته شده است، گفت: مثل لی فی ذلک شیئا من امر الدنیا: "در این زمینه مثالی برای من بزن" امام گفت:

أرایت لو ان رجلا اخذ لبنة فکسرها، ثم ردها فی ملبنها، فهی

هی، و هی غیرها: "این همانند آن است که کسی خستی را بشکند و خرد کند، دو مرتبه آن را در قالب بریزد و به صورت خشت تازه ای درآورد، این خشت دوم همان خشت اول است و در عین حال خشت نوی می باشد" (ماده اصلی محفوظ است و تنها صورت آن تغییر کرده است) (۱).

از این روایت استفاده می شود که پوستهای جدید از همان مواد پوستهای پیشین تشکیل می گردد.

ضمناً باید توجه داشت که پاداش و کیفر در حقیقت ارتباط با روح و قوه درک انسان دارد، و جسم همواره وسیله ای است برای انتقال پاداش و کیفر به روح انسان.

[سوره النساء (۴): آیه ۵۸]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا
بَصِيرًا (۵۸)

ترجمه:

۵۸- خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبان آن برسانید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید از روی عدالت داوری کنید، خداوند پند و اندرزهای خوبی به شما می دهد، خداوند شنوا و بیناست.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر اسلامی نقل شده که این آیه زمانی نازل گردید که پیامبر ص با پیروزی کامل وارد شهر مکه گردید، عثمان بن طلحه را که کلیددار خانه کعبه بود احضار کرد و کلید را از او گرفت، تا درون خانه کعبه را از وجود بتها پاک سازد، عباس عموی پیامبر ص پس از انجام این مقصود تقاضا کرد که پیامبر ص با تحویل کلید خانه خدا به او، مقام کلیدداری بیت الله که در میان عرب یک مقام برجسته و شامخ بود، به او سپرده شود (گویا عباس میل

ص: ۴۲۹

داشت از نفوذ اجتماعی و سیاسی برادرزاده خود به نفع شخص خویش استفاده کند) ولی پیامبر ص بر خلاف این تقاضا پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بتها در خانه را بست و کلید را به "عثمان بن طلحه" تحویل داد، در حالی که آیه مورد بحث را تلاوت می نمود **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا ... (۱)**

تفسیر:

اشاره

دو قانون مهم اسلامی

آیه فوق گرچه همانند بسیاری از آیات در مورد خاصی نازل شده ولی بدیهی است یک حکم عمومی و همگانی از آن استفاده می شود، و صریحا می گوید:

"خداوند به شما فرمان میدهد که امانتها را به صاحبان آنها بدهید." روشن است امانت معنی وسیعی دارد و هر گونه سرمایه مادی و معنوی را شامل می شود و هر مسلمانی طبق صریح این آیه وظیفه دارد که در هیچ امانتی نسبت به هیچکس (بدون استثناء) خیانت نکند، خواه صاحب امانت، مسلمان باشد یا غیر مسلمان، و این در واقع یکی از مواد "اعلامیه حقوق بشر در اسلام" است که تمام انسان ها در برابر آن یکسانند، قابل توجه اینکه در شان نزول فوق، امانت تنها یک امانت مادی نبود و طرف آن هم یک نفر مشرک بود.

در قسمت دوم آیه، اشاره به دستور مهم دیگری شده و آن مسئله "عدالت در حکومت" است.

آیه می گوید خداوند نیز به شما فرمان داده که به هنگامی که میان مردم قضاوت و حکومت می کنید، از روی عدالت حکم کنید

ص: ۴۳۰

۱-۱) - بعضی از مفسران معتقدند که آیه قبل از فتح مکه نازل شده و شان نزول فوق را صحیح میدانند ولی چه شان نزول فوق صحیح باشد چه نباشد، تاثیری در قانون مهمی که از آیه استفاده می شود ندارد.

(وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ).

سپس برای تاکید این دو فرمان مهم میگوید: "خداوند پند و اندرزهای خوبی بشما میدهد" (إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ) باز تاکید می کند و می گوید: "در هر حال خدا مراقب اعمال شما است، هم سخنان شما را می شنود و هم کارهای شما را می بیند" (إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا) این قانون نیز، یک قانون کلی و عمومی است و هر نوع داوری و حکومت را چه در امور بزرگ و چه در امور کوچک بوده باشد شامل می شود، تا آنجا که در احادیث اسلامی می خوانیم: روزی دو کودک خردسال، هر کدام خطی نوشته بود، و برای داوری در میان آنها و انتخاب بهترین خط به حضور امام حسن ع رسیدند، علی ع که ناظر این صحنه بود فوراً به فرزندش گفت:

یا بنی انظر کیف تحکم فان هذا حکم و الله سالک عنه یوم القیامه! "فرزندم! درست دقت کن، چگونه داوری می کنی، زیرا این خود یک نوع قضاوت است و خداوند در روز قیامت در باره آن از تو سؤال میکند!" (۱) این دو قانون مهم اسلامی (حفظ امانت و عدالت در حکومت) زیربنای یک جامعه سالم انسانی است و هیچ جامعه ای خواه مادی یا الهی بدون اجرای این دو اصل، سامان نمی یابد.

اصل اول می گوید: اموال، ثروتها، پستها، مسئولیتها، سرمایه های انسانی، فرهنگها و میراثهای تاریخی همه امانتهای الهی است که بدست افراد مختلف در اجتماع سپرده می شود، و همه موظفند که در حفظ این امانات و تسلیم کردن آن به - صاحبان اصلی آن بکوشند، و به هیچ وجه در این امانتها خیانت نشود.

از طرفی همیشه در اجتماعات، برخوردها و تضادها و اصطکاک منافع وجود دارد که باید با حکومت عادلانه، حل و فصل شود تا هر گونه تبعیض و امتیاز نابجا و ظلم و ستم از جامعه برچیده شود.

ص: ۴۳۱

همانطور که در بالا گفته شد، امانت منحصر به اموالی که مردم به یکدیگر می سپارند نیست، بلکه دانشمندان نیز در جامعه امانت دارانی هستند که موظفند حقایق را کتمان نکنند، حتی فرزندان انسان امانتهای الهی هستند که اگر در تعلیم و تربیت آنان کوتاهی شود، خیانت در امانت شده، و از آن بالاتر وجود و هستی خود انسان و تمام نیروهایی که خدا به او داده است امانت پروردگارند که انسان موظف است در حفظ آنها بکوشد، در حفظ سلامت جسم و سلامت روح و نیروی سرشار جوانی و فکر و اندیشه کوتاهی نکند و لذا نمی تواند دست به انتحار و یا ضرر به - خویشتن بزند، حتی از بعضی از احادیث اسلامی استفاده می شود که علوم و اسرار و ودایع امامت که هر امامی باید به امام بعد بسپارد در آیه فوق داخل است (۱).

قابل توجه اینکه در آیه فوق، مسئله "ادای امانت"، بر "عدالت"، مقدم داشته شده، این موضوع شاید به خاطر آن است که مسئله عدالت در داورى، همیشه در برابر خیانت لازم می شود، زیرا اصل و اساس این است که همه مردم امین باشند، ولی اگر فرد یا افرادی از این اصل منحرف شدند نوبت به عدالت می رسد که آنها را به وظیفه خود آشنا سازد.

اهمیت امانت و عدالت در اسلام

در منابع اسلامی به قدری در باره این موضوع تاکید شده که در مورد سایر احکام کمتر دیده می شود، احادیث کوتاه زیر روشنگر این واقعیت است:

۱- از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شیء اعتاده فلو ترکه استوحش و لکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته :

"(تنها) نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید، زیرا ممکن است

ص: ۴۳۲

عادتی برای آنها شده باشد که از ترک آن ناراحت شوند، ولی نگاه به راستگویی در سخن و اداء امانت آنها کنید (۱).

۲- در حدیث دیگری از امام صادق ع نقل شده که فرمود: اگر علی ع آن همه مقام در نزد پیامبر ص پیدا کرد به خاطر راستگویی در سخن و اداء امانت بود (۲).

۳- در حدیث دیگری از امام صادق ع نیز نقل شده که به یکی از دوستان خود فرمود:

ان ضارب علی بالسيف و قاتله، لو ائتمنی و استنصحنی و استشارنی ثم قبلت ذلک منه لادیت الیه الامانه :

"اگر قاتل علی ع امانتی پیش من می گذاشت و یا از من نصیحتی می خواست و یا با من مشورتی می کرد و من آمادگی خود را برای این امور اعلام می داشتم، قطعاً حق امانت را ادا می نمودم" (۳).

۴- در روایاتی که در منابع شیعه و اهل تسنن از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده این گفتار بزرگ می درخشد:

"

آیه المنافق ثلاث اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا ائتمن خان :

"نشانه منافق سه چیز است دروغگویی، پیمان شکنی، و خیانت در امانت" (۴).

۵- پیغمبر اکرم ص به علی ع فرمود: "هنگامی که طرفین نزاع نزد تو می آیند حتی در نگاه کردن به آن دو، و مقدار و چگونگی سخنان که به آنها می گویی، مساوات و عدالت را رعایت کن" (۵).

سو بین الخصمین فی لحظک و لفظک (۵).

ص: ۴۳۳

۱- ۱ و ۲ و ۳) - نور الثقلین جلد اول صفحه ۴۹۶.

۲- ۴) - صحیح ترمذی و نسایی بنا بنقل المنار، همین مضمون در سفینه البحار نیز آمده است.

۳- ۵) - مجمع البیان جلد سوم صفحه ۶۴.

-۴

-۵

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹)

ترجمه:

۵۹- ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را، و هر گاه در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

تفسیر:

اشاره

این آیه و چند آیه بعد، در باره یکی از مهمترین مسائل اسلامی، یعنی مسئله رهبری بحث می کند و مراجع واقعی مسلمین را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می سازد.

نخست به مردم با ایمان دستور می دهد که از خداوند اطاعت کنند، بدیهی است برای یک فرد با ایمان همه اطاعتها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود، و هر گونه رهبری باید از ذات پاک او سرچشمه گیرد، و طبق فرمان او باشد، زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی او است، و هر گونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ).

در مرحله بعد، فرمان به پیروی از پیامبر ص می دهد، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس، سخن نمی گوید، پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خدا است، و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است، بنا بر این اطاعت از خداوند، مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات او است،

ولی اطاعت از پیامبر ص مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعه بالذات است، و پیامبر ص واجب الاطاعه بالغیر و شاید تکرار اطیعوا در آیه اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت دارد (و اطیعوا الرسول) و مرحله سوم فرمان به اطاعت از اولوا الامر می دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم است.

اولوا الامر چه کسانی هستند؟!

در باره اینکه منظور از اولوا الامر چیست در میان مفسران اسلام سخن بسیار است که می توان آن را در چند جمله خلاصه کرد:

۱- جمعی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از "اولوا الامر" زمامداران و حکام و مصادر در امورند، در هر زمان و در هر محیط، و هیچگونه استثنایی برای آن قائل نشده اند و نتیجه آن این است که مسلمانان موظف باشند از هر حکومتی به هر شکل پیروی کنند، حتی اگر حکومت مغول باشد.

۲- بعضی دیگر از مفسران مانند نویسنده تفسیر المنار و تفسیر فی ظلال القرآن و بعضی دیگر معتقدند که منظور از اولوا الامر نمایندگان عموم طبقات، حکام و زمامداران و علما و صاحب منصبان در تمام شئون زندگی مردم هستند، اما نه بطور مطلق و بدون قید و شرط بلکه اطاعت آنها مشروط به این است که بر خلاف احکام و مقررات اسلام نبوده باشد.

۳- به عقیده بعضی دیگر منظور از "اولی الامر" زمامداران معنوی و فکری یعنی علما و دانشمندانند، دانشمندانی که عادل باشند و به محتویات کتاب و سنت آگاهی کامل داشته باشند.

۴- بعضی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از این کلمه منحصرآ خلفای چهارگانه نخستینند، و غیر آنها را شامل نمی شود، و بنا بر این در اعصار دیگر

اولی الامر وجود خارجی نخواهد داشت.

۵- بعضی دیگر از مفسران، اولوا الامر را به معنی صحابه و یاران پیامبر ص میدانند.

۶- احتمال دیگری که در تفسیر اولوا الامر گفته شده این است که منظور فرماندهان لشکر اسلامند.

۷- همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از "اولوا الامر"، امامان معصوم می باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر ص به آنها سپرده شده است، و غیر آنها را شامل نمی شود، و البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند، با شروط معینی اطاعت آنها لازم است نه به خاطر اینکه اولوا الامرند، بلکه به خاطر اینکه نمایندگان اولوا الامر می باشند.

اکنون به بررسی تفاسیر فوق به طور فشرده می پردازیم:

شک نیست که تفسیر اول به هیچ وجه با مفهوم آیه و روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و ممکن نیست که پیروی از هر حکومتی بدون قید و شرط در ردیف اطاعت خدا و پیامبر ص باشد، و به همین دلیل علاوه بر مفسران شیعه، مفسران بزرگ اهل تسنن نیز آن را نفی کرده اند.

و اما تفسیر دوم نیز با اطلاق آیه شریفه سازگار نیست، زیرا آیه اطاعت اولوا الامر را بدون قید و شرط لازم و واجب شمرده است.

تفسیر سوم یعنی تفسیر اولوا الامر به علما و دانشمندان عادل و آگاه از کتاب و سنت نیز با اطلاق آیه سازگار نیست، زیرا پیروی از علما و دانشمندان، شرائطی دارد از جمله اینکه گفتار آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، بنا بر این اگر آنها مرتکب اشتباهی شوند (چون معصوم نیستند و اشتباه می کنند) و یا به هر علت دیگر از حق منحرف شوند، اطاعت آنها لازم نیست، در صورتی که آیه اطاعت اولوا الامر را به طور مطلق، همانند اطاعت پیامبر ص، لازم شمرده است، به علاوه اطاعت

از دانشمندان در احکامی است که از کتاب و سنت استفاده کرده اند بنا بر این چیزی جز اطاعت خدا و پیامبر ص نخواهد بود، و نیازی به ذکر ندارد.

تفسیر چهارم (منحصر ساختن به خلفای چهارگانه نخستین) مفهومی است که امروز مصداقی برای اولوا الامر در میان مسلمانان وجود نداشته باشد، به علاوه هیچگونه دلیلی برای این تخصیص در دست نیست.

تفسیر پنجم و ششم یعنی اختصاص دادن به صحابه و یا فرماندهان لشکر نیز همین اشکال را دارد یعنی هیچگونه دلیلی بر این تخصیص نیز در دست نیست.

جمعی از مفسران اهل تسنن مانند "محمد عبده" دانشمند معروف مصری به پیروی از بعضی از کلمات مفسر معروف "فخر رازی" خواسته اند، احتمال دوم (اولوا الامر همه نمایندگان طبقات مختلف جامعه اسلامی اعم از علماء، حکام و نمایندگان طبقات دیگر است) را با چند قید و شرط بپذیرند، از جمله اینکه مسلمان باشند (آن چنان که از کلمه "منکم" در آیه استفاده می شود) و حکم آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، و از روی اختیار حکم کنند نه اجبار، و موافق با مصالح مسلمین حکم نمایند، و از مسائلی سخن گویند که حق دخالت در آن داشته باشند (نه مانند عبادات که مقررات ثابت و معینی در اسلام دارند) و در مسئله ای که حکم می کنند، نص خاصی از شرع نرسیده باشد و علاوه بر همه اینها به طور اتفاق نظر بدهند.

و از آنجا که آنها معتقدند مجموع امت یا مجموع نمایندگان آنها گرفتار اشتباه و خطا نمی شوند و به عبارت دیگر مجموع امت معصومند، نتیجه این شروط آن می شود که اطاعت از چنین حکمی به طور مطلق و بدون هیچگونه قید و شرط همانند اطاعت از پیامبر ص لازم باشد، (و نتیجه این سخن حجت بودن "اجماع" است) ولی باید توجه داشت که این تفسیر نیز اشکالات متعددی دارد، زیرا:

اولا- اتفاق نظر در مسائل اجتماعی در موارد بسیار کمی روی می دهد، و بنا بر این یک بلا تکلیفی و نابسامانی در غالب شئون مسلمین بطور دائم وجود خواهد داشت، و اگر آنها نظریه اکثریت را بخواهند بپذیرند، این اشکال پیش می آید

که اکثریت هیچگاه معصوم نیست، و بنا بر این اطاعت از آن به طور مطلق لازم نمی باشد.

ثانیا- در علم اصول ثابت شده، که هیچگونه دلیلی بر معصوم بودن "مجموع امت"، منهای وجود امام معصوم، در دست نیست.

ثالثا- یکی از شرائطی که طرفداران این تفسیر ذکر کرده بودند این بود که حکم آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، باید دید تشخیص این موضوع که حکم مخالف سنت است یا نیست با چه اشخاصی است، حتما با مجتهدان و علمای آگاه از کتاب و سنت است، و نتیجه این سخن آن خواهد بود که اطاعت از اولوا الامر بدون اجازه مجتهدان و علماء جایز نباشد، بلکه اطاعت آنها بالاتر از اطاعت اولوا الامر باشد و این با ظاهر آیه شریفه سازگار نیست.

درست است که آنها علما و دانشمندان را نیز جزء اولوا الامر گرفته اند، ولی در حقیقت مطابق این تفسیر علما و مجتهدان به عنوان ناظر و مرجع عالیتر از سایر نمایندگان طبقات شناخته شده اند نه مرجعی در ردیف آنها، زیرا علما و دانشمندان باید بر کار دیگران از نظر موافقت با کتاب و سنت نظارت داشته باشند و به این ترتیب مرجع عالی آنها خواهند بود و این با تفسیر فوق سازگار نیست.

بنا بر این تفسیر فوق از جهات متعددی مواجه با اشکال است.

و تنها تفسیری که از اشکالات گذشته سالم می ماند تفسیر هفتم یعنی تفسیر اولوا الامر به رهبران و امامان معصوم است، زیرا این تفسیر با اطلاق وجوب اطاعت که از آیه فوق استفاده می شود کاملا سازگار است، چون مقام "عصمت" امام، او را از هر گونه خطا و اشتباه و گناه حفظ می کند، و به این ترتیب فرمان او همانند فرمان پیامبر ص بدون هیچگونه قید و شرطی واجب الاطاعه است، و سزاوار است که در ردیف اطاعت او قرار گیرد و حتی بدون تکرار "اطیعوا" عطف بر "رسول" شود.

جالب توجه اینکه بعضی از دانشمندان معروف اهل تسنن از جمله مفسر

معروف فخر رازی در آغاز سخنش در ذیل این آیه، به این حقیقت اعتراف کرده، می گوید:

"کسی که خدا اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم بشمرد حتما باید معصوم باشد، زیرا اگر معصوم از خطا نباشد به هنگامی که مرتکب اشتباهی می شود خداوند اطاعت او را لازم شمرده، و پیروی از او را در انجام خطا لازم دانسته، و این خود یک نوع تضاد در حکم الهی ایجاد می کند، زیرا از یک طرف انجام آن عمل ممنوع است، و از طرف دیگر پیروی از "اولوا الامر" لازم است، و این موجب اجتماع "امر" و "نهی" می شود.

بنا بر این از یک طرف می بینیم خداوند اطاعت فرمان اولوا الامر را بدون هیچ قید و شرط لازم دانسته و از طرف دیگر اگر اولوا الامر معصوم از خطا نباشند چنین فرمانی صحیح نیست، از این مقدمه چنین استفاده می کنیم که اولوا الامر که در آیه فوق به آنها اشاره شده حتما باید معصوم بوده باشند" (۱).

فخر رازی سپس چنین ادامه می دهد که این معصوم یا مجموع امت است و یا بعضی از امت اسلام، احتمال دوم قابل قبول نیست، زیرا ما باید این بعض را بشناسیم و به او دسترس داشته باشیم، در حالی که چنین نیست و چون این احتمال از بین برود، تنها احتمال اول باقی می ماند که معصوم مجموع این امت است، و این خود دلیلی است بر اینکه اجماع و اتفاق امت حجت و قابل قبول است، و از دلائل معتبر محسوب می شود" (۲).

همانطور که می بینیم فخر رازی با اینکه معروف به اشکال تراشی در مسائل مختلف علمی است دلالت آیه را بر اینکه اولوا الامر باید افراد معصومی باشند پذیرفته است، منتها از آنجا که آشنایی به مکتب اهل بیت ع و امامان و رهبران این مکتب نداشته این احتمال را که اولوا الامر اشخاص معینی از امت بوده باشند نادیده گرفته است، و ناچار شده که اولوا الامر را به معنی مجموع امت (یا

ص: ۴۳۹

۱- ۱ و ۲) - تفسیر کبیر فخر رازی جلد دهم صفحه ۱۴۴ طبع مصر سنه ۱۳۵۷.

نمایندگان عموم طبقات مسلمانان) تفسیر کند، در حالی که این احتمال قابل قبول نیست، زیرا همانطور که گفتیم اولوا الامر باید رهبر جامعه اسلامی باشد و حکومت اسلامی و حل و فصل مشکلات مسلمین به وسیله او انجام شود و میدانیم حکومت دستجمعی عموم و حتی نمایندگان آنها به صورت اتفاق آراء عملاً امکان پذیر نیست، زیرا در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی که مسلمانان با آن روبرو هستند، به دست آوردن اتفاق آراء همه امت یا نمایندگان آنها غالباً ممکن نیست، و پیروی از اکثریت نیز پیروی از اولوا الامر محسوب نمی شود، بنا بر این لازمه سخن فخر رازی و کسانی که از دانشمندان معاصر عقیده او را تعقیب کرده اند این می شود که عملاً اطاعت از اولوا الامر تعطیل گردد، و یا به صورت یک موضوع بسیار نادر و استثنایی درآید.

از مجموع بیانات فوق نتیجه می گیریم که آیه شریفه تنها رهبری پیشوایان معصوم که جمعی از امت را تشکیل می دهند اثبات می کند. (دقت کنید)

پاسخ چند سؤال

در اینجا ایرادهایی به تفسیر فوق شده که از نظر رعایت بی طرفی در بحث باید مطرح گردد:

۱- اگر منظور از اولوا الامر، امامان معصوم باشند با کلمه "اولی" که به معنی جمع است سازگار نیست، زیرا امام معصوم در هر زمان یک نفر بیش نمی باشد.

پاسخ این سؤال چنین است زیرا امام معصوم در هر زمان اگر چه یک نفر بیش نیست ولی در مجموع زمانها افراد متعددی را تشکیل می دهند و می دانیم آیه تنها وظیفه مردم یک زمان را تعیین نمیکند.

۲- اولوا الامر مطابق این معنی در زمان پیامبر ص وجود نداشته، و در این صورت چگونه فرمان به اطاعت از وی داده شده است؟

پاسخ این سؤال از گفته بالا- نیز روشن می شود، زیرا آیه منحصر به زمان معینی نیست و وظیفه مسلمانان را در تمام اعصار و قرون روشن می سازد، و به عبارت دیگر می توانیم چنین بگوئیم که اولوا الامر در زمان پیامبر ص خود پیامبر ص بود زیرا پیغمبر اکرم ص دو منصب داشت یکی منصب "رسالت" که در آیه به عنوان أَطِيعُوا الرَّسُولَ از او یاد شده و دیگر منصب "رهبری" و زمامداری امت اسلامی "که قرآن به عنوان اولوا الامر از آن یاد کرده، بنا بر این پیشوا و رهبر معصوم در زمان پیامبر ص خود پیامبر ص بود که علاوه بر منصب رسالت و ابلاغ احکام اسلام، این منصب را نیز به عهده داشت، و شاید تکرار نشدن "اطیعوا" در بین "رسول" و "اولوا الامر" خالی از اشاره به این معنی نباشد، و به عبارت دیگر منصب "رسالت" و "منصب اولوا الامر" دو منصب مختلف است که در وجود پیامبر ص یک جا جمع شده ولی در امام از هم جدا شده است و امام تنها منصب دوم را دارد.

۳- اگر منظور از اولوا الامر امامان و رهبران معصوم است، پس چرا در ذیل آیه که مسئله تنازع و اختلاف مسلمانان را بیان می کند می گوید: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا: "اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر ص ارجاع دهید اگر ایمان به پروردگار و روز بازپسین دارید، این برای شما بهتر و پایان و عاقبتش نیکوتر است" - همانطور که می بینیم در اینجا سخنی از اولوا الامر به میان نیامده و مرجع حل اختلاف تنها خدا (کتاب الله، قرآن) و پیامبر (سنت) معرفی شده است.

در پاسخ این ایراد باید گفت: اولاً- این ایراد مخصوص تفسیر دانشمندان شیعه نیست بلکه به سایر تفسیرها نیز با کمی دقت متوجه می شود و ثانیاً شکی نیست که منظور از اختلاف و تنازع در جمله فوق، اختلاف و تنازع در احکام است نه در مسائل مربوط به جزئیات حکومت و رهبری مسلمین، زیرا در این مسائل مسلماً

باید از اولوا الامر اطاعت کرد (همانطور که در جمله اول آیه تصریح شده) بنا بر این منظور از آن اختلاف در احکام و قوانین کلی اسلام است که تشریح آن با خدا و پیامبر ص است زیرا می دانیم امام فقط مجری احکام است، نه قانونی وضع می کند، و نه نسخ می کند، بلکه همواره در مسیر اجرای احکام خدا و سنت پیامبر ص است، و لذا در احادیث اهل بیت ع می خوانیم که اگر از ما سخنی بر خلاف کتاب الله و سخن پیامبر ص نقل کردند هرگز نپذیرید، محال است ما چیزی بر خلاف کتاب الله و سنت پیامبر ص بگوئیم، بنا بر این نخستین مرجع حل اختلاف مردم در احکام و قوانین اسلامی خدا و پیامبر ص است که بر او وحی می شود و اگر امامان معصوم بیان حکم می کنند، آن نیز از خودشان نیست بلکه از کتاب الله و یا علم و دانشی است که از پیامبر (ص) به آنها رسیده است و به این ترتیب علت عدم ذکر اولوا الامر در ردیف مراجع حل اختلاف در احکام روشن می گردد. (۱)

گواهی احادیث

در منابع اسلامی نیز احادیثی وارد شده که تفسیر اولوا الامر را به امامان اهل بیت تأیید می کند از جمله:

۱- مفسر مشهور اسلامی ابو حیان اندلسی مغربی (متوفی سال ۷۵۶) در تفسیر بحر المحيط می نویسد که این آیه در حق علی ع و ائمه اهل بیت ع

ص: ۴۴۲

۱- ۱) - و اگر می بینیم در آیه ۸۳ همین سوره برای حل بعضی از مشکلات ارجاع به اولوا الامر داده شده است منظور از آن، اختلاف در احکام و قوانین کلی شرع نیست بلکه همانطور که در تفسیر آیه مزبور خواهد آمد در باره مسائل مربوط به طرز اجرای احکام است، شرح بیشتر این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه خواهیم خواند.

۲- دانشمند اهل تسنن ابو بکر بن مؤمن الشیرازی در رساله اعتقاد (طبق نقل مناقب کاشی) از ابن عباس نقل می کند که آیه فوق در باره علی ع نازل شد، هنگامی که پیامبر ص او را (در غزوه تبوک) در مدینه بجای خود گذارد، علی ع عرض کرد: ای پیامبر! آیا مرا همانند زنان و کودکان در شهر قرار می دهی؟ پیامبر ص فرمود:

اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی حين قال أُخْلِفَنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحَ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ "وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ": "آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون (برادر موسی) نسبت به موسی ع بوده باشی، آن زمانی که موسی به او گفت: در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و اصلاح کن، سپس خداوند عز و جل فرمود: "وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" (۲).

شیخ سلیمان حنفی قندوزی که از دانشمندان معروف اهل تسنن است در کتاب ینابیع الموده از کتاب "مناقب" از "سلیم بن قیس هلالی" نقل می کند که روزی مردی به خدمت علی ع آمد و پرسید: کمترین چیزی که انسان در پرتو آن جزء مؤمنان خواهد شد چه چیز است؟ و نیز کمترین چیزی که با آن جزء کافران و یا گمراهان می گردد کدام است؟ امام فرمود: اما کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گمراهان درمی آید این است که حجت و نماینده خدا و شاهد و گواه او را که اطاعت و ولایت او لازم است نشناسد، آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین آنها را برای من معرفی کن، علی ع فرمود: همانها که خداوند در ردیف خود و پیامبر ص قرار داده و فرموده \square يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ .

آن مرد گفت فدایت شوم باز هم روشتر بفرما علی ع فرمود: همانهایی

ص: ۴۴۳

۱- ۱) -بحر المحيط جلد سوم طبع مصر صفحه ۲۷۸.

۲- ۲) -احقاق الحق جلد سوم صفحه ۴۲۵.

که رسول خدا در موارد مختلف و در خطبه روز آخر عمرش از آنها یاد کرده و فرمود:

انی ترکتم فیکم امرین لن تضلوا بعدی ان تمسکتُم بهما کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیتی: "من در میان شما دو چیز بیادگار گذاشتم که اگر دست به دامن آنها بزنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و خاندانم" (۱).

۴- و نیز همان دانشمند در کتاب "ینایع الموده" می نویسد که صاحب کتاب مناقب از تفسیر مجاهد نقل کرده که این آیه در باره علی ع نازل شده است (۲).

۵- روایات متعددی در منابع شیعه مانند کتاب کافی و تفسیر عیاشی و کتب صدوق و غیر آن نقل شده که همگی گواهی می دهند که منظور از اولوا الامر ائمه معصومین می باشند و حتی در بعضی از آنها نام امامان یک یک صریحا ذکر شده است (۳).

[سوره النساء (۴): آیه ۶۰]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (۶۰)

ترجمه:

۶۰- آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتب آسمانی) بر تو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده اند ولی می خواهند طاغوت و حکام باطل را به داوری بطلبند با اینکه به آنها دستور داده شده به طاغوت کافر شوند، و شیطان می خواهد آنها را شدیداً گمراه کند (و به بیراهه های دور دستی بیفکند).

ص: ۴۴۴

۱-۱) -ینایع الموده طبع اسلامبول صفحه ۱۱۶.

۲-۲) -ینایع الموده طبع اسلامبول صفحه ۱۱۴.

۳-۳) -به تفسیر برهان جلد اول ذیل آیه مراجعه شود.

شان نزول:

یکی از یهودیان مدینه با یکی از مسلمانان منافق اختلافی داشت، بنا گذاشتند یک نفر را به عنوان داور در میان خود انتخاب کنند، مرد یهودی چون به عدالت و بی نظری پیامبر اسلام ص اطمینان داشت گفت: من به داوری پیامبر شما راضیم ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود بنام "کعب بن اشرف" را انتخاب کرد، زیرا می دانست که می تواند با هدیه نظر او را به سوی خود جلب کند، و به این ترتیب با داوری پیامبر اسلام ص مخالفت کرد، آیه شریفه نازل شد و چنین افرادی را شدیداً سرزنش کرد (۱).

بعضی از مفسران شان نزولهای دیگری نیز در ذیل این آیه نقل کرده اند که نشان می دهد بعضی از تازه مسلمانها، طبق عادت زمان جاهلیت، در آغاز اسلام داوری های خود را نزد دانشمندان یهود، و یا کاهنان می بردند، آیه فوق نازل شد و شدیداً آنها را نهی کرد (۲).

تفسیر:

حکومت طاغوت

آیه فوق در واقع مکمل آیه گذشته است، زیرا آیه پیش، مؤمنان را به -اطاعت فرمان خدا و پیامبر و اولوا الامر و به داوری طلبیدن کتاب و سنت دعوت نمود و این آیه از اطاعت و پیروی و داوری طاغوت، نهی می نماید.

همانطور که سابقاً هم اشاره کرده ایم، "طاغوت" از ماده طغیان است و این

ص: ۴۴۵

۱- ۱) -تفسیر مجمع البیان- شان نزول فوق از اکثر مفسران نقل شده است.

۲- ۲) -تفسیر المنار جلد پنجم صفحه ۲۲۲.

کلمه با همه مشتقاتش به معنی سرکشی و شکستن حدود و قیود، و یا هر چیزی که وسیله طغیانگری و یا سرکشی است می باشد، بنا بر این آنها که داوری به باطل می کنند "طاغوت" هستند، زیرا حدود و مرزهای الهی و حق و عدالت را شکسته اند، در حدیثی نیز از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

الطاغوت کل من يتحاكم اليه من يحكم بغير الحق يعني هر کس به غیر حق حکم کند و مردم او را به داوری بطلبند، طاغوت است.

آیه فوق مسلمانانی را که برای داوری به نزد حکام می رفتند ملامت می کند، و می گوید: "ای پیامبر! آیا نمی بینی کسانی را که خود را مسلمان می پندارند و می گویند به تمام کتب آسمانی که بر تو و انبیاء پیشین نازل شده است ایمان آوردیم، در عین حال داوری های خود را به نزد طاغوت می برند، در حالی که به آنها دستور داده شده که هرگز فرمان طاغوت را نبرند!" (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ).

سپس قرآن اضافه می کند: "مراجعه به طاغوت یک دام شیطانی است که می خواهد انسانها را از راه راست به بیراهه های دوردستی بيفکند" (و يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا).

ناگفته پيدا است که آیه فوق همچون سایر آیات قرآن یک حکم عمومی و جاودانی را برای همه مسلمانان در سراسر اعصار و قرون بیان می نماید، و به آنان اخطار می کند که مراجعه کردن به حکام باطل، و داوری خواستن از طاغوت، با ایمان به خدا و کتب آسمانی سازگار نیست، به علاوه انسان را از مسیر حق به بیراهه هایی پرتاب می کند که فاصله آن از حق، بسیار زیاد است، مفسد چنین داوری ها در بهم - ریختن سازمان اجتماعی بشر بر هیچکس پوشیده نیست، و یکی از عوامل عقب گرد اجتماعات محسوب می شود.

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ ۚ آيَةُ الْمُنَافِقِينَ ۚ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (۶۱) فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ تُمْ لِحَاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ أَرْضَنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا (۶۲) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عَظْمُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (۶۳)

ترجمه:

۶۱- و هنگامی که به آنها گفته شود، به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می بینی که از قبول دعوت تو اعراض می کنند.

۶۲- پس چگونه موقعی که بر اثر اعمالشان گرفتار مصیبتی می شوند به سراغ تو می آیند و سوگند یاد می کنند که منظور ما (از بردن داوری به نزد دیگران) جز نیکی کردن و توافق (میان طرفین نزاع) نبوده است؟! ۶۳- آنها کسانی هستند که خدا آنچه را در دل دارند می داند، از (مجازات) آنها صرف نظر کن، و آنها را اندرز بده و با بیانی رسا نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد نما.

تفسیر:

نتیجه داوری طاغوت

به دنبال نهی شدید از مراجعه به طاغوت، و داوران جور، که در آیه سابق آمد، در این سه آیه نتایج این گونه داوری ها و دستاویزهایی که منافقان برای توجیه کار خود به آن متشبث می شدند، مورد بررسی قرار گرفته است.

در آیه نخست می فرماید: "این گونه مسلمان نماها نه تنها برای داوری به-

سراغ طاغوت می روند بلکه هنگامی که به آنها تذکر داده می شود که به سوی حکم خدا بیایید و داوری پیامبر ص را بپذیرید، مقاومت به خرج داده و از قبول دعوت تو اعراض و امتناع می ورزند و با اصرار روی این کار می ایستند".

در حقیقت قرآن می گوید: مراجعه آنها به طاغوت یک اشتباه زودگذر نبوده که با یادآوری اصلاح گردد، بلکه مقاومت و اصرار آنها در این کار نشان دهنده روح نفاق و ضعف ایمان آنها است، و الا با دعوت پیامبر ص بیدار می شدند و به- اشتباه خود معترف می گشتند (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا) و در آیه بعد این حقیقت را بیان می کند که همین افراد منافق هنگامی که در نتیجه اعمالشان گرفتار مصیبتی می شوند، و در بن بست قرار می گیرند، به حکم اجبار به سوی تو می آیند، (فَكَيفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ جَاؤُكَ ...).

و در این موقع سوگند یاد می کنند که منظور و هدف ما از بردن داوری به نزد دیگران جز نیکی کردن و ایجاد توافق در میان طرفین دعوی نبوده است، (يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا).

در اینجا باید به دو نکته توجه داشت: نخست اینکه بینیم منظور از مصیبتی که دامنگیر آنها میشود چیست؟ بعید نیست که منظور از آن نابسامانیها و بدبختیها و مصیبتهایی باشد، که بر اثر داوری طاغوت دامنگیر آنها می شود، زیرا جای تردید نیست که اگر بر اثر داوری افراد ناصالح و ستمگر، منفعت آنی عائد یکی از طرفین دعوی شود، چیزی نمی گذرد که ادامه این داوری ها باعث توسعه ظلم و فساد و هرج و مرج، و از هم پاشیدن سازمان اجتماع می گردد، بنا بر این چنین افرادی بزودی نتایج کار خود را خواهند دید و از کرده خود پشیمان می شوند.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از "مصیبت" همان رسوایی منافقان در میان جمعیت و یا مصائبی باشد که به فرمان خدا، دامن آنها را می گیرد (همانند بلاها و شکستهای غیر منتظره).

نکته دیگر اینکه آیا منظور منافقان از کلمه احسان و نیکی کردن، احسان به طرفین دعوی بوده، و یا نسبت به پیامبر ص؟ ممکن است منظورشان هر دو باشد، آنها بهانه های مضحکی برای ارجاع داوری به بیگانگان درست کرده بودند، از جمله اینکه میگفتند آوردن داوری به نزد پیغمبر ص دون شان او است! زیرا غالباً طرفین دعوی جار و جنجال به راه می اندازند و این با مقام پیامبر ص سازگار نیست!.

به علاوه قضاوت و داوری همیشه به زیان یک طرف تمام می شود و طبعاً دشمن تراش است، گویا آنها با چنین بهانه هایی می خواستند خود را تبرئه کنند که منظور ما خدمت به پیامبر ص و طرفین دعوی بوده است.

و یا اینکه اصولاً نظر ما داوری نبوده، بلکه نظر ما آشتی دادن و ایجاد توفیق و توافق در میان طرفین نزاع بوده است. ولی خداوند در آیه سوم نقاب از چهره آنها کنار می زند و این گونه تظاهرات دروغین را ابطال می کند، و می فرماید: "اینها کسانی هستند که خداوند اسرار درون دلهای آنها را می داند" (أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ).

ولی در عین حال به پیامبر خود دستور می دهد که از مجازات آنها صرف نظر کن (فاعرض عنهم) و پیامبر ص همواره با منافقان به خاطر اظهار اسلام کردن تا آنجا که ممکن بود مدارا می کرد، زیرا مامور به ظاهر بود و جز در موارد استثنایی آنها را مجازات نمی کرد، چه اینکه ظاهراً در صفوف مسلمانان بود و ممکن بود مجازات آنها به یک نوع تصفیه حساب شخصی تفسیر شود.

سپس دستور می دهد که آنها را موعظه کن و اندرز ده و با بیانی رسا که در دل و جان آنها نفوذ کند، و نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد کن.

(وَ عِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا).

اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۶۴)

ترجمه:

۶۴- ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به این منظور که به فرمان خدا از وی اطاعت شود، و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می گذاردند) به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

تفسیر:

قرآن در آیات گذشته مراجعه به داوران جور را شدیداً محکوم نمود، در این آیه به عنوان تأکید این سخن می گوید: پیامبرانی را که ما می فرستادیم همه برای این بوده اند که به فرمان خدا از آنها اطاعت شود و هیچگونه مخالفتی نسبت به آنها انجام نگیرد (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ). زیرا آنها هم رسول و فرستاده خدا بوده اند و هم رئیس حکومت الهی، بنا بر این مردم موظف بوده اند هم از نظر بیان احکام خداوند و هم از نظر چگونگی اجرای آن از آنها پیروی کنند، و تنها به ادعای ایمان قناعت نکنند.

از این جمله به خوبی استفاده می شود که هدف از فرستادن پیامبران، اطاعت و فرمانبرداری کردن همه مردم بوده است، حال اگر بعضی از مردم از آزادی خود سوء استفاده کردند و اطاعت نمودند، تقصیر متوجه خود آنها است، بنا بر این آیه فوق عقیده جبریون را که می گویند بعضی از مردم از آغاز موظف به اطاعت، و بعضی محکوم به عصیان و مخالفت هستند نفی می کند.

ضمناً از تعبیر باذن الله استفاده می شود که پیامبران الهی هر چه دارند از ناحیه خدا است و به عبارت دیگر وجوب اطاعت آنها بالذات نیست، بلکه آن هم به فرمان

پروردگار و از ناحیه اوست.

سپس در دنباله آیه راه بازگشت را به روی گناهکاران و آنها که به طاعت مراجعه کردند، و یا به نحوی از انحاء مرتکب گناهی شدند، گشوده و می فرماید:

"اگر آنها هنگامی که به خویش ستم کردند، به سوی تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می نمودند و پیامبر هم برای آنها طلب آمرزش مینمود، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا).

قابل توجه اینکه قرآن به جای اینکه بگوید: نافرمانی خدا کردند و مراجعه به داوران جور نمودند می گوید: إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ: "هنگامی که به خویش ستم کردند"! اشاره به اینکه فایده اطاعت فرمان خدا و پیامبر ص متوجه خود شما می شود، و مخالفت با آن در واقع یک نوع ستم به خویش است، زیرا زندگی مادی شما را به هم می ریزد و از نظر معنوی مایه عقب گرد شما است.

از این آیه ضمناً پاسخ کسانی که توسل جستن به پیامبر و یا امام را یک نوع شرک می پندارند روشن می شود، زیرا این آیه صریحاً می گوید که آمدن به سراغ پیامبر ص و او را بر در درگاه خدا شفیع قرار دادن، و وساطت و استغفار او برای گناهکاران مؤثر است، و موجب پذیرش توبه، و رحمت الهی است.

اگر وساطت و دعا و استغفار و شفاعت خواستن از پیامبر ص شرک بود چگونه ممکن بود که قرآن چنین دستوری را به گناهکاران بدهد! منتها افراد خطاکار باید نخست خود توبه کنند و از راه خطا برگردند، سپس برای قبول توبه خود از استغفار پیامبر ص نیز استفاده کنند.

بدیهی است پیامبر ص آمرزنده گناه نیست، او تنها می تواند از خدا طلب آمرزش کند و این آیه پاسخ دندان شکنی است به آنها که این گونه وساطت را انکار می کنند (دقت کنید) جالب توجه اینکه قرآن نمی گوید: تو برای آنها استغفار کن بلکه می گوید

"رسول" برای آنها استغفار کند، این تعبیر گویا اشاره به آن است که پیامبر ص از مقام و موقعیتش استفاده کند و برای خطاکاران توبه کننده استغفار نماید.

این معنی (تاثیر استغفار پیامبر ص برای مؤمنان) در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است مانند آیه ۱۹ سوره محمد و آیه ۵ سوره منافقون و آیه ۱۱۴ سوره توبه که در باره استغفار ابراهیم نسبت به پدرش (عمویش) اشاره می کند، و آیات دیگری که نهی از استغفار برای مشرکان می کند و مفهومش این است که استغفار برای مؤمنان بی مانع است، و نیز از بعضی از آیات استفاده می شود که فرشتگان برای جمعی از مؤمنان خطاکار در پیشگاه خداوند استغفار می کنند (سوره غافر آیه ۷ و سوره شوری آیه ۵).

خلاصه اینکه آیات زیادی از قرآن مجید حکایت از این معنی می کند که پیامبران یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل می توانند برای بعضی از خطاکاران استغفار کنند، و استغفار آنها در پیشگاه خدا اثر دارد، این خود یکی از معانی شفاعت کردن پیامبر و یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل برای خطاکاران است، ولی همانطور که گفتیم چنین شفاعتی نیازمند به وجود زمینه و شایستگی و آمادگی در خود خطاکاران است.

شگفت انگیز اینکه از پاره ای از کلمات بعضی از مفسران استفاده می شود که خواسته اند استغفار پیامبر ص را در آیه فوق مربوط به تجاوز به حقوق شخصی خود پیامبر ص بدانند و بگویند چون نسبت به خود پیغمبر ص ستم کرده بودند، لازم بود رضایت او را بدست آورند تا خداوند از خطای آنها بگذرد! ولی روشن است که ارجاع داوری به غیر پیامبر ص ستمی به شخص پیغمبر نیست بلکه مخالفت با منصب خاص او و یا به عبارت دیگر مخالفت با فرمان خدا است و بفرض که ستمی بر شخص پیامبر ص باشد قرآن روی آن تکیه نکرده است بلکه تکیه قرآن روی این مطلب است که آنها بر خلاف فرمان خدا رفتار کردند.

به علاوه اگر ما به کسی ستم کنیم رضایت او کافی است چه نیازی به استغفار

او در پیشگاه خدا است؟ و از همه گذشته بفرض که چنین تفسیری برای آیه فوق کنیم در مورد آن همه آیات دیگر که استغفار پیامبران و فرشتگان و مؤمنان را در حق خطاکاران مؤثر می‌داند چه خواهیم گفت؟ آیا در مورد آنها نیز پای حقوق شخصی در میان بوده است؟!

[سوره النساء (۴): آیه ۶۵]

اشاره

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۶۵)

ترجمه:

۶۵- به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبند، و سپس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند.

شان نزول:

"زبیر بن عوام" که از مهاجران بود با یکی از انصار (مسلمانان مدینه) بر سر آبیاری نخلستانهای خود که در کنار هم قرار داشتند، اختلافی پیدا کرده بودند، هر دو برای حل اختلاف خدمت پیامبر ص رسیدند، از آنجا که باغستان زبیر در قسمت بالای نهر و باغستان انصاری در قسمت پائین نهر قرار داشت پیامبر ص به زبیر دستور داد که اول او باغهایش را آبیاری کند و بعد مسلمان انصاری (و این مطابق همان سنتی بود که در باغهای مجاور هم جریان داشت) اما این مرد انصاری به ظاهر مسلمان از داوری عادلانه پیامبر ص ناراحت شد و گفت: آیا این قضاوت به خاطر آن بود که زبیر، عمه زاده تو است؟! پیامبر ص از این سخن بسیار ناراحت شد به حدی که رنگ رخسار او دگرگون گردید، در این موقع آیه فوق نازل شد و به مسلمانان هشدار داد.

ص: ۴۵۳

در بعضی از تفاسیر اسلامی شان نزولهای دیگری ذکر شده که کم و بیش با شان نزول فوق شباهت دارد (تفسیر تبیان، و طبرسی، و المنار).

تفسیر:

تسلیم در برابر حق

گرچه شان نزول خاصی در بالا برای آیه فوق نقل شد ولی همانطور که بارها گفته ایم شان نزولهای خاص هیچگاه با عمومیت مفهوم آیه منافات ندارد، و به همین دلیل این آیه می تواند مکمل بحث آیات قبل نیز بوده باشد.

در این آیه خداوند سوگند یاد کرده که افراد، ایمان واقعی در صورتی خواهند داشت که پیامبر ص را در اختلافات خود به داوری بطلبند و به بیگانگان مراجعه نمایند (فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ) (۱) سپس می فرماید: "نه فقط به داوری را به نزد تو آورند بلکه هنگامی که تو در میان آنها حکمی کردی، خواه به سود آنها باشد یا به زیان آنها، علاوه بر اینکه اعتراض نکنند در دل خود نیز احساس ناراحتی نمایند و کاملاً تسلیم باشند" (ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا).

گرچه ناراحتی درونی از قضاوتهایی که احیانا به زیان انسان است غالباً اختیاری نیست، ولی با تربیتهای اخلاقی و پرورش روح تسلیم در برابر حق و عدالت و توجه به موقعیت واقعی پیامبر ص حالتی در انسان پیدا می شود که هیچگاه از داوری پیامبر ص و حتی دانشمندانی که جانشینان او هستند هرگز ناراحت نخواهد

ص: ۴۵۴

۱- ۱) - "شجر" در اصل از ماده "شجر" (بر وزن قمر) به معنی "درخت" گرفته شده و از آنجا که در مشاجره و نزاع، یک نوع آشفستگی و بهم پیچیدگی همانند پیچیدگی شاخه های درختان به یکدیگر آشکار می شود به معنی نزاع و کشمکش آمده است، و در آیه فوق به همین معنی استعمال شده است.

شد، و به هر حال مسلمانان واقعی موظفند روح تسلیم در برابر حق را در خود پرورش دهند.

در آیه فوق نشانه های ایمان واقعی و راسخ در سه مرحله بیان شده است:

۱- در تمامی موارد اختلاف خواه بزرگ باشد یا کوچک، به قضاوت و داوری پیامبر ص که از حکم الهی سرچشمه می گیرد مراجعه کنند، نه به طاغوت و داوران باطل.

۲- هیچگاه در برابر قضاوتها و فرمانهای پیامبر ص که همان فرمان خدا است حتی در دل خود احساس ناراحتی نکنند، و به داوری ها و احکام او بدبین نباشند.

۳- در مقام عمل نیز آن را دقیقاً اجرا کنند و به طور کامل تسلیم حق باشند.

روشن است قبول یک مکتب و فرمانهای آن در مواردی که به سود انسان تمام می شود دلیل بر ایمان به آن مکتب نیست بلکه آنجا که ظاهراً به زیان انسان است اما در واقع مطابق با حق و عدالت است اگر پذیرفته شود، نشانه ایمان است.

در حدیثی که از امام صادق ع در کتاب کافی در تفسیر این آیه نقل شده چنین می خوانیم: "اگر جمعیتی خدا را پرستند، نماز را بپا دارند، زکات را پردازند، روزه ماه رمضان و حج را بجا آورند، ولی نسبت به کارهایی که پیامبر ص انجام داده با سوء ظن بنگرند و یا بگویند: اگر او فلان کار را انجام نداده بود بهتر بود، آنها در حقیقت مؤمنان واقعی نیستند" سپس آیه فوق را امام ع تلاوت فرمود، بعد فرمود: "بر شما باد که در مقابل خدا و حق همیشه تسلیم باشید".

از آیه فوق در ضمن دو مطلب مهم استفاده می شود:

۱- آیه یکی از دلایل معصوم بودن پیامبر ص است زیرا دستور به تسلیم مطلق از نظر گفتار و کردار در برابر همه فرمانهای پیامبر ص و حتی تسلیم قلبی در برابر او، نشانه روشنی بر این است که او در احکام و فرمانها و داوریهایش نه اشتباه می کند و نه عمداً چیزی بر خلاف حق می گوید، معصوم از خطاست و هم

معصوم از گناه.

۲- آیه فوق هر گونه اجتهاد در مقام نص پیامبر ص و اظهار عقیده را در مواردی که حکم صریح از طرف خدا و پیامبر ص در باره آن رسیده باشد نفی میکند، بنا بر این اگر در تواریخ اسلامی می بینیم که گاهی بعضی از افراد در برابر حکم خدا و پیامبر ص اجتهاد و یا اظهار نظر می کردند و مثلاً می گفتند پیامبر چنین گفته و ما چنین می گوئیم، باید قبول کنیم که عمل آنها بر خلاف صریح آیه فوق است.

[سوره النساء (۴): آیات ۶۶ تا ۶۸]

اشاره

وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اقْتُلُوا مَنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا (۶۶) وَإِذَا لَا تَرْتَابًا مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (۶۷) وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۶۸)

ترجمه:

۶۶- (ما تکلیف مشکلی بر دوش آنها ننهادیم) اگر (همانند بعضی از امم پیشین) به آنها دستور میدادیم یکدیگر را به قتل برسانند و یا از وطن و خانه خود بیرون روند تنها عده کمی از آنها عمل می کردند، و اگر اندرزهایی را که به آنان داده میشد انجام میدادند به سود آنها بود و موجب تقویت ایمان آنها می گردید.

۶۷- در این صورت پاداش بزرگی از ناحیه خود به آنها میدادیم.

۶۸- و آنها را به راه راست هدایت میکردیم.

تفسیر:

در اینجا برای تکمیل بحث گذشته در باره کسانی که از داوری های عادلانه پیامبر ص گاهی احساس ناراحتی می کردند اشاره به پاره ای از تکالیف طاقت-

فرسای امم پیشین کرده و می گوید:

"ما تکلیف شاق و مشکلی بر دوش اینها نگذاشتیم، اگر همانند بعضی از امم پیشین (مانند یهود که پس از بت پرستی و گوساله پرستی به آنها دستور داده شد که یکدیگر را به کفاره این گناه بزرگ به قتل برسانند و یا از وطن مورد علاقه خود بیرون روند) به اینها نیز چنین دستور سنگین و سختی را می دادیم، چگونه در برابر انجام آن طاقت می آوردند، اینها که در باره آبیاری کردن یک نخلستان و داوری پیامبر ص نسبت به آن، تسلیم نیستند، چگونه می توانند از عهده آزمایشهای دیگر در آیند" مسلماً اگر چنان دستوری به آنها می دادیم که یکدیگر را بکشید یا از وطن خود خارج شوید، تنها عده کمی از آنها آن را انجام می دادند."

(وَ لَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اقْرَبُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ).

به گفته بعضی از مفسران، مسئله "تن در دادن به کشته شدن" و "خارج شدن از وطن"، از جهاتی شبیه به یکدیگرند، زیرا بدن وطن روح آدمی است، همانطور که وطن همانند جسم انسان است، هم ترک وطن جسم، کار مشکلی است و هم چشم پوشی از وطنی که زادگاه و جایگاه انسان است.

سپس می فرماید: "اگر آنها اندر زهای خدا و پیامبر ص را بپذیرند هم به سودشان است، و هم باعث تقویت ایمان آنها است"، (وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا).

جالب توجه اینکه در این آیه، از فرمان ها و احکام الهی تعبیر به موعظه و اندرز شده است، اشاره به اینکه احکام مزبور چیزی نیست که به سود فرمان - دهنده (خداوند) بوده باشد، بلکه در حقیقت اندرزهایی است که به سود خود شما است، و لذا بلا فاصله می فرماید اطاعت اینها هم به سود شما است و هم موجب تقویت ایمان شما می گردد.

به این نکته نیز باید توجه داشت که آخر آیه می گوید: "هر قدر انسان

در مسیر اطاعت فرمان خدا گام بردارد ثبات و استقامت او بیشتر می شود" در واقع اطاعت فرمان یک نوع ورزش روحی برای انسان است که ادامه و تکرار آن همانند ورزشهای جسمانی روز بروز قوت و قدرت و ثبات و استحکام بیشتری می آفریند، و تدریجاً انسان به جایی می رسد که هیچ قدرتی نمی تواند بر نیروی ایمان او غلبه کند و او را بفریبد. در آیه بعد سومین فایده تسلیم و اطاعت در برابر خدا را بیان کرده، می گوید:

"در این هنگام (علاوه بر آنچه گفته شد) پاداش عظیمی نیز به آنها خواهیم داد" (وَ إِذَا لَأَتَيْنَاهُم مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا). و در آخرین آیه از آیات فوق به چهارمین نتیجه اشاره کرده می فرماید:

"ما آنها را به راه راست هدایت می کنیم" (وَ لَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا).

روشن است که منظور از این هدایت، راهنمایی به اصل دین و آئین نیست بلکه الطاف تازه ای است که از طرف خداوند به صورت هدایت ثانوی و به عنوان پاداشی به این گونه افراد شایسته داده می شود، و مانند چیزی است که در آیه ۱۷ سوره "محمد" (ص) به آن اشاره شده است وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى: "کسانی که در راه هدایت گام بردارند، خداوند هدایت آنها را بیشتر می کند".

در روایتی نقل شده که هنگامی که آیه "وَ لَوْ أَذًا كَبِيرًا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ... " نازل گردید، یکی از مسلمانان با ایمان گفت: به خدا سوگند اگر چنین دستورهایی سنگینی از طرف خدا به ما داده می شد، حتماً انجام می دادیم، ولی شکر خدا را که از چنین دستوری معاف شده ایم، این سخن به پیامبر (ص) رسید فرمود:

ان من امتی لرجالا الایمان اثبت فی قلوبهم من الجبال الرواسی:

"بعضی از پیروان من چنانند که ایمان در دلهای آنها پابرجاتر است از کوه های محکم!" (۱)

ص: ۴۵۸

اشاره

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا
(۶۹) ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا (۷۰)

ترجمه:

۶۹- کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده، از پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان، و آنها رفیقهای خوبی هستند.

۷۰- این موهبتی است از ناحیه خدا و کافی است که او (از حال بندگان و نیات و اعمال آنها) آگاه است.

شان نزول:

یکی از صحابه پیامبر (ص) به نام "ثوبان" که نسبت به حضرت محبت و علاقه شدیدی داشت، روزی با حال پریشان خدمتش رسید، پیامبر ص از سبب ناراحتی او سؤال نمود، در جواب عرض کرد: زمانی که از شما دور می شوم و شما را نمی بینم ناراحت می شوم، امروز در این فکر فرو رفته بودم که فردای قیامت اگر من اهل بهشت باشم، مسلماً در مقام و جایگاه شما نخواهم بود، و بنا بر این شما را هرگز نخواهم دید، و اگر اهل بهشت نباشم که تکلیفم روشن است، و بنا بر این در هر حال از درک حضور شما محروم خواهم شد، با این حال چرا افسرده نباشم؟! آیه های فوق نازل شد و به اینگونه اشخاص بشارت داد که افراد مطیع پروردگار در بهشت نیز همنشین پیامبران و برگزیدگان خدا خواهند بود، سپس پیامبر ص فرمود: به خدا سوگند، ایمان مسلمانی کامل نمی شود مگر اینکه مرا از خود و پدر و مادر و همه بستگان بیشتر دوست دارد، و در برابر گفتار من تسلیم باشد.

در این آیه یکی دیگر از افتخارات کسانی که مطیع فرمان خدا و پیامبر ص باشند بیان شده، و در حقیقت، امتیازاتی را که در آیات قبل گذشت، تکمیل می کند و آن همنشینی با کسانی است که خداوند، نعمت خود را بر آنها تمام کرده است، (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ...) و همانطور که در سوره حمد، بیان شده است کسانی که مشمول این نعمتند، همواره در جاده مستقیم گام برمیدارند و کوچکترین انحراف و گمراهی ندارند.

سپس در توضیح این جمله و بیان کسانی که خداوند نعمت خویش را بر آنها اتمام کرده است اشاره به چهار طایفه می کند که در واقع ارکان چهارگانه این موضوع هستند:

۱- "انبیاء" و فرستادگان مخصوص پروردگار که نخستین گام را برای هدایت و رهبری مردم و دعوت به صراط مستقیم برمیدارند (مِنَ النَّبِيِّينَ) ۲- "راستگویان"، کسانی که هم در سخن راست می گویند و هم با عمل و کردار صدق گفتار خود را اثبات می کنند و نشان می دهند که مدعی ایمان نیستند بلکه بر راستی به فرمانهای الهی ایمان دارند (وَالصَّادِقِينَ).

از این تعبیر روشن می شود که بعد از مقام نبوت، مقامی بالاتر از مقام صدق و راستی نیست، نه تنها راستی در گفتار بلکه راستی در عمل و کردار که شامل امانت و اخلاص نیز می گردد، زیرا "امانت" همان صداقت در عمل است همانطور که "راستگویی" امانت در گفتار است، و در مقابل آن، هیچ صفت زشتی بعد از کفر بدتر از دروغ و نفاق و خیانت در سخن و عمل نیست (باید توجه داشت که صدیق صیغه مبالغه است و به معنی کسی است که سر تا پا راستی و درستی است).

در بعضی از روایات "صدیق" به علی ع و امامان اهل بیت ع تفسیر شده

است و همانطور که بارها گفته ایم این گونه تفسیرها بیان مصداق روشن و عالی آیات است و معنی انحصار را نمی رساند.

۳- "شهداء" و کشته شدگان در راه هدف و عقیده پاک الهی، و یا افراد برجسته ای که روز قیامت شاهد و گواه اعمال انسانها هستند (و الشُّهَدَاءِ) (۱).

۴- "صالحان" و افراد شایسته و برجسته ای که با انجام کارهای مثبت و سازنده و مفید و پیروی از اوامر انبیاء به مقامات برجسته ای نائل شده اند (و الصَّالِحِينَ).

و به همین جهت در روایات ما "صالحین" تفسیر به یاران برگزیده ائمه شده است، و این نیز همانند آنچه در باره "صدیقین" گذشت از قبیل بیان فرد شاخص است.

نکته ای که در اینجا یادآوری آن لازم است این است که ذکر این مراحل چهارگانه ممکن است اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم و شایسته نخست باید رهبران بحق و انبیاء وارد میدان شوند، و به دنبال آنها مبلغان صدیق که قول و عمل آنها با یکدیگر هماهنگ است و اهداف آنها را در همه جا پخش کنند، و به دنبال این دوران سازندگی فکری، جمعی در برابر عناصر آلوده و آنهایی که موانع راه حقند وارد شوند و قربانی دهند و شهید گردند و محصول این کوششها و تلاشها به وجود آمدن "صالحان" و "اجتماعی پاک و شایسته" است، و روشن است که صالحان نیز برای روشن نگاه داشتن مشعل حق نسبت به نسل های آینده همین وظائف سه گانه را انجام خواهند داد، رهبری می کنند، تبلیغ می نمایند، و قربانی می دهند.

ضمناً از آیات فوق این حقیقت به روشنی استفاده می شود که موضوع معاشران خوب و همنشین های با ارزش بقدری اهمیت دارد که حتی در عالم آخرت برای

ص: ۴۶۱

۱- ۱) - "شهید" در اصل به معنی گواه است منتها گاهی انسان بوسیله سخن گواهی بر حق می دهد و گاهی بوسیله عمل و کشته شدن در راه اهداف پاک گواهی می دهد

تکمیل نعمتهای بهشتی این نعمت بزرگ به "مطیعان" ارزانی می گردد، و آنها علاوه بر همه افتخارات، همنشینانی همچون پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان خواهند داشت.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که معاشرت مطیعان با این طوائف چهارگانه مفهومی این نیست که آنها در مقام و مرتبه از هر جهت برابر و مساویند بلکه در عین معاشرت با یکدیگر هر کدام سهم خاصی (طبق مقام خود) از مواهب و الطاف خداوند دارند، همانطور که فی المثل درختان و گلها و گیاهان یک باغ در عین اینکه گرد هم هستند و از نور آفتاب و باران بهره می برند، بهره های آنها همانند ارزش - های آنها یکسان نیست. سپس در آیه بعد برای بیان اهمیت این امتیاز بزرگ (همنشینی با برگزیدگان) می فرماید: "این موهبتی است از ناحیه خدا، و او از حال بندگان و نیات و شایستگیهای آنها آگاه است" (ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيماً). البته "ذَلِكَ" که اسم اشاره بعید است در این گونه موارد برای اهمیت و علو مقام به کار می رود.

*** و ما هم از آیه فوق الهام گرفته و می گوئیم سپاس پروردگار را که با آن همه عوائقی که در راه انجام کارهای مثبت وجود دارد، به فضل الهی جلد سوم تفسیر نمونه در اینجا به طرز شایسته ای پایان یافت ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيماً! بار الها! نیات ما را پاک و اعمال ما را پرثمر و خالص برای ذات پاکت گردان.

پایان جلد سوم تفسیر نمونه

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹